فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان – اسلام آباد

گنجینهٔ دانش

غزلی از حافظ شیرازی به خط آقای جواد بختیاری،
وباتذهیب آقای محمد طریقتی

۹۴

پاییز

۱۳۸۷

فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

مدیر مسؤول وسردبیر: سید مرتضی صاحب فصول

مدیر : سید مرتضی موسوی

حروف چین: محمدعباس بلتستانی

چاپخانه: آرمی پریس(اسلام آباد)

روی جلد: ما مست شراب جان فزائیم
سرخوش ز می گره گشائیم
در کنج شرابخانه گنجی است
ما طالب گنج کنجهائیم
« عطار نیشابوری »

پدید آورنده : اُستاد بختیاری
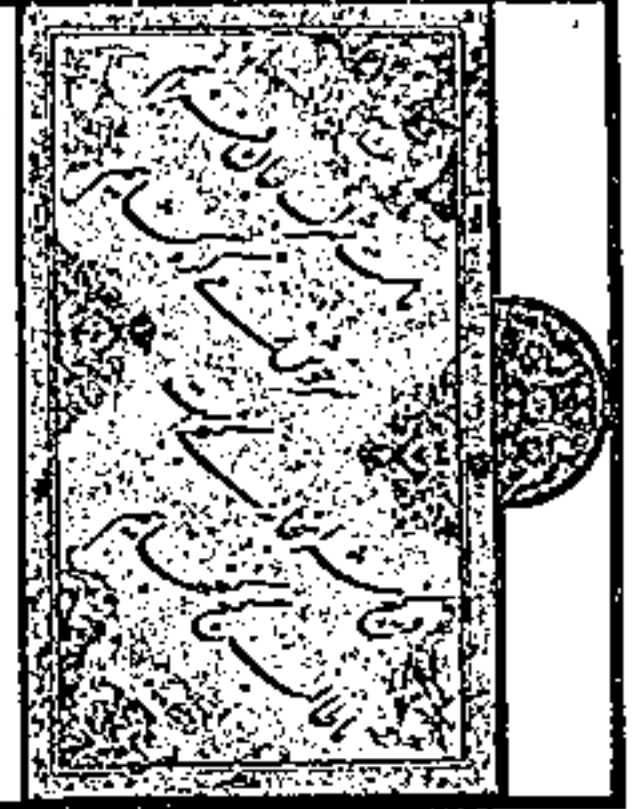
یادآوری

* فصلنامهٔ *دانش* ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.

* *دانش* کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.

* *دانش* در ویرایش مقاله ها آزاد است .

* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.

* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی ، شایسته است :

- ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
- دارای چکیدهٔ مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانوشته » و «کتابنامه» باشند.
- ترجیحاً همراه یک قطعهٔ عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.

*آثار و مقالات پس از تأیید شورای *دانش* در نوبت چاپ قرار می گیرند.

* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان است.

* چاپ و انتشار مطالب *دانش* با آوردن نام مأخذ،آزاد است.

فصلنامهٔ دانش توسط کمیسیون آموزش عالی پاکستان

به عنوان مجلّهٔ علمی پژوهشی شناخته می شود.

* ***نشانی دانش :***

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خانهٔ ۴ ، کوچه ۴۷ ، ایف ۸ / ۱ ، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ – پاکستان
تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ – ۲۸۱۶۰۷۶ دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵
Email : daneshper@yahoo.com http://ipips.ir

بهای هرشماره ۳۰۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن دانش

«هویت» یا شناسنامهٔ فردی و جمعی، بخشی از شخصیت انسان هاست که به کمک آن جایگاه هرکس تعیین می‌شود. شخص با تکیه بر این بخش از شخصیت خود و با مارکی که هویتش بر او نقش می‌کند در میان دیگران سر بر می‌آورد. به‌همین خاطر گو آن‌که هویت سازی از فرآیندی طولانی و پیچیده می‌گذرد ولی باز در صورتی‌که فرد یا اجتماعی به آن‌چه بدین عنوان برایش تثبیت شده خرسند نباشد از طرق گونه‌گون به تغییر آن همت می‌ورزد.

انسان چنان به داشتن هویت وابسته و به داشتن هویت مورد پسند خود دلبسته است که «بی‌هویتی» را «بی‌بوتگی» دانسته و به «عدم اصالت» و «عدم اعتبار» تفسیر می‌نماید. هرفرد و هرجامعه‌ای بی‌هویتی را اسباب شرمندگی و سرافکندگی خود به‌حساب آورده و سخت از آن پریشان و گریزان است.

در نگاهی دیگر هرگاه کسی بخواهد شرف و سربلندی کس یا کسان دیگر را درهم شکنند تلاش خود را صرف بی‌هویت کردن آنان می‌سازد.

در پاسخ به این‌که **هویت از چه عناصری شکل می‌یابد** به کوتاهی می‌توان گفت شیوهٔ زندگانی، آرمان‌ها، ریشه‌ها، مقدسات، افتخارات، ارزش‌ها و در رأس همه: زبان از مؤلفه‌های اصلی هویت به‌شمار می‌آید.

ملاحظه می‌شود که مواد اساسی هویت همان عناصر اولیهٔ «فرهنگ» بوده و این دو عنوان قرابت فراوانی با یکدیگر دارند. و بر همین اساس می‌توان گفت که همانطور که هرفرد و جامعه‌ای به فرهنگ خود زنده است، حیات وی در گرو هویت نیز هست.

با این مقدمه می‌خواهیم بگوئیم که جوامع اسلامی و جهان سوم اگر خواهان زنده ماندن و داشتن نفشی در آینده می‌باشند باید هویت و فرهنگشان را حفظ نمایند. در غیر این‌صورت در تهاجم بی‌امان فرهنگی غرب و مسیحیت به‌زودی مستهلک و استحاله شده و از جغرافیای اندیشه حذف خواهند گردید. چه آن‌که «جهانی سازی» با عزم حل کردن فرهنگ‌ها و هویت‌های رقیب به میدان آمده و همّ و غمّ خود را بر آن گذاشته است که جریان اندیشه و عمل ملت‌ها را در دست گرفته و اوضاع را بگونه‌ای سامان دهد که همهٔ مردمان از نظر اندیشه با *فرهنگ سکولار* تفکر و در صحنهٔ بین‌المللی در چهارچوب *سیاست‌های صهیونیزم مسیحی* رفتار نمایند.

طراحان و مجریان این برنامه برای وصول به هدف خود از سال‌ها پیش، کار را با «زبان» آغاز کرده و با برنامه‌ریزی برای فرامرزی ساختن زبان انگلیسی و تثبیت آن به عنوان زبان دوم دنیا تلاش می‌نموده‌اند. این

کار برخی ملت‌ها – از جمله پاکستان- را در معرض برافتادن زبان مادری و جایگزینی انگلیسی به مثابهٔ زبان اول قرار داده است.

درست است که جهانی شدن – در صورت برخورد حکیمانه – می‌تواند فرصت‌های جدیدی را فراروی مستضعفان جهان بگشاید، لکن از سوی دیگر تهدیدهای بی‌شماری را نیز متوجه آنان خواهد ساخت. یکی از این تهدیدات، ویران شدن پایه‌های فرهنگ و هویت خودی ملت‌ها و از جمله زبان آنان می‌باشد.

اگر آزاداندیشان و بیداران جامعه به ذوب شدن در این حرکت خوشنودند که حرفی نخواهد ماند. ولی اگر چنین سرنوشتی را با ساختار و نظام فکری اسلامی و ملی ناسازگار می‌یابند نباید بیش از این فرصت‌ها را به باد سپارند و از نفرین آیندگان غفلت نمایند.

آنان باید بدانند که از دست دادن زبان ملی، فرهنگ خودی و هویت اصیلشان تحویل سنگر به سنگر خانه به دشمن و زمینه‌چینی برای قطع رابطه با پشتوانه و عقبهٔ فرهنگی و افتخارات تاریخی ملت آنان می‌باشد.

امروز زبان‌های بومی کشورهای بزرگ اسلامی در مخاطرهٔ جدی گرفتار آمده است. و در این میان زبان عربی، زبان اردو و زبان فارسی بیش از سایر زبان‌ها در خطرست. خروج از این گرفتاری تعهد مسئولان فرهنگی و تدبیر مصلحان اجتماعی را می‌طلبد.

در درون مرزهای جمهوری اسلامی ایران – بحمدالله- با درایت و عشق رهبران، شعار «فارسی را پاس می‌داریم» به یک خواست عمومی در بین همهٔ اقشار ملت و دولت مبدل شده و زیرساخت‌های مستحکمی برای آن تدارک دیده شده است. ولی در خارج از آن مرزها و در غیر مورد زبان فارسی اوضاع مناسبی جریان ندارد.

لذا روشنفکران و هشیاران رسالتی تاریخی بدوش دارند تا زنگ خطر را برای همگان به صدا آورند. اگر فرهنگ غرب در میان توده‌های ما رسوخ یابد تمام نابسامانی‌های اجتماعی آن خطه را برای ما ببار خواهد آورد بدون آن‌که بتواند حتی اندکی از دستاوردهای تمدن و علم آنان را در اینجا به ثمر بنشاند (که این زیان دوچندان خواهد بود).

هویت و فرهنگ ما با اسلام و ارزش‌های تاریخی- ملی و هنجارهای بومی‌مان تنیده شده است و زبان ما کلید همهٔ آن‌هاست. اگر زبان عربی، اردو و فارسی از دست برود همهٔ آن‌ها را خواهیم باخت و عروسک‌های بی‌اراده‌ای در دست‌های پلید جهانخوارگان و خودکامگان خواهیم گشت.

سردبیر

معرفی

نسخه های خطی

حکیم سید شمس الله قادری
ترجمه : دکتر سید حسن عباس[1]

مجالس العشاق[1] :
شناخت نویسندهٔ واقعی

اشاره:

پژوهشی که دربارهٔ نویسندهٔ واقعی کتاب « مجالس العشاق» بالغ بر سه ربع قرن پیش در شبه قاره انجام شده و نتیجه گرفته شد که تدوین و تألیف آن به اشتباه به سلطان حسین میرزا بایقرا، فرمانروای تیموری هرات (حک ۸۷۳ – ۹۱۱ هـ) نسبت داده می شود در حالیکه نویسنده این اثر امیر کمال الدین حسین کازرگی می باشد. توضیح و تصریح این موضوع برمبنای منابع موثق متعدّدی در این گفتار آمده است تا شناخت نویسندهٔ واقعی مجالس العشاق مسجّل گردد.

***

در مجلهٔ « معارف» (اعظم گر – هند) شماره بابت دسامبر ۱۹۲٤م مقالهٔ مولوی حافظ نظیر احمد دربارهٔ کتابخانهٔ عبدالرحیم خانخانان چاپ شده است. در آن ، در مورد کتاب « مجالس العشاق » آمده است که کتاب مزبور تصنیف سلطان حسین میرزا بایقرا ست (معارف جلد ١٤ ، شماره ٦ ، ص ٤١٩).

سلطان حسین از ۸۷۳ هـ تا ۹۱۱ هـ در خراسان حکومت می کرد. بیشتر مستشرقین اروپایی از آنجمله چارلس ریو ، گستا و فلوگل و ... نیز سلطان حسین را نویسندهٔ این کتاب پنداشته اند و خود در دیباچهٔ کتاب نیز اسم مصنف آن ، سلطان حسین ، آمده است :

---

۱ – گروه فارسی دانشگاه هندوی بنارس (هند)

« محرر این انشا خاک راه اولیا سلطان حسین بن سلطان منصور بن بایقرا (درست بایسنقر) بن عمر شیخ بن تیمور گورکان »

اما در واقع کتاب مذکور تصنیف سلطان حسین میرزا نیست بلکه نویسندهٔ آن امیر کمال الدین حسین کازرگی است که به نام سلطان حسین تألیف کرده است چنانکه فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه (تولد: ۸۸۸ هـ - وفات : ۹۳۷ هـ) که معاصر سلطان حسین است ، نوشته است که در حقیقت نویسندهٔ آن امیر کمال الدین کازرگی است . این نوشتهٔ بابر در متن ترکی بابر نامه در زیر آمده است .

۱ – چاپ المنسکی [Ilminasky Edition] ، طبع قازان ۱۸۵۷م ، ص ۲۲۱

۲ – چاپ بیوریج[Beveridge Edition] ، طبع لیدن ، مطبع بریل، گب میموریال [Gibb Memorial] ، ۱۹۰۵م ، برگ ۱۷۶

در کشور ما زبان ترکی کمتر رائج است لذا ما بر اقتباس ترکی آن توجه نکرده ایم . عبارت زیر از ترجمهٔ فارسی بابر نامه آورده می شود . این ترجمه بفرمایش اکبر بادشاه و به توسط عبدالرحیم خانخانان در ۹۹۸ هـ صورت گرفته است . بالعموم این ترجمه به نام های « واقعات بابری » و یا «توزک بابری» شهرت دارد.

« دیگر کمال الدین حسین کازرگی بود. اگرچه صوفی نبود، متصوف بود ... یکی تصنیفی دارد، مجالس العشاق » نام ، به نام سلطان حسین میرزا بسته نوشته است . بسیار سست و اکثری دروغ و بی مزه و بی ادبانه حرف ها نوشته . از بعضی سخنان بوی کفر می شنوند . چنانچه خیلی از انبیاء و بسیاری از اولیاء را به عشق مجازی منسوب ساخته از برای هر کدام معشوقی و محبوبی پیدا کرده . این عجب کورانه امری است که در دیباچه سلطان حسین میرزا تصنیف و تحریر من است ، نوشته »

" این یک شهادت بزرگ و دلیل محکم است بر این که « مجالس العشاق » تالیف سلطان حسین نیست بلکه امیر کمال الدین کازرگی آن را به نام او نوشته است.

امین احمد رازی در کتاب خود هفت اقلیم (که در ۱۰۰۲ هـ در آگره تالیف شده است) کتاب بالاّ را تصنیف امیر کمال الدین حسین گفته است و در اقلیم سوم در ضمن تذکرهٔ مشاهیر طبس در ترجمهٔ امیر کمال الدین حسین نوشته است:

« شرح منازل السائرین و مجالس العشاق در سلک مولفات امیر کمال الدین انتظام دارد »

خواجه غیاث الدین خواند میر ، ترجمهٔ کمال الدین حسین را در کتاب خود « تاریخ حبیب السیر ، بطور تفصیل بیان کرده است و همین ترجمه لفظ به لفظ در ملحقات روضة الصفا نیز نقل گردیده است که بطور اختصار اینجا آورده می شود.

لازم به ذکر است که خواند میر محمد بن خاوند شاه بلخی متوفی ۹۰۳ هـ روضة الصفا را در شش مجلد تالیف کرده بود و جلد هفتم که دارای ترجمهٔ سلطان حسین میرزا ست، پس از نقل از حبیب السیر بعداً به صورت ملحقات در آن افزوده شده است.

« امیر کمال الدین حسین ابیوردی در سلک فضلای سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان اوان جوانی از ابیورد به هرات آمد و به تحصیل علوم مشغول گشت . و در آن اثنا به مجلس شریف کیچک میرزا افتاد. و شاهزاده او را مصاحب خود ساخته ، ابواب احسان بر روی روزگارش بکشاد. اما در وقتی که میرزا کیچک عزیمت حج فرمود، امیر حسین با وی موافقت ننمود و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده ، از عقبش شتافت لیکن به حسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر بلکه، دیگر به خدمتش نتوانست رسید. و چون حج اسلام گزارده ، مراجعت کرد و در تبریز به سعادت ملازمت

سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند سال در آن مملکت اوقات گزرانیده به وطن مالوف باز آمد و به خدمت امیر علی شیر پیوسته ملحوظ عین التفات شد. در اواخر اوقات حیات خاقان منصور (مراد از سلطان حسین میرزا) به بلخ شتافت . سلطان بدیع الزمان میرزا اورا به شحنگی آستانه علیه شاهیه نصب کرد. و در سنه ۹۰۸ ثمان و تسعماه آن منصب را به امر صدارت مبدل ساخت و در سنه ۹۱۰ عشر و تسعماه که بدیع الزمان میرزا در هراة بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده به ابیورد رفت و یک دو سال به فراغت گزرانیده در سنه ۹۱٤ اربع عشر و تسعماة محمد خان شیبانی او را به رسم رسالت متوجه درگاه عالم پناه نواب کامیاب شاهی (مراد از شاه اسمعیل صفوی) گردانید. و امیر حسین به سعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان شده مراجعت نمود. و در وطن مالوف ومسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنه ۹۲۰ عشرین و تسعماة عالم آخرت را منزل ساخت. و از جمله معمیات آنجناب این معما به اسم شاه زمان بر خاطر بود. ثبت افتاد...

شاه بازی که طرح عدل افگند　　　نام خود در نگین دولت کند

[حبیب السیر ،جلد سوم ، جزو سیم ، ص ۳٤٤ ، روضة الصفا ، جلد ۷ طبع بمبئی ، ۱۳۷۱ هـ ، ص ۷۹]

۱ – دربارهٔ نسخهٔ خطی آن رک به : فهرست مشترک ۱۱ / ۸۳۵ و ۱٤ / ۱۱۹ طبق فهرست، نسخهٔ مجالس العشاق کتابخانهٔ گنج بخش مربوط به سدهٔ ۱۰ هـ است ، البته آغاز افتاده، اما شامل مینیاتور است . مجالس العشاق چند بار چاپ شده است .(مترجم)

❊❊❊❊❊

اندیشه و اندیشمندان (۱)

دکتر سید احسن الظفر[1]

بررسی « عشق مولانا » بر محک قرآن مجید

اشاره :

گفتهٔ معروف مولاناست « من ز قران مغز را برداشتم » و مثنوی معنوی مولانا به نظر جامی « هست قرآن در زبان پهلوی » و استادان و منتقدان ادب طی قرون در آثار و گفتارهای خود نفوذ کلام الله مجید را در مثنوی معنوی و در اصناف دیگر سخن مورد توجه مولوی، بررسی کرده اند. در این مقال نویسنده به مطالعهٔ مفاهیم « عشق مولانا» و تطبیق و مقایسهٔ آن با آیات قرآن که به کلمه « حُبّ » و مشتقات آن ارتباط دارد ، پرداخته زیرا کلمهٔ عشق در کلام الهی مذکور نیست. چنانکه در بدو گفتار آمده این بحث علمی است و به هیچ وجه علیه مولوی و دانشمندانی که به او ارادت دارند، نیست . خوانندگان مولوی شناس چنانچه خواستند نظرات علمی را از طریق نامه به دانش ابراز بدارند، صمیمانه استقبال خواهیم کرد.

***

نخست باید متذکّر شوم که این بحث علمی سره است و هیچگه بر علیه مولانا جلال الدین رومی و ارادتمندان و دانشمندانی نیست که با وی ارادت ورزند.

از میان اندیشه های گوناگون دربارهٔ خدا و انسان و رابطه ایکه میان آنهاست و جهان وغیره کدامیک درست است وکدام نادرست مسئله ایست که می توان از دیدگاههای مختلف مورد بحث قرار داد. ما مسلمانان که بر قرآن مجید ایمان داریم و هم مولانا خودش برآن ایمان کامل داشته اند چنانکه می فرماید:« معنی قران ز قران پُرس و بس » اینجا از دیدگاه قرآن بعضی از آنرا مورد بحث قرار خواهم داد. قرآن بصراحت گوید:

«ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم » (الاسراء — ۹) این قرآن به درست ترین آئینها راه نماید.

و در صورت بروز اختلاف ، هدایت می کند که :

---

[1] – استاد بازنشسته بخش فارسی دانشگاه لکهنو – هند

«فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تومنون بالله و الیوم آخر . ذلک خیر و احسن تأویلا» (نساء — ۵۹)

و چون در امری اختلاف کردید، اگر بخدا و روز قیامت ایمان دارید به خدا و پیامبر رجوع کنید. دراین خیر شما است و سرانجامی بهتر دارد.

حالا پر واضح است که اندیشه های مردم، چه عادی و چه فوق العاده ، می توان بر محک قرآن و سنت مورد سنجش قرار داد. این امر دارای اهمیت و ارزش فراوان می شود چون می بینیم که مولانا ادعا کرده است :

من ز قرآن مغز را برداشتم   استخوان پیش سگان انداختم

و مولانا عبدالرحمن جامی در ستایش مثنوی گوید :

مثنوی معنوی مولوی   هست قران در زبان پهلوی
من چه گویم وصف آن عالیجناب   نیست پیغمبر ، ولی دارد کتاب

و حکیم سبزواری اصطلاح « تفسیر منظوم قران » را برایش بکار برده است (۱)

این بیانات دانشمندان ، بنده را وادار کرد که در پرتو آیات قرآنی هر یکی از اندیشه های عرفانی مولانا مورد بررسی قرار دهم. اما چون این بحث خیلی درازا می‌کشید و نیاز به چندین مجلد داشت و درین مختصر یارای آن نیست که همه اش را مورد بحث قرار دهم لذا از آنجمله تنها موضوع « عشق» را که مهمترین موضوعات مولانا است ، این جا مورد بررسی دقیق و جامع قرار دهم.

بنده تا به سرحد امکان تلاش کرده ام که بیشتر اشعار مربوط به عشق را یکجا گردآوری کرده طبقه بندی کنم و هر یکی از جنبه های مهم آنرا مثل تعریف عشق ، عشق سبحانی ، عشق باهم مسلک ، عشق مجازی، مذهب عاشق ، عشق عارفان و زاهدان ، کرشمه های عشق و عقل ، عشق جهاد در راه خدا بر محک قران مورد بحث قرار دهم — و از سوی دیگر قران درین باره واژه « حُبّ » را بکار برده است لذا آنهمه آیاتی را که در آنها مشتقّات آن مثل یحب ، تحب ، یحبهم ، یحبون ، احب ، احببت ، حبب ، یحببکم و محبۀ در اثبات و نفی بکار برده شده است ، جمع آوری کرده بقرار زیر طبقه بندی کرده ام .

تقریبا بیش از چهل و هشت آیت به چشم رسید که در آن واژه «حب» و مشتقات آن بکار بُرده شده است. از آنجمله در یک آیت بقره محبت خدا بمنتهای درجه مطرح است « والذین آمنوا اشد حبا لِلّه (سوره بقره ۱٦٥) و دریک آیت توبه محبت خدا و پیامبرش و جهاد در راه خدا بمنتهای درجه مطرح است « قل ان کان احب الی الله و رسوله و جهاد فی سبیله » (توبه – ٢٤) در یک آیت آل عمران پیروی از رسول مطرح است به عنوان علاقه و شرط محبت خدا » ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله » (آل عمران – ۳۱) و در یک آیت حجرات محبت صحابه برای ایمان مطرح است « حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم » حجرات – ٤٩) و در یک آیت صف محبت نصرت وفتح مطرح است «و اخری تحبونها نصر من الله و فتح قریب» (صف ٦١) و در یک آیت نور محبت آمرزش گناه مطرح است « الا تحبون ان یغفر الله لکم » و در یک آیت طه محبت خدا برای موسی یا القاء محبت موسی در دلهای مردم مطرح است » (طه – ۳۹) (و القیت علیک محبة منی) و در یک آیت محبت خدا به مومنان و محبت بخدا (یحبهم و یحبونه (سوره مائده ٥٤) مطرح است و در دو آیت بقره خرج مال در محبة خدا مطرح است « و آتی المال علی حبه ذوی القربی (بقره ۱۷۷) «لن تنالوا البر حتی تنفقو مما تحبون» (آل عمران ۹۳) و در یک آیت محبت ناصح مطرح است «و لکن لا تحبون الناصحین» (اعراف ۷۹) و در یک آیت انعام – این همه محبتها در مقام ستایش آمده اند.

و در مقابل اینها در یک آیت بقره محبت بتان «یحبونهم کحب الله» (بقره – ١٦٥) مطرح است . و در چهار آیت عادیات و فجر و قیامه و ص ، محبت فراوان برای مال و دنیای زود گذر مطرح است «و انه لحب الخیر لشدید» (عادیت ۸)، «و تحبون المال حبا جما» (الحجر ۸۹) «و تحبون العاجله» (قیامه ۲۰) «و احببت حب الخیر عن ذکر ربی»(ص ۳۲) مطرح است. در یک آیت آل عمران محبث اهل کتاب « تحبونهم و لا یحبونکم» (آل عمران ۱۱۹) و در یک آیت انعام محبت فروشندگان «لا احب الافلین» (انعام ۷٦) مطرح است. اینهمه محبتها در مقام نکوهش آمده .

و درمیان این دو قطب محبت که مثبت و منفی هستند در یک آیت توبه، محبت مادر و پدر و زن و فرزند، خواهر و برادر، خویشاوندان و اموال اندوخته و تجارت و خانه ها مطرح است « قل ان کان آبائکم و ابناوکم واخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره » (توبه ٢٤) که نه در مقام ستایش آمده ونه در مقام نکوهش بلکه در مقام جواز است یعنی کسی اگر این چیزها را دوست دارد ولی در برابر محبت خدا و پیامبرش و جهاد در راه او آنانرا ترجیح نمی دهد پس او مومن است وگرنه باید در انتظار عقوبت باشد.

این بود فهرست محبت مردم بخدا و دیگران و در برابر آنست محبت خدا به مردم یا برای مردم یعنی اینکه خدا چه نوعی یا گروهی از مردم را دوست دارد و چه گروهی را دوست ندارد.

دوستان خدا

یعنی آنانی که خدا آنها را دوست دارد و به آنها محبت می کند:

١- پرهیزگاران را در سه آیت « فان الله یحب المتقین» (آل عمران ٧٦) «ان الله یحب المتقین» (توبه ٤) «ان الله یحب المتقین» (توبه ٧)

٢ – نیکوکاران را در چهار آیت «والله یحب المحسنین» (آل عمران ١٣٤) «والله یحب المحسنین» (آل عمران ١٤٨) «ان الله یحب المحسنین» (مائده ١٣) «والله یحب المحسنین» (مائده ٩٣)

٣ – شکیبایان را در یک آیت « والله یحب الصابرین» (آل عمران ١٤٦)

٤ – توکل کنندگان را در یک آیت آل عمران «ان الله یحب المتوکلین» (آل عمران ١٥٩)

٥ – عدالت پیشگان را در دو آیت « ان الله یحب المقسطین» (مائه ٤٢) «ان الله یحب المقسطین» (ممتحنه ٨)

٦ – پاکیزگان را در یک آیت «و الله یحب المتطهرین» (توبه ١٨٨)

٧ – مجاهدین را در یک آیت «ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله کانهم بنیان مرصوص» (الصف ٤)

دشمنان خدا

یعنی کسانیکه خدا آنها را دوست ندارد

۱ – ستمکاران را یا گنهگاران را در دو آیت «والله لا یحب الظالمین» آل عمران ۵۷ ،« انه لا یحب الظالمین» (آل عمران ۱٤۰)

۲ – گنه‌گاران را در یک آیت «ان الله لا یحب من کان خوانا اثیما» (نساء ۱۰۷)

۳ – متکبران و فخر فروشان زا در سه آیت «ان الله لا یحب من کان مختالا فخورا »(نساء۳٦ ، «لا یحب کل مختال فخور» (لقمان ۱۸) «لا یحب کل مختال فخور» (الحدید ۲۳)

٤ – مفسدان را در دو آیت «والله لا یحب المفسدین » (مائده ٦٤)- «لا یحب المفسدین»(قصص ۷۷)

۵ – اسرافکاران را در دو آیت «انه لا یحب المسرفین» (انعام ۱٤۱.، «انه لایحب المسرفین» (اعراف ۳۱)

٦ – تجاوز کنندگان از حد را در دو آیت « ان الله لایحب المعتدین» (مائده ۸۷)، «لا یحب المعتدین» (اعراف ۵۵)

۷ – خائنان را در دو آیت « لا یحب الخائنین» (انفال ۵۸) «لایحب کل خوان کفور» (حج ۳۸)

۸ – مستکبران را در یک آیت «لا یحب المستکبرین» (نحل ۲۳)

۹ – سرمستان را « لا یحب الفرحین«(قصص ۷٦)

۱۰ – کافران را «لا یحب الکافرین» (روم ٤۵)

۱۱ – یهودیان و نصاری را « قالت الیهود و النصاری نحن ابناء الله و احبائه قل فلم یعذبکم بذنوبکم بل انتم بشر مما خلق» (مائده ۱۸)

حالا برای من آسان شده که در روشنایی این آیات اندیشه های مولانا را مورد تحلیل و تجزیه قرار دهم :

۱ – تعریف عشق و عشق الهی

تا آن درجه که به قران بستگی دارد واژهٔ « عشق» در قران نیامده است ، البته « عشق » همانا والا ترین و بالا ترین درجهٔ محبت است چنانکه عقیده امام غزالی است ، طوریکه می نویسد :

«معنی دوستی میل طبع است به چیزی که خودش بود و اگر آن میل قوی باشد آنرا عشق گویند» (۱) پس این مفهوم در قرآن وجود دارد جائی که خدا می گوید :

۲ – «والذین آمنوا اشد حبا للـّه» (بقره ١٦٥)

«قل ان کان آبائکم ... احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله » (توبه ٢٤)

۳ – « وحبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم »(حجرات ٤٩)

در آیت اول دربارهٔ مومنان کامل خدا می گوید که ایشان نسبت به آنچه که بت پرستان بتها را دوست دارند مومنان خدا را بیشتر دوست دارند و در آیت دوم آنکه مومنان خدا و پیامبرش و جهاد در راه او را از همه علایق دنیوی بیشتر دوست دارند و در آیت سوم اینکه یاران رسول عاشقان پاکباز بودند که خدا در دلهایشان محبت ایمان را جایگزین کرده و بدان آراسته است.

امام غزالی درین زمینه احادیث پیامبر را نقل کرده می نویسد :

«بدانکه اهل اسلام متفق اند بر آنکه دوستی حق تعالی فریضه ایست و خدای تعالی می گوید «یحبهم و یحبونه و رسوله» (ص) می گوید: ایمان کس درست نیست تا آنگاه که خدا و رسول را از هر چیز جز آنست دوست تر دارد و گفت بنده مومن نیست تا آنگاه که خدای تعالی را از اهل و جمله مخلوق دوست تر دارد » (۳)

اگرچه محبت کردن با مادر و پدر ، فرزند و زن و دیگر علایق دنیا رواست و بدان نه تنها اجازه داده شده است بلکه در سرشت مردم ودیعت نیز شده است.

«زیّن للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر من الذهب و الفضة و الخیل المسومه والانعام والحرث ذالک متاع الحیوة الدنیا و الله عنده حسن المآب» (آل عمران ١٤)

در چشم مردم آرایش یافته است عشق به امیال نفسانی و دوست داشتن زنان و فرزندان و همیانهای زر و سیم و اسپان داغ بر نهاد و چار پایان و زراعت – همه اینها متاع زندگانی اینجهانی هستند. در حالی که باز گشتگاه خوب نزد خدا است » ولی محبت آنها بمعنی منتهای درجهٔ آن ، چنانکه گذشت ، در مقام نکوهش آمده است.

۲ - مراد از مغز قرآن

حالا بر گردم به مولانا که گفته است :

من ز قران مغز را برداشتم　　استخوان پیش سگان انداختم

و در بعضی نسخه ها آمده است : پوست را بهر خران انداختم . آقای صدیق نیازمند می گوید این شعر به مولانا نسبت داده شدهٔ ولی مال مولانا نیست . ولی بعقیدهٔ نگارنده ، اشعار دیگر مولانا بدین معنی اشاره می کند:

حرف قران را ندان که ظاهری است　　زیر ظاهر باطنی بس قاهری است

ظاهر قرآن چو شخص آدمی است که نقوشش ظاهر و جانش خفی است

خوش بیان کردان حکیم غزنوی　　به محجوبان مثال معنوی

که ز قرآن گر نبیند غیر قال　　این عجب نبود ز اصحاب ضلال

سوال مطرح می شود آیا مغز بدون استخوان و یا استخوان بدون مغز وجود دارد یا خیر؟ دوم اینکه اگر مغز عبارتست از مطالب ومضامین قران و استخوان عبارتست از الفاظ و کلمات پس مطالب بدون الفاظ و الفاظ بدون مطالب کجا وجود دارد؟ و اگر مغز عبارتست از باطن قران و روح آن و استخوان عبارتست از ظاهر آن یا احکام ظاهری چنانکه از برخی از اشعار مذکور در بالا روشن است. پس در روشنایی سخنان مولانا باید فکر کنیم که روح آن چیست و ظاهر آن چیست .

از شعر زیر بر می آید که دین مولانا اساس آن بر «عشق» استوار است

دین مَن از عشق زنده بودن است　　زندگی زین جان و سر ننگ من است

این همان عقیده است که سرخیل صوفیان محی الدین بن عربی گفته است .

احب بدین الحب کیف توجهت　　رکائبه فالحب دینی و ایمانی

ومراد از عشق همانا « عشق خدا» است :

هرچه جز عشق خدای احسن است　　گر شکر خواریست آن جان کندن است

قبله عاشق حق آمد ای پسر　　قبله باطل بلیس است ای پدر

چون قلم در عشق سبحانی رسید　　هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

این عشق حتماً بر طبق مقتضای قرانست که می گوید « والذین آمنو اشد حبا للّــه »

اما آنچه جنبهٔ ظاهری داشته است مثلاً نماز ، روزه، کعبه ، مسجد وغیره که شعائر الله هستند و ما بر طبق آیت زیر مامور به احترام گذاردن آنها هستیم.

«و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب» (الحج ۳۲) آری کسانی که شعائر خدا را بزرگ می شمارند کارشان نشان پرهیزگاری دلهایشان است «و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا» (جن ۷۲) «و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه» (البقره ١١٤) « انّما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الاخر» (توبه ۱۸) « و البدن جعلناها لکم من شعائر الله لکم فیها خیر» (حج ٢٦) و شتران قربانی را برای شما شعایر خدا قرار دادیم . شما را در ان خیری است . « ان الصفا و المروة من شعائر الله» (بقره١٥٨) صفا و مروه از شعائر خداست. «یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام» (مائده ۲) ای کسانیکه ایمان آورده اید شعائر خدا وماه حرام .... حرمت مشکنید. مولانا می گوید:

ابلهان تعظیم مسجد می کنند ‏ ‏ در جفای اهل دل جد می کنند

***

آن مجاز است این حقیقت ای خران ‏ ‏ نیست مسجد جز درون سروران

مسجدی کان اندرون اولیاست ‏ ‏ سجده گاه جمله است آنجا خداست

***

به عشق روی تو من رو به قبله می آرم ‏ ‏ وگر نه مٰن ز نماز و ز قبله بیزارم

اینست « مغز قرآن» نزد مولانا — و در برابر آن قران می گوید : «ثم جعلناک علی شریعة من الامر فاتبعها و لا تتبع اهواء الذین لا یعلمون انهم لن یغنوا عنک من الله شیئا» (جائیه١٨)

پس تو را درمیان عقائد گوناگون به شریعت (راه دین) انداختیم — از آن راه برو، و از پی خواهش نادان مرو — اینان تو را هیچ از خدا بی نیاز نمی‌کنند. غالباً مولانا این آیهٔ را در نظر داشته که پس از اظهار دین عشق خود در پی جمع آوری شریعت و عشق یاطریقت آمده :

در کفی جام شریعت در کفی سندان عشق ‏ ‏ هر هوسناکی نداند جام و سندان باختن

گوئی شریعت وطریقت دو چیز جداگانه بودند که در دو طرف قطب قراردارند و مولانا تلاشها کرده اند که این دو چیز متضاد را باهم آمیخته یکجا جلوه دهند و هوسناکان نتوانسته اند در آن توفیق یابند.

سوال مطرح می شود آیا عشق سبحانی از شریعت الهی جداست که نیاز به بهم آمیختن آن افتاد. آیاتی که قبلا ذکر شد در روشنایی آن می توان گفت که عشق خدا جزئیست مهم از شریعت.

باز مولانا می‌گویند که عشق الهی موضوعیست که در گفت و شنید نمی تواند گنجید زیرا عشق دریائیست که قعرش ناپدید است لذا نمی توان آنرا مورد شرح قرار داد.

در نگنجد عشق در گفت و شنید — عشق دریائیست قعرش ناپدید
قطره های بحر را نتوان شمرد — هست دریا پیش آن بحریست خُرد
شرح عشق ار من بگویم بر دوام — صد قیامت بگذرد و آن ناتمام
هرچه گویم عشق را شرح و بیان — چون به عشق آیم خجل گردم ازان
چون قلم اندر نوشتن می شتافت — چون به عشق آمد قلم بر خود شگافت
پس چه باشد عشق دریای عدم — در شکسته عقل را آنجا قدم
عشق دریائیست موجش ناپدید — آب دریا آتش و موجش گهر

سوال مطرح می شود چرا عشق نمی توان مورد شرح قرار داد؟ اگر مراد مولانا از عشق همانا عشق خدا است چنانکه قبلا ذکر شد پس عشق خدا مشروط و منوط به پیروی از پیامبرش است.

«قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله» (آل عمران ۳۱)

بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید و او نیز شما را دوست دارد.

و هرکس به قدر پیروی از پیمبر خدا عاشق خدا است به همان درجه که او ازو پیروی می کند. و سنتهای رسول بطور مشروح در کتب احادیث مثل بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود و ابن ماجه و نسائی و مؤطا وغیره موجود است. و شرح اقوال و افعال و اطوار پیامبر همانا شرح عشق است پس کسیکه قران و سنتهای پیامبر را مورد بررسی قرار

داده بر طبق آن زندگی کند او عاشق خدا است از روی قرآن و آن طورنیست که مولانا گویند

آن طرف که عشق می افزود درد　　　بوحنیفه و شافعی درسی نکرد

امام ابوحنیفه ، امام شافعی و هم ردیفان شان امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام جعفر صادق(ع) و امام محمد و امام یوسف وغیره که همه مجتهدان وعالمان برجسته بوده اند ایشان در سراسر زندگیشان قران و سنتهای نبی را مورد بحث و بررسی قرار داده ازان مسائلی استنباط کردند، خودشان برای عمل کردند و دیگران را بدان رهنمون شدند، بعقیدۂ مولانا فقیهان محض بودند حال آنکه بر طبق آیت مذکور عاشق بمعنی واقعی همین‌ها بوده‌اند. بعلاوه فقیه بودن آیا کمتر از عاشق بودنست – خدا می گوید:

«فلولا نفر من کل فرقاً منهم طایفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم» (توبه ۱۲۱)

چرا از هر گروه دسته ای به سفر نروند تا فقه یعنی دانش دین خویش را بیاموزند و چون باز گردند مردم خود را هشدار دهند، و در حدیث آمده « من اراد الله بخیر یفقهه فی الدین» کسیکه خدا برایش خیر را اراده می کند او را فقیه می سازد. پس ارزش فقه و فقیه کاملا روشن است. یاران پیامبر که بر طبق آیت « حبب الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم » (ایمان را محبوب شما ساخت و آنرا به دلهایتان بیاراست) عاشقان پاکباز خدا و رسول بودند ، آیا مفهوم عشق را جز پیروی از راه و روش پیامبر دیگری فهمیده اند.

ان المحب لمن یحب مطیع

۳ – عشق با هم مسلک وعشق مجازی

از آیات گذشته محقّق شد که والاترین محبت یعنی عشق تنها برای خدا و پیامبر و جهاد در راه اوست ولی مولانا این عشق را برای پیر طریقت خود شمس الدین تبریزی و شاگردان خود صلاح الدین و حسام الدین هم اظهار داشته است.

«نیم ز کار تو فارغ، همیشه در کارم — که لحظه لحظه ترا من عزیز تر دارم
آیا یاری که در تو ناپدیدم — ترا شکل عجب در خواب دیدم
چو خاتونان مصر از عشق یوسف — ترنج و دست بیخود می‌بریدم
به بتخانه رفته به بتخانه در — در آن هیچ رنگی هویدا نبود
به کعبه کشیدم عنان طلب — در آن مقصد پیر و بُرنا نبود
سوی قاب قوسین کردم نظر — در آن بارگاه معلی نبود
نگه کردم اندر دل خویشتن — در آنجاش دیدم دگر جا نبود
بجز شمس تبریز پاکیزه جان — کسی مست و مدهوش و شیدا نبود
چون حدیث روی شمس الدین کشید — شمس چارم آسمان رو در کشید
من چگویم یک رگم هشیار نیست — شرح آن یاری که او را یار نیست

بنده به حضرت شمس تبریزی احترام می‌گذارم. اگرچه بر طبق آقای کزازی این شخصیت حالاً در ایران از جمله شخصیتهای متنازع الوجوَد است. باز هم فکر می کنم که سزاوار این نوع اندیشه ها تنها وتنها خدا و پیامبرش بود.

و در عشق صلاح الدین گوید:

پوشیده چون جان می روی — اندر میان جان من
سرو خرمان منی — ای رونق بستان من
تا آمدی اندر برم — شد کفر و ایمان چاکرم
ای دیدن تو دین من — ای روی تو ایمان من
ای شه صلاح الدین من — ره دان من ره بین من

و در عشق حسام الدین می گوید:

چون به معراج حقایق رفته بود — بی بهارش غنچه ها ناگفته بود
صبح شد، ای صبح را پشت و پناه — عذر مخدومی حسام الدین بخواه
(دفتر اول)

این بحث بالاخر منجر شود به عشق مجازی — و بحکم المجاز قطرة الحقیقه این عشق مجازی به عشق حقیقی منجر شود.

عشق ز اوصاف خدای بی نیاز — عاشقی بر غیر او باشد مجاز

عشقی که بر غیر خدا باشد اگر صادق باشد به عشق الهی منتهی شود و عشق آدمی به آدمی در مقام ظاهر وصورت مقید نمی ماند لذا اندرز می دهد.

چند بازی عشق با نقش سبو　　بگذر از نقش سبو و آب جو
چند باشی عاشق صورت بگو　　طالب معنی شو و معنی بجو
آنچه معشوقست صورت نیست آن　　خواه عشق این جهان خواه آن جهان
(دفتر دوم)

تقسیم عشق در حقیقت و مجاز واینکه عشق مجازی منجر به عشق حقیقی شود مسائلیست که در قرآن و سنت هیچ جا مطرح نیست بلکه آنچه ازین آیات مستفاد می شود آنست که با غیر خدا یا علایق دنیوی محبت عادی رواست و محبت بدرجهٔ فوق العاده که آنرا عشق می نامند تنها برای خدا و پیامبرش و جهاد راه اوست .درمیان یاران پیامبر که ایمانشان بر طبق آیت « آمنوا کما آمن الناس » الگو و نمونهٔ تقلید برای دیگران بود. هیچکس بچشم نمی رسد که عشق را بدین طور توزیع کرده باشد. البته روایاتی وجود دارد که عشق شان با پیامبر تا آن درجه بود که هنگام بیان کردن حدیث آن موقعیت را مدارا هم می کردند که پیامبر را بدان دیده بودند و این ادنی ترین مثال عشق شان به پیامبر است .

درین زمینه مولانا واقعهٔ عشق زلیخا به یوسف را بیان کرده اند که زلیخا سالها به یوسف « عشق ورزید تا که دل از وی برگرفت وقدم در راه عشق خدا گذارد.

عشق زلیخا ابتدا بر یوسف آمد سالها　　شد آخران عشق خدا می کرد بر یوسف قفا
بگریخت زو یوسف ، پیش زد دست در پیراهنش　　بدریده شد از جذب او برعکس حال ابتدا
گفتنش قصاص پیرهن بردم ز تو امروز من　　گفتا بسی زینها کند تقلیب عشق کبریا

و این تبدیل عشق را مولانا از عنایات حق می داند.

این از عنایتها شمر کز کوی عشق آمد حذر　　عشق مجازی را گذر بر عشق حق است انتها

تا آن درجه که عشق زلیخا با یوسف بستگی دارد و دربارهٔ آن خدا می گوید:

« وقال نسوة فی المدینة امرة العزیز تراود فتها عن نفسه قد شغفها حبا» (یوسف ۳۰)

زنان شهر گفتند : زن عزیز خواستار تن غلام خود شد و شیفتهٔ او گشته است؛

عشق نبود بلکه هوس بود که قران آنرا در جای دیگر به واژه «حب الشهوات» تعبیر کرده است. زیرا جملهای « غلقت الابواب و قالت هیت لک» (در را بست و گفت شتاب) و لقد راودته عن نفسه فاستعصم (من در پی کام جوئی ازو بودم و او خویشتن را نگه داشت) نشان دهد. و چون یوسف پیامبر معصوم بود نمی توانست پایش بلغزد لذا گفت : معاذ الله (بخدا پناه می برم) فرقی که میان عشق و هوس است غالباً مولانا آنرا نادیده گرفته است و بجای آن عشق مجازی نامیده . غالب دهلوی به شعر اردو این فرق را بقرار زیر اظهار داده است.

هر بو الهوس نــ حُسن پرستی شعار کی   اب آبروی شیوهٔ اهل نظر گئی
فروغ شعلهٔ حُسن اک نفس هــ   هوس کو پاس ناموس وفا کیا

بازهم این امر بحث دارد که آیا واقعا زلیخا از عشق مجازی به عشق حقیقی رسیده است زیرا قران درین باره خاموش است و تنها محبت هوس آمیز او ، و دعوت او به گناه و مکر و فریب او را ذکر کرده است.

مولانا یک قدم پیش رفته می گویند:

عاشقی گر زین سر و گرزان سر است   عاقبت ما را بدان شه رهبر است
هیچ کس بر غیر حق عاشق نه شد   واقف آن سر به جز خالق نه شد

این فکر هم برخلاف مقتضای قران بچشم می رسد که می گوید و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله (بقره ١٦)

بعضی از مردم خدا را همتایانی اختیار می کنند و آنان را چنان دوست می دارند که خدا را.

آیان عاشقان بتها و درختها و سنگها و آتشها و آفتاب و ماهتاب بر غیر حق عاشق نشده اند؟ پس چطور می توان گفت که هیچ کس بر غیر حق عاشق نه شد قرآن می گوید : «ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم» (اعراف ١٩٤) «اغیر الله تدعون» (انعام ٤٠) «انی نهیت ان اعبد الذین یدعون من دون الله (انعام ٥٦) با اینکه .

عاشق آن هم اگر صادق بود   آن مجازش تا حقیقت می رود

۴ – مذهب عاشق و تسویه بین کفر و اسلام

درین زمینه مولانا می گویند :

مذهب عاشق ز مذهبها جداست　　　عاشقان را مذهب وملت خداست

مذهب عاشق همانا خدا است یا عشق با خدا است درست است اما دین خدا یا دین مقبول نزد خدا چیست – قران می گوید:« ان الدین عند الله الاسلام» (آل عمران ١٩)

هر آئینه دین نزد خدا دین اسلام است

«و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه» (آل عمران ٨٥)

هرکه دینی جز اسلام اختیار کند پذیرفته نخواهد شد. «و رضیت لکم الاسلام دینا» (مائده ٣) اسلام را دین شما برگزیدم «و لا یدینون دین الحق» (توبه ٢٠) دین حق را نمی پذیرند.

در برابر آن مولانا می فرماید:

رو مذهب عاشق را　　　بر عکس روشها دان
کز یار دروغیها　　　از صدق به و احسان
نرمست درشت او　　　کعبه است کنشت او
خاری که خلد دلبر　　　خوشتر ز گل و ریحان
کفرش همه ایمان شد　　　سنگش همه مرجان شد
بخلش همه احسان شد　　　جرمش همه غفرن شد

و در جای دیگر روشن تر می گوید:

هرچه گوید مرد عاشق بوی عشق　　　از دهانش می جهد در کوی عشق
ور بگوید کفر دارد بوی دین　　　ور ز شک گوید شکش گردد یقین
گر بگوید کژ نماید راستی　　　ای کژی که راست را آراستی

***

سر گشتگان عشقیم نه دل نه دین نه دنیا　　　از ننگ و بد برون آن آنگه به ما نظر کن
بیرون ز کفر و دینیم بر تر ز صلح و کینیم　　　نه در فراق و وصلیم رو نام ما دگر کن

بعقیدهٔ مولانا در مذهب عاشق همه چیز واژگون جلوه دهد دروغهای یار بهتر از صدق و راستی است که خلاف متقضای قرانست. «کونوا مع الصادقین» (توبه ١١٩) درشتی او بهتر از نرمی است که خلاف قران است «وقولوا للناس حسنا» (بقره ٨٣) «و قولا له قولا لینا» (طه ٤٤) ، کنشت او کعبه است که بر خلاف قرانست «جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس» (مائده ٩٧) کفرش همه ایمانست که خلاف قرانست . «و لا

یرضی لعباده الکفر» (زمرهٔ ۷) ، بخلش همه احسانست که خلاف قرانست که می گوید احسن «کما احسن الله الیک» (قصص ۷۷) جرمش همه غفرانست که خلاف قرانست : «الا الذین تابوا من بعد ذالک و اصلحو فان الله غفور الرحیم» (آل عمران ۸۹)

به واژه های مختصر همه چیز مکروه برعکس جلوه دهد. نتوانستم بفهمم که مقصود مولانا ازین گونه اندیشه ها چیست - به راستی این صدای بازگشت عطار است . همان عطار که مولانا خود را غلامش قرار داده است.

و لیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم

شیخ عطار می گویند:

هر کرا در عشق شد محکم قدم — برگزشت از کفر و ز اسلام هم

عشق را با کفر و با ایمان چه کار — عاشقان را با تن و با جان چه کار

عشق را با کفری خویشی بود — کافری خود مغز درویشی بود

به حضرت شیخ عطار احترام میگذارم ولی چون گفته اش گفتهٔ خدا و وحی نیست لذا نیاز به بررسی دقیق دارد. کسی که عاشق خدا است و در عشق او قدمش محکم شده است چطور میان کفر و اسلام فرق نمی تواند کند و یا آن را پشت سر گذاشته از دائره محدود کفر و اسلام بگذرد و با کفر به کراهت و به اسلام برضایت سروکاری نداشته باشد در صورتیکه یاران پیامبر که عاشقان پاکباز بوده اند، خدا دربارهٔ آنها در مقام مدح و ستایش گوید:

«حبب الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان» (حجرات ۴۹)

ایمان را محبوب شما ساخت و آنرا در دل تان آراست و کفر و فسوق و عصیان را در نظرتان مکروه گردانید.

خدا چه کسانی را دوست دارد و چه کسانی را دوست ندارد یک فهرست جامع آنها بما تحویل داده است که قبلا ذکر شد. پس عاشق خدا کیست که دوستان خدا را دوست دارد و دشمنان او را دوست ندارد. قول یهودیان و مسیحیان را نقل کرده خدا از آنها می پرسد:

«قالت الیهود و النصاری نحن ابناء الله و احباوه قل فلم یعذبکم بذنوبکم بل انتم بشر ممن خلق» (مائده ۱۸)

یهودیان و مسیحیان گفتند که ما فرزندان و دوستان خدا هستیم : بگوی : پس چرا شما را به پاداش گناهان تان عذاب می کند.

۵ – عشق عارفان و زاهدان

باز مولانا عشق را میان عشق عارفان و عشق زاهدان توزیع کرده می گوید :

عاشقا آن را نقد شربت می دهی   زاهدان را مست فردا می کنی

در صورتی که از قران برمی‌آید که همه مومنان را به وعدهٔ فردا نسیه داده است . «وعد الله المومنین والمومنات جنت تجری من تحتها الانهر» (توبه ۷۲) «و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا» (اسراء ۱۰۸)

۶ – پیکار عشق و عقل

هم چنین موضوع پیکار عشق وعقل یکی از مهمترین موضوعیست که در مثنوی آمده :

از در دل چونکه عشق آید درون   عشق رخت خویش اندازد برون
پس چه باشد عشق دریای عدم   در شکسته عقل را آنجا قدم

در توجیه این بیان دکتر شجیعی می نویسد :

«سیر در دریای عظیم الهی ژرف خاص کسانی است که در آتش عشق خداوندی «فنا» شده اند که السابقون السابقون اولئک المقربون – و درین صورت عقل را در مقام عشق مجال جولان نیست – زیرا عالم عشق «عالم فنا و نیستی » است و سیر عقل در جهان « بقا و هستی » هر کجا آتش عشق پرتو افگند عقل از آنجا رخت بر می بندد » (٤)

حال آنکه عشق الهی مطلوبست برای اینکه پیروی از احکام خدا و پیامبرش بعمل آید و عقل مطلوبست برای اینکه تفکر و تدبر در آیات تنزیلیه و تکوینیه بدون آن ممکن نیست – خدا می گوید :

«افلا یتدبرون القرآن» (نساء ۸۲) آیا در قرآن نمی اندیشند « افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها» (محمد ٢٤) «ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها

من کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لایات لقوم یعقلون» (بقره ١٦٤)

دربارهٔ این آیت غزالی روایتی از عائشه نقل کرده است که رسول الله نماز می‌کرد و می‌گریست گفتم چرا می‌گریی و گناه تو عفو کرده اند گفت : چرا نگریم و این آیت بمن فرود آمد — ان فی – الخ پس گفت : وای برانکس که این بخواند و تفکّر نکند (٥)

با در نظر داشتن این آیات و دیگر مثل «و ما یتذکر الا اولوا الالباب» (بقره ٢٦٩) «لیذکر اولوا الالباب» (رمد ١٩) «انما یتذکر اولوا الباب» (زمر ٩)-ارزش عقل و عاقلان کاملا روشن است و این که عقل در مقابل عشق قرار نمی دارد مولانا فرماید :

عقل گوید شش جهت حدست بیرون راه نیست	عشق گوید راه هست و رفته ام من بارها
عاشقان دردکش را در درونه ذوقها	عاقلان تیره دل را در درون انکارها
دور بادا عاقلان از عاشقان	دور بادا بوی گلخن از صبا
گر در آید عاقلی ، گو راه نیست	ور در آید عاشقی صد مرحبا

۷ – عشق به جهاد در راه خدا

چنانکه گذشت از آیت « ان کان آباء الخ» محقّق می شود که پس از عشق به خدا و پیامبر در مرحلهٔ سوم عشق به جهاد در راه اومطرح است . (و جهاد فی سبیله) علاوه بر آیات قرآنی در حدیث آمده است که الجهاد ماض الی یوم القیامة جهاد تا قیامت جاریست . و در حدیث دیگر آمده است که چون دم چارپایان را گرفته مطمئن به زراعت باشید و جهاد را به کنار گذارید خدا شما را دچار خواری و ذلتی خواهد کرد که نمی توانید ازان بیرون آئید تا آن گاه که به دین خود باز گردید. هم در این آیت که در بالا آمده که در صورت عدم عشق به خدا و پیامبر و جهاد در راه او منتظر عذاب خدا باشید (فتربضوا حتی یاتی الله بامره)

اما مولانا درین زمینه یا خاموش اند یا آنرا به جهاد بالنفس تحویل داده اندکه تقریباً در همه شاعران متصوفه این گرایش وجود دارد.

اما اکنون در دور نمای اوضاع سیاسی وخیم بین المللی خاصه در کشورهائی اسلامی می توانیم با آسانی پی به ضرورت و اهمیت این موضوع بریم — اگر مسلمانان عراق و افغانستان و فلسطین خود شانرا در

روشنایی این نوع آیات و احادیث آماده ساختند برای جهاد و زوبرو شدن به دشمنان ، دشمن هیچگه جرأت هجوم بر کشور آنها نمَی کرد مسئله جهاد را روزنامه نگاران اروپائی غلط فهمیده اند – قرآن می گوید :

«قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعتدوا» (بقره ۱۹۰) با کسانی که با شما جنگ می‌کنند در راه خدا بجنگید و تعدی مکنید. پس جهاد در اسلام برای دفاع کشور و یکپارچگی منطقه خود است . اما کسانیکه با شما جنگ نمی کنند قران می گوید .

«لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم» (ممتحنه ۸) خدا شما را از نیکی کردن وعدالت ورزیدن با آنانکه با شما در دین نه جنگیده اند و از سرزمین تان بیرون نرانده اند. شما را باز نمی دارد.

متاسفانه بر اثر از بین رفتن ارزش جهاد مسلمانان با ذلت و خواری پایان ناپذیر دچار هستند. اما کشور ایرن مثالیست آشکارا برای ما – زیرا پس ازین که او خودش را مجهز بسلاحهای هسته ای کرده یا در شرف آنست امریکا و همنوایان آن نتوانسته اند برآن هجوم کنند با تحت سلطه خود بیاورند.

این موضوع را مولانا نادیده گرفته و مثل شاعران متصوفه دیگر قایل به جهاد بالنفس هستند که حتما بجای خود خوبست ولی تجربیات امروز عکس آنرا نشان می دهد. مولانا از پیغام عشق – عشقی که میان پیروان ادیان مختلف فرق نمی کند آنان را به امن و آشتی سوق دهند که اگرچه مبتنی بر نیت خوب باشد ولی در شرایط امروزی جهان درست نیست. در زبان اردو مثلی است « لات کا بهوت بات ســـ نهین مانتا » یعنی کسیکه خوگر لگد خوردن است نمی توان او را توسط سخنان نرم و نازک رام کرد. اقبال درست گفته است:

پهول کی پتی ســـ کت سکتا هــ هیرــ کا جگر　　　مرد نادان پر کلام نرم و نازک بــ اثر

چه بسا دانشوران امریکائی و کشورهای دیگر امریکا را از هجوم بر عراق باز داشتند اما او هیچگه به آن متوجه نه شد و در نتیجهٔ این هجوم میلیونها نفر کشته شدند و خلاصه اوضاع اقتصادی ، و اجتماعی و سیاسی شان دچار بحرانهای سنگین و پایان ناپذیر شده است که نمی تواند حتی در ظرف صد سال تدارک و تلافی کرد. همهٔ این نتائج صرف نظر کردن از ارزش جهاد است . مسلمانانی که بر علیه استعمارگران در آن کشور

می‌جنگند مجاهدین بمعنی واقعی هستند زیرا هر کشور حق دفاع از خود دارد- ایشان بر طبق آیات زیر محبوب خدا هستند.

«ان الله یحب الذین یقاتلونِ فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص» (صف ٤) خدا دوست دارد کسانی را که در راه او در وضعی همانند دیواری که اجزایش را با سرب بهم پیوند داده باشند، می جنگند.

۸ – کرشمه های عشق

مولانا علاوه بر این موضوعات بیتهای زیادی دارند دربیان کرشمه های عشق که براستی شرحیست از « عشق خوش سودا» که در آغاز مثنوی آمده است.

مرحبا ای عشق خوش سودای ما ای طبیب جمله علتهای ما

چند بیت بدین قرار است —

عشق برج نور است :

بدیذم عشق را چو برج نوری درون برج نوری آه چه ناری

آب حیات است :

آب حیات است عشق در دل و جانش پذیر

دارای صدها ناز است :

عشق را صد ناز و استکبار هست عشق با صد ناز می آید بدست

فرار کنندۀ دل از همۀ خلق :

عشق چو دل را بسوی خویش خواند دل ز همه خلق رمیدن گرفت

افزون کنندۀ صدق است :

دیدن دیده فزاید عشق را عشق اندر دل فزاید صدق را

عشق در کان زر افتادنست:

گویم که چه باشد عشق در کان زر افتادن

دور کننده فرق میان عاشق و معشوقست:

در دل معشوق جمله عاشق است در دل عذرا همیشه وامق است

در دل عاشق به جز معشوق نیست درمیان شان فارق و مفروق نیست

عشق مستی بخش و روزی دهنده است :

گر نبودی عشق هستی کی بدی کی ز دی نان بر تو و تو کی شدی

پرواز کنندۀ جسم بر افلاکست :

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد

موجب دور گردون و سرگرم کننده جهانست :

دور گردون را ز موج عشق دان — چون نبودی عشق بفسردی جهان

عشق دارای هزار کمال است :

ای عشق پرده در که تو در زیر چادری — در حُسن حوری پی تو و در مهر مادری
در حلقه اندر آو به بین جمله جانها — در گوش حلقه کرده بقانون چاکری

مایهٔ یگانگی مردمان همه جهانست :

عشق بین ، با عاشقان آمیخته — روح بین ، با خاکدان آمیخته
آب و آتش بین و خاک و باد را — دشمان چون دوستان آمیخته
چند گوئی : این جهان و آن جهان — آن جهان بین وین جهان آمیخته
اتحاد اندر اثر بین و بدان — نوبهار و مهرگان آمیخته

غرض، عشق رواکننده حاجت است ، دورکنندهٔ دشواریهاست ، خونریز است ، ترسندهٔ هیچکس نیست ، جزء بند وسوسه است ، دوام بخش است ، رهائی بخش از غم و شادی است ، خانه سوز است ، صید کنندهٔ ساده دلان است ، پاک کنندهٔ کشته خود از حرص است ، بیزار کنندهٔ عاشق از هر چیز دیگر است، نعمت بی کرانست، قطع کنندهٔ خانمان است، ناشناسای خویش و نسب است ، آزاد کننده از ننگ ونام است ، رسانندهٔ عاشق بر فراز عرش است ، خانه نشین دل و دیوانه کننده است ، نابود شدن در هستی دلدار است .

این همه کرشمه های عشق خوش سودای است که یک عاشق هنگام عشق آنرا تجربه کند ومولانا درمیان آن منتهای قدرت بیان را بمعرض نمایش گذاشته اند.

مآخذ و مراجع:

۱ – عوامل جاذبیت سخنان جلال الدین محمد ، استاد محمد تقی جعفری کیهان ویژه نامه هنر و ادب شماره ۱۱۰۰ ، ۲۸ سپتامبر ۱۹۹٤م.
۲ – کیمیای سعادت ، ص ۵۳۰ .
۳ – همان ، ۵۳۰
٤ – یغما ش ۱۱ ، سال ۲۹ ، تجلی عشق در اشعار مولوی از دکتر پورای نخعی
۵ – کیمیای سعادت .... ٤۹.

*****

دکتر رضا مصطفوی سبزواری*

کاشفی بیهقی در شبه قارهٔ هند و پاکستان

ای خدا ای فضل تو حاجت روا
با تو یاد هیچ کس نبود روا
حضرتت پُر رحمتست و پُر کرم
عاشق او هم وجود و هم عدم
(کاشفی)(۱)

چکیده :
حسین بن علی واعظ کاشفی در دورهٔ سلطان حسین بایقرا در نیشابور و هرات به وعظ و ارشاد اشتغال داشت. تعداد کتابها و رساله های تألیف کردهٔ وی حد اقل ۳۷ مجلّد گزارش گردیده است. شهرت و آوازهٔ وی در کشورهای شبه قاره با حضور نسخه های خطّی متعدد آثار وی در کتابخانه های مختلف این سرزمین متحقق می گردد. نویسنده با مشاهدهٔ شخصی تصدیق می نماید که در شبه قاره دستنوشته های آثار سعدی بیش از همه در کتابخانه ها موجود است اما برخی از آثار کاشفی نیز در قرون اخیر مورد توجه علاقه مندان بوده است . علاوه بر این ، ترجمه هایی متعدد که از آثار کاشفی در شبه قاره انجام گرفته را نیز می توان اشارت کرد. در این ضمن عنوانهای ده ها ترجمهٔ انجام شده که در شبه قاره طی دو قرن اخیر به زیور طبع آراسته گردیده، مشخصات آن برشمرده شده است. برای وانمود ساختن محبوبیت آثار کاشفی ، مشخّصات دهها نسخه خطی موجود در کتابخانه های معتبر هند و پاکستان تنها از یک اثرِ کاشفی « لبِ لبابِ معنوی» در این مقال آمده است .

***

حسین بن علی واعظ کاشفی بیهقی (متوفی ۹۱۰ هـ . ق)(۲) ملقّب به کمال الدین و متخلّص به کاشفی و مشهور به واعظ در علوم دینی و فنون غریبه و ریاضیّات و نجوم و موعظه و خطابه متبحّر بود و در زمان سلطنت

---

* - استاد دانشگاه علامه طباطبایی – تهران.

سلطان حسین بایقرا (س ۹۰۲ – ۸٦۱) که پادشاهی ادب پرور و هنر دوست بود و در شاعری حسینی تخلّص می کرد،(۳) در نیشابور و هرات به وعظ و ارشاد اشتغال می‌ورزید . صدایی خوش‌داشت و قرآن و احادیث نبوی(ص) را با آهنگی دلکش همراه با اشاراتی مناسب بیان می کرد.

کتابها و رساله های نسبتاً زیادی در موضوعهای اخلاق و تاریخ و تفسیر قرآن مجید وحدیث ، شرح مثنوی ، تصوف ، بیان وصناعت اشعار ، سحر و طلسمات و علوم غریبه نجوم ، ریاضیات به زبانهای عربی و فارسی به کاشفی نسبت داده شده که تعداد آنها در منابع مختلف گاه به چهل مجلّد بالغ می گردد(٤)

امّا شهرت و آوازهٔ بلند کاشفی در بیرون از مرزهای جغرافیایی ایران در خور توجّه است . نگارندهٔ این سطور بر این باور است که یکی از راههای تعیین میزان اشتهار شخصیتهای علمی و دانشمندان بلند آوازه در منطقه ای از جهان ، شمارش و یا تخمین نسخه های خطی آثار آنان و یا برگردان نوشته های آنها به زبان رایج در آن منطقه است . چه در گذشته های دورتر که هنوز صنعت چاپ وجود نداشت، بدست آوردن نسخه ای از یک کتاب کار طاقت فرسایی بود ، اگر طالب مشتاقی تمایل پیدا می‌کرد نسخه ای از کتابی را برای خود داشته باشد ، باید ماهها و گاه به تناسب حجم کتاب سالها بر سر این کار وقت می گذاشت تا با زحمت و رنج و مرارت بی‌شمار و صرف وقت بسیار بتواند نسخه ای از آن کتاب را فراهم آورد و اگر هم به نسخه های بیشتری از یک کتاب نیاز بود مشکل بیشتری در پی داشت زیرا باید ملّایی را اجیر می کردند که بتواند درست املا کند و نیز افرادی را که در صورت امکان خط خوشی هم داشتند، به خدمت بگیرند تا کتابت کنند تا بالاخره پس از مدتی مثلاً یک دوره شاهنامهٔ فردوسی تکثیر گردد ؛ حال میزان دقت آن کاتبان در کتابت و املا کننده در قراءت متن تا چه اندازه بود ، بماند. این روش بسیار دشوار تکثیر متون که البته درّ توان همهٔ مردم دانش دوست هم نبود و امکاناتِ آن برای همهٔ مشتاقان دانش و فرهنگ فراهم نمی گردید، قرنها و تا پیش از اختراع صنعت چاپ ادامه داشت.

بی شک حضور این دست نوشته ها و دست رنجهای انسانهای روزگاران گذشته در طی قرون و اعصار که هم اکنون زینت بخش کتابخانه ها و مخزنهای نسخه های خطی جهان گردیده ، بهترین دلیل برای تعیین میزان

استقبال از آن نسخه ها و در نتیجه اشتهار و مقبولیت نویسنده و مؤلف یا سرایندهٔ آن کتابها در آن منطقه تواند بود.

نویسندهٔ این سطور که سالهایی از عمر مفید خود را در سرزمین هند و پاکستان و کتابخانه ها و مراکز فرهنگی گذرانیده و گنجینه های دارای نسخه های خطی آن سامان را از نزدیک مشاهده و تحقیق کرده ، زمانی در این اندیشه بود تا بر مبنای ضابطهٔ یاد شده روشن گرداند، پُر آوازه ترین شاعر یا نویسندهٔ ایرانی مؤثّر در کمال بخشیدن به زبان و ادب و فرهنگ گستردهٔ شبه قارهٔ هند و پاکستان کدام شخصیت ایرانی بوده؟ و میزان اثر گذاری او تا چه اندازه بوده است و سپس معلوم گرداند راز و رمز موفقیت او در چه نکته هایی نهفته بوده تا توانسته است تا بدین اندازه زبان و ادب و فرهنگ بخشهای مختلف هند و حتی گویشهای محلی آن شبه قارهٔ پهناور را تحت تأثیر زبان و ادب فارسی قرار دهد و در صدی کم و بیش و تا حدود ٦٥ در صد واژگان بعضی زبانهای آنجا را از واژه های دخیل فارسی متأثر گرداند.

پس از استقصای زیاد از طریق کتابخانه های شهرهای مختلف هند و پاکستان از کراچی تا لاهور و از حیدرآباد دکن هند در جنوب آن کشور تا کتابخانهٔ رضا رامپور در شمال و از کلکته تا بمبئی و دیدن کتابخانه های آن دیار و هم دیدن فهرستهایی که البته برای معدودی از مخزنهای نسخه های خطی آنجا تاکنون فراهم آمده، معلوم شد.یکی از شاعران و نویسندگان اثر گذار در آن خطّهٔ پهناور ، سعدی شیرازی است که مقبولیت تام یافته و توانسته است تحوّلی شگرف در مکتوبات و هم محاورات زبانهای رایج در آن دیار پدید آورد که کثرت نسخه های خطی و دستنوشته های موجود آثار او در کتابخانه های آن سامان این موضوع را ثابت می کند و البته بررسی آثار مکتوب شاعران و نویسندگان پس از سعدی که در هندوستان می زیسته اند نیز بر این واقعیت مُهر تأیید می نهد.

بنابر این آنچه گذشت و با توجه به تجربهٔ بدست آمده در این مورد می‌توان گفت : بهترین سندی که می تواند گواهی مقبولیت و شهرت و آوازهٔ شخصی در روزگاران گذشته در کشوری و جامعه ای باشد و اثر گذاری او را در آن جامعه بنمایاند، میزان استنساخ و فراوانی نسخه های خطی آثار او در آن سرزمین است. کاشفی سبزواری نیز از شخصیتهایی است که چنین آوازه و شهرتی در سراسر هندوستان پهناور داشته است. بسیاری از آثار

کاشفی در آن سرزمین استنساخ گردیده و دوستداران و مشتاقان او آنها را چون کاغذ زر برده و دست به دست گردانیده اند و یا به رسم هدیه به پیشگاه صاحب منصبان و سروران و ممدوحان و یا اهل فضل و دانش پیش کش داشته اند. به عنوان مثال یکی از آثار مشهور کاشفی انوار سهیلی است که آنرا برای امیر شیخ احمد سهیلی از امرای دربار سلطان حسین بایقرا که ذکرش گذشت از روی کتاب کلیله و دمنه ابوالمعالی نصر الله بن محمد عبدالحمید انشاء کرده است. کاشفی خود در این مورد چنین می گوید :

« نظر بر تعمیم فوائد انام وتکثیر منافع خاص و عام اشارت عالی ارزانی فرمود که این کمینۀ بی‌استطاعت و حقیر اندک بضاعت حسین بن علی الواعظ المعروف بالکاشفی ایّده الله تعالی باللطف الخفی جرأت نموده کتاب مذکور را لباس نو پوشانید و زیبا روایات معانی آنرا که به تتق الفاظ مغلقه و حجب کلمات مشکله محجوب و مستور بود بر مناظر عبارات روشن و غُرَفات استعارات لطیف جلوه دهد (۵)...»

در خور توجه اینکه به سبب استقبال تام اهل فرهنگ و مقبولیت تمام مشتاقان کتاب انوار سهیلی در شبه قاره ، این کتاب برای نخستین بار در آنجا چاپ و منتشر شده است و بعد هم مکرّر در شهرهای لکهنو، بمبئی ، حیدرآباد دکن چاپ سنگی شده و در سال ۱۹۱٦ میلادی در شهر کلکته به صورت چاپ سربی انتشار یافته و مجدداً در سال ۱۲۷۰ قمری به خط اولیاء سمیع در بمبئی چاپ شده که از جملۀ بهترین چاپها است تا بدانجا که همین نسخه در سال ۱۳۰۱ در مطبع مشرقی برلین به صورت چاپ عکسی تجدید چاپ شده است.

در این مقال حضور معنوی کاشفی در هندوستان را به دو بخش زیر منحصر میکنیم . نخست به بعضی ترجمه هایی که از آثار کاشفی در سراسر هند و پاکستان انجام گرفته و با نامهای مختلف ترجمه گردیده و سالها در مدارس و حوزه های علمیه آن دیار مورد استفادۀ مردم شبه قاره قرار می‌گرفته، فقط به عنوان نمونه و مشتی از خروارها اشارت می کنیم و سپس به موضوع کثرت نسخه ها و نیز موارد استنساخ و نسخه برداری از آثار کاشفی در آن سرزمینها می پردازیم که به کرات انجام گرفته و در پایان به بعضی از آنها که هنوز هم زینت بخش کتابخانه ها و مخازن نسخ خطی و موزه های سراسر شبه قارۀ هند و پاکستان است ، فقط اشارت می کنیم.

باشد که محققان و هم دانش پژوهان برومندمان برای چاپ منقح و تصحیح انتقادی و انتشار آنها کمر همّت بندند و آن گویندگان خاموش را از زندان مخازن اکثراً نامطلوب نسخه های خطی آن سامان که به دلیل شرایط محیطی و گرما و شرجی بودن هوا در خطر نابودی قرار دارند نجات دهند و ان شاء الله پس از تصحیح به زیور چاپ آراسته گردانند.

الف – ترجمه های آثار کاشفی در هند و پاکستان :

انوار سهیلی که پیش از این نیز به بعضی چاپهای آن در شبه قاره اشارت رفت چندین بار با عنوانهای مختلف به زبان اردو ترجمه و چاپ شده که بعضی از آن ترجمه ها به شرح زیر است :

۱ – **ارژنگ راضی:** (ترجمهٔ منظوم اردو) وسیله رای بهادر جانی بهاری لال متخلص به راضی.

۲ – **بستان حکمت :** وسیلهٔ فقیر محمد خان گویا (م ۱۲٦٦ هـ) که شاگرد امام بخش ناسخ بوده و آنرا در سال ۱۲۵۱ هـ نوشته و از سوی مطبع نولکشور هند در سال ۱۳۰٤ هـ انتشار یافته است .

۳ – **حکایات بیدپای :** که ترجمه و تلخیصی از انوار سهیلی وسیلهٔ مرزا محمد رشید است و مقدمه ای نیز در بارهٔ متن اصلی کتاب آورده ، این ترجمه وسیلهٔ انتشارات کتاب منزل در سال ۱۳۸۳هـ در لاهور پاکستان چاپ شده است.

٤ – **ستارهٔ هند :** یا ضیای حکمت ، وسیلهٔ نواب محمد علی خان در سال ۱۲۸۹ هـ (= ضیای حکمت) تألیف گردیده و در مطبع گلزار محمدی به چاپ رسیده است .

۵ – **مثنوی دانش افروز :** وسیلهٔ فرید الدین آفاق دهلوی با همکاری امیر بخش شهرت در سال ۱۲۲۱ هـ در پانزده هزار بیت سروده شده ولی از چاپ آن اطلاعی در دست نیست . نسخهٔ خطی آن در فهرست مخطوطات انجمن ترقی اردو پاکستان ، کراچی (ص ۲ – ۳٤۱) آمده و مطلع آن چنین است :

الهی وه منزّه هی تیری ذات — که جس سی کُل کی بر آتی هی حاجات

۶ – **ترجمهٔ انوار سهیلی :** وسیلهٔ منشی محمد ابراهیم بیجاپوری در سال ۱۲۳۷ هـ به اردو (دکنی) برگردانیده شده که در سال ۱۲۳۰ در مدراس هند چاپ و منتشر شده است .
۷ – **ترجمهٔ دیگری** ظاهراً در قرن ۱۲ هـ . ق بدون تاریخ و نام مترجم از انوار سهیلی انجام گرفته که در فهرست « یورپ مین دکهنی مخطوطات » ص ۵۸۰ نقل گردیده است.
۸ – **باب هشتم تا یازدهم** انوار سهیلی وسیلهٔ مترجم ناشناسی ترجمه شده که در مطبع اسدالاخبار در شهر اکبرآباد هند در سال ۱۲۶۹ هـ به چاپ رسیده است .
۹ – **منتخبی نیز از انوار سهیلی** در سال ۱۲۷۷ هـ در شهر لاهور پاکستان چاپ و منتشر شده است .
۱۰ – **ترجمهٔ انوار سهیلی به زبان پشتو** نیز وسیلهٔ میان عبدالغفور والی سوات به انجام رسیده که در سال ۱۳۶۶ هـ در سوات چاپ و منتشر شده است .
اخلاق محسنی : کتاب مشهور دیگر کاشفی در علم اخلاق است که به سال ۹۰۰ هـ ق به نام ابو محسن میرزا فرزند سلطان حسین میرزای بایقرا در یک مقدمه و چهل باب پایان یافته و بارها در کانپور و نیز مطبع نولکشور (۱۲۹٤ هـ) انتشار یافته است. این کتاب نیز مکرر به زبان اردو ترجمه گردیده که نام بعضی از آنها که به نامهای زیر به زبان اردو صورت گرفته به شرح زیر است :
بشیر الاخلاق : از بشیر الدین احمد مجددی محاسب دارالاقبال بهوپال. این ترجمه وسیلهٔ شیخ جان محمد و الله بخش گنائی در سال ۱۳۵۱ هـ در لاهور چاپ شده است.
گلشن اخلاق : از سید بنده علی که در مطبع گلشن احمدی در پرتاب گره به سال ۱۳۲۱ هـ چاپ شده است .
گنج خوبی : وسیلهٔ میر امن دهلوی منشی دانشکدهٔ فورت ولیم کلکته در سال ۱۲۱۷ هـ به اردو ترجمه شده است ؛ این ترجمه وسیلهٔ مطبع احمدی در سال ۱۲۶٤ هـ در کلکته و در سال ۱۲۹٤ هـ در مطبع محبوب بمبئی و با مقدمه و تحقیق خواجه احمد فاروقی در دهلی انتشار یافته است.
محبوب الاخلاق : وسیله راجه راجیشور راؤ اصغو در مطبع نولکشور در شهر لکهنو در سال ۱۳۲۷ هـ چاپ شده است ؛ و بالاخره کتاب اخلاق محسنی وسیلهٔ قاضی سجاد حسین مدرس مدرسهٔ جامع مسجد فتحپوری دهلی از سوی کتاب فروشی سب رنگ چاپ و منتشر شده است.

مواهب علیه : یا تفسیر حسینی تفسیر کاملی از کاشفی است که خوشبختانه تمام آن موجود است . در سال ۸۹۷ شروع شده و در دوم شوال ۸۹۹ پایان یافته :

با خامه که این نامهٔ اقبال نوشت	و انجام سخن به یمن انفال نوشت
گفتم مه و روز و سال و تاریخ نویس	فی الحال دوم زماه شوال نوشت

این تفسیر مشرب عرفانی دارد و پس از تفسیر کشف‌الاسرار ابوالفضل میبدی کاملترین تفسیر فارسی است که بر اقوال عارفان تکیه دارد و مکرر نیز به همان کشف الاسرار استناد می کند.

از ویژگیهای بارز مواهب علیه آمیختگی آن با اشعار نغز فارسی و از جمله اشعار مولانا و سعدی و نیز خود کاشفی است و جاذبهٔ خاصی به آن داده که در دیگر تفسیرها از نقش شعر در تفسیر بدین گونه بهره گرفته نشده است (۷)

تفسیر مواهب علیه چندین بار در هند و پاکستان چاپ شده است (۸) در هند به گونه ها و نامهای زیر به زبان اردو ترجمه شده است :

۱ – **تفسیر قادری :** تنها مقدمهٔ تفسیر حسینی وسیلهٔ فخر الدین قادری به اردو ترجمه شده و در سال ۱۲۹۷ هـ وسیلهٔ مطبع نولکشور انتشار یافته و بار دیگر در سال ۱۳۱۹ هـ در دهلی چاپ و منتشر شده است.

۲ – **تفسیر پارهٔ عم :** که ترجمه از تفسیر حسینی است ، در دهلی چاپ شده ولی نام مترجم آن مندرج نیست .

۳ – **قرآن مجید :** با ترجمه شاه ولی الله (فارسی) و شاه رفیع الدین (اردو) چاپ شده و بر حاشیه صفحه های آن ترجمهٔ تفسیر عزیزی (۹) و همچنین ترجمهٔ تفسیر حسینی درج شد. و در سال ۱۳۰۸ هـ در مطبع میور دهلی چاپ و منتشر شده است .

روضة **الشهدا** (باغ شهیدان) یکی دیگر از تألیفات کاشفی دربارهٔ وقایع کربلا و مصیبتهای امام حسین (ع) و اهل بیت آن امام همام است . این کتاب تا آنجا درمیان شیعیان مشهور شده و مورد توجه بوده که « روضه » و «روضه خوانی » در فرهنگ تشیّع از نام این کتاب گرفته شده ، بدین معنا که چون ذاکران واقعهٔ کربلا در منبرها از روی این کتاب می خوانده اند و یا قبلاً می خوانده و به خاطر می سپرده اند ، آنها را « روضه خوان » و مجلس آنها را « روضه خوانی » می گفته اند.

روضة الشهدای کاشفی ده باب و یک خاتمه دارد و چندین بار در شبه قاره هند و پاکستان چاپ شده و به دلیل حسن استقبال و نیز مقبولیتی که درمیان شیعیان هند داشته به نامهای دیگری نیز منظوم یا منثور به اردو ترجمه و در هندوستان انتشار یافته که از آن جمله موارد زیر است :

گنج شهیدان (منظوم) از منشی علی احمد که در شهر کانپور هند و هم مطبع منشی نولکشور در سال ۱۲۹۲ هـ . چاپ و منتشر شده است.

همچنین روضة الشهدا تحت عنوان وسیلة النجات حسن بیک در سال ۱۱۱۵ هـ ترجمه گردیده که نسخهٔ خطی آن به شمارهٔ ٦٨٣ در کتب خانهٔ سالار جنگ هند ثبت گردیده و چنین آغاز می گردد: « حق تعالی که نام پاک اس کا صبور.هی »

گل مغفرت : وسیلهٔ حیدر بخش حیدری ترجمه شده که خلاصهٔ « گلشن شهیدان » است و در شانزده مجلس تنظیم گردیده و در شهرهای زیر انتشار یافته است :

کلکته (۱۲۲۷)، بمبئی (۱۲۸۷ مطبع حیدری) پیرس (۱۲٦۱) لاهور (۱۳۸۵ مجلس ترقی ادب) .

گلشن شهیدان : وسیلهٔ حیدر بخش حیدری (م ۱۲۲۷ هـ) دانشیار دانشکده فورت ولیم کلکته در سال ۱۲۲۵ هـ ترجمه شده ولی چاپ شدهٔ آن دیده نشد.

ریاض الطاهرین : یا حادثات کربلا (منظوم) وسیلهٔ سید میر ولی خان مونس در سال ۱۱۹۰ هـ در ده باب ترجمه شده که نسخهٔ خطی آن در موزهٔ سالار جنگ حیدرآباد به شمارهٔ ٦۹۳ موجود است و چنین آغاز می گردد:

ابتدا کیتا هون اس نامه کتین   درد و غم کی شور و هنگامه کتین ...

همچنین روضة الشهدا را فتح محمد با همان مقدمه « گل مغفرت » از نسخهٔ مجلس ترقی ادب که در لاهور به چاپ رسیده و ذکرش گذشت به اردو ترجمه کرده است . نیز با همان مقدمه وسیلهٔ ولی احمد آبادی مجدداً ترجمه شده است.

روضة الشهدای کاشفی چند بار نیز به شعر اردو برگردانیده شده واز جمله وسیلهٔ میر ولی فیاض ولی ویلوری در سال ۱۱۳۰ شامل ده مجلس با باب بندی جدید و بعضی کاستیها و افزوده ها بارها چاپ و منتشر شده است . این ترجمه منظوم چنین آغاز می‌گردد:

کیا هون ختم جب یون درد کا حال　　　گیاره سو کے اوپر تیسوان سال

نیز ترجمهٔ منظوم دیگری وسیلهٔ سیوا در سال ۱۰۹۱هـ انجام گرفته است (ر.ک ادب کی تاریخ ص ۵۸).

خلاصهٔ روضة الشهدای کاشفی نیز به نام « کربل کتها » یا ده مجلس وسیلهٔ فضل علی فضل که در روزگار محمد شاهی (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ هـ) می زیسته انجام گرفته و او در سال ۱۱٤۵ داستان کربلا (کربل کتها) را نوشته که با تصحیح و تنقیح متن وسیلهٔ گوپی چند نارنگ در دهلی چاپ و منتشر شده است. نیز این کتاب با تصحیح و تعلیقات مالک رام و مختار الدین احمد آرزو در شهر پتنا وسیلهٔ ادارهٔ تحقیقات اردو به چاپ رسیده است.

اندیشه های کاشفی از طریق فرزندش نیز در شبه قاره انتشار یافت و این فرزند برومند که فخر الدین علی نام داشت و « صفی» تخلص می کرد، بر شکوه نام پدر در آن خطه افزود و کتاب رشحات عین الحیات (تراوشهای چشمهٔ زندگی) را در سال ۹۰۹ هـ (۱۵۰۳م) یعنی یک سال پیش از ارتحال پدر به پایان برد. این کتاب شامل یک مقاله در طبقات خواجگان و سلسلهٔ نقشبندیان و ۳ مقصد دربارهٔ خواجه عبید الله احرار نقشبندی (م ۸۹٦ هـ) و مناقب اوست که هر مقصد به سه فصل تقسیم شده است. این کتاب پس از ترجمه به زبان اردو در شهر کانپور.هند و هم مطبع نولکشور در سال ۱۳۳۰ هـ چاپ و منتشر شده است . رشحات عین الحیات مجدداً نیز وسیلهٔ ابوالحسن فریدآبادی ترجمه گردید و در شهر لکهنو هند وسیلهٔ همان مطبع نولکشور در سال ۱۳۱۱ هـ چاپ و منتشر شد.

ب - نسخه های خطی آثار کاشفی در سراسر هند و پاکستان :

تعداد نسخه های خطی تقریباً همه تألیفات کاشفی در سراسر شبه قارهٔ هند و پاکستان بدان اندازه فراوان است که بی شک ذکر همهٔ آنها از حوصلهٔ این مقال بیرون است و بنابر این تنها به نسخه های خطی یکی از آثار او در آن خطّه به نام لبّ لباب معنوی به عنوان نمونه بسنده می کنیم تا مشتی باشد از خروارها .

لبّ لباب معنوی را کاشفی در سال ۸۷۵ هـ به خواهش و راهنمایی مسیّب نامی از بزرگان هرات تألیف و خود آنرا چنین تعریف کرده که :

نام این لب لباب معنویست انتخاب از انتخاب مثنویست

تاریخ تألیف کتاب را نیز بدین گونه بیان داشته که :

روز شنبه آخر ماه صیام گشت این نوباوهٔ غیبی تمام
سال هجرت هشتصد و هفتاد و پنج مرتفع گشت این طلسم از روی گنج

این کتاب در سه « عین » و هر عین در چند « نهر» و هر نهر در چند «رشحه» بیان گردیده است . لبّ لباب معنوی کاشفی در هفتصد صفحه در شهر لکهنو در مؤسسهٔ نولکشور و در سال ۱۸۸۵م در بمبئی به صورت چاپ سنگی و به قطع وزیری در ٤٥٦ صفحه چاپ و منتشر شده است .

نسخه های خطی لب لباب معنوی در سراسر شبه قاره فراوان و بعضی آنها به شرح زیر است :

اسلام آباد : گنج بخش ۷٤۷۱ (گنج بخش ۳ : ۱۷۷۳)

کراچی : انجمن ترقی ۳ ق ف ۲٦۱ - نیز همانجا شمارهٔ ۲٦۲ (نوشاهی ۱٦٤) - نیز همانجا ۲٦٤ - موزهٔ ملی ۱۳۷ - ۱۹٦٥ نیز همانجا ۹۰٤ - ۱۹٦۱ نیز : استاد پیر حسام الدین راشدی.

لاهور : نوری کتبخانه ، ٦۳ برگ (خضر نوشاهی) نیز همانجا دیال سنگهـ ترست ۲٦۳ ، سدهٔ دهم . نیز : دانشگاه پنجاب (۱۹ spi/v1 ٤۲۳۸) نیز کتابخانهٔ دیال سنگهـ ترست ۳٦۳ ، سدهٔ ۱۲ نیز همانجا ٦۸۳ - نیز همانجا دانشگاه پنجاب (D ۱۱٥spi/v ٤۸٥۷) - نیز دیال سنگهـ ترست ٦۸۳ - نیز دانشگاه ، شیرانی ۱۱۸٥ / ٤۲۳۸ - نیز همانجا دانشگاه پنجاب WM ۹ spi/v1 ۲٦۱۳. نیز همانجا دانشگاه، شیرانی ٤۰۳ / ۳٤۰۸ - نیز همانجا دیال سنگهـ ۷۱٤.

شیخوپوره : گوجرانواله ، نوشهره،کتابخانهٔ هاشمی - نیز همانجا حافظ آباد ، چشتی گولروی ، محمد رفیق .

سیالکوت : بدوملهی ، کتابخانهٔ فخر الاطباء

سرگودها : بهلوال ، مدرسهٔ علوم المرتضی ، مفتی محمد رفیق ٥۳۳ ص نیز همانجا ٥۱٦ صفحه .

مجدداً یادآوری می‌کند که در این مقال تنها نسخه های خطی مربوط به یکی از آثار کاشفی در شبه قاره به عنوان نمونه ذکر گردید و تقریباً از تمام حدود

چهل اثر او حتی گاه بیشتر از آنچه دربارهٔ کتاب لبّ لباب معنوی مذکور افتاد، نسخهٔ خطی در شبه قاره موجود است .

کوتاه سخن اینکه، شهرت و آوازهٔ واعظ کاشفی سبزواری از مرزهای ایران بسیار فراتر رفته و باتوجه به کثرت نسخه های خطی آثار او در سراسر شبه قارهٔ هند و پاکستان که به بعضی از آنها به عنوان نمونه اشارت رفت، کاملاً روشن می گردد که کاشفی حضوری معنوی و ملموس و نفوذی انکار ناپذیر و محسوس و فراگیر در روزگار خود و پس از خود درمیان مردم جهان داشته چندانکه تا اقصی نقاط شبه قارهٔ بزرگ هند و پاکستان فرا پیش رفته است . تا بدانجا که نسخه های آثار او را همچون کاغذ زر برده اند و دست نویسها برداشته اند و همچنین نسبت به ترجمهٔ آنها به زبانهای رایج درّ آن دیار سعی بلیغ و استقبال شایانی کرده اند که به بعضی از آنها نیز اشارت رفت.

شکی نیست که این فراگیری آثار او و نیز ترجمه های آنها آنهم در زمینه های متنوعی که کاشفی در آنها تبحّر داشته ، همه و همه دلایل استواری بر مقبولیت او و درمیان توده های مردم جهان و نیز مقام و منزلت او درمیان مشتاقانش تواند بود.

نگارندهٔ این سطور با اعتراف به این واقعیت که تاکنون کاری در خور دربارهٔ کاشفی انجام نگرفته به دانشگاه آزاد سبزوار که این ابتکار ارزشمند را برای برگزاری چنین سمیناری دربارهٔ کاشفی به انجام رسانیده پیشنهاد می کند تشکیل کمیته ای برای تصحیح و چاپ و انتشار مجموعهٔ آثار کاشفی را در دستور کار معاونت پژوهشی دانشگاه قرار دهد تا پس از طی تشریفات اداری و صدور مصوبات لازم در این خصوص اقدام کند . باشد که اندکی از حق بزرگی را که کاشفی بر گردن همشهریهای خود دارد ، گزارده آید.

منابع و پانوشتها

۱ – لب لباب مثنوی ، با مقدمهٔ استاد سعید نفیسی ، از انتشارات بنگاه مطبوعاتی افشاری چ دوم ۱۳۶۲ ص ۱۹.

۲ – بعضی تاریخ وفات کاشفی را سال ۹۰۶ دانسته اند ولی درست نیست چه او در سال ۹۰۸ هنوز زنده بوده و کتاب مشهور روضة الشهدا را در همین سال به نام میرزا مرشد الدین عبدالله-نوهٔ دختری سلطان حسین بایقرا تألیف کرده و نیز در سال ۹۰۷ مخزن الانشاء و صحیفهٔ شاهی را ترتیب داده است .

۳ – سلطان حسین اثری به نام مجالس العشاق و نیز اشعاری به فارسی و ترکی دارد (ر. ک: حبیب السیر ج ٤ چ خیام ص ۱۱۰ تا ۱۱۳).

٤ – شادروان استاد سعید نفیسی تعداد آثار او را سی و هفت مجلّد دانسته است (ر.ک لب لباب مثنوی با مقدمه استاد سعید نفیسی ، بنگاه مطبوعاتی افشاری چ دوم ۱۳٦۲ ص ۸ تا ۱۰.

۵ – انوار سهیلی ، مؤسسه انتشارات امیر کبیر چ سوم سال ۱۳٦۲ ص ۸

٦ – یادآوری می کند که منتخب انوار سهیلی به سال ۱۸۲۱ میلادی در ۵۹ صفحه در لندن انتشار یافته و بار دیگر در سال ۱۸۲۷ در ۱۰۲ صفحه همانجا به چاپ رسیده و کلیات انوار سهیلی به تصحیح کی نیل پولف اوزلی چاپ هاتفرد در سال ۱۸۵۱ در ۵٤۷ صفحه به چاپ رسیده است. ر.ک مقدمهٔ انوار سهیلی (شماره ۵ همین فهرست) صفحهٔ ۳.

۷ – ر.ک : مقالهٔ نگارندهٔ این سطور تحت عنوان : « شعر در تفسیر» مجلهٔ سروش سال نوزدهم شمارهٔ ۸۳۰ ، فروردین ۱۳۷٦.

۸ – این تفسیر ارزشمند هم اکنون با مقابله ، چند نسخه و تصحیح انتقادی و شرح و توضیحات و تعلیقات لازم به عنوان پایان نامهٔ تحصیلی وسیلهٔ یکی از دانشجویان دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی به راهنمایی نگارنده این سطور در دست تحقیق و بررسی است .

۹ – تفسیر عزیزی یا فتح العزیز از شاه عبدالعزیز دهلوی (م ۱۲۳۹ هـ) فرزند شاه ولی الله دهلوی است و این تفسیر تنها سورهٔ فاتحه و سورهٔ بقره تا آیهٔ ۱۸٤ و سورهٔ تبارک الّذی و عمّ را شامل می گردد.

۱۰ – ر.ک : مأخذ شمارهٔ یک ص ۱۷.

۱۱ – همانجا ص ٤٦۹.

۱۲ – ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی ، تألیف اختر راهی از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳٦۵ ش.

۱۳ – تاریخ ادبیات در ایران ج ٤ دکتر ذبیح الله صفا ، انتشارات فردوسی چ دوم ۱۳٦۳ تهران.

۱٤ – فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ، تألیف احمد منزوی از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان – اسلام آباد

*****

پرفسور دکتر صغری بانو شگفته *

آیات قرآنی دربارهٔ نبی امّی (ص) و بازتاب آن در شعر مولوی و فارسیگویان دیگر

اشاره :

حیات معنوی بشر محتاج نور هدایت است ، بهترین سرچشمهٔ آن کتاب الهی است که بر قلب مطهرّ نبی امی (ص) نازل شد. قرآن مجید مقرر فرمود: از حکم خدا و رسول (ص) اُو فرمان برید که مشمول رحمت و لطف خدا شوید . اطاعت مستلزم محبّت خدا و پیغمبر اکرم (ص) و جزا و صلهٔ آن آمُرزندگی است . حُبّ نبی (ص) سبیلی است برای رستگاری مسلمانان چنانکه حق تعالی فرمود « قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی». واژه امّی در کلام الهی یکبار و الامی دوبار آمده، و دارای معانی متعدّد است. از میان پیروان ملت حنیف ابراهیمی حضرت نبی امی برخاسته . گمراهی را از مردم دور کرد و برای آنان کلام الهی تلاوت نمود سپس همان پیغام الهی را به همهٔ بشریت رسانید که دارای پرتو حکمت الهیه بوده چنانکه مولانا می گوید :

حکمتی کز طمع زاید و ز خیال — حکمتی بی فیض نور ذوالجلال
حکمت دنیا فزاید ظن و شک — حکمتی دینی برد فوق فلک

نبی امی در حقیقت یکی از صفات عالیهٔ آنحضرت است و سوی یک اُمت « امیه» مبعوث شدند و ظلمت و جهل آنان را زدوده است : مولانا چه خوش گفته است :

مصطفی (ص) را وعده کرد الطاف حق — گر بمیری تو ،نه میرد این سبق
من ترا اندر دو عالم رافعم — طاغیان را از حدیثت دافعم

صدای علامه اقبال د راین زمینه طنین می اندازد:

از پیام مصطفی(ص) آگاه شو — فارغ از ارباب دون الله شو

***

---

* - استاد و رئیس سابق گروه آموزشی فارسی ، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

ای بی خبر بکوش که صاحب نظر شوی | تا رهرو نباشی کی راهبر شوی
دست از مس وجود چه مردان ره شوی | تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
گر نور عشقِ حق به دل و جانت اوفتد | بالله کز آفتاب فلک ، خوبتر شوی
از پای تا سرت همه نور خدا شود | در راهِ ذوالجلال چو بی پا و سرشوی
بنیاد هستیِ تو چو زیر و زبر شود | در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

برای نشو و نمای این جسم مادی ، نور و هوا و غذا لازم است ، تا اینکه زندگی ادامه یابد . همین طور حیات معنوی نیز محتاج نور هدایت است و بهتر از کتاب الهی درین دنیا کدام کتاب وجود دارد؟ لاریب درین راهنمائی است که بر قلب مطهّر « نبی اُمّی» حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد . (در طول ۲۳ سال) و قرآن اعلام نمود . بزرگوار است آن پاک خداوندی که قرآن را بر بندهٔ خاص خود نازل فرمود[1](۱) کدام نبی ؟ که اگر نبود این افلاک بوجود نمی آمد!

عالم ز مولدش زینت تازه یافت | عرش از مقدمش قدر و اندازه یافت

« نبی اُمّی : تحفهٔ شایانی است که خدای ازلی و ابدی برای انسان درین دنیای دنی فرستاده. آن گل سرسبد آفرینش کائنات که دنیا را از عطر علم و معرفت معطّر ساخت. من در تمجید و تحمید آن هستی که اشرف کائنات است ، شافع روز عرصات هست چه عرض کنم که نه توانائی طلاقت زبان دارم نه قلم و نه زبانم قوت بیان و نه استاد ازلِ آن کلمات را عیان کرده که مقام ارفع و منبع آنحضرت «ص» را برملا بیان کند. دانشمندان درین راه سرگشته و حیران مانده اند.

عرفی مشتاب، این راه نعت است نه صحرا | آهسته، که راه بردم ، تیغ است قدم را
هشدار که نتوان بیک آهنگ سرودن | مدح شه کونین و مدیح کی وجم را[2]

۱ – قرآن ، سوره مبارکه فرقان ۱ : ۲۵ الجز و ۱۸ ترجمه فارسی حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای – کتابفروشی و چاپخانه عبدالرحیم علمی، سال چاپ ندارد ، ص ۳۵۹ .
۲ – کلیات عرفی شیرازی بکوشش غلام حسین جواهری.صفحه ۱۰ چاپخانه علمی .

الحمدلله که من مدح کی و جم « (آنهائی که نام شان فانی است) نمی کنم فقط اسیر محبت محمد و آلش هستم که معلمان کبیر که به ذریعه وحی و الهام الهی، از حقایق آفاق و انفس آگاه شده اند. برای همین قرآن دستور داده « اطیعو الله و اطیعو الرسول لعلکم ترحمون » از حکم خدا ورسول او فرمان برید! باشد که مشمول رحمت و لطف خدا شوید »[1] این حکم خداوندیست که در مورد این، آیات متعددی در قرآن آمده است و قادر مطلق این مفهوم را بطور واضح بیان کرده است که اگر اطاعت نبی نکردید خدا را مهربان و آمرزگار نخواهید یافت « بگو فرمان خدا و رسول را اطاعت کنید : و اگر از آنان روی گردانید همانا کافران را هرگز خدا دوست نخواهد داشت » نیز فرموده « بگو اگر شما چنین هستید که دوست می دارید خدا، پس پیروی کنید « مرا» تا دوست بدارد شما را خدا و بیامرزد برای تان گناه تان را و خدا است آمرزنده و مهربان.[2]

سبحان الله ! برای جلب اطاعت ومحبت خداوند قدوس چه ترکیب زیبا را بکار برده است ازینکه اطاعت و محبت لازم وملزوم است و اگر کسی این مرحله را بنحو احسن طی نموده جزا و صلۀ آن غیر از آمرزندگی و محبت خدا نیست ، خدا می داند که جذبۀ محبت، جذبه اختیاری است اما از اتباع و پیروی نبی این جذبه پیدا می شود که لذت جاویدانی خواهد داشت. و جوهر معرفت خدا در قلب عبد که مانند صدف است ، پیدا می شود:

از محبت دُردها صافی شود — وز محبت دردها شافی شود
از محبت خارها گُل می شود — وز محبّت سرکه‌ها مل می شود
از محبت نار نوری می شود — وز محبّت دیو، حوری می شود
از محبت سقم صحت می شود — از محبّت قهر رحمت می شود
از محبت مرده زنده می شود — وز محبّت شاه بنده می شود

برای دریافت چنین محبت آن دائم و قائم و حی و قیوم ، احد و صمد، رب عرش و فرش، ارض و سما ، ضرورت رهبری برای بشر لازم

---

۱ - سورۀ مبارکۀ آل عمران ۱۳۲ : ۳ ، ص ٦٦ ترجمۀ مهدی الهی قمشه ای چاپ اعتماد ۱۳۷۰ سازمان حج و اوقات و امور خیریه

۲ - سورة المبارکه آل عمران ۳۰ : ۳

دانست تا اینکه او راه حیات خود را روشن سازد پس خداوند کریم «نبی امّی» را اول از صفات جمال و کمال الهیه آراسته فرمود و از هر عیب و نقص پاک گردانیده از جهل و ظلمت منزّه کرده بعنوان یک عالم وآگاه ترین و ذکی‌ترین و حکیم ترین فرد درین دنیا فرستاده و چون هدف عالیه وی رساندن پیغام الهی بوده خداوند او را بر نقطهٔ اعلی رسانیده ! و این صدای لاهوتی در کائنات بطور گواهی طنین کرد:

علمه شدید القوی ذومرة افاستوی وهو بالافق الاعلی ، ثم دنی فتدلی فکان قاب * قوسین او ادنی»[1] و آن رسول در افق اعلای کمال بود آنگاه نزدیک آمد و بر او (به وحی حق) نازل گردید بدان نزدیکی که با او بقدر دو کمان یا نزدیکتر از آن شد» سورة النجم واقعاً قصیده ای است که خود خداوند کریم در مدح « نبی اُمّی » سروده است . پس برای ملت بیضا جز اتباع و حب محمدی ، راه نجات نیست راه محبت نبی، سبیلی است برای رستگاری مسلمانان که خود حق تعالی فرمود قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا و مَن اتبعنی »[2]

اما شگفت آور اینست که ملت بیضا این سبیل را فراموش و گمُ کرده است . ملتی که وارث « لااله » بوده .

برای همین اقبال گفت:

بمصطفی برسان خویش را که دین همه اوست ،

و گله مند است که ملت مسلمه نه جلال لااله دارد ونه جمال حب مصطفی«ص»

اما حقیقت این است که در خاکسترش هنوز گرمی وجود دارد. همین است که اگر دشمنان دین محمد«ص» ، اهانت نبی امی کنند یک هو آن خاکستر بصورت آتش مبدل می‌گردد و به خواست خدا وجود دشمنان دین را لابلای مرگ ابد خواهد رسانید. و یکروز دین « نبی امی » هرگوشهٔ کائنات را منوّر خواهد ساخت انشاء الله!

مدتی بود ، آرزوئی داشتم ، پیرامون « نبی اُمّی» بویژه کلمه « امی» که فرنگیان و دشمنان اسلام از ترجمهٔ لفظی این واژه سوء استفاده کرده اند. مطلبی بنویسم . این واژه « امی» برای ملت بیضا بخصوص در این محیط و

۱ – سورة المبارکه النجم ۵ – ۹ : ۵۳ – ترجمه قمشه ای ، ص ۵۲٦

۲ – سورة المبارکه یوسف : ۱۰۸ – جزو ۱۳ – سوره ۱۲ – ترجمه همان ، ص ۲٤۸

وضع حاضر، قابل بحث و بررسی است. مسئله ای است که گروهی در مورد معنی اختلاف نظر دارند و بعضی از مفسران سترگ نیز غفلت ورزیده اند و معنی را بیان کرده اند که تصور اهانت در فکر پیدا می‌کند. خواستم در رد آن آنچه که عقیده راسخ بنده است آن را روی قرطاس بیاورم.

مدتی این مثنوی تاخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد

حق اینست که بعلت حساس بودن این موضوع تردّدی داشتم ، ثانیاً بی بضاعتی و کم مائگی همیشه می ترسانید و این خیال هم دامنگیر بوده که
انیس تهیس نه لگ جائـــ آبگینون کو
مقطع میر انیس اردو سرای معروف ترجمه: انیس آبگینه ها ضربه نه بیند!
اما بر آستان ماه مبارک ربیع الاول ، جسارتی نموده، دل به دریا زدم و این مطلب را می نویسم .
اهل علم می دانند که « نبی » از نباء یعنی خبر است ، خبر یعنی آگاهی ، علم ! گوئی هر نبی صاحب علم است. صاحب فرهنگ ابراهیمی (شرفنامه منیری) پیرامون آن می نویسد « نبی : بالکسر با یاء فارسی قرآن مجید و نوی نیز گویند.

میان عالمان داری همان قدر که دارد بر نبی سبع المثانی
نبی را بسان نبی خواندهٔ ز حکمش گهی رو نگرداندهٔ[1]

بیش ازین پیرامون معانی نبی شرح نمی دهم که ما تا آنجا که معنی لغوی و معنوی واژه « امی » است به بحث و بررسی می پردازیم .

---

۱ – ر.ک شرفنامه منیری یا فرهنگ ابراهیمی ، ج ۲ گرد آوری ابراهیم قوام فاروقی مقابلهٔ نسخ ، تصحیح ، مقدمه وتعلیقات (سرکار خانم دکتر حکیمه دبیران ، ج ۲ ؛ ص ۱۰۵۱.) سرکار خانم دکتر حکیمه دبیران، دانش پژوه معروف ، سخنور ، نعت گو، دو جلد فرهنگ را به این حقیر در کنگره حسن در تهران هدیه کردند. و یک نعت بسیار دلپذیر ایشان در کنگره شنیدم سپاسگزارم – پژوهشگاه علوم انسانی ومطالعات فرهنگی تهران ۱۳۸٦.

« **امی**: !

این واژه در کلام الهی یکبار و اُلامّی دو بار آمده است [۱] که بعداً شرح خواهیم داد.

این لغت دارای معانی متعدّد است . در قدیم یهودیان کلمه اُمّی را برای اقوام غیر بکار می بردند و امیون جمع « امی» است بمعنی (مادری) نسبت به ام و بعضی مادر زاد از حیث بی سوادی است که در سوره بقره آمده است . زیرا خواندن و نوشتن کسبی است و در آیه فوق الذکر دربارهٔ یهودی ها بکار رفته است زیرا اکثریت یهودی ها به علت بی سوادی قادر به درک کتاب دینی خود نبوده اند، فقط توسط دیگران داستانهائی راجع بمذهب خود شنیده اند. چنانچه خداوند در قرآن ذکر کرده است « و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا أمانّی و ان هم الا یظّنون » « و بعضی از آنان امی هستند. و کتاب را جز آرزوهایی نمی دانند و آنچه می دانند راه گمان است [۲] و صمصام الملک ترجمهٔ تحت اللفظی قسمت اخیر آیه را چنین کرده اند. «و نیستند ایشان مگر آن که گمان می برند» در نظر داشته باشیم که اینجا اینَ واژه بطور طنز لطیف برای یهودیان آمده است. یهودیان که منکر نبوت حضرت ختمی مرتبت (ص) بودند باوجود این که در کتب مقدس آنها ذکر محمد(ص) آمده است و علّت لِج بازیِ اینها بخاطر حسادتی بود که چرا نبیِ آخرالزمان از بنی اسرائیل نیستَ؟ [۳]

در حقیقت این کلمه چنانکه قبلاً ذکر کردیم در قرآن در مقامات مختلف با معانی مختلف آمده است ما اینجا یکی یکی را برای سالکان جویای حق تقدیم می‌کنیم . مثلاً در آیهٔ زیر می فرماید. «قل للذین اوتوالکتاب والامیین أسلمتم» و بگو با اهل کتاب و با امیان (آنها که دارای علم کتاب آسمانی نیستند) آیا چون حق پدیدار شود ایمان آرید؟ [٤] جای

---

۱ – ر.ک. قرآن مجید و فهارس القرآن بکوشش محمود رامیار ، ص ٦٧١ الناشر مؤسسهٔ امیر کبیر چاپ و صحافی شرکت سهامی افست تهران – اسفند ١٣٤٥ سورة المبارکه مائده ١١٦ : ٥ و ١٥٨ و ١٥٧ : ٧ (سوره مبارک الاعراف صفحه ١٧١)

۲ – سوره مبارک بقره ۷۸ : ۲ ترجمه زین العابدین راهنما ؛ ج ۱ ، ص ۱۳۳.

۳ – ر.ک تفهیم القرآن اردو، سید ابوالاعلی مودودی ج ٥ ، ص ٦ – ٤٨٥ (حاشیه)

٤ – سورهٔ مبارک آل عمران ۲۰ : ۳ ترجمهٔ فارسی حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای ، ص ٤١

دیگر این واژه ، برای یهودیان آمده است «ذالک بانهم قالو لیس علینا فی الامیین » یعنی آنها تا به آن اندازه نادرستند اگر یک دینار به آنها امانت دهی رد نکنند جز آنکه بر مطالبه آن سختگیری کنی ازین رو که گویند برای ما پیروان کتاب تورات به هر وسیله خوردن مال غیر اهل تورات گناهی ندارد.[1]

نصرت جبین طارق (پاکستانی) پیرامون این واژه [2] در سخنرانی خود که در کنگرۀ بین المللی سیرت در مقاله ای که بزبان اردو ارائه کرده بود و منتشر شده میگوید که امی که از ام است و برای مادر بکار برده می شود یعنی کسی که مرجع و مرکز است برای اولاد خود و چون هستی مادر برای فرزندان دارای نقطۀ مرکزیت هست. آنها در نخست ذات وی جمع می شوند (بصورت ذریّت) و سپس آنها (ذرات) بصورت رحم و بعد بصورت فرزند ، بصورت نوه و نتیجه مثل شاخهای سرسبز و شاداب درخت سر بیرون می کشند و این طور شعبه های خانواده و قبائل را به وجود می آورند .بعضی ها می گویند که اعراب نیز به سبب نداشتن قدرت خواندن و نوشتن «امی» خوانده می شوند . و نیز اینکه رسول اکرم(ص) برای مردم اُمّی است و امی لقب شده . مولانا مودودی در ضمن شرح در تفسیر امی می نویسد که این واژه در حقیقت هم معنی کلمه عبرانی « گوئیم » است و بزبان انگلیسی ترجمه در بائیبل **Gentile** شده و بمعنی غیر اسرائیلی و غیر یهودیان است. اما واژه گوئیم عبرانی برای اقوام بکار برده می شد اما یهودیان در ابتداء آن را برای اقوام غیر و سپس آن را برای همه غیر یهودی مختص کردند منظور آنها این بود که آنهائی که غیر یهودی هستند همه بی سواد ، ناشایسته، نجس و ذلیل هستند. گوئی از حیث تحقیر بدتر از کلمه و واژه **Barliarieau** یونانی شده [3] چنانچه برای آنها محال بود که **Gentile** را بعنوان نبی و پیشوا قبول کنند و قرآن همان کلمه و اصطلاح آنها را در آیۀ قبلی که اشارت رفته بکار برده است ۲۰ : ۳) و گفته که اگر اتّباع آن نبی امّی کردید شامل رحمت می‌شوید . اما علامه محمدحسین طباطبائی

---

۱ – سوره مبارک آل عمران ، ۳۰۷۵ همان ، ص ۵۹.

۲ – ر.ک. مقالات سیرۃ النبی صلی الله علیه وآله وسلم کنگرۀ زنان ۱٤۱۱ هـ / ۱۹۹۰ (اردو) ص ۲۲. شعبه تحقیق و مراجع وزارت مذهبی امور دولت پاکستان – اسلام آباد

۳ – تفهیم القرآن – مولانا مودودی ج ۵ ، ص ۷ – ٤۸٦ و نیز برای شرح بیشتری تفهیم القرن مودودی ج ۱ ، حاشیه آل عمران ، ص ۲٦٦

رضوان الله درین آیه عقیده دارند که مراد از امیّین مشرکین اند[۱] . و نیز برای «امی» توضیح کردند که در « لغت کسی را می گویند که نتواند بخواند و بنویسد».

در سورهٔ جمعه آیهٔ دیگری به چشم می خورد که واژه اُمیین دارد «هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم... اوست خدائی که میان مردم بی کتاب عرب امّی پیغمبری بزرگوار از همان مردم خودشان برانگیخت (ترجمه آیتی) و همین مفهوم در سوره آل عمران آمده است. «لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم ... خدا بر مومنان منت گذاشت که رسولی که از خودشان در میان آنان برانگیخت [۲]

و در سوره الاعراف نه فقط تمجید نبی اُمّی است بلکه خداوند قدوس ذکر پیروانش نیز نموده که در انجیل و تورات مکتوب است « الذین یتبعون الرسول النبی اُلامّی الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة والانجیل یامرهم بالمعروف وینههم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبیت و یضع عنهم اصرهم واذل و الاغلل التی کانت علیهم فالذین آمنو به و عزروه ونصروه والتبعو النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون» [۳]

آن کسان که رسول نبی امی را پیروی می کنند آن کس که نام او را نزد خودشان در تورات و انجیل نوشته می یابند، آنها را به کار پسندیده می فرماید و ازکار ناپسند باز می دارد و بر ایشان پاکیزه ها را حلال می کند و ناپاکی ها را بر آنها حرام می کند و بارهای گران آنها را و زنجیرهای (عهود) را که بر ایشان بوده فرو می نهد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را بزرگ داشتند و یاریش کردند و از نوری که با او فرستاده شد پیروی کردند آنها رستگارند .

والحق اسامی اتّباع کنندهٔ نبي امی در کتب آسمانی مانند تورات و انجیل موجود است.

---

۱ - ر.ک. المیزان فارسی ج ۳ ، ص ۲۳۲ ترجمهٔ استاد عبدالکریم نیر بروجردی - بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی مرکز نشر فرهنگی رجاء

۲ - سوره مبارک آل عمران ١٦٤ : ۳ ترجمهٔ آیتی ، ص ۷۱

۳ - سوره مبارک الاعراف ۱۵۷ - ۷ ترجمهٔ راهنما ج ۱ ، ص ٦۳۸

سبحان الله ! خداوند ودود چه اختیار مطلق به نبی خود درین آیه عطا فرموده است نمی گوید که من حلال میکنم بلکه گفته است او حلال می کند اما اشیاء طیب را و خبیث را نیز او حرام می کند ، پس عشق و محبت چنین نبی بالاتر از حد باشد و ادب و احترام ، عزت و وقار برتر از زمان ومکان باشد، بگفتهٔ اقبال :

کی محمد (ص) سے وفا تونے تو هم تیرے هین | یه جهان چیز هے کیا لوح و قلم تیرے هین

ترجمه : با محمد « ص » وفا کردی ما از آن توایم ، این جهان چه هست لوح و قلم از آن توست

همین محبت هدف دین مبین اسلام است و شاید در هر مذهب و ملّت این هدف را بیان کرده اند. پس در کتاب مسیحیان در انجیل و[1] یوحنا فصل چهارده در آیه های پانزده و شانزده آمده است . « اگر تو مرا دوست داری و احکام مرا نگهداری و من از پدر (نعوذبالله) خواهم خواست و او تسلی دهنده ئی بشما خواهد داد که تا ابد با شما خواهد ماند و قرآن نیز تصریحاً اعلام کرده قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی تا آخر... بگو اگر شما خدا را دوست دارید پس از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد. و گناه تان را بیامرزد و خدا آمرزندهٔ مهربان است .

بخدا سوگند همان عشق نبی در هر ذره کائنات نهان است. رومی سروده :

آتش عشق است کاندر نی فتاد | شورش عشق است اندر می فتاد

ای دوای نخوت ناموس ما | ای که افلاطون و جالینوس ما

ای کاش مسلمانان حق معرفت نبی امی را بشناسند که ولی و مطاع ما هستند که و الحق اشعهٔ تابناک تعلیمات محمدی دلها را تزکیه می بخشد یعنی تعلیماتی که بنده را به نقطهٔ کمال می رساند و با یک ضربهٔ محکم جهل و ظلمت وسایر صفات خبیثه را می زداید. اما برای آن اخلاص عمل

---

۱ - ر.ک. حاشیه قرآن مجید ، ص ۲٦۰

لازم است و خداوند حکیم همین نکته را در سورهٔ جمعه و بقره با [1] شرح و بسط بیان کرده است که ذکر آن رفته.

نبی امی ما چه مقام بلند در علم و حکمت دارد برای مردم پیاپی آیتها تلاوت می کند ، تزکیه نفس که توأم با حکمت است فراهم می سازد، حکمت الهیه را در انسان متجلّی می کند . گوئی که دعای حضرت ابراهیم علیه السلام با ظهور مادی مستجاب گردیده . هنگامیکه با پسر خود حضرت اسماعیل دیوارهای خانهٔ خدا بر می‌افراشتند و عرض می‌کردند ای پروردگار این خدمت ما را قبول کنید این توئی که دعاهای ما را قبول می کند.« ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا اُمّةً مسلمةً لک و ارنا مناسکنا و تب علینا انک انت تواب الرحیم ربنا وابعث فیهم رسولاً منهم یتلو علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یزکّیهم انک انت العزیز الحکیم».

«پروردگارا دل ما را تسلیم فرمان خود گردان و فرزندان ما را هم به تسلیم و رضای خود بدار و راه پرستش و طاعت را بما بنما و بر ما (وظیفهٔ بندگی) سهل و آسان گیر که تنها توئی بخشاینده و مهربان، پروردگار فرزندان مارا شایسته آن گردان که از میان آنان رسولی برانگیزی که بر مردم تلاوت آیات تو کنند و آنان را علم کتاب و حکمت بیاموزد و روانشان را از هر نادانی و زشتی پاک و منزه سازد توئی که در همه عالم هرگاه خواهی بر آن قدرت وعلم کامل داری » [2] دعا مستجاب شد و نعمت لا زوال به مومنین عطا گردید، مومنینی که پیرو ملت حنیف ابراهیمی و پرستار توحید، که هیچ گاه نزدیک شرک نرفتند بت ها را نه پرستیدند (یعنی اجداد حضرت ختمی مرتبت) و از درمیان آنها یک نبی امی برخاسته و بندها و درهای توهّم و گمراهی را که مردم آن دوره داشتند همه را دور کرده آنهائی را که میل و گرایش به اسلام و شریعت محمدی داشتند نیز لیاقت و شایستگی فرا گیری آیات داشتند. و قابل تزکیه بودند. برای آنها کلام الهی را تلاوت فرمود. سپس این پیغام الهی را به سراسر بشریت رسانیدند. همین هدف غایی

---

۱ – منظور آیت اولی سوره جمعه (٦۲ و ۱۲۹ آیت سوره بقره است .

۲ – سورة المبارکه بقره ۱۲۹ – ۱۲٦ : ۲ ترجمهٔ مهدی الهی قمشه ای ، ص ۲۰ سازمان حج و اوقاف امور خیریه سال ۱۳۷۰

رسالت و نبوت که تحت پرتو علم حکمتِ الهی به بشریت برسانند. حکمتی که نظیری ندارد. مولوی آنرا چنین توضیح می دهد:

حکمتی کز طمع زاید و ز خیال — حکمتی بی فیض نور ذوالجلال
حکمت دنیا فزاید ظن و شک — حکمت دینی برد فوق فلک
فکر آن باشد که بگشاید رهی — راه آن باشد که پیش آید شهی
شاه آن باشد که از خود شاه بود — نی به مخزنها و لشکر شه شود
تا بماند شاهی او سرمدی — همچو عزّ ملک دین احمدی
تا قیامت نیست شرعش را زوال — گشته دور از ملک او عین الکمال

اما متأسفانه بعضی از محققان و مفسران فقط بخاطر این که خود را محقق بی‌طرفانه ثابت کنند و یا غفلتاً پیرامون ترجمه امی توجه به مقام کریمانهٔ رسالتماب نداشتند و ترجمه و معانی بیان کردند که در زمرهٔ بی ادبی می شمریم اینکه شاید انبیاء و اولیاء و ائمه را همچو خود پنداشتند اگرچه عقیدت بی پناه نیز از تحریر آنها هویدا است اما باید این نکته در نظر داشته باشند که ذات اقدس ختمی مرتبت با غرایز بشری بالاتر است . چنانچه رومی میگوید:

همسری با انبیاء برداشتند — اولیاء را همچو خود پنداشتند
گفت اینک ما بشر ایشان بشر — ما و ایشان بستهٔ خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از عمی — درمیان فرقی بود بی منتهی
هردو گون آهو گیا خوردند وآب — زین یکی سرگین شد ز آن مشک ناب
هر دو خوردند از یک آبخوار — این یکی خالی و آن پُر از شکر
این خورد ، گردد پلید، از او جدا — آن خورد گردد همه نور خدا
این خورد زاید همه بخل و حسد — و آن خورد زاید همه نور احد

خداوند بزرگ و برتر حب و احترام آنحضرت را بطور واضح در موارد متعددی در کلام خود روشن فرموده است . که قبلاً اشارت رفته — و حقیقت امر اینست که مقام و منزلت رسول اکرم(ص) مسلمانان در نزد خداوند قدوس بی حد و حصر است ، خود مسلمانان واقعی و مخلص که

پیرامون این نبی امی هستند دارای مقام والائی هستند که ذکر آنها در کتب مقدس آمده است . قرآن چنین گوید الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة والانجیل... جائی که خداوند علی الاعلی می فرماید آن کسان که رسول الهی را پیروی می کنند. آنکس که نام او را نزد خودشان در تورات و انجیل نوشته می یابند»

اینجا ما برای آنهائیکه جویای حق هستند بنگارش در می آریم که ذکر ظهور نبی آنجا یعنی درکتاب های آسمانی آنها کجا آمده است .

استثناء باب ۱۸ آیت از ۱۵ — ۱۹
متی باب ۲۱ آیت از ۳۳ — ٤٦
یوحنا باب ۱ آیت از ۱۹ تا ۲۱
یوحنا باب ۱٤ آیت از ۱۵ تا ۱۷ — ۲۵ — ۳۰
یوحنا باب ۱۵ آیت ۲٦ — ۲۵
یوحنا باب ۱٦ آیت ۷ — ۱۵

باوجود این یک فهرست طولانی است که بعضی از دانشمندان و مفسران در ضمن ترجمهٔ « امی» آداب احترام رسالت را ملحوظ خاطر نداشتند و یا غفلتاً سهواً فقط ترجمهٔ لفظی اکتفاء کردند باوجود اینکه آنها در علم تفسیر مرتبه و نام بلند دارند. اگرچه باصطلاح خطای بزرگان گرفتن خطا است اما چه کنم بقول اقبال « میی تولاً تند است »

چنانچه فقط به اسم آن بزرگان نشاندهی می‌کنم دانشمندانی مانند ابن کثیر ، مولانا شاه رفیع الدین دهلوی، مولانا اشرف تهانوی ، شمس العلما دکتر نذیر احمد وغیره . اما محمد احمد رضا خان بریلوی با احتیاط و ادب درین مورد ترجمه کرده اند.

وهی هے جس نے ان پرهون مین نبیون مین سے ایک نبی بهیجا»[1]

و در حاشیه چنین نگاشته اندکه ترجمه فارسی همچنین است

« نبی امی» در حقیقت یکی از صفات عالیه آنحضرت (ص) است و در ضمن شرح می‌فرماید ازین که آنحضرت (ص) سوی یک امت « امیه » مبعوث شدند پس لقب « امیّ» یافتند. در کتاب « شعیاء» آمده است که خداوند می فرماید « که من از درمیان « امیان » « امی» را خواهم فرستاد و

۱ - کنزالایمان فی‌ترجمة القرآن مفتی احمد رضا خان بریلوی تفسیرمولانا سید محمد نعیم الدین ، کراچی ۱۳۳۰ هـ . ق

نبوت بر روی او تمام خواهم کرد. و در ضمن دومین علت نوشته اند که بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم چون در « ام القری» یعنی مکهٔ مکرمه بوده لذا امی لقب خوانده می‌شوند و سومین علت اینست که آنحضرت«ص» از هیچ کتاب دنیوی درس نخواندند و نه از هیچ استاد غیر از استاد ازل درسی گرفتند بجز خدای علیم و خبیر نه هیچ گاه نوشتند ازین جهت بوده که بسبب غایت علوم ربانی بوسیلهٔ وحی نیازی هم نداشتند و نه حاجتی بوده که از کتب استاد دنیوی چیزی بخوانند غیر از کتاب الهی

آن کتاب زنده قرآن حکیم　　　حکمت او لا یزال است و قدیم[1]

علاوه بر این « خط » یک صنعتی است که از ذهن صادر می شود و ذهنیه خوانده می شود که قسمت جسمانی است و جسم را فنا است اما کلام ربانی فانی نیست کلام الهی است که حی و قیوم است و کسی که قلم اعلی زیر فرمانش باشد هیچ گاه حاجت کتاب خواندن ندارد. ازین است که به حکم خداوندی از کتابت امتناع فرمودند، ماهر و چیره بودن برعلوم یک اعجاز بزرگی است . واین امرهم مسلم است که ایشان کتّاب را از رموز علم کتابت راهنموذ می فرمودند و نیز اهل حرفه را علم حرفه تعلیم می‌کردند و حقیقت اینست که خداوند تعالی ایشان را از هر کمال دنیوی و اخروی مزّین فرموده خلق فرمودند و اکمل و اجمل لقب یافتند.

به عکس، دکتر نذیر احمد ضمن ترجمهٔ سورهٔ جمعه[2] ، واژهٔ امیّین به ناخوانده عرب ترجمه کرد و سردیوک پکتال و عبدالله یوسف علی در ترجمهٔ انگلیسی واژه **Unlettered** به کار برده اند.

گمان می‌برم این مترجمین که قرآن را به زبان اردو یا انگلیسی ترجمه کردند و دچار لغزش غیر اغماض شدند که در آن یک ذره هم اهانت پیدا می شود. شاید آنها آیاتی که در ضمن تعظیم و توقیر نبی«ص» در کلام الله مجید آمده است یا مدنظر نداشته اند و یا توجه به آن نکردند.

اینک پیرامون «ام القری» که مکه معظمه است کمی به شرح می پردازیم. این در حقیقت موطن بنی اسرائیل بوده و فرزندان حضرت اسماعیل علیه

۱ – مثنوی رموز بیخودی اقبال ، کلیات اقبال فارسی چاپ لاهور ص ۱۲۱ ، ۱۳۷۳م.

۲ – ر.ک حاشیه ۷ در ضمن شرح واژه اُمّی در سورهٔ جمعه آیت ۲، ص ۶۵۸

السلام آنجا بسر می بردند که در نتیجهٔ دعای حضرت ابراهیم علیه السلام آباد شده بود و اولاد[1] حضرت اسماعیل که اهل علم بودند و به این نسبت مفتخر بودند و خود را « امی» معرفی می کردند . اما یهودیان که همیشه بآنها عداوت داشتند آنها را بطور طنز و حقارت **Gentile** می‌گفتند که ذکر آن رفته است.

آری! نبی «امی» ما آگاه ترین فرد کائنات هستند که سراسر احکام شریعه امر و نهی حکمت و دانائی را بما ابلاغ فرمودند و عقاید و آراء دینی را محکم و استوار کردند و بدون شک این تابش آیات الهی و تعلیمات « نبی امی» بوده که تاریکی ظلمت و جهالت عرب را زدوده است. برای همین اقبال گفته :

از پیام مصطفی آگاه شو   فارغ از ارباب دون الله شو[2]

پس لازم و ضروری است که ما مسلمانان احترام و اکرام نبی اکرم (ص) را مراعات کنیم تا دیگران جرأت توهین و اهانت رسول نکنند. مولوی برای رسول اکرم «ص» چه خوب گفتند:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق   گر بمیری تو، نه میری این سبق
من ترا اندر دو عالم رافعم   طاغیان را از حدیثت دافعم
کس نه تاند بیش و کم کردن درو   تو که از من حافظی دیگر مجو
رونقت را روز افزون می کنم   نام تو بر زر و نقره می زنم

اگر ملت بیضا مقام واقعی نبی « امی » را بشناسد که مشاهد جمال و کمال را مشاهده کرده و به نقطه « افق اعلی»[3] رسیده ، تمام عقده های مسلمانان حل خواهد شد.

---

۱ – ر.ک مجله فیض الاسلام (اردو) – مقاله بعنوان « نبی امی قرآن کی روشنی مین (نبی امی در آئینهٔ قرآن) دسمبر ۲۰۰۵ / ذیقعده ١٤٢٦ ، ص ۱۸

۲ – مثنوی رموز بیخودی اقبال ، ص ١٦١

۳ – اشاره به آیهٔ قرآن مجید در سوره النجم

در دو عالم غیب و ظاهر اوست اوست — دوستی دیگران بر بوی اوست
دوستی اصل باید کرد و بس — فرع را بهر چه دارد دوست کس
اصل داری فرع گو هرگز مباش — تن بمان و جان یکسر ای خواجه مباش

خداوند رحیم عشق و محبت، تعظیم و تکریم ، ادب و احترام ، نصرت و توقیر را ازین جهت واجب قرار داده تا بندهٔ او به نقطهٔ کمال برسد و دو صفت الهیه در مسلمانان متجلّی گردد. یکی همان عزت و احترام و دوم حکمت لا زوال! حکمتی که بانور ذوالجلال و الاکرام توأم است . باور کنید ! حکمت دنیا فانی است غیر از وسوسه و ظن و فتنه و فساد و مکر و دسیسه دیگر چه ایجاد کرده است؟

غیر از اینکه شرق و غرب در اقیانوس ضلالت و گمرهی غرق کرده است

حکمتی کز طمع زاید از خیال — حکمتی بی فیض نور ذوالجلال
حکمت دنیا فزاید ظن و شک — حکمت دین برد بر فوق فلک
فکر آن باشد که بگشاید رهی — راه آن باشد که پیش آید شهی
شاه آن باشد که از خود شاه بود — نی ز مخزن ها و لشکر شه شود
تا بماند شاهی او سرمدی — همچو عزّ ملک دین احمدی
تا قیامت زیست شد عشق را زوال .. — گشته دور از ملک او عین الکمال

گفتگو طولانی شده ، شاید «درد درون دل بوده» یا من از ذوق حضوری طول دادم داستانی را !

اگر فقط داستانی می بود فقط در دو حرف[1] بیان می کردم و راه اختصار می پیمودم اما موضوع تعظیم و کرامت پیمبر است که اگر صفات وی را بیان کنیم شاید هفت اقیانوس را بطور جوهر و اشجار دنیا را به طور قلم سازم و وصف او بیان کنم بازهم قلم عاجز و حیران می ماند.

به طور نتیجه فقط ترجمه آیت قرآن را به طور دلیل می نویسم «خدا بر اهل ایمان منّت گذاشته است که رسولی از خودشان درمیان آنها برانگیخت که بر آنها آیات را تلاوت می کند و نفوس شان را از هر نقص و

۱ – الهام از بیت اقبال :

به حرفی می توان گفتن تمنّای جهانی را — من از ذوق حضوری طول دادم داستانی را

آلایش پاک گرداند و آنها را احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد[1] محمد(ص) باسواد بود که آیات را می خواند.

ای خدای ذوالجلال والاکرام ، بحق نبی امی (ص) و اولاد مطهّر وی، در ملت بیضا حب و اتفاق و یگانگی ایجاد کن! ای خداوند متعال آنها را از هرگونه شر و فتنه و خصومت دشمنان، مصئون نگهدار. از لغزش روحی واخلاق نکوهیده در حفظ وامان پناه دهید. و از عُجب و خود پسندی و نخوت و تکبّر دور نگهدارید و یک لحظه هم ما را در اختیار نفس خودمان نگذارید و لغزشهائی که از ما سرزد شده بحق محمد«ص» و آل اطهار عفو فرمائید!

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و ما علینا الا البلاغ.

منابع و مآخذ:

۱ – قرآن مجید با ترجمهٔ حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای ، چاپخانهٔ عبدالرحیم علمی تهران بی تا

۲ – قرآن مجید با ترجمهٔ حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای، چاپ اعتماد ، تهران ۱۳۷۰.

۳ – قرآن مجید و فهارس القرآن ، به کوشش محمود رامیار موسسهٔ امیر کبیر، تهران ۱۳٤۵.

٤ – قرآن مجید با ترجمهٔ زین العابدین راهنما ج – ۱

۵ – تفهیم القرآن (اردو) سید ابوالاعلی مودودی ، ج ۵

٦ – المیزان علامه طباطبایی ، ترجمهٔ عبدالکریم نیر بروجردی ، مرکز نشر فرهنگی رجاء تهران

۷ – مقالات سیرة النبی « ص » کنگره زنان (اردو) ، اسلام آباد ، ۱٤۱۱ هـ . ق .

۸ – کلیات عرفی شیرازی بکوشش غلام حسین جواهری ، چاپخانه علمی ،تهران

۹ – شرفنامه منیری (فرهنگ ابراهیمی) ابراهیم قوام فاروقی ، به تصحیح دکتر حکیمه دبیران ، تهران ۱۳۸٦

۱۰ – کلیات اقبال (فارسی) مثنوی رموز بیخودی ، لاهور ۱۹۷۳م

۱۱ – مثنوی معنوی مولانا ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۹۷٤ – ۱۹۷۸م.

*****

۱ – سورهٔ آل عمران : ۱٦۳

دکتر حسن ذوالفقاری[1]

درون‌مایه و محتوای ضرب المثل‌های فارسی

چکیده:

محتوای مثل‌ها، زندگی است. هرچه در زندگی انسان وجود دارد، در مثل‌ها هم هست. زندگی بشر ابعاد مختلف فردی و اجتماعی، دینی و ملی، اخلاقی، اقتصادی و ... دارد. در مثل‌ها هم همین ابعاد دیده می‌شود. از این‌روست که مثل‌ها آیینه‌ی زندگی بشر است. برای بررسی دقیق محتوای امثال آن‌ها را از جهات زیر بررسی و ذیل هر بخش نیز به جزئیات هر موضوع اشاره می‌کنیم. امّا تحلیل محتوای مثل‌ها کاری بزرگ، لازم و دیگرست:

۱- مسائل اخلاقی ، ۲ - مسائل اجتماعی ، ۳ - مسائل دینی و مذهبی ،
٤ - مسائل اقتصادی ، ٥ - مسائل ملی و میهنی ، ٦ - مسائل آموزشی ،
۷- مسائل سیاسی و تاریخی، ۸ - مسائل دیگر

هدف مقاله نشان دادن وسعت دامنهٔ محتوایی امثال فارسی است. این مقاله می‌تواند منظری به امثال فارسی باشد تا زمینهٔ مطالعات بعدی را از ابعاد مختلف مطرح شده در این مقاله بر روی محققان بگشاید.

کلید واژه‌ها: ضرب المثل ، درون‌مایه ،موضوع ،محتوا

***

مقدمه :

مطالعه‌ی ضرب‌المثل‌های هر ملّت به خوبی می‌تواند خلقیات، عادات خوب و بد، فکر و اندیشه، حساسیت‌ها و یا علایق مردمان را نشان دهد. ضرب‌المثل‌ها نشان‌دهنده رفتارهای بهنجار و نابهنجار و ارزش‌ها و ضدارزش‌های اجتماعی هستند که مردم آن‌ها را پذیرفته و یا رد کرده‌اند؛ از این حیث امثال و حکم بیش از ادب مکتوب و شعر و نثر تجلّی‌گاه اندیشه‌های اجتماعی است چه آن که شعر و ادبیات نویسندگانی مشخّص

۱ - عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس ، تهران

و معلوم دارد، امّا ضرب‌المثل‌ها از بطن جامعه درآمده و سینه به سینه گشته تا به ما رسیده است .مثل‌ها گوینده‌ی مشخّصی ندارد و همه‌ی مردم طی تاریخ آن‌ها را صیقل داده‌اند؛ پس آیینه‌ی تمام نمای جامعه و تاریخ یک ملّت است.

محمد طیب عثمان (۱۳۷۱: ۷۰-۷۱) در مورد کارکردهای اجتماعی امثال می‌نویسد: «ضرب‌المثل‌ها از نظر کارکرد اجتماعی مانند عرف جامعه، بیانگر رفتاربهنجار و ارزش‌های اجتماعی هستند که مردم آن‌ها را پذیرفته‌اند. با وجود این، ضرب‌المثل‌ها، قوانین اجتماعی به شمار نمی‌روند. ضرب‌المثل‌ها صرفاً بیانگر کنش‌های رفتاری و ارزش‌های اجتماعی خاص مورد قبول جامعه‌اند؛ از این‌رو، ضرب‌المثل با توجّه به مفهومی که دارد می‌تواند اثر ضرب‌المثل دیگر را خنثی کند، ضرب‌المثل‌های هر جامعه در عمل، رفتارهای بهنجار آن را نشان می‌دهد و معرف جهان‌بینی و بینش هر جامعه‌اند.»

مثل‌ها سیره‌ی عملی مردمان است و روش زندگی را به آنان می‌آموزد. مثل‌ها به ما می‌آموزند که «وظیفه‌ی ما در اجتماع چیست، چگونه باید ناملایمات را تحمّل کنیم و در رویارویی با ناکسان و فرومایگان و ابلهان چه روشی پیش گیریم، چگونه از اعمال زشت بپرهیزیم، چسان به صفات نیک بگرویم، در کجا جانب احتیاط را رعایت کنیم و چه کنیم که به دام نیفتیم و در کجا باید روشی معقول و مقبول در پیش گیریم تا پشیمان و سرافکنده نشویم، زیان صفات زشت و کردار ناپسند چیست و راه عافیت و سلامت کدام است.» (شکورزاده، ۱۳۸۲: هفت)

ضرب‌المثل‌ها جز آن که آیینه‌ی زندگی امروز است، انعکاس‌دهنده و سند معتبر فرهنگ عقاید، اندیشه‌ها و باورهای گذشتگان نیز هست. مطالعه‌ی مثل‌ها به ما نشان می‌دهد که پدران و نیاکان ما چگونه فکر می‌کرده‌اند و ما را با روحیات آنان آشنا می‌سازد.از میان انبوه امثال می‌توانیم اساسی‌ترین مفاهیم فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی را استخراج و استنباط کنیم. طبیعی است که نسل آینده با اتکا به چنین ذخیره‌ی فرهنگی می‌تواند به سنت‌های پسندیده تأسی جوید و آن‌ها را پیش روی خود قرار دهد و سنت‌ها و هنجارهای منفی را از مدار زندگی خارج سازد. از این حیث مطالعه‌ی مردم‌شناسانه و جامعه‌شناختی و تاریخی امثال برای محققان این رشته‌ها، روشن‌کننده‌ی بسیاری از حقایق خواهد بود؛زیرا سال‌ها باید

از عمر مثلی بگذرد تا آن که بر زبان مردم جاری شود و بسیاری از کهن را می‌یابیم که امروزه نیز جاری است، این نکته مبین این واقعیت است که بسیاری از عادات و خُلقیات امروز مردم ما، شبیه به عادات و رسوم قرن‌ها پیش است و این نکته در مطالعات مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی قابل تأمل و توجّه است که ریشه‌ی برخی خلقیات تاریخی است.

بسیاری از مثل‌ها بازگوکننده‌ی حقایق فرهنگی و روشنگر نقاط کور تاریخ و فرهنگ ماست.حقایقی که نه در کتب تاریخی به آن‌ها می‌رسیم و نه در جایی دیگر می‌یابیم.

مثل‌ها حکمت‌های تجربی مردم هستند و همان نقشی را در کلام و گفتار مردم بازی می‌کنند که فلسفه در اندیشه‌های خواص. تفاوت این حکمت با فلسفه در معنی مصطلح آن است که «در فلسفه مفاهیم کلی و انتزاعی را به مصادیق جزئی و عینی بدل می‌کند و از طریق تبدیل معقول به محسوس، به راحتی شنوندگان را مجاب و مدعیان را تسلیم می‌کند؛ چنان‌که در خود همین مثل‌ها آمده است: الامثال خیر المقال، الامثال للقلوب کالمرآة اللعیون، المثل لایسئل عنه، در مثل مناقشه نیست.» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۲۳۴)

با کاوشی در واژگان امثال درمی‌یابیم تمامی این واژگان برگرفته از تمامی ابعاد زندگی مردم است اعم از خوراک، پوشاک، معماری، داد و ستد، ابزار و وسایل، حیوانات و گیاهان اطراف، تیپ‌ها و طبقات اجتماعی.مثل‌ها از این حیث بازتابی از زندگی مردم هستند. از یک سو تمامی زندگی به شکلی زنده و پُر جاذبه با تمام قیل و قال و هیاهویش را می‌توان در مثل‌ها یافت و از سوی دیگر تمامی قوانین و قواعد اجتماعی و اخلاقی و دینی به شکلی ساده از زبان مثل‌ها روایت می‌شوند تا قابل فهم همگان باشند. این قوانین در ظرف مثل‌ها ریخته می‌شود و با تجربیات ملموس و محسوس خود مردم گره می‌خورد و ازاین‌روست که بسیار پذیرفتنی و اقناع‌کننده می‌شود.

تعریف مثل : در فرهنگ معین (۱۳۴۳: ذیل مثل) مَثَل در معانی: مانند و نظیر، داستان و قصه و حکایت، داستان مشهور، عبرت، پند و اندرز آمده است.

در فارسی به طور خاص به این کلمه «داستان» یا «دستان» می‌گویند و احمدبهمنیار(بهمنیاری، ۱۳۸۱) نام مجموعه امثال خود را «داستان‌نامه بهمنیاری» گذارده است. در فارسی، داستان به معنی حکایت و افسانه نیز

آمده است. در شاهنامه و آثار ادبی دیگر ده‌ها بیت وجود دارد که «داستان» و «داستان زدن» در معنی مثل آوردن آمده است

یکی داستان زد بر این شهریار که دشمن مدار ارچه خُرد است خوار

(شاهنامه، ژول مول، ١١٢٣،١١١٦)

همچنین در کتاب زیب سخن (نشاط، ١٣٤٢: ١٨٣) اشاره شده است که در قدیم به مثل «نیوشه» می‌گفته‌اند.در فارسی این‌کلمه به «عون»، «سان»، «حال» و «صفت» نیز ترجمه شده است.« میبدی در کشف‌الاسرار این کلمات را در معنی مثل به کار برده است.» (پورنامداریان، ١٣٦٨: ١١١-١١٢)

بنابرپژوهش علی اصغر حکمت (١٣٦١: :١١٨) این واژه هشتاد بار و در پنج معنی در قرآن کریم به کار رفته است:حکایات تمثیلی؛داستان‌های تاریخی؛ محل تأمل و عبرت؛شبیه؛صفت؛نمونه‌ی کامل.

مؤلف لسان‌العرب (ابن‌منظور، ١٣٠٨ :٢١) «مَثَل» و «مثل» را در لغت به یک معنی و در مفهوم «شبه» و شبَه» آورده است.با این تفاوت که «مَثَل» تشابه در معانی معقول و «مثل» تشابه در اشخاص و معانی محسوس است (ابن‌الجوزی ١٩٨٧، ١٨)

در میان منابع عربی، میدانی (١٩٧٣: ٦) اولین بار چند تعریف از مثل می‌آورد و تعریف خود را نیز ارائه می‌دهد. از میان مثل‌نگاران ایرانی بهمنیار (١٣٨٤) اولین بارشش تعریف از مثل‌نگاران را تنها ذکر می‌کند و تعریف خود را نیز ارائه می‌دهد که تاکنون جزء جامع‌ترین تعاریف محسوب می‌شود.

حاصل تمامی تعاریف را می‌توان دراین تعریف دید:

«مثل جمله‌ای است کوتاه، مشهور و گاه آهنگین، حاوی اندرزها، مضامین حکیمانه و تجربیات قومی مشتمل بر تشبیه، استعاره یا کنایه که به دلیل روانی الفاظ، روشنی معنا، سادگی، شمول و کلّیت در میان مردم شهرت و رواج یافته و با تغییر یا بدون تغییر آن را به کار می‌برند.»

درون‌مایه و محتوای ضرب المثل‌های فارسی : برای بررسی دقیق محتوای امثال فارسی آن‌ها را از جهات زیر بررسی و ذیل هر بخش نیز به جزئیات هر موضوع اشاره می‌کنیم:

۱. مسائل اخلاقی ، ۲. مسائل اجتماعی،۳. مسائل دینی و مذهبی،٤. مسائل اقتصادی ،٥. مسائل ملی و میهنی،٦. مسائل آموزشی ،٧. مسائل سیاسی و تاریخی ،٨. مسائل دیگر.

۱. مسائل اخلاقی: یکی از شاخص‌های مهم مثل که در تمامی تعاریف بر آن تأکید شده است؛ جنبه‌های پند و اندرزی و محتوای اخلاقی و تعلیمی ضرب‌المثل هاست. شاید همین خصیصه علت پیدایش مثل‌ها در اعصار گذشته بوده است.در هیچ مثلی نیست که نکته، قاعدهٔ اخلاقی، حکمت و اندرزی دیده نشود.

اگر صدها موضوع اخلاقی نهفته در مثل‌ها به روش اخلاق نگاران و منطبق با تعالیم علمای اخلاق، فصل‌بندی شود، کتابی سترگ ، کامل و ارزشمند از بایدها و نبایدهای اخلاقی فراهم می‌گردد که مُهر تأیید روزگاران ، پیران ، پدران و بزرگان بر آن خورده است.این حکمت‌های تجربه شده و آزموده ، معتدل کننده‌ی اخلاق جامعه است.

از میان صدها موضوع و هزاران مثل اخلاقی ،تنها به تعدادی اندک بسنده می‌کنیم تا بخشی ازمحتوای اخلاقی امثال را نشان داده باشیم:

عفو و بخشش : از بزرگان عفو است و از کوچکان خطا (عوام)در عفو لذّتی است که در انتقام نیست (دهخدا)

صبر : آش مردان به صبر پخته می‌شود (افغانی)به صبر از غوره حلوا می‌توان پخت (بهمنیاری)

امانت‌داری : اسب امانتی را باید یک لنگی سوار شد (شکورزاده)دزد هم به امانت خیانت نمی‌کند (شکورزاده)

رازداری: جز راست نباید گفت، هر راز نشاید گفت (شکورزاده)زبان پاسبان سرّ است (دهخدا)

بلندپروازی : مورچه که اجلش برسد پَر درمی‌آورد (شیرازی)هنوز سوار خر نشده، لنگ می‌جرونه (گلبافی)

اتحاد و اتّفاق : آتش از آتش گل می‌کند (دهخدا)یک دست صدا نداره (شکورزاده)

اعتدال و میانه‌روی : آهسته برو پیوسته برو (دهخدا)اندازه نکو دار که اندازه نکوست (شکورزاده)

چنان که دیدیم در مثل‌ها اغلب مشی میانه‌روی و اعتدال پیشنهاد می‌شود. آموزه‌ها یا جنبه‌ی مثبت دارند و به آن‌ها توصیه می‌شود؛ مثل سخاوتمندی، امانت‌داری، آبروداری، رعایت نوبت، اتّحاد، خودکفایی، مساوات، عدالت ، عبرت‌گیری، شکر نعمت، صبر و بردباری، پرهیزگاری و یا صفات مذموم و ناپسند و منفی است که از آن‌ها نهی می‌شود؛ مثل:دروغ، تکبر، فتنه‌جویی، نیرنگ، مفت‌خوری، شکم‌بارگی، بدقولی، تقلّب، تنبلی، تبعیض، تجاهل، تملق، خیانت، قدرنشناسی و ده‌ها صفت دیگر.

در برخی مثل‌ها نیز گاه صفتی مثبت تلقی شده و گاه منفی که با توجه به شرایط یا تجربه و موقعیت خاص جهت‌گیری مثل روشن می‌شود مثل شراکت که دو جنبه‌ی آن دیده می‌شود:

شراکت منفی:

آشپز که دو تا شد آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک. (دهخدا)

دیگ شراکتی هیچ‌گاه جوش نمی‌آید. (شکورزاده)

ماما که دو تا شد سر بچّه کج درمی‌آید. (بهمنیاری)

شراکت مثبت:

کار با همکار پیش می‌رود (عوام)

این چشم به آن چشم روشنایی می‌دهد. (بیرجندی)

دست، دست را می‌شوید، هر دو دست روی را (دهخدا)

معلوم است که گاه صفتی به دلیل بدعمل کردن یکی از طرفین یا شرایط نامناسب و یا هر دلیل دیگر نتایج خوبی را به دنبال نداشته است و این تجربه‌ی تلخ مثل شده است؛ ولی هیچ‌گاه نافی آن عمل نیست؛ بنابراین در مثل‌ها همواره درباره برخی صفات دو نوع نگرش و جهت‌گیری دیده می‌شود.

۲. مسائل اجتماعی : پس از مسائل اخلاقی، طرح مسائل اجتماعی بیشترین حجم مثل‌ها را به خود اختصاص داده است. مسائل اجتماعی تنوع و گوناگونی فراوانی دارد.

۱-۲. خانواده : مثل‌های فراوانی درباره‌ی خانواده وجود دارد. رکن خانواده زن است. اغلب ضرب‌المثل‌ها از زبان مردان و خطاب به زن است و در اندکی زنان، مردان را مخاطب قرار می‌دهند. یک مثل کرمانی است که می‌گوید: «مردان خوبشان برای توی دیگ خوبند و بدشان برای زیر دیگ» این مثل ساخته‌ی زنان است در برابر انبوه مثل‌های مرد ساخته. نمی‌دانیم چرا مثل‌هایی که زنان برای مردان ساخته‌اند رواج نیافته‌اند، شاید

..دلایل آن عدم ارتباط زنان، بی‌سواد نگاه داشتن آنان، حاکمیت مردان و نظیر آن باشد. زن اغلب در مثل‌ها چهره‌ای منفی دارد :بی‌وفا ، زبان‌دار ، یک‌دنده، نادان، ناقص‌العقل است: «زن یک دنده‌اش کم است»، «از زن سلیطه، سگ درنده و دیوار شکسته باید حذر کرد»، «زن خوبش هم بد است.» معلوم است که این مثل‌ها برای معدودی زن ساخته شده است که دارای چنین صفاتی بوده‌اند؛ درعوض مثل‌هایی است که جایگاه زن خوب را روشن می‌سازد: «هرکس که زن ندارد، آرام تن ندارد»، «زن رئیس خانه است»، «زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشاه »(سعدی)«زن و مرد در کنار هم چرخ زندگی را می‌چرخانند» اساس زندگی ایرانی در تمامی مناطق چنین بوده است: «زن کاری، مرد کاری، تا بگردد روزگاری»، حتّی دعوای آنان چاشنی زندگی و مثل باران بهاری است: «زن و شوهر دعوا کنند، ابلهان باور کنند»، «دعوای زن با مرد و باران بهاری دوام ندارد»، «دعوای زن و شوهری نمک زندگی است».

در مورد زن نگرفتن یا پشیمانی پس از ازدواج، مثل‌ها برابری می‌کند: «زن بگیر تا جانت را بگیرد» در مقابل «سر پی همسر می‌گردد».

همین زن وقتی در نقش مادری ظاهر می‌شود بسیار مهربان، دلسوز، سرشار از عشق و عاطفه است:

«مادر عاشق بی‌عار است.»،«بهشت زیر پای مادران است.»

حلال کردن مادر آن‌قدر مهم است که: «اگر مادر حلال نکند، خاک قبول نمی‌کند» (بیرجندی)

و ازاین‌روست که: «حق مادر نگاه‌داشتن بهتر از حج کردن است» (دهخدا) و «حق مادر همان حق خداست» (آذری)

و امّا پدر از هر جهت انتقال‌دهنده‌ی صفات به فرزندان است: «آنچه پدر ریخته فرزند جمع می‌کند» (آذری) یا: «پسر اگر به پدر نبرد اجاق کور است» (بختیاری) امّا اغلب قدر پدر را نمی‌دانند و: «تا پدر نشوی قدر پدر ندانی» (تاجیکی)، «دعای پدر مثل آه مادر کارساز است»، «از دعای پدر و آه مادر بترس» (افغانی) پدر مهربان است ولی: «زجر استاد به ز مهر پدر است» (افغانی) البتّه مهر بی‌اندازه پدر نیز زیان‌بار است چه آن که: «عزیز پدر و مادر یا پهن‌زن می‌شود یا مهتر» (شکورزاده) پدرسالاری و نفی نقش مادر در برخی امثال دیده می‌شود: «اصلم پدر

است که مادرم رهگذر است» (کرمانی) نقش پدری بسیار حساس و سخت و پُرمشقت است چنان که معروف است:« سگ بشو، پدر مشو» (کرمانی)

پدر و مادر این چنین سرشار از محبّت، و فرزند بی‌وفا: «پدر و مادر به اولاد بسته‌اند، اولاد به سگ» (دهخدا)

اعضای دور و نزدیک خانواده از پدر، پسر، فرزندان، دختر، داماد، مادرشوهر، برادر، عمو، دایی، خاله، عمه، پدربزرگ، مادربزرگ ، همگی احکامی جداگانه دارند؛ برای مثل داماد همواره منفور است. روابط داماد و مادرزن تیره است، داماد موجودی زائد و سربار است: «شاخ گاوی بدتر از داماد نیست» این مثل از زبان داماد خطاب به مادرزن است: «مادرزن خرم کرده، توبره بر سرم کرده» در این صورت حق دارد که بگوید:« خُرخُرِ مرگِ مادرزن از چهچهه‌ی بلبل بهتر است.»

وضع مادرشوهر و عروس بهتر از داماد و مادرزن نیست. از نظر عروس «مادرشوهر عقرب زیر فرش است» در عوض مادرشوهر گله‌مند است که: «عروس آوردیم که بشود راحت جان، شد بلای جان» روابط باجناق‌ها در مثل‌های فارسی متأسفانه بسیار تیره و تار است چنان که معروف است «ده تا باجناق را در باغی شغال کور خورد و هیچ کدام خبردار نشدند» و جدیدترین مثل آن که «ژیان ماشین نمی‌شه، باجناق فامیل » امّا برادران اغلب پشت هم و جدایی‌ناپذیرند: «برادر با برادر پشت می‌گیرد درخت با درخت رشد »، «جنگ برادران هم اختلاف زودگذر و دوستانه است»، «برادران جنگ کنند ابلهان باور کنند.» «برادر برای روز تنگی و فقر یاور برادرست»، «اگر برادر خوب بود، خدا هم برادر می‌داشت»، ولی «برادران به نداری هم راضی می‌شوند امّا به مرگ هم راضی نیستند» حتّی «برادری از غصّه‌ی برادری صد من نمک خورد و مُرد» این‌ها احکام برادران تنی بودند امّا برادران ناتنی چندان روابط گرمی ندارند: «برادری که از مادرم نیست، انگار همسایه‌ام است» خواهران هم از برادران امید دارند چنان که: «دختر اگر تاج طلا بر سرش باشد، باز هم انتظار کمک از برادرش دارد.»پشت دختر به برادر است و «دختر بی‌برادر هار می‌شود، پسر بی‌برادر خوار» روابط برادری و خواهری چنان نزدیک است که حتی «خواهر در عرق پای برادر شریک است» (بیرجندی)البتّه گاه «یک خواهر خوب بهتر از صد برادر دیوانه است.» (الیگودرزی)

امّا میان خواهران اغلب ناسازگاری است: «هفت برادر با پیراهنی زندگی می‌کنند امّا دو خواهر با پیراهنی نمی‌سازند» (کرمانجی)

خواهرزن از دید شوهرخواهر شیرین مثل عسل و نان زیر کباب است.از مرگ عیالش هم غصّه‌ای ندارد چون «کسی غصّه‌ی مرگ زن را می‌خورد که خواهرزن نداشته باشد» (شکورزاده) امّا وضع خواهرشوهر در مقابل خواهرزن به گونه‌ای دیگر است: «خواهرزن لقمه بزن، خواهرشوهر دیگ را بشوی» (بیرجندی) خواهر شوهر و مادرشوهر همواره از نظر عروس منفورند: «مادرشوهر ماره، بچّه‌اش مارمولک، خواهرشوهر خاره، بچّه‌اش خارخاسک» (شکورزاده) روابط مادرشوهر و عروس در مثل‌ها بدتر است از آنچه که تصور می‌رود: مادرشوهر مار دو سر و عقرب زیر فرش است.

«خاک عروس را از در خانه مادرشوهر برداشته‌اند» (شاهرودی) از این‌رو سیرجانی‌ها مثل می‌زنند که: «خوش به حال عروسی که مادرشوهر ندارد.» تا آن جا که آرزوی مرگ او را دارند:«مادرشوهر مرد به کام عروس شد» (کندلوسی) امّا در عوض پدرشوهر بسیار محبوب و هوادار عروس است: «جان دلم پدرشوهر، اگر گذاشت مادرشوهر» (کرمانی)

امّا عمّه همواره دلسوز برادرزاده است: «اگر تو مادری من عمّه هستم» (دهخدا)گاه عروس عمّه شدن خوب است: «هر که عروس عمّه شد، سرخ و سفید و پنبه شد» (کاشانی) و گاه بد:« هر که عروس عمّه است ،دائم به رویش طعنه است» (بختیاری)و عمّه گلایه‌مند که:« عمّه را می‌خواهند برای دوخت و دوز، اگرنه چه عمّه و چه گوز» (سیرجانی)

خاله هم مثل عمّه محبوب است حتّی : «بچّه‌ی حلال‌زاده یا به خاله‌اش می‌رود یا به خالوش»(تهرانی)خاله هم مثل عمه گلایه‌مند است که او را فقط برای روز بد و ناخوشی می‌خواهند: «تا آه و ناله، دنبال خاله، وقت ساز و نقاره خاله خبر ندازه» (مازندرانی)

دایی برای خواهرزاده محل اتکا است و روابط و مناسبات خوبی دارند و اصلاً «بچّه هفت رگش به دایی می‌رود» (سوادکوهی) حتّی «فرزند حلال‌زاده از دایی ارث می‌برد» (مازندرانی) ولی هشدار به آنان که می‌خواهند عُروس دایی شوند: «هر کس عروس دایی شد، مثل استخوان ماهی شد» (کاشانی)

عمو محبوب‌تر از دایی است: «دایی دور است و عمو نزدیک» یا «دایی خالی، عمو والی» (خوزستانی)ولی : «نه عمو بابا می‌شه و نه عمّه

ننه» (زرقانی)فقط گاهی گفته می‌شود که : «الولد الچموش یشبه به عموش!» (شکورزاده)

امّا تفاوت عمو و دایی: «با دایی به باغ برو، با عمو به کوه» (آذری) ولی هیچ‌کس نباید تنها متّکی به این دو باشد که: «هرکس در انتظار دایی و عمو باشد، غروب بی‌نان و شب بی‌دوغ است.» (کردی)

امّا پسران و دختران عمّه و عمو و خاله و دایی احکامی جداگانه دارند؛ پسر خاله شدن با کسی نشان رفاقت و صمیمیت است ؛چنان که می‌گویند: «فلانی پسر خاله‌ی خداست» (نامه داستان) یا «چای دوّم را نخورده پسر خاله می‌شه» (تهرانی)امّا «دختری که مادرش از او تعریف کند، برای پسرخاله خوب است»«عقد پسر عمو و دختر عمو را در آسمان‌ها بسته‌اند» (شکورزاده) و تکلیف آن‌ها روشن است.

۲-۲. مشاغل اجتماعی : یکی از جلوه‌های اجتماعی مثل‌ها اشاره به مشاغل اجتماعی، پیشه‌ها و کار و کردار پیشه‌وران و خلقیات آن‌هاست، ضمن آن که همواره نام بردن از شغلی اشاره‌ی مستقیم به آن شغل ندارد و شغل جنبه‌ی استعاری دارد؛ مثلاً «آشپز که دو تا شد آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک» امری کلّی است که می‌توان به جای آن بنّا، نجّار، قصّاب و... گذارد و از خود شغل اطلاعات اندکی می‌یابیم.

مطالعه‌ی این امثال این موضوع را به اثبات می‌رساند.

دلّاک : دلّاک‌ها که بیکار می‌شوند سر هم را می‌تراشند / کچل شدم که منّت دلاک را نکشم.

قصّاب : بز غم جان و قصّاب را غم پیه / گوشت رانم را می‌خورم منّت قصّاب را نمی‌کشم

نجّار : خدا نجّار نیست، امّا در و تخته را خوب با هم می‌اندازد. / کار بوزینه نیست نجّاری

طبیب : این که می‌دهی به طبیب بده به بیمار / طبیب مهربان از دیده‌ی بیمار می‌افتد.

آشپز : آشپز که دو تا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک. / هر آشپزی یک آشی می‌پزد.

نانوا : نان را بده به نانوا یک نان هم بالاش / نانوای بی‌نان، قصّاب بی‌کارد.

بقّال : موش و گربه که با هم بسازند، حساب بقّال پاک است. / هیچ بقّالی نمی‌گوید ماست من ترش است.

چاه‌کن : چاه‌کن ته چاه است.
نقّاش : نقّاش نقش آخر بهتر کشد ز اوّل /نقش بی‌خامه‌ی نقّاش که دید.
معلّم : چوب معلّم گُله، هر کسی نخوره خُله.
داروغه : اسب داروغه جو نمی‌خورد. / دزد را داروغه‌ی شهر می‌کنند.
خیاط : اگر سوزن خیاط گم نمی‌شد، روزی یک قبا (صد دست لباس) می‌دوخت.
کفّاش : کفّاش همیشه پابرهنه است.
مرده‌شور : ما مرده‌شوریم با بهشت و جهنّم مرده کاری نداریم.
چاروادار : چاروادار قمی است، خرش را دو سره بار می‌کند. / وای به وقتی که چاروادار راه‌دار شود.
معمار : خشت اوّل چون نهد معمار کج، تا ثریا می‌رود دیوار کج
کوزه‌گر : کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد.
آسیابان : آسیابان از گرسنگی مُرد گفتند: نان بیخ گلویش گیر کرد.
راهدار : هر راهی به دست راهداری سپرده است.
پینه‌دوز : سگ داند و پینه‌دوز در انبان چیست؟
ساربان : اگر علی ساربان است می‌داند شتر را کجا بخواباند.
کدخدا : با کدخدا بساز، ده را بتاز. / نانی از خانه کد خدا درآمد، سگش هم دنبالش .
چوپان : اگر چوپان بخواهد از بز نر هم شیر می‌دوشد. / گرگ که به گلّه می‌زند، چوپان شاشش می‌گیرد.
کله‌پز : کلّه‌پز کارش را می‌کند، کَل بچّه رُوزش را گم می‌کند. / کلّه‌پز ورمی‌شکند، دکّان رنگ می‌کند.
نعلبند : در شهری که نعلبند دندان‌ساز باشد، پالان‌دوز هم خیاط است.
پالان‌دوز : پالان‌دوز جای سوزن خود را نگه می‌دارد.
ماما : ماما که دو تا شد، سر بچّه کج درمی‌آید. / از ماما تا مرده‌شور، از قبرستان تا گورستان
نوکر : آقا نوکری داشت، نوکر او چاکری داشت. / نوکر باب شش ماه چاق است، شش ماه لاغر
اوستا : اوستای تنبل شاگرد غیرتی را دوست دارد.
پنبه‌زن : اوستای پنبه‌زن، پنبه‌ات را بزن، هر چه دیدی دَم نزن.

مُلّا : به هر نویسنده مُلّا نمی‌گویند.
آهنگر : هرکس دماغش را سیاه کند آهنگر نمی‌شود.
زغال‌فروش : سیاه هستم، زغال‌فروش نیستم.
عطّار : دشمنی عطّار، بهتر از دوستی آهنگر است.
سوزنگر : از سوزنگر آهن نباید خرید.
چلنگر : صد تا بز نه چلنگر، یکی بزنه آهنگر.
حمّال : از گرانباری غباری بر دل حمّال نیست.
طبّال : آدم سفیه یا کشتی گیر می‌شود یا در دسته‌ی شاه حسینی طبّال

جالب آن که در بعضی از مشاغل حکومتی می‌توان کاملاً اوضاع سیاسی و اجتماعی را ترسیم کرد مشاغل مثل داروغگی، قضاوت، اگر مجموعه مثل‌های مربوط به چنین مشاغلی را کنار هم بگذاریم می‌توانیم به روشنی ببینیم که چگونه این مشاغل نزدمردم منفور بوده‌اند و تا چه اندازه در مثل‌ها از آن‌ها به بدی یاد می‌شود ؛برای نمونه چند مثل درباره‌ی قاضیان می‌خوانیم و قبلاً خوب است بدانیم بیشترین تعداد مثل در میان مشاغل مربوط به قاضیان است . قاضیان در این مثل‌ها رشوه‌خوار، خسیس، فاسد، نادان و در مجموع مذموم هستند و البتّه این نوع نگرش به عملکرد بد قاضیان بازمی‌گردد؛ از جمله:

از قانون نترس از قاضی بترس./ از خانه‌ی قاضی یک نان درآمد، سگش هم دنبالش بود. / اگر خر نمی‌بود قاضی نمی‌شد. /این دیگر سهم حضرت قاضی است. / شراب مفت را قاضی هم می‌خورد. / قاضی از اهل بخیه است. / قاضی به رشوت راضی. / قوّادی به از قاضیگری. / من راضی تو راضی، گور پدر قاضی. / همه کس دندان از ترشی کُند شود و قاضی را از شیرینی. /یک التفات قاضی بهتر از صد دفاع

یکی از نکات قابل توجه در مطالعه‌ی امثال بالا بودن جنبه‌های انتقادی و اجتماعی امثال است . هرچه موقعیت و منصب تیپ‌ها حساس‌تر می‌شود ،درجه‌ی انتقادی مثل‌ها نیز بالاتر می‌رود.

۳-۲. تیپ‌های اجتماعی : هر یک از تیپ‌های اجتماعی در مثل‌ها کار و کردار خود را دارند. مطالعه‌ی این تیپ‌های اجتماعی نشان‌دهنده‌ی نوع نگاه و نگرش کلی جامعه نسبت به آن‌ها و عملکردشان در اجتماع است. البته صفاتی که می‌آید نگرش غالب مثل‌هاست والا در مورد هر یک از تیپ‌ها صفات ضد آن هم وجود دارد.

جوانان: جویای نام، آرزومند، بی‌تجربه، پرنیرو، عاشق پیشه
جوان را مفرست به زن گرفتن، پیر را نفرست به خر خریدن
روستائیان: حریص، نادان، پررو، کم‌ظرفیت
سلام روستایی بی‌طمع نیست. / روستایی اگر سرش از طلا باشد کونش از نقره است.
پادشاهان: مغرور، ظالم، راحت‌طلب
ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند. / دزد نگرفته پادشاه است.
گدایان: طمّاع، سمج، شکمباره، پراولاد
گدا تا نان در سفره دارد خوابش نمی‌برد. / اگر گدا بر تخت شاهی هم نشیند باز هم گداست.
درویشان: سبکبار، مهمان‌نواز، ساده‌زیست، منیع الطبع، قانع
آسوده درویش که ندارد بز و میش / درویش‌صفت باش و کلاه تتری دار
زنان: بی‌وفا، لجوج، زیاده‌خواه، زبان‌دار، یاور مرد، وجود ضروری زندگی
زن یک دنده‌اش کم است. / از زن زبان‌دار و سگ هار بترس. /زن خوب وزیر مرد است.
دانشمندان، پارسایان، عالمان: دانا، کم‌گو، محترم، کم‌تجربه، بی‌عمل
پیش دانشمند چه می‌روی؟ پیش کار افتاده رو. / خطای عالِم، خطای عالَم است.
غلامان، کنیزان، نوکران: راحت‌طلب، مسئولیت‌ناپذیر، مطیع، چاپلوس، مُقلد، خسیس
من نوکر سلطانم نه نوکر بادمجان. /ارباب مالش می‌رود، نوکر جانش.
توانگران، بزرگان: قدرتمند، متکبّر
هر که را زر در ترازوست، زور در بازوست. / ثروت زیاد چشم را کور می‌کند.
زیرکان: حاضرجواب، چرب‌زبان، زرنگ، زودفهم، پنهان‌کار
آدم هوشیار از یک اشاره‌ی چشم می‌فهمد.
دیوانگان: شانس‌دار، بهانه‌جو، زودباور، بی‌تشخیص، بی‌تفاوت، بی‌ظرفیت
آدم دیوانه را دنگی بس است و شیشه‌ی خانه را سنگی./ ابله گفت و دیوانه باور کرد./ برای دیوانه چه عزا، چه عروسی
دزدان: طمعکار، چابک و مهارت، زبان‌باز، عادت به دزدی، ترسو

از قبرستان بگذرد یک مرده کم می‌شود. / خانه‌ی دزد همیشه خالی است.
ابلهان و نادانان: موقع‌ناشناس، پریشان‌گو، پرگو، زودباور
از ابله جز کار ابلهانه برنخیزد. / جواب ابلهان خاموشی است. / صحبت ابلهان چو دیگ تهی است.
کودکان: نادان، بی‌تشخیص، صادق، بهانه‌جو
سخن راست را باید از بچّه پرسید. / بچّه هست و نیست سرش نمی‌شود. با پیر گوشت نخور با بچّه گندم بریان.

٤-۲. آداب و رسوم اجتماعی : برخی مثل‌ها به طور صریح و غیرصریح به آداب و رسوم مردم اشاره دارد. برخی از آداب و رسوم اکنون از میان رفته‌اند، امّا آثار آن‌ها را می‌توان از لابه لای امثال، اشعار، افسانه‌ها و موارد دیگر فرهنگ مردم جُست. مثل‌ها به دلیل ماندگاری توانسته‌اند برخی از این آداب و رسوم اجتماعی را برای ما حفظ کنند. از سویی چنان که در بخش ریشه‌های امثال می‌بینیم ممکن است درک معنی، مضمون و فهم برخی از امثال بسته به دانستن آداب و رسوم اجتماعی باشد که اکنون منسوخ شده است.

به اعتقاد صادق هدایت: «اصطلاحات و امثال و رمزهای لغات رابطه‌ی مخصوصی با روحیه عوام دارد. به نظر می‌آید که عوام برای بیان شاهدات و احساسات خودشان احتیاجی به اشتقاق لغت و تتبع منطقی آن ندارند و آن چه را که در نتیجه مشاهده احساس می‌کنند با اولین تشبیهی که به نظرشان می‌رسد بیان می‌نمایند.»(هدایت،۱۳۸۱:۹۱)در امثال فارسی در چندین جا به وجود آداب و رسوم خاص هر منطقه اشاره شده است ؛ ازجمله«هرگوسفند را پشمش هر ملک (وطن) را رسمش »(افغانی) یا «شهری و رسمی » (اصفهانی)
برخی از این آداب و رسوم عبارت اند از:
تعارف : به دست پس می‌زند، با پا پیش می‌کشد. (شکورزاده)تعارف شاه عبدالعظیمی راه ضررش بسته است.
شیربها : از شیربهای دختر و خون پدر کسی سیر نمی‌شود (هزاره‌ای)
تعزیه : عروس به هوس، تعزیه به عوض (شکورزاده)
قربانی کردن : خر قربانی نمی‌شود، امّا پولش خیلی بهتر (شاملو)
سخن مردم دیوانه سر به سر فال است (شکورزاده)

مشتلق دادن : استخوان را توی کثافت بزن و مشتلق بده به خبرچین (ابریشمی)
شب چهل :هم خنده و سور و سرور، هم هفته و چلّه و زیارت اهل قبور (شکورزاده)
خلعت : خلعت زیبا به از خلعت دیبا (دهخدا) هر خلعتی براقی دارد (لری)
نذر: روغن ریخته را نذر امامزاده می‌کند (دهخدا) نذر می‌کنم واسه‌ی سرم، خودم می‌خورم و پسرم (شاملو)
ختنه‌سوران : همه ختنه‌سوران‌ها سر پسر قاضی بود (ابریشمی)
باران خواهی : از دعای گربه سیاه (کوره) باران نمی‌آید (دهخدا)
چلّه، زایمان : مثل گربه زایمان کرده، چلّه می‌زند (ابریشمی)
رونما، جهیزیه : جهیزیه خوبی آورده، رونما هم می‌خواهد (گیلکی)
حجله : گربه را باید شب اول دم حجله کشت (شکورزاده)
بخت که برگردد، عروس در حجله نر گردد (دهخدا)
عروس که گرسنه می‌شود، آش دم حجله یادش می‌آید (بختیاری)
چاووشی : هر کس به زیارت می‌رود تو چاووش خوان او باش (مازندرانی)
فاتحه‌خوانی : سر قبرم نرین فاتحه‌خوانی نخواستیم (شکورزاده)
فاتحه را بالای سر مرده می‌خوانند (شهری)
چهارشنبه : چهارشنبه یکی پول پیدا می‌کند، یکی گم می‌کند.
۵-۲. قوانین و قواعد اجتماعی : مثل‌ها حاوی برخی از قوانین اجتماعی است که برگرفته ازعرف آن جامعه است و در هیچ کتابی یا منبعی نوشته نشده است. این قوانین از طریق ضرب‌المثل‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود ؛مثل: بر دیوانه حرجی نیست.
۳. مسائل دینی و مذهبی : مسائل دینی بازتابی گسترده در مثل‌ها دارد. معارف دینی و مسائل مذهبی اعم از مفاهیم اصطلاحات، آداب، اعمال، ایام مذهبی، اماکن دینی، اشخاص مقدّس، آیات و احادیث به دلیل آمیختگی شدید دین و مذهب با زندگی مردم ایران، در مثل‌ها نمودار است. مطالعه این دسته از امثال جهت‌گیری مردم را نسبت به مفاهیم و مسائل دینی به خوبی نشان می‌دهد.

ادیان از آغاز تاکنون همواره در هویت‌بخشی مدنی و اجتماعی به بشر نقش مثبت و مؤثری داشته‌اند. «اگر این مدعا پذیرفتنی باشد که ادیان در تمدن‌سازی تأثیر قابل توجّه داشته‌اند، مفروض آن این است که در بین عناصر فرهنگ‌ساز بشری، دین نقش تعیین‌کننده و بسیار قوی را بر عهده دارد و به تعبیری، فرهنگ دینی می‌تواند حیات‌بخش، توسعه‌آفرین و تمدن‌ساز باشد» (منصورنژاد، ۱۳۸۵: ١٤)
مسائل دینی درچهار حوزه‌ی کلی قابل بررسی است:
۱-۱-۳. تأثیر آیات قرآن بر امثال فارسی : قرآن مهم‌ترین کتاب مسلمانان است که تبیین‌کننده‌ی زندگی مادی و معنوی آنان است. این کتاب آسمانی بر تمامی ابعاد زندگی مسلمانان تأثیر گذارده است. کلمه‌ی قرآن ۸۷ بار در مثل‌ها به کار رفته است که گاه مراد خود قرآن و یا جنبه‌ی تقدسی آن است:
مدعی که برای مدّعی (آدم) قرآن نمی‌خواند (عوام)
مگر قرآن هفده منی تمام کرده‌ای؟ (بهمنیاری)
هرچه در قرآن قاف (کاف) است در آن (قبای او) شکاف است (شکورزاده)
آیات قرآن کریم به چند طریق در مثل‌های فارسی بازتاب یافته‌اند:
الف) استفاده از عین آیه به عنوان مَثَل: گاه عین آیه یا بخشی از یک آیه را مردم در مواجهه با شرایط خاص به کار می‌برند. کاربرد آیات قرآن یا بخشی از آن در میان سطوح مختلف یکسان نیست. افراد آشنا به معارف دینی، تحصیل کردگان و دانشمندان به نسبت مردم کم‌سواد به این آیات بیشتر تمثل می‌جویند:
فَتَبارَکَ اللّهُ اَحَسَنُ الخالقین مؤمنون/ ١٤
کاربرد: تمجید از زیبایی کسی، شگفتی از زیبایی چیزی یا کسی، به طنز در مورد افراد زشت به کار می‌رود.
«تن و بدنی داشت که انسان از تماشای آن سیرنمی‌شد. گره بازو و پهنای سینه و عضلات برآمده تماماً حکایت از یک نفر پهلوان حسابی می‌کرد. بی‌اختیار گفتم: فتبارک الله احسن الخالقین. (جمال‌زاده، ۱۳٤۵: ٤٢/٢)
وَالسّابِقُون السّابِقُون، اولئک المُقرّبُون واقعه/ ۱۱-۱۰
کاربرد: در مورد رعایتَ حق تقدم افراد زود آمده
«صبح بسیار زود دروازه شهر را گشود. صلای حضور شهریاری را دستور داد. هر یک به مضمون السابقون، السابقون اولئک المقربون در شرفیابی

حضور محمدشاه برخاسته سبقت بر یکدیگر گرفتند.» (رضاقلی میرزا، ۱۳٤٦: ۱٤)
معادل فارسی: آسیاب به نوبت
ب) آوردن معنی و مضمون آیه در مثل : گاه به طور مستقیم یا غیرمستقیم مثلی برگرفته یا ترجمه از آیه‌ای از قرآن کریم است:
عیسی به دین خود، موسی به دین خود (دهخدا)آیه: لکم دینکم ولی دین کافرون/٦
از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو (بهمنیاری)
آیه: فَمَن یعمل مِثقالُ ذَره خیراً یره و مَن یعْمَل مِثقال ذره شراً یره زلزال/۷و ۸
اجل که رسید گو به هندوستان باش (شکورزاده)
آیه: اینما تکونوا یدرلَکم الموت نساء/ ۷۸
پ) استفاده از واژگان، تعابیر و ترکیبات قرآنی : گروهی دیگر از مثل‌ها به طور مستقیم به خود آیه اشاره‌ای ندارد، بلکه از برخی اصطلاحات و تعابیر و واژگان قرآنی استفاده شده است. گاه این اصطلاح و ترکیب به طور مستقیم با معنی قرآنی ارتباط دارد مثل: «نصفٌ لی، نصفٌ لَک والله خیرالرازقین» و گاه هیچ ارتباطی ندارد. صرفاً برای طنز و یا جور شدن قافیه از آن‌ها استفاده شده است؛ مثل: «اَلم تَر کَیفْ، این تکه نان برای تو حیف».
«توکلت» سرش را گرفته و «علی الله» دُمش را (بهمنیاری)
برگرفته از عبارت «تَوکّلت علی الله» که در آیات متعددی آمده است؛ از جمله: هود/٥٦
از ترس جهنم به مار غاشیه پناه می‌برد. (دهخدا)
غاشیه نام سوره‌ای از قرآن و اشاره به آیه یک از آن سوره است: هل اتیک حدیث الغاشیه
غاشیه نام روز رستاخیز است و به اعتبار مارهای جهنم نزد عوام به نام ماری شهرت یافته است.
جا به جا کنعبد، جا به جا کنستعین (بهمنیاری)
آیه: ایاکَ نَعبُد و ایاک نستعین فاتحه/٥

ظریفی از دانشمندی پرسید: علّت تکرار لفظ ایاک نعبد و ایاک نستعین چیست، در حالی که خداوند می‌توانست بگوید: ایاک نعبد و نستعین. دانشمند جواب داد: در این صورت معنی‌اش این بود که عبادت و استعانت همیشه با هم‌اند در حالی که گاه خداوند را عبادت می‌کنیم بدون قصد استعانت؛ جا به جا کنعبُد جا به جا کنستمین» (ذوالفقاری، ۱۳۸٤: ۳٦۸)
قل هوالله احد، با خُرد و مُردش کفواً احد (شکورزاده) در مورد نماز سرسری و کار ناقص
نه این و نه اون و یمنعون الماعون (شکورزاده)
آیه: و یمنعون الماعون   ماعون/ ۱۷۷

۲-۱-۳. احادیث : اول ماخلق‌اللهش خراب است (دهخدا) (اشاره به حدیث نبوی اول، خلق الله العقل)
مؤمن آینه‌ی مؤمن است (دهخدا) (ترجمه حدیث المؤمن مرآت المؤمن)
وقت گرفتن نادعلی هستند، وقت پس دادن مظهرالعجایب (ابریشمی) (اشاره به حدیث نادعلیاً مظهرالعجایب)

۲-۳. مفاهیم و اصطلاحات مربوط به آداب، اعمال و شعائر دینی : این اصطلاحات به چند شکل در مثل‌ها بازتاب داشته‌اند؛ بخشی از این اصطلاحات و مفاهیم به شیوه و چگونگی اجرای آن‌ها اشاره دارد چنان‌که درباره ارث بر ارزشمندی خلالیت، حق بودن آن و لزوم گرفتن آن ولو مشتی خاک تأیید شده است. همچنین بر نکته‌های ظریف اخلاقی پیرامون تقسیم ارث و میراث چون رعایت حق برادری، تقدم دیگران بر خود، کسب هنر به جای چشم دوختن به میراث پدر و نظایر آن نیز در مثل‌ها آمده است. گروهی از این اصطلاحات و مفاهیم در معنی عام و استعاری کلمه کاربرد می‌یابد؛ مثلاً اغلب موارد بسم‌الله کنایه از آغاز کار است مثل «اول بسم‌الله و غلط» نکته‌ی جالب توجّه در برخی مثل‌های این گروه به خصوص مثل‌ها پیرامون عمامه، ریش، منبر، تسبیح و چادر وجود جنبه‌ی[۷] انتقادی نسبت به سوء استفاده، استفاده ابزاری از دین، ریاکاری و بدفهمی از این گونه مفاهیم و اصطلاحات را نشان می‌دهند. از این نظر امثال بازتاب برداشت‌های نادرست از دین در هر دوره است. مطالعه‌ی این دسته از مثل‌ها نشان می‌دهد چگونه گروهی سودجو و فرصت‌طلب با مفاهیم و آداب و دستورات و شعائر دینی چه می‌کنند.

مَثَل «واجب را رها کرده عقب مستحب می‌گردد» انتقاد از آنان است که امور ضروری زندگی را ترک گفته و به دنبال امور غیرضروری و غیرلازم هستند. همچنین مثل «این مال من، این مال منبر، این هم برای ننه قنبر» انتقاد از روضه‌خوان‌هایی است که تمام سعی آن‌ها کسب مال آن هم تمام حقوق است نه هدایت مردم. چه آن که منبر همان سهم روضه‌خوان و ننه‌قنبر نیز همسر وی است. چنین مثل‌هایی معیاری هستند برای دریافت این نکته که مردم یا گروهی خاص از مردم، عملکردشان نسبت به دین چگونه است. آنچه مردم از هدایت واقعی دینی‌شان دور می‌سازد، همین انحراف از هنجارهای دینی بر اثر سوءاستفاده یا بدفهمی از دین است که گروهی را سرخورده و دین‌گریز می‌سازد.

ارث، میراث : ارثیه را تقسیم کن ولی بگذار اول برادرت سهم خودش را بردارد. (دهگان)

استخاره : استخاره دل آدم است (شکورزاده)

ایمان : سلیمون بی‌ایمون، یه من آرد و نیم من نون (شکورزاده)

بت، بت‌پرستی، بتخانه : بت پرسیدن به از مردم‌پرست (دهگان)

برکت : از تو حرکت از خدا برکت (بهمنیاری)

شفا : دیدار خلیل، شفای علیل است (شکورزاده)

گناه : هزار گناه پنهان، به از ثواب آشکار (دهگان)

پیغمبر : هیچ پیغمبری تو قبیله‌ی خودش قرب نداره (شکورزاده)

توکّل : توکّل کن که یابی رستگاری (هبله‌رودی)

تسبیح : تسبیح هزار دانه بر دست مپیچ (باباافضل)

توبه : اگر گربه توبه کند، گوشت دیزی سالم می‌ماند (شکورزاده)

دعا : آدم جُنُب دعایش مستجاب نمی‌شود (شکورزاده)

چادر : نه به اون چادر نمازت، نه به این پاچین وازت (شهری)

روزه : رفتیم روزه را از سر وا کنیم، نماز هم به گردنمان افتاد (دهگان)

زکات : مال دزدی زکات ندارد (دهگان)

سلام کردن : سلام مستحب است و علیک واجب (دهگان)

شکر گفتن : شکر بنده بگو تا شکر خدا گفته باشی (دهگان)

مسلمان : مسلمانی رحم است و مروت (امینی)

اسلام : نان نان سنگک، دیزی دیزی آبگوشت، دین دین اسلام (شاملو)

مهریه : مهریه، پول نداده است (دهگان)
نذر : کدام سگی است که دور نذری جمع نشود (شهری)
زیارت : هم خنده و سور و سرور، هم هفته و چله و زیارت اهـل قبـور (شکورزاده)
دین : اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید (دهگان)
نماز : نمازخوان باش، قبله راست است (دهگان)
اذان : هر اذان‌گویی بلال نمی‌شود (دهگان)
حج : هم حج است و هم حاجت (دهگان)
حرام : حرام خوردن و شلغم (دهگان)
حلال : نان حلال، آب زلال، بی‌دردسر بی‌قیل و قال (شکورزاده)
خدا : چوب خدا صدا ندارد، هرکس بخورد دوا ندارد (شکورزاده)
خیر و شر : خیر و شر برادرند، برابر نیستند (بهمنیاری)
ذکر : ذکر ذاکر حفظ جان ذاکر است (هبله‌رودی)
رشوه : قاضی به رشوت راضی (هبله‌رودی)
کافر : کافر همه را به دین (کیش) خود پندارد (دهخدا)
معصوم : ما چهارده معصوم بیشتر نداریم (دهگان)
واجب : ترک واجب کرده مستحب به جا می‌آورد (بهمنیاری)
نافله : فریضه که آمد نافله برخاست (دهخدا)
قبله : تو نمازخوان باش قبله راست است (گیلکی)
وضو : وضو گرفتن در زمستان نصف نماز خواندن است
معراج : محمد به معراج بلند است نه به عمامه (افغانی)
حاجی : حاجی حاجی مکّه (دهگان)
منبر : می بخور منبر بسوزان بنده آزاری نکن (شکورزاده)
عمّامه : زهد در عمامه و در ریش نیست هر که گوید یا علی درویـش نیست (دهگان)
مستحب : سلام مستحب است جوابش واجب (شکورزاده)
مسجد : توی محله‌ی جهودها دنبال مسجد می‌گردد (دهگان)
کعبه، مکّه : حاجی حاجی را در مکّه بیند (هبله‌رودی)
بهشت : بهشت هفتاد در داره (دهگان)
جهنم، دوزخ : از عقرب جهنم به مار غاشیه پناه می‌برد
مدینه : مدینه گفتی و کردی کبابم (بهمنیاری)

۳۰-۳.نام‌ها : عزرائیل :اسم عزرائیل بد دررفته (شکورزاده)
شیطان : آدم بیکار ... برای شیطان درست می‌کند (کرمانی)
جن : جن اگر شیطان عجله کرد یک چشمش را کور کرد (دهگان)
فرشته : قبا سفید فرشته، انگور میوه‌ی بهشته، فرش تخت است و کفش بخت (دهخدا)
بلال : از اشهد فصیح به است اشهد بلال (دهخدا)
نوح : صبر ایّوب عمر نوح می‌خواهد (بهمنیاری)
عیسی : خر عیسی گرش به مکّه برند، چون بیاید هنوز خر باشد (سعدی)
فرشته : قبا سفید فرشته، انگور میوه‌ی بهشته، فرش تخت است و کفش بخت (دهخدا)
عزرائیل : اسم عزرائیل بد دررفته (شکورزاده)
خضر : خواستم خضر را ببینم خرس را دیدم (شکورزاده)
داود : کر کجا نغمه‌ی داود کجا (شکورزاده)
موسی : از عبادت نتوان الله شد، می‌توان موسی کلام‌الله شد (شهرضایی)
یوسف : از دوازده فرزند یعقوب یکیش یوسف شد (شکورزاده)
یعقوب : از دوازده فرزند یعقوب یکیش یوسف شد (شکورزاده)
ابابیل : ابابیل حیوان بی‌آزاریست ، امّا باید از کرم های لب جو(باغچه) پرسید (عوام)
ابراهیم : گل از خار است و ابراهیم از آزر (سعدی)
بخت النصر : مثل بخت النصر (دهخدا)
ایوب : ایوب گفت: «صبر کردم» جواب شنید:« همان صبر هم که بهت داد که بکنی ؟» (تهرانی)
اصحاب کهف : سگ اصحاب کهف را چخ نباید گفت و گربه‌ی ابوهریره را پیشت نباید کرد(شکورزاده)
زکریا : اگر ارّه‌ی زکریا هم بر سرش باشد کارش را می‌کند (مازندرانی)
فرعون : خدایی که فرعون باشد، پس پشگل غلطان هم بنده‌اش است (گیلکی)
هابیل و قابیل : قابیل هابیل را با بیل کشت یا میل؟ (شکورزاده)
نمرود : بلایی به سرت می‌آورم که نمرود به سر خودش نیاورده بود (تمثیل)
یونس : قرص خورشید در سیاهی شد   یونس اندر دهان ماهی شد (سعدی)

عوج بن عُنق : ثانی اثنین عوج بن عُنق است (هبله رودی)
٤-۳. مسائل مذهبی : محرم :محرم آمد و ماه عزا شد (دهگان)
شمر :هم اسب شمر را نعل می‌کند و هم مشک حضرت عباس را مـی‌دوزد (شکورزاده)
تعزیه : خود کشته و خود تعزیه می‌داری (مثمر)
سنّی : شاه می‌داند که شیروانی سنّی است (دهخدا)
شیعه : مثل سنّی کنر و مثل شیعه کشمیر (هزاره‌ای)
سید : سید که پیر می‌شود پیغمبر می‌شود (دهگان)
مُهر : توی شهر سنّی‌ها مُهر نماز نمی‌خرند (شهری)
روضه : اگر بد روضه خواندم گریه نکن (شاملو)
امامزاده : امامزاده است و همین یک قندیل (شکورزاده)
علی (ع) : از علی آموز اخلاص عمل (مولوی)
امام حسین (ع) : به حسن گریه کنم یا به حسین یا به رضا (اصفهانی)
امام جعفر صادق (ع) : امام جعفر صادق پشت دروازه ایستاده (دهخدا)
امام رضا : گوسفند امام رضا را تا صبح نمی‌چراند (دهگان)
فاطمه : آب مهریه حضرت فاطمه است
امام زین‌العابدین (ع) : مثل امام زین‌العابدین بیمار است (دهگان)
کربلا : مشدی رفت و کربلایی شد، پس آمد و عجب بلایی شد (شکورزاده)
کوفه : آه آه از صبح کوفه، وای وای از صبح شام شام (بهمنیاری)
زینب : نه به آن دازیه و دنبک زدنت، نه به آن زینب و کلثوم شدنت (دهخدا)
٤. مسائل اقتصادی : مثل‌ها روش درست زنـدگی مـادی و چگـونگی اداره زندگی را آموزش می‌دهند. درباره‌ی نحوه خرج کردن می‌خوانیم:
چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن
پول درآوردن آسان است، خرج کردنش مشکل
دخل آب روان است و خرج آسیای گردان
خرج با دخل برابر هنر است امّا گاه توصیه به خرج کردن می‌شود نه خرج بی‌رویه بلکه دوری از صفت خساست: هرطور خرج کنی خدا همان طـور می‌رساند.
درباره خرید و فروش و کسب و کار توصیه‌هایی دقیق و معجـزه‌آسـا در مثل‌هاست:
کاسب باید پاشکسته باشد

،. هرچه خریدی یافتی، هرچه فروختی باختی
پول کاسبی برکت دارد
کسب کن پس تکیه بر جبار کن (مولوی)
کسب بازو قوت جان و تن است.
دربارهٔ طلبکاری و بدهکاری نکته‌هایی دقیق است مثل این که:
بدهکار اگر لنگه کفشش را هم به طرفت انداخت بردار
بدهکار اگر عوض طلبت روغن داد ظرف نداری در کلاهت بریز
بدهکار اگر سنگ هم به سرت زد، سنگ را بگیر و از دست مده
قرض‌داری در پاره‌ای از مثل‌ها نهی شده است:
قرض کمر مرد را می‌شکند
قرض کردن به لرز کردنش نمی‌ارزد
در پاره‌ای مثل‌ها به آن توصیه شده است: قرض مقراض محبّت است، قرض را امروز بده فردا بگیر، از چه کس باید قرض گرفت؟ پاسخ در این مثل است: از نوکیسه قرض نکن، وقتی کردی خرج نکن، درباره کسب و کار معامله با افراد دستورات بسیار سودمندی است: ای برادر با سه کس سودا مکن، لاتکلم، مال جدم، ورمنه، با کسی که دفترش یک ورقی است معامله نکن، آدم خوش‌معامله شریک مال مردم است، بدمعامله دوبار می‌دهد.
۵. مسائل ملی و میهنی: شاخص‌ترین و مهم‌ترین مؤلفه‌های هویتی را هویت ملّی و ارزش‌های ملی‌گرایانه تشکیل می‌دهد. ملّت‌هایی از هویت فردی و اجتماعی عمیقی برخوردارند که سابقه تمدنی طولانی‌تری دارند و ایران بنا بر کاوش‌های باستان‌شناسی از جمله اقوام تمدن‌ساز بوده است. مردمانی که در قالب ایل‌های کوچنده یا یکجانشین تمدن‌های بزرگی را به وجود آوردند، در کنار فعالیت‌های اقتصادی به تولید فرهنگ نیز پرداختند. گوناگونی زبان، لهجه، گویش، آداب و رسوم، باورها و عقاید فرهنگ و ادب شفاهی در میان خرده فرهنگ‌های ایرانی تبار در سرزمین بزرگ و تاریخی ایران و کنونی گویای این مدعاست.(ذوالفقاری، ۱۳٦۸)

ایرانیان همواره در معرض هجوم و مهاجرت اقوام دیگر بوده و در طول تاریخ اسطوره‌ای و حماسی خود غیرت‌ها و رشادت‌ها از خود نشان داده‌اند که در متون حماسی و اسطوره‌ای ایران انعکاس آن‌ها را به خوبی می‌توان دید و دریافت.

در بررسی مثل‌های ایرانی از زاویه مسائل ملّی چهار شاخص را در نظر می‌گیریم:
۱-۵. وطن قومی و نژادی و وطن اقلیمی؛
۲-۵. اسطوره‌ها و قهرمانان ایرانی؛
۳-۵. جشن‌های ملی
٤-۵. اقوام و ادیان ایرانی.

۱-۵. وطن : مفهوم وطن، میهن، سرزمین، وطن‌دوستی، دوری از وطن، دلبستگی به وطن، ترک وطن، مردن در وطن، دفاع از وطن و یاد وطن در امثال زیادی انعکاس یافته است:
وطن از دست مده آب بقا در وطن است (شکورزاده)
به شهر خود است آدمی شهریار (شکورزاده)
گدایی در وطن به پادشاهی در ولایت‌های دیگر می‌ارزد (شکورزاده)
اگر شاهی بمیرد از وطن دور به خواری برندش جانب گور (بهمنیاری)
تعلق خاطر آدمی به زادگاه، شهر و روستای خود، مقدمه‌ی وطن‌دوستی و تعلقات ملّی و میهنی خواهد بود. در مثل‌های فارسی شهرهای ایران بازتاب گسترده‌ای یافته‌اند.
مثل‌های مربوط به شهرهای ایران بالغ بر ٤۰۰ مثل می‌شود که در در مجموع مفاهیم زیر در آن‌ها دیده می‌شود.
الف) توصیف و تعریف ستایش و ویژگی‌های مثبت، آب و هوایی، مردم خلقیات، مکان‌ها، خوردنی‌ها، پوشاک ...
ب) ذم و نکوهش مسائل منفی چون آب و هوا، مردم، خلقیات، مکان، خوردنی، پوشاک ...
به عبارتی درون‌مایه این گونه مثل‌ها را مدح و ذم مسائل زیر تشکیل می‌دهد:
الف) خلقیات و روحیات و اخلاق عمومی مردم
ب) مسائل طبیعی و آب و هوایی و مضاف و منسوب به شهرها
پ) سوغات و پوشاک و دیدنی‌ها
تهران : این جا تهران است و گرز رستم گرو نان (بهمنیاری)
اصفهان : اصفهان نصف جهان (شکورزاده)
قم : از حلیم قم و شوربای کاشان واماندیم (عوام)
کاشان : دیگ کاشان و چغندر ابرقو (زرقانی)
قزوین : رو که نیست، سنگ‌پای قزوین است (شکورزاده)

کنگاور : صوفی و دزد کنگاور (کرمانشاهی)
ساوه : بیماری به ساوه، درمان به بدخشان (ابریشمی)
یزد : حساب ماست‌بندان یزد را می‌کند (هبله‌رودی)
شیراز : شیرازی شیرین گفتار، بانمک است خوش‌گفتار (شیرازی)
سمنان : انار سمنان و شعر سلمان در هیچ جا نیست (شکورزاده)
همدانی : یارم همدانی و خودم هیچ دانی   یارب چه کند هیچ مدان با همدانی (شکورزاده)
گیلان : این رنگ گلیم ما به گیلان کردند (مرصادالعباد)
مشهد : کسی که از مشهد آمده نخود نمی‌خورد (درگزی)
کرمان : آن قدر بنشینم به آرمان تا بختم بیاید از کرمان (شاهرودی)
ساری : نان دادم به آمل، نان استدم به ساری (شکورزاده)
بابل : همیشه رود بابل خیک عسل همراه نمی‌آورد (امینی)
مازندران : دز مازندران هم شغال به این زردی پیدا نمی‌شود (شکورزاده)
زنجان : خر یا کره می‌دهد یا راه زنجان می‌رود (بهمنیاری)
تبریز : اربانا بار بگشا ز اُشتران   شهر تبریز است و کوی دلبران (شهری)
بندرعباس : ثل دعوای کسبه‌ی بندرعباس (شاملو)
اردبیل : ردبیل‌تان را هم دیدیم (بهمنیاری)
دامغان : امغان را باد خراب می‌کند و سمنان را دروغ (سمنانی)
جاجرود : شاه از جاجرود می‌آید کار ما درست می‌شود (بهمنیاری)
جوشقان : نه که خدای جوشقان نه عامل زواره‌ام (دهخدا)
خراسان : بی‌علت قمی، بی‌مکر خراسانی (هبله‌رودی)
خرم‌آباد : اگر کور بودی چرا توی چاه خرم‌آباد نیفتادی و روی گندم ما افتادی (بهمنیاری)
خوزستان : گل به بوستان می‌برد و شکر به خوزستان (شکورزاده)
دماوند : انگور دماوند مویز نداره (دماوندی)
رودبار : انار از بم خوردم، انگور از جویبار، کباب برّه شیرمست رودبار (جیرفتی)
بم : بادنجان بم آفت نداره
سیستان : اگر سیستان دور است میدانش نزدیک است (بهمنیاری)
شیروان : شاه می‌داند که شیروانی سنّی است (دهخدا)

طالقان : هندوانه لاهیجان را شکستند، دیدند طالقانی در آن است (گیلکی)
خلخالی : نباشد خلخالی کی می‌کند خانه‌ات را گلکاری (گیلکی)
طالش : گیلان چهار آفت دارد: آتش، دارش، خارش، طالش (گیلکی)
گلپایگان : حالا دیگر گلپایگان آن طرف خوانسار افتاد (بختیاری)
لاهیجان : لاهیجانی داشت غرق می‌شد داد می‌زد کف دریا صاف است (گیلکی)

۲-۵. جشن‌های ایرانی : آداب و رسوم و جشن‌ها بخشی از هویت فرهنگی و ملّی فردی و اجتماعی است که حیات انسان‌ها را هدفمند، جهت‌دار و معناساز می‌کند. آداب و جشن‌های ایرانیِ مشترک میان تمام اقوام ایرانی علی‌رغم تنوع و تفاوت‌های آن عامل وحدت‌بخش میان خرده-فرهنگ‌هاست.

مطالعه در اغلب مراسم و جشن‌های آئینی ایرانیان نشان می‌دهد اغلب جنبه‌ی شادی‌آفرینی و نشاط پایکوبی دارد که نوروز نُمومه کامل آن است. جشن‌های ایرانی بازتاب گسترده‌ای در مثل‌ها یافته‌اند که گاه این اشاره به طور صریح به خود آداب و رسوم است و گاه در معنی استعاری استفاده می‌شوند:

عید نوروز :پیراهن بعد از عید برای گل منار خوب است (شکورزاده)
سیزده‌به‌در :اگر تو سیزده نوروزی، من سیزده صفرم (شکورزاده)
چهارشنبه‌سوری :از خر (دیوانه) می‌پرسند چهارشنبه‌سوری کی است (بهمنیاری)
یلدا ، شب چله:شب چله به فتوای زمانه، بیاید خورد قدری هندوانه (ابریشمی)

۳-۵. اسطوره‌ها و قهرمانان ایرانی : اسطوره‌ها به تثبیت مفاهیم موجود در عوالم درونی و بیرونی جامعه می‌پردازند و بازتاب آن در فرهنگ مردم خصوصاً مثل‌ها حکم زنده کردن آمال و آرزوهای آنان را دارد.

افراسیاب :جنگش را رستم کرد، کشته‌اش را افراسیاب داد (شکورزاده)
بهمن : سواری درآمد که من بهمنم درخت کدو را از ریشه بِکَنَم (فرهنگنامه)
رستم : این جا تهران است گرز رستم گرو نان (تهرانی)
زال : اگر نواده زالی، بی‌ارزشی چون بی‌پولی (شکورزاده)
اسفندیار : نام بهمن برنیامد تا نمرد اسفندیار (بهمنیاری)
سیاوش : خون سیاوش است هر سال به جوش آید (نامه داستان)

سهراب : نوشدارو پس از مرگ سهراب (دهخدا)
کاوه : من آنم که ضحاک را کاوه کشت (شکورزاده)
ضحاک : از ضحاک صفاک‌تر است (نامه داستان)
تهمتن : جایی که میوه نیست، چغندر تهمتن است (شکورزاده)
بیژن : سر بیژن را از چاه بیرون آورده‌ای (امینی)
رخش : رستم را هم رخش رستم کشد (مرصادالعباد)
دیو : مثل دیو سفید (دهخدا)

٤-٥. اقوام و اقلیت‌های دینی ایرانی : ایران کشوری است با قومیت‌ها و خرده فرهنگ‌های متعدد که این پاره‌فرهنگ‌ها سازنده هویت ملی و ایرانی هستند. این اقوام در طول تاریخ با مسالمت کنار یکدیگر زیسته و حافظ ملی بوده‌اند. این اقوام همواره در ساخت فرهنگ مادی و معنوی ایرانی سهیم و شریک بوده‌اند و در شکل‌گیری آن نقش مؤثری داشته‌اند. در مثل‌های فارسی این اقوام حضور داشته و تصویری از خلقیات، زندگی و منش آن‌ها را نشان می‌دهد:

لُر : هرچه لُر می‌گوید، از دل پُر می‌گوید (شکورزاده)
تُرک : جواب تُرکی به ترکی (دهخدا)
یهودی : نان یهودی را بخور توی خانه‌ی گبر بخواب (شکورزاده)
ارمنی : هم پرهیز ارمنی را می‌خورد و هم‌روزه مسلمانی را (آذری)
کولی : کولی کولی را دید چماقش را دزدید (دهخدا)
عرب : نه شیر شتر، نه دیدار عرب (دهخدا)
کرد : کرد را اگر راه دهند با چارقش می‌آید (دهخدا)
بلوچ : جوهر بلوچ غیرت است (زاهدانی)
ترکمن : ترکمن پولدار شود زن می‌گیرد، تات زمین می‌خرد (ترکمنی)
تاجیک : تاجیکک که نفهمید به چنگال گرگ افتاد (هزاره‌ای)

۶. مسائل آموزشی : آموزش چه در معنای گسترده‌ی آن شامل مسائل اخلاقی و تربیتی و چه در معنی اخص آن صرف یاددهی و یادگیری در مثل‌ها بازتابی گسترده دارد که چون در بخش اخلاق جنبه‌های تربیتی بیان شده تنها در این جا مفهوم خاص آموزشی را در نظر می‌گیریم و به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم: این مثل‌ها به ضرورت آموزش، زمان مناسب آن، املای ننوشته بیست است.

بیست مال خداست، نوزده مال هلم.
کسی که در چهل سالگی تنبور می‌آموزد در گور استاد خواهد شد.
خر پیر تعلیم برنمی‌دارد.
به مکتب نرفته نمی‌شود استاد شد.
آدم بی‌سواد کور است.
ز گهواره تا گور دانش بجوی.

۷. مسائل سیاسی و تاریخی : برخی مثل‌ها به واقعه‌ای تاریخی اشاره دارد. مثل «به امید باش تا قائم مقام از باغ درآید» به واقعه قتل مقام فراهانی به امر محمدشاه قاجار اشاره دارد. داستان مَثَل «انگار سر اشپختر را آورده» به واقعه‌ی جالب و تاریخی اشاره دارد: (ر.ک :کتاب کوچه، ج ۱، ص ۷۲٦ به نقل از داستان‌های امثال، ص ۵۷۵)

ممکن است چنین مثل‌هایی به مکانی خاص اشاره داشته باشد مثل: اشاره از جاجرود می‌آید و کارها درست می‌شود «که اشاره دارد به دورانی که ناصرالدین شاه برای شکار و تفریح اغلب به جاجرود می‌رفت. غیبت شاه، بهانه‌ای برای درباریان بود تا به فرصت‌سوزی و دفع‌الوقت، ارباب رجوع را معطل بگذارند و اصلاح امور را به بازگشت شاه از جاجرود محول کنند. از آن پس این مثل را برای توجیه کردن و یا در پاسخ هر شکایتی به استهزا بیان می‌کنند.

همچنین این ریشه‌های تاریخی ممکن است به حوادث تاریخی اشاره داشته باشد؛ مثل مثل‌های «مجاهد روز شنبه»، «به مشروطه‌اش رسید»، که هر دو به وقایع دوران مشروطه اشاره دارند.
(ر.ک : روزنامه آژنگ هوایی، شماره ۱۷۳، سال هشتم، ص ۸ به نقل از ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، ج ۲، ص ۹۵۹).

یکی از فواید و محسنات مثل‌نگاری نیز همین فواید تاریخی است که مَثَلی باعث می‌شود واقعه‌ی تاریخی زنده و ماندگار شود. شاید بتوان از این حیث امثال را یکی از منابع تاریخ‌نگاری دانست. چنان‌که علامه دهخدا بر این عقیده است که یکی از منابع تاریخ، امثال است(دهخدا، ص بیست و یک) از طرفی تاریخ و عوامل تاریخی گاه فقط زمینه‌ای برای انتقال فکر و اندیشه اصلی می‌باشد.
در مورد زمینه‌های تاریخی امثال خ- کوراغلی می‌نویسد:

«احتمال می‌رود بیشتر این مثل‌ها و تمثیل‌ها، در میان مردم تحصیل کرده که با تاریخ آشنایی داشته‌اند. به وجود آمده و بعداً در میان قشرهای وسیع مردم انتشار و رواج یافته باشند.»(انجوی،٥٦)

٨ . مسائل دیگر : در این بخش مسائل دیگری که در امثال بیشترین حضور و تأثیر را داشته‌اند به قراز زیر می‌آوریم:

١-٨. اسباب منزل و اشیا : لوازم زندگی و اسباب و اثاثیه پیرامون افراد مهم‌ترین کلیدواژه‌هایی است که چه در معنی استعاری و چه حقیقتی کاربرد وسیعی دارند. تنها به بخشی از این اشیا و مثل‌های آن‌ها اشاره می‌کنیم تا نحوه ب کارگیری آن‌ها در امثال معلوم شود:

جارو : جارو که کوتاه می‌شود می‌گذارندش کنار مستراح.

چراغ : اوّل شب می‌کشد مفلس چراغ خانه را.

آفتابه : هر آفتابه‌ای را نمی‌شود محرم خود کرد.

سماور : سماور طلایی نه قند داره نه چایی.

کوزه : آب انبار شلوغ کوزه بسیار می‌شکند.

کاسه : آش پر روغن باشد، کاسه‌اش چوبی باشد.

نمد : از این نمد چه کلاهی برایش دوخته.

آدم کچل همیشه شانه همراه دارد.

دیگ : دیگ به دیگ می‌گوید روت سیاه. ..

پول : اسب در میدان، پولم در کیسه ان‌شاءالله ندارد.

قلیان : از قلیان چاق کردن فقط پُف نمش را بلد است.

سینی : خانه‌ی خرس و سینی مسی؟

کندو: موش سر کندوي گندم خود را عبدالغفور می‌خواند.

٢-٨. پوشاک : دامن : جامه ندارم دامن از کجا آرم

تنبان: آدم بی‌تنبان خواب تنبان می‌بیند.

کلاه: آدم کم‌رو همیشه سرش بی‌کلاه است.

کفش: آدم زرنگ سالی دو جفت کفش پاره می‌کند.

چادر: از بی‌چادری در خانه ماند.

گیوه: آدم گیوه گشاد یا منجم می‌شود یا شاعر.

عرقچین: کون کج و کمرچین، سر کل و عرقچین؟

شال: از صنّار آش طاقه شال ترمه درنمی‌آید.

عبا: ملّایی به عبا و دستار نیست.
جوراب: آن‌که چارقش را یافته جورابش را می‌یابد.
۳–۸. خوراک : کشک: آش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته.
آش: آش این جا، لواش این جا، کجا بروم بهتر از این جا.
دوغ: آمدم در خانه‌ات ماستم ندادی، پشت سرم دوغ فرستادی.
شیره: انگور بدزد شیره کن، خرجی راه مکّه کن.
ماست: از تو گاو داشتن از ما ماست فروختن.
حلیم: از حلیم خوری چیزی که دارد دو انگشت.
شوربا: از حلیم قم و شوربای کاشان افتادیم.
دیزی: اگر گربه توبه کند، گوشت دیزی سالم می‌ماند.
شیرینی: نه مرده بد دیدیم، نه شیرینی تلخ.
آجیل: آجیل و انار و هندوانه، بدبخت منم در این میانه.
٤–۸. حیوانات : نکته جالب توجّه در تعاریف امثال این است که برخی مثل را «تنها از زبان حیوانات و اشیای بی‌جان سخن گفتن» مثل می‌دانند چنان که در رسائل اخوان‌الصفا می‌خوانیم:
«حکما هنگامی که قصد تبلیغ و موعظه دارند، آن را به طریق ضرب امثال به زبان حیوانات و آنچه را جان نیست، می‌گویند، نظیر آنچه در کلیله و دمنه و کتاب‌هایی مانند آن وجود دارد.» (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۱۱۱ –۱۱۵)

دکتر زرین‌کوب (۱۳۷۰: ۳٤۰–۳٤۵) نیز چنین حکایت‌هایی را با عنوان مثل و مثل حیوانات یاد می‌کند. که برای تفصیل موضوع می‌توان به کتاب «حکایت‌های حیوانات» (تقوی، ۱۳۷٦: ۸۰ به بعد) مراجعه کرد.

مطالعه امثال نشان می‌دهد که تعداد زیادی از مثل‌ها، بر اساس رفتار، کردار و خوی حیوانات ساخته شده‌اند و این رفتارها استعاره‌ای برای نشان دادن همان حالات نزد برخی مردمان است که مشابهتی با طرز رفتار آن حیوانات دارند مثلاً وفاداری سگ را مثل می‌زنند تا ناسپاسی شخصی را نشان دهند:
سگ نمک‌شناس به از آدم ناسپاس
وفاداری را از سگ باید آموخت.
رفتارهای مثبت خر از جمله فرمان‌بری و بردباری و تحمّل و رفتارهای منفی آن همچون لگدپرانی و نادانی همواره مثل و استعاره برای مردمانی با این صفات بوده است:

خدا خر را دید، شاخش نداد (برای آدم‌های بی‌ظرفیت)
خر همان خر است افسارش (پالانش) عوض شده.
۵-۸آب و هوا: از برخی مثل‌ها می‌توان به وضعیت آب و هوا، انواع آب و هوا، عکس‌العمل انسان با انواع آب و هوا، چگونگی آب و هوای منطقه‌ای خاص پی برد.

آب و هوا از آن‌جایی که با زندگی مردم ارتباط مستقیم می‌یابد، بازتابی گسترده در امثال یافته است این امثال عمیقاً اندیشه و نگرش آن‌ها را نسبت به مسائل آب و هوایی نشان می‌دهد که اغلب با واقعیت‌های علمی انطباق کامل دارد و در برخی موارد نیز با خرافه‌ها و باورهای عامیانه آمیخته شده است.

هواشناسی: از باد بهار بهره بردار، از باد خزان خود را نگه دار.
عروسی مادر شغال است.
شنبه اگر هوا نریزد، دیو از درّه گریزد.
کولاک زمستان نشان برف است، کولاک بهار نشان شر.
یک بهار تر بهتر از صد پدر و مادر.
شنبه اگر هوا نریزد، دیو از درّه گریزد.
با بادبزن داخل شو و با لحاف بیرون برو.
هر کجا باد، آن‌جا بر باد (دهخدا)
آبان ماه را بارانکی، دی ماه را برفکی، فروردین ماه روز ببار شب ببار (شکورزاده)
بعد از چهل روز آمدیم رخت بشوریم باران آمد. (شکورزاده)
همیشه باد گل سرخ نمی‌آورد. (امینی)
باران بهار سر خر ببارد، دُم خر خبر ندارد. (بهمنیاری)
روز بهار هفت بار نهار (دهخدا)
گاه مثل‌های آب و هوایی به وضعیت آب و هوایی منطقه‌ای خاص اشاره دارد مثل:
ابر از فارس، باران از کهکیلویه.
آباد باش خلخال، باد سرد می‌خوابد، باد گرم بلند می‌شود.
مثل بهار شوشتر.
دامغان را باد خراب می‌کند، سمنان را دروغ.

۵-۸. مسائل بهداشتی و پزشکی : توصیه‌های بهداشتی و پزشکی و ارائه اطّلاعات دارویی و گیاه درمانی از طریق امثال همواره نقش مهمی در سلامت جسمی و روحی مردم گذاشته است. در مثل‌ها گاه برخی توصیه‌های پزشکی با خرافه‌ها درمی‌آمیزند ولی اغلب مبنای علمی و اثبات شده دارند.

توصیه‌هایی مربوط به رعایت بهداشت: شب جمعه پیاز خام مگیر، ورنه دل‌ها شود از تو سیر.

گل بوی خوش دهد و زکام هم آورد

کم بخور، دارو نخور

عقل سالم در بدن سالم است.

سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌پیچند.

دارو را باید در تندرستی خورد.

ترشی نخورده زکام شده‌ایم.

دندانی که درد می‌کند را باید کشید. (شکورزاده)

مثل‌هایی در مورد خواص خوراکی‌ها و داروهای گیاهی و چگونگی درمان: عسل و خربزه با هم نمی‌سازند. (بهمنیاری)

خربزه خوردی باید پای لرزش هم بنشینی (دهخدا)

شربت بیمار، آب است (دهخدا)

بواسیر و حماقت را همه دارند. (ابریشمی)

ماهی و ماست، عزرائیل می‌گوید: «باز هم تقصیر ماست!» (بهمنیاری)

چاره عقرب‌زده روغن عقرب بود (ابریشمی)

پشت دستت را ماچ کن، که سرخجه نشوی.

حنا می‌خری، ریشت رنگ بگیرد، آویشن بگیر گوزت بند بگیرد.

درباره‌ی بیماری و بیمار و بیمارداری: درد به خروار می‌آید، به مثقال می‌رود.

مریض از شب می‌ترسد، بدهکار از روز.

خواب بیمار صحت ندارد.

آدم بیمار باشد، بیماردار نباشد.

بیماری آسانتر از بیمارداری است.

به سرماخورده لرزیدن میاموز.

منابع و مآخذ :

ابریشمی، احمد، (۱۳۷۰)، فرهنگ نوین مثل‌های رایج در کرمان، ، تهران ،انتشارات زیور.
----------- ،(۱۳۷٦)مثل‌شناسی و مثل‌نگاری، تهران،زیور
ابن قیم الجوزی، (۱۹۸۱)الامثال فی القرآن الکریم، سعید محمد نمرالخطیب، بیروت، دارالمعرفه،
امین‌پور، قیصر،(۱۳۸۱) سنت و نوآوری در فرهنگ عامه ایران، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، تهران، سال نهم، ش ۳۲، بهار ۱۳۸۱، ص ۲۲۳-۲٤۸
امینی، امیرقلی، (۱۳۵۰-۱۳۵۳)، فرهنگ عوام،اصفهان، دانشگاه اصفهان.
ایزدپناه، حمید، (۱۳٦۲)، داستان‌ها و زبانزدهای لری، تهران، بنیاد نیشابور.
بدیع یعقوب، امیل،(۱۹۹۵، ۱٤۱۵) موسوعه امثال عرب، بیروت، الطبعه الاولی، دارالجلیل
بهمنیار، احمد، (۱۳۸۱)، داستان‌نامه بهمنیاری، چاپ سوم ،تهران،انتشارات دان
پارسا،احمد،(۱۳۸٤)«مثل‌ها از نگاهی نو»،رشد آموزش زبان و ادب فارسی،پاییز ،۱۳۸٤ ش ۷۵، ۱۳۸٤
پاینده، محمود، (۱۳۷٤)، فرهنگ مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم، تهران، سروش.
پورنامداریان،تقی،(۱۳٦۸)رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی،تهران ،علمی و فرهنگی
حافظ، شمس‌الدین،(۱۳۸۰) دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران،زوار
حسینی، علی اکبر،(۱۳۷۸) نامه داستان، به کوشش رحیم چاوش اکبری، تهران، زوار
حکمت، علی اصغر، (۱۳٦۱)امثال قرآن، تهران، بنیاد قرآن، چاپ دوم
حییم، سلیمان، (۱۳۳٤) امثال فارسی انگلیسی، کتاب‌فروشی یهودا بروخیم
خاوری، محمدجواد، (۱۳۸۰)، امثال و حکم مردم هزاره، ، مشهد،انتشارات عرفان.
خدیش، حسین، (۱۳۷۸)، فرهنگ مردم شیراز، بنیاد فارس‌شناسی.
خضرایی، امین، (۱۳۸۲)، فرهنگنامه امثال و حکم ایرانی، شیراز، نوید شیراز.
دبیرسیاقی، سیدمحمد، (۱۳٦٤)، گزیده امثال و حکم دهخدا، تهران، تیراژه.
دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳٦۳)، امثال و حکم، تهران، امیرکبیر.
دهگان، بهمن، (۱۳۸۳)، فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
ذوالفقاری، حسن،(۱۳۸٦)بررسی ساختار ارسال مثل، پژوهشهای ادبی؛ سال ۱۵، شماره ۱۵، بهار ۱۳۸٦،ص ۳۱-۵۲
-----------(۱۳۸٦).هویت ملی و دینی در ضرب المثل‌های فارسی،سال هشتم ، شماره ۲ ،تابستان ۱۳۸٦،شماره ۲۷، ۳۰-۵۳

ــــــــــــــ،(۱۳۸٦) بازتاب قرآن کریم در مثل‌هـای فارسـی،مجله انجمـن زبـان وادبیات عرب،سال دوم ،شماره٦
ــــــــــــــ،(۱۳۸٤) داستان‌های امثال، تهران، مازیار،
زلهایم، رودلف،(۱۳۸۱) امثال کهن عربی، ترجمه احمد شفیعی ها، تهران، نشر دانشگاهی
سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳٦۸)، گلستان، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
شاملو، احمد، (۱۳۵۷-۱۳۷۲)، کتاب کوچه، (۱۱ جلد) ، تهران ،انتشارات مازیار.
شبستری، شیخ محمود، (۱۳٦۱)، گلشن راز، به اهتمام صابر کرمانی، تهران، طهوری.
شکورزاده، ابراهیم (۱۳۸۲)، دوازده هزار مثل فارسی، انتشارات آستان قدس رضوی.
شهرانی، عنایت‌الله، (۱۳۸۲)، ضرب‌المثل‌های دری افغانستان، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
شهری، جعفر، (۱۳۷۰)، قند و نمک، تهران، اسماعیلیان.
عثمان، محمد طیب،(۱۳۷۱) راهنمای گردآوری سنت‌های شفاهی، ترجمه عطاالله رهبر، تهران، آناهیتا
عیوقی، بدرالسادات، (۱۳۷٦)، فرهنگ ضرب‌المثل‌ها و باورهای مردم اصفهان، تهران، شهید.
فاضلوف، ملاجان، (۱۹۵٤)، ضرب‌المثل‌های تاجیکی، دوشنبه.
فردوسی،ابوالقاسم،(۱۳٦۵) شاهنامه،به تصحیح ژول مول،تهران ،کتاب‌های جیبی
کوتنایی، محمّدجوادیان و دیگران، (۱۳۸۰)، ضرب‌المثـل‌هـا و کنایـه‌هـای مازنـدران، تهران، اشاره.
گروسین، هادی، (۱۳۷۰)، واژه‌نامه همدانی، ، همدان ،انتشارات مسلم.
معین، محمد،(۱۳٦۰) فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران
منصورنژاد، محمدف (۱۳۸۵)، دین و هویت، تهران، انتشارات تمدن ایرانی.
مولوی، جلال‌الدین، (۱۳٦۹)، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، م تهران ،ولی.
نشاط، محمود، (۱۳٤۲-۱۳٤٦)، زیب سخن (۲ جلد)، تهران، [بی نا].
هبله‌رودی، محمدعلی، (۱۳۲٤)، مجمع‌الامثال، ویراسته صادق کیا، تهران، فرهنگ و هنر.
ــــــــــــــ (۱۳٤۰)، جامع‌التمثیل، تهران، علمی.

*****

دکتر محمد بقائی (ماکان)

عطار و غرب اندیشی

چکیده :
در خصوص غرب اندیشی کسانی که از ژورنالیسم اطلاعاتی کسب کرده اند معمولاً از آل احمد آغاز میکنند و آنهایی که مطالعهٔ وسیع تر دارند غالباً از امیر کبیر و دارالفنون ، ولی حقیقت این است که غرب اندیشی در ایران کم و بیش از همان نخستین سده های اسلامی وجود داشته است که با اندکی ژرف بینی و بانگاهی گسترده تر می توان نشانه های آن را نه تنها در عطار که چهرهٔ شاخصی دارد بلکه در محمد غزالی (م ۵۰۵ هـ) نیز یافت. او مخالف سرسخت یونان گرایی یعنی غرب گرایی آن زمان است. عناصر غرب گرایی در آثار غزالی و سنایی و خاقانی در این گفتار مورد توجه قرار گرفته اما موضوع اصلی نیز عطار نیشابوری است که به زبان شعر در داستان شیخ صنعان می گوید که نباید فریب ظاهر غرب را خورد . عطار در این تراژدی در واقع هویت انسان شرقی را جستجو می کند. اما انسان شرقی در حال حاضر شرق را با معیارهای غربی ارزیابی می کند که عطار در داستان شیخ صنعان چنین روش را نکوهش کرده است.

***

منظومه ٤٦٠٠ بیتی منطق الطیر اثر پُرآوازهٔ فرید الدین عطار شاعر و عارف بزرگ نیمه دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری تاکنون از منظرهای مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته که در مجموع مبین گستردگی دیدگاه سراینده در این اثر ستایش انگیز است.

یکی از چشم اندازهای این منظومه که می‌تواند برای غرب اندیشان درخور تأمل باشد ، داستان شیخ صنعان است. این داستان را باید نمونه گزیده ئی در تطوّر تاریخ غرب اندیشی به شمار آورد. اگر «اندیشیدن » را به معنای کامل آن در نظر آوریم که بیمناکی و هـراسیدن

را نیز شامل می شود[1]، احساسی است که همه شرقیان اندیشمند که پای بند به سنتها و فرهنگ و زبان و آداب و رسوم و به طور کلی هویت ملی خویش هستند، در ارتباط با غرب در دل دارند. این همان احوالی است که در داستان شیخ صنعان نیز بُروز می کند ؛ داستانی که به صورت استطراد در *منطق الطیر* آمده و سابقه‌ئی کهن در ادب اسلامی دارد که قدیم ترین آن حکایت شخصی به نام « ابن سقّا » است.

آنها که اطلاعات خود را در خصوص غرب اندیشی از ژورنالیسم گرفته اند معمولاً از آل احمد آغاز می کنند و کسانی که مطالعه ئی وسیع تر دارند غالباً از امیر کبیر و دارالفنون ، ولی حقیقت این است که غرب اندیشی در ایران کم وبیش از همان نخستین سده های اسلامی وجود داشته است که با اندکی ژرف بینی وبا نگاهی گسترده تر می توان نشانه های آن را نه تنها در عطار که از این حیث چهره ئی شاخص دارد، بلکه در محمد غزالی متوفی به سال ۵۰۵ هجری نیز یافت. او مخالف سرسخت یونان گرائی یعنی غرب گرائی آن زمان است . به عقیدهٔ وی چنین گرایشی تهدیدی برای مبانی فرهنگ و عقاید و سنتهای دینی از طریق فلسفه بوده است . از همین رو در *تهافة الفلاسفه* و همچنین در *المنقذ من الظلال* به فلسفه (= تفکر وارداتی غرب) می تازد و ابن سینا و فارابی را که تلاش در ترویج و پرورش این فرهنگ داشته اند موزد انتقاد قرار می دهد؛ بخصوص فارابی را که سعی در تلفیق آراء افلاطون و ارسطو داشته و هر دو سعی می نمودند تا آن را با عقاید اسلامی در آمیزند. شیوه ئی که چند قرن پیش از آنان ، اگوستین در افلاتونی کردن آئین مسیح به کار گرفت و بعدها آکوئیناس برای ارسطوئی ساختن مسیحیت . نگاهی را که غزالی به چنین شیوه ئی دارد ، همان است که به تعبیر امروزیان باید آن را غرب ستیزی نامید. اگر نظر شایگان را در کتاب *آسیا در برابر غرب* بپذیریم که

---

۱ - برای مثال حافظ می گوید :

ز مشکلات طریقت عنان مپیچ ای دل — که مرد راه بیندیشد از نشیب و فراز

و سعدی :

ملحد گرسنه و خانه خالی و طعام — عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

تشنه سوخته در چشمه روشن چو رسید — تو مپندار که از پیل دمان اندیشد

وقتی مبلغی دینی برای اثبات آیات قرآنی و نوگرائی آن ، از مارکس و فروید مدد می‌جوید ، نماز با ورزش سوئدی قیاس می شود تا بدیع جلوه کند و روزه تا حد رژیم غذایی تنزل داده می شود ، معنائی جز در افتادن به مبتذلترین صورت غربزدگی ندارد. بنابراین فارابی و ابن سینا را که درپی تطابق اندیشه های یونانی و اسلامی بوده اند از منظر غزالی باید غرب‌زده به شمار آورد ، چنان که اقبال نیز فارابی را از همین زاویه مورد انتقاد قرار می دهد.

باحمله ئی که امام محمد غزالی به فلسفه بخصوص تفکرات حاصل از فلسفه غرب آورد ، سبب شد تا یک قرن فلسفه نتواند کمر راست کند تا آن ابن رشد با نگارش *تهافة التهافه* از اندلس به فریاد انکار بر آمده از غرب رسید.

ولی غرب اندیشی غزالی به همین جا پایان نمی گیرد. او ، چنانکه اشاره شد ، داستانی در *تحفة الملوک* دارد از شخصی به نام عبدالرزاق صنعان که عطار تراژدی شیخ صنعان خود را از او وام گرفته و به صورتی جذاب و تازه به نظم کشیده . این داستان فقط یک فرق با شیخ صنعان در *منطق الطیر* دارد، و آن این است که عبدالرزاق پیامبر را در خواب می بیند که از وی مـی پـرسد: « در سرزمین کفر چه می کنی ؟» عبدالرزاق به جای جواب ، همین سوال را از ایشان می پرسد . از این جا تفاوت میان غزالی زاهد و عطار عارف یا به طورکلی تفاوت میان زاهد وعارف نمایان می شود.

پاسخ پیامبر به عبدالرزاق این است که « آمده ام تا مومنی ره گم‌کرده را به راه اصلی باز گردانم.» شیخ صنعان از این جمله کنایت آمیز تکانی میخورد و بیدار می شود و پس از توبه دست ازدختر ترسا می شوید و از غرب یعنی روم ، رو به شرق یعنی کعبه می‌آورد و خود را به سرچشمه نور می رساند. به این ترتیب غزالی را باید نخستین کسی دانست که به طور ضمنی می گوید : « در غرب خبری نیست.»

دلزدگی از تأثیر اندیشه های غرب تا عطار از میان نمی رود و اندیشمندان ایرانی با این جریان ناسخته که از طریق اندیشه ها و مکاتب فلسفی راه می گشود ، مقابله می کنند.

یکی از بزرگترین چهره هائی که پس از غزالی از هجوم فرهنگ غرب و یونان زدگی سخن می‌گوید مجدود سنایی ، پسر آدم ، پایه ریز

منظومهٔ عرفانی در ادب فارسی است که پیروان فرهنگ یونانی و یونان مآبی را در ارتباط با شریعت و سنت به باد انتقاد می گیرد. در قصیده ئی می گوید :

تا کی از کاهل نمازی، ای حکیم زشت خوی ! همچو دونان . اعتقاد اهل یونان داشتن
عقل نبود فلسفه خواندن ز بهر کاملی عقل چبود ، جان نبی خواه و نبی خوان داشتن

مقصود سنائی از « خواندن فلسفه » گرایش به تفکرات وارداتی غرب یا به عبارت دیگر یونان تابی است ، زیرا گرایش او را به فلسفه اسلامی در آثارش به وضوح می توان دید ، چندان که در *سیر العباد* که معراج نامه اوست ، به خلاف *اردوایرافنامه* ، *الغفران* ، *کمدی الاهی* و *جاوید نامه* ، عقل را راهنمای خود قرار داده و با پدید آوردن چنین زمینه ئی از روح طبیعی و حیوانی ، نفس عاقله ، عقل مستفاد ، مراتب انسانی ، نفس کلی ، عقل کلی و دیگر مفاهیم فلسفه اسلامی بر بنیاد فرهنگ خودی سخن می گوید تا به قول خود « گرد لامانی[1] » نگردد:

شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دین که محرومند از این عشرت هوس گویان یونانی
چه سستی دیدی از سنت که رفتی سوی بی دینان چه تقصیر آمد از آنان که گشتی گرد لامانی

از این انتقادات ، خواه پذیرفتنی یا ناپذیرفتنی ، یک معنا بر می آید و آن هراسی است که در پس پشت آنها از غرب زدگی یا به عبارت دیگر در وحشت از لطمه خوردن به فرهنگ خودی احساس می شود.

پس از سنائی ، نامبردار ترین چهره در این حوزه ، خاقانی است که فلسفه را علم تعطیل ، و فیلسوف را که مروج اندیشه های « غیر » است کافر و گمراه می خواند ، او توصیه می کند که فلسفه را باید از محیط تعلیم و تربیت دور داشت :

علم تعطیل مشنوید از غیر سر توحید را خلل منهید
فلسفه در سخن میامیزید وانگهی نام آن جدل منهید

---

۱ - لامانی : لاف و گزاف

نقد هر فلسفی کم از فلسی است   قلس در کیسه عمل منهید
مشتی اطفال نو تعلیم را   لوح ادبار در بغل منهید

جریان غرب اندیشی بعد از عطار نیز به راه خود ادامه می دهد که نمونه های آن در بسیاری از شاعران و اندیشمندان ایرانی از سهروردی گرفته تا هادی سبزواری قابل ردیابی است. امّا عطار اولین کسی است که به زبان شعر در تراژدی شیخ صنعان صراحتاً می گوید که نباید فریب ظاهر غرب را خورد. شیخ خواب می بیند که بتی را سجده می کند. برای تعبیر خواب با چهار صد مرید خود روانهٔ روم یعنی غرب می شود . دختری ترسا را از پنجرهٔ عمارتی بلند می بیند. در اینجا قابل تأمل است که عطار نماد فرهنگ غرب را در بنائی رفیع جای می دهد ، این رفعت ظاهری بی‌گمان کنایتی است از ظاهر بینی شیخی که نماینده ذهن جمعی شرق است، یعنی همان سطحی نگری که امروز نیز بر بسیاری از شرقیان حاکم است و به جای آن که به توصیه اندیشمندانی امثال عطار در پی تقویت فرهنگ خویش و احیاء و بازسازی آن بر آیند هلاک تخریب بناهای بلند هستند. شیخ نیز در یکی از بناهای رفیع آن زمان ماه طلعتی را به چشم سَر و نه به چشم سِر می بیند، دختری چندان فریبنده که :

صد هزاران دل چو یوسف غرق خون   اوفتاده در چهِ او سرنگون

هشدارها و نصیحتهای مریدان فایده ئی نمی بخشد و شیخ معتکف کعبه از اوج عشق لاهوتی به حضیض شیفتگی ناسوتی فرو افتد. یکماه بردر دلدار می نشیند تا شاید او به رحم آید. دختر ترسا (= نماد غرب) از این وضعیت سوء استفاده می کند و می خواهد که ایمان (هویت) شیخ را از میان بردارد . از این رو پیشنهاداتی که مغایر فرهنگ و باورهای شیخ است ، به او می نماید. شیخ خود باخته همه را می پذیرد و پس از نوشیدن می (= پذیرش فرهنگ غرب) دست از مسلمانی می شوید ، در حال مستی می خواهد با یار در آویزد ، اما نماد غرب زیرکتر از آن است که ذهن جمعی شرق می پندارد. دخترک به او تکلیف ترسائی می کند ، یعنی که شیخ بر هویت خود خط بطلان بکشد. شیخ از خود رمیده می پذیرد ،

ولی باز به مقصود نمی رسد. دخترک ثروت او را طلب می کند و از وی زر می خواهد ولی شیخ آه در بساط ندارد. بنابر این تن به حقارت دیگری می دهد و برای آن که نظر دختر تأمین شود یک سال برایش به رایگان خوکبانی می کند:

رفت پیر کعبه و شیخ کبار — خوک وانی کرد سالی اختیار
در نهاد هر کسی صد خوک هست — خوک باید سوخت ، یا زنّار بست

وحشت بزرگتر زمانی آغاز می شود که مریدان شیخ هم به پیروی از او می خواهند ترسا شوند ودر روم بمانند ولی او آنان را به موطنشان باز می‌گرداند. وقتی مریدان به مکه باز می گردند، یکی از آنان که هنگام عزیمت شیخ در مکه نبود از ماجرا با خبر می شود ملامتشان می کند که چرا شیخ را به حال خود رها نمودند. از این رو همراه دیگران به روم باز می گردد. جملگی چهل شب به زاری و نُدبه می پردازند. پیامبر در چهلمین شب بر مرید دلسوخته ظاهر می شود و مژده می دهد که شیخ از راه رفته باز خواهد گشت . چنین نیز می شود و شیخ به خطای خویش پی می برد:

کفر برخاست از ره و ایمان نشست — بت پرست روم شد یزدان پرست

شیخ دوباره دلش به نور ایمان روشن می شود ، جامه فرهنگ غیر از تن بیرون می کند و قبای فرهنگ خودی می پوشد.

سپس دختر ترسا شبی به خواب می بیند که آفتاب (= نماد شرق) به او می گوید که از پی عاشق روانه شود ، روش او را دنبال کند تا به سر چشمه نور دست یابد، دختر سراسیمه بر می خیزد و خود را به شیخ می رساند تا به آئین او زندگی کند.

عطار در این تراژدی بسیار قابل تأمل در واقع هویت انسانی شرقی را جستجو می کند و با کنار هم نهادن دو نماد از دو فرهنگ متفاوت که یکی شرقی و دیگری غربی است جذابیت فرهنگ خودی را به خواننده می نمایاند و به او یادآور می شود که غرب چیزی جز نقش و نگار نیست و پیروزی نهائی از آن فرهنگی است که بنیانی مرصوص دارد.

سخن نهائی عطار از ذکر این داستان چیزی جز این نیست و هدف او در نهایت اثبات ضمنی حقّانیت فرهنگی است که ریشه در شرق دارد. اما این شرق به خلاف آنچه می پندارند شرق جغرافیائی نیست ، بلکه شرقی است که سرچشمهٔ نور است یا به تعبیر غزالی مشکات انوار است و به گفته سهروردی جائی است که حکمت اشراق از آن سر برآورده ، چنان که غرب نیز الزاماً غرب جغرافیائی نیست ، بلکه غربتی است غربی و دنیائی عاری از معنویت و روحانیت که هواجس نفسانی و تمنّیات مادی بر آن حکمفرماست .

با یک بررسی تفسیری در آثار نویسندگان بزرگ غرب نظیر آندره آید، هرمان هسه ، توماس مان ، گوته ، کیسر لینگ [1] ، کربن ، یونسکو، ماسینیون ، شیمل، ولتر، امرسون ، روسو و بسیاری دیگر می توان به این نتیجه رسید که مقصود شان از شرق نه شرق جغرافیائی بلکه شرقی است که اول بار عطار آن را در شیخ صنعان به تصویر کشیده ؛ یعنی رسیدن آدمی به عالی ترین مرتبهٔ سلوک که نور مطلق است. به عقیده عطار نیل به نور الانوار که لامکان است با نردبان عشق میسر می شود ، ولی زمانی که بدانجا می رسد دیگر نیازی بدان ندارد. عشق زمینی برای رسیدن روشنائی شرق و رهیدن از ظلمت غرب فقط وسیله است. بی عشق نمی توان این راه را پی سپرد، اما پس از پی سپردن ، عشقی عظیم جای عشق پیشین را می گیرد:

محتاج به دانه ی زمین نیست   مرغی که به بام لامکان رفت

از این زمان است که سالک می تواند پیروزمندانه بانگ « اناالحق» بردارد. این بانگی است که عطار آن را نه تنها در غرب نمی شنید ، بلکه تا یک قرن پس از حلاج نیز کسی جرأت اظهار آن را در شرق نداشت. نخستین کسی که پس از حلاج بی هیچ هراسی آن را مطرح می سازد عطار است که با بیانی متهوّرانه می گوید :

هرکه از وی نزد انا الحق سر   او بود از قبیله‌ی کفّار

[1] - Count Keyserling (۱۸۸۰ – ۱۹٤٦م) فیلسوف وادیب آلمانی.

بنابراین منطق الطیر، شرح انا الحق است. وقت آنست که به اندیشمندان خود نگاهی عمیقتر بیندازیم . این کمترین گامی است که می توان برای امثال عطار برداشت نه آن که دیدگاه متعالی او در شیخ صنعان بر اساس معیارهای روانکاوی فروید تفسیر شود. چنین تفسیرهائی یعنی نا آگاهی از فرهنگ خودی و دور افتادن از هویت شرقی. تمامی منطق الطیر را می توان تفسیرو توجیه اناالحق دانست. انسان آرمانی عطار به جائی می رسد که می تواند دعوی خدای گونه بودن کند. این طریقی است که عطار نزدیک به ده قرن پیش به انسان شرقی می نمایاند، ولی متأسفانه آن که امروز در جهان می تواند دعوی خدای گونه بودن کند انسان شرقی نیست ، زیرا بی آن که خود بیافریند پیوسته چشم به دست غرب دارد واندوهبارتر این که اندیشه های بر آمده از شرق را با معیار های غربی ارزیابی می کند ؛ روشی که شرق را به جائی نخواهد رساند. روشی که عطار آن را در شیخ صنعان نکوهش می کند.

*****

دکتر شفقت جهان

پیشرفت زبان فارسی
در استان سرحد (پاکستان)

چکیده:

سبب گسترش تحقیقات لغوی و دستوری و بلاغی و ادبی در شبه قاره هند و پاکستان علاقهٔ مردم این خطه بوده است به زبان فارسی که روزگاری مهمترین زبان فرهنگی آسیا بوده است.

زبان فارسی در شبه قاره در دربار و ادارات و دفاتر دولتی رسمیت پیدا کرده بود که در نتیجه آن علوم و فنون نیز به آن زبان نوشته می شد.

سلاطین بزرگ اسلامی تا حد زیادی از رجال سیف و قلم ایران استفاده می کردند و بدین وسیله در نشر زبان فارسی کوشیده اند.

نه تنها مسلمانان بلکه غیر مسلمانان نیز فارسی را فرا گرفتند چنانکه مرهته ها زبان فارسی را زبان اداری خود قرار دادند و در پنجاب سیکها فارسی را درجه زبان رسمی و سلطنتی بخشیدند و حتی انگلیسیها برای نیل به هدف مخصوص تجاری و سیاسی خودشان فرا گرفتن زبان فارسی را در شبه قاره اجباری قرار دادند: لرد وارن هستنگر برای این کار مدرسه ای در کلکته بنا نهاد.

در دو قرن گذشته نفوذ بیگانگان در شبه قاره، فرهنگ و ادب فارسی را از زندگی سیاسی اجتماعی این سرزمین زدوده و زبان آنان را جایگزین فارسی نموده است. و می بینیم که زبان فارسی در این سرزمین از مقام خود سقوط کرده است. و این دوره را باید بنام دورهٔ انحطاط فارسی یاد نمود.

ولی بعد از حمله شوروی به افغانستان جمعیت قابل ملاحظه ای افغانها به پاکستان مهاجرت کردند که همه آنان زبان دری (فارسی) بلد بودند. چون مردم محلی مجبور بودند که با آنان بزبان فارسی تکلم کنند این امر باعث گردید که مردم ایالت سرحد از نو بزبان فارسی آشنا شده و این زبان باردیگر در این سرزمین رونق شگفت آوری بدست آورد. چون اینجانب در شهر پیشاور زندگی می کنم و بعنوان استادیار زبان فارسی در

---

۱ - استادیار بخش فارسی دانشگاه پیشاور

دانشگاه و دوستدار این زبان روند و تحول کنونی در این مورد را بخوبی درک می کنم.

***

هنگامیکه بعد از یک دورهٔ طولانی هفده ساله از تهران به کشورم برگشتم و در شهر پیشاور سکونت گزیدم چیزی که مرا خیلی متعجب ساخت شیوع زبان فارسی بود و بیشتر مردم براحتی بزبان فارسی حرف می زدند. این چیزی بود که بدون شک بعنوان یک معلم زبان فارسی برایم جالب بود. از این رو در صدد شدم ببینم چه عواملی باعث گردیده که زبان فارسی در پاکستان بویژه در ایالت سرحد روند سریعتری بخود گرفته و میان توده های مردم رونق فوق العاده ای بدست آورده است . بدین سبب در فکر افتادم مقاله ای تحت عنوان « پیشرفت زبان فارسی در ایالت سرحد پاکستان» به سلک تحریر در بیاورم.

دربارهٔ نفوذ زبان فارسی در کشورهای همجوار علی الخصوص شبه قاره سخن بسیار است . همین قدر می توان گفت که یک پیوند بسیار کهن قلبی و معنوی ایران و شبه قاره را به یکدیگر مربوط کرده است ، و حاصل آن فرهنگ مشترک علائق ادبی و معنوی و ارتباط دائمی این دو کشور در طول قرنهای متمادی بوده است. باتوجه جزئی به مکاتبات پنجاه / شصت سال قبل روشن می‌شود که در کلیه مدارس و مکتب ها وخانه ها شبه قاره بویژه متعلق به مسلمین زبان فارسی تدریس می شد و تعلیم علوم دینی و اخلاقی و فلسفه و منطق در مدارس نیز بزبان فارسی صورت می‌گرفت و تدریس شاهنامه فردوسی و مثنوی مولانا روم و گلستان و بوستان سعدی در برنامه های مدارس اجباری بود . بسیاری از پادشاهان و فرمانروایان هند بزبان فارسی شعر سروده اند و شاعران بزرگ در هند بزبان فارسی چامه سرائی کرده اند. و بسیاری از کاخها و مساجد و مدارس و ساختمانها و معابر و قلعه های هند الواح و کتیبه‌ها بزبان فارسی نوشته شده که بسیاری از آنها تا هنوز پابرجاست . چنانکه هم اکنون نیز معمول است و بزبان فارسی نوشته می شود. پس نفوذ زبان وادبیات فارسی در این منطقه رگ و ریشه کهن دارد (۱)

پاندیت جواهر لعل نهرو رهبر فقید هند بحق می گفت ایران و شبه قاره هند و پاکستان دارای یک فرهنگ اند و بنابر این باید دارای روابط محکمی نیز می باشند و همین وحدت و اشتراک فرهنگی است که سبب استوارترین دوستی ها در طول تاریخ بین ایران و کشورهای شبه قاره شده است

بطوریکه همواره بهترین دوستان ایران نیز مردم شبه قاره بوده اند و هستند. چه در حالی که خاک ما در طی قرون بارها از شمال و شمال شرق و غرب و جنوب به وسیله قبایل زرد پوست و اعراب و همسایگان شمالی مورد تاخت و تاز قرار گرفته است تاریخ هیچگاه تجاوزی از جانب هند و پاکستان به ایران ثبت نکرده است . از این رو بسط و گسترش روابط فرهنگی و سیاسی و علمی و اقتصادی ایران و شبه قاره برای ما سودمند و حیاتی است بخصوص که آن خطۀ ارجمند یکی از بزرگترین پایگاههای زبان و شعر و عرفان و تاریخ ایران بوده است . همه می‌دانیم اکبر شاه و اورنگ زیب و شاهجهان و جانشینان درباریان او به فارسی سخن می‌رانده اند. در صورتیکه در دربار اصفهان پادشاهان و پارسی گویان را از خود می رانده اند و در نتیجه شاعران ایرانی بواسطۀ بی توجهی صفویان به شعر وادب به شبه قاره مهاجرت می‌کرده اند و به همین سبب شمار سخنوران پارسی‌گوی هند و پاکستان و تعداد پژوهشگران زبان پارسی در این خطه روزبروز بیشتر شده بود. در نتیجه نظم و نثر و فرهنگ نویسی و تذکره نگاری و دستور پژوهشی و تاریخ پردازی و بلاغت نویسی و تدوین آثار عرفانی و علمی ، فرهنگی دیگر در این سرزمین به وضع حیرت انگیزی رشد کرده است و این پژوهشها سرمایه‌ی معنوی برای ایرانیان شده است .

سبب گسترش تحقیقات لغوی و دستوری و بلاغی و ادبی در شبه قاره و پاکستان علاقۀ مردم این خطه بوده است به زبان فارسی که روزگاری مهمترین زبان فرهنگی آسیا بوده است و در ایران و هند و آسیای مرکزی قفقاز و عثمانی بعنوان زبان رسمی به آن تکلّم می شده است (۲)

زبان فارسی در شبه قاره زبان عموم مردم نبوده است و چون فاتحین وارد آن سرزمین شده بودند در دربار و ادارات و دفاتر دولتی رسمیت پیدا کرده بود که در نتیجۀ آن علوم و فنون نیز به این زبان نوشته می شد و هر کسی می‌خواست در نظر دولتمردان مقام و منزلتی داشته باشد به فراگیری فارسی می پرداخت بدین سبب مردم بومی شبه قاره مجبور بودند که به فارسی سخن بگویند تا حوایج شان تأمین شود و در نتیجه می بینیم کسانیکه هیچ رابطۀ ذهنی و فکری با زبان فارسی نداشتند نیز مجبور بودند برای منفعت اقتصادی و بدست آوردن امتیازات اداری و مراجعه به دفاتر دولتی این زبان را یاد بگیرند و از آن بهره برداری نمایند و فقط تا حدی با ادبیات

و قواعد فارسی سروکار داشته باشند که بر اساس آن بتوانند کارهای خود را راه بیاندازند.

چنانکه زمانیکه فارسی وارد جوامع شبه قاره شد و همینطوریکه این زبان جوامع آن دربار را تحت تأثیر خود در آورد زبان فارسی نیز در آنجا آنها را پذیرفت بویژه زبانهای شبه قاره کلمات و اصطلاحات جدیدی را به فارسی اهدا کرده (۳).

زبان فارسی در واقع مظهر بخشی از تاریخ درخشان مردم شبه قاره و پاکستان است که بنابر استعداد ذاتی و درونی خود آن را آنچنان تحت تأثیر قرار داده که به نظر می رسد اصلاً زائیده آن آب و خاک می باشد. از طرفی چون زبان رسمی بوده توجه خاص اقشار مختلف آن سرزمین پهناور به فارسی امری طبیعی بوده و فراگیری آن نیز پیشرفت مهم و ضروری تلقی شده است (٤)

سلاطین بزرگ اسلامی تا حد زیادی از رجال سیف و قلم ایران استفاده می کردند و بدین وسیله در نشر زبان فارسی کوشیدند. ظهیر الدین بابر مؤسس خاندان مغول گورکانی زبان فارسی را بخوبی می دانست و به فارسی شعر می‌سرود و جانشینان او مثل همایون و اکبر و جهانگیر و شاهجهان و اورنگ زیب نیز نویسنده و شاعر دوست و سرپرست زبان فارسی بوده اند و صلات بی مانندی که به شعرا و ارباب علم و هنر می دادند. آنها را از ایران بسوی شبه قاره سوق می داد.

نه تنها مسلمانان بلکه غیرمسلمانان نیز زبان فارسی را فرا گرفتند. چنانکه مرهته ها زبان فارسی را زبان اداری خود قرار دادند و در پنجاب سیکها فارسی را درجه زبان رسمی و سلطنتی بخشیدند و حتی انگلیسیها برای نیل به هدف مخصوص تجاری و سیاسی خودشان فرا گرفتن زبان فارسی را در شبه قاره اجباری قرار دادند . لردوارن هستنگز برای این کار مدرسه ای درکلکته بنا نهاد. (۵)

نظریات مختلف دربارهٔ ورود فارسی به شبه قاره هند و پاکستان :

از سوی مشرق ایران همواره با هندوستان همسایه بوده با آن رابطهٔ نزدیک داشته است . در زمان ساسانیان این رابطه بیش از همیشه بوده است و نه تنها رابطه بازرگانی درمیان بوده بلکه در موارد بسیار به اصطلاح امروز روابط معنوی و فرهنگی هم برقرار بوده است.

" تاریخ شاهد است که شریعت پاک اسلام همراه با زبان و فرهنگ فارسی از راه ایران به این سرزمین وارد شده و باعث گردیده است که در شبه قاره ملتی جداگانه ، آزاد و مستقل به وجود آید. سابقه پیوند ما با زبان فارسی به یک هزار سال می رسد . به قول سعید نفیسی تا دورهٔ سامانی قدمت دارد ولی دکتر نبی بخش قاضی سابقهٔ این رابطه را تا دورتر هم می برد.

استان سند با مملکت و ملت بزرگ ایران بستگی سیاسی و روابط فرهنگی از زمان قدیم دارد آن وقت همه پاکستان امروزی بنام سرزمین سند معروف بود.

تذکرهٔ لباب الالباب عوفی که قدیمی ترین تذکرهٔ شعرای فارسی به شمار می رود در سال ٦١٨ هجری قمری به عهد ناصر الدین قباچه ، در استان سند تألیف گردید. زبان فارسی در استان سند و حتی تا آغاز حکومت انگلیسیها زبان رسمی و رائج بود و بسیاری از کتب تاریخی ، مذهبی و ادبی به همین زبان نوشته می شد. تقریباً یک هزار از شعرای سندی به زبان فارسی شعر می سرودند. تحقیق و کاوشهایی که اخیراً در نواحی شمالی در نوار مرزی پاکستان و افغانستان به عمل آمده و کتیبه هایی که کشف شده موید این نظر است .

کوشانها اقوامی بودند که در قرون بسیار قدیم و قبل از اسلام در دره فرغانه زندگی می کردند بعدها این قوم از کوههای هندوکش گذشته و از طریق تخارستان و خراسان قدیم بدرهٔ خیبر راه یافته و در سرزمین پاکستان امروزی مستقر شدند.

دکتر رضا زاده شفق در تاریخ ادبیات ایران درباره ترویج زبان فارسی در شبه قاره که مسلمانان را در آن سهیم می داند. پارسیان را نیز ذکر می کند که در قرن دوم و سوم هجری از ایران هجرت نموده و در هندوستان مستقر شده بودند و شاید این قوم اولین دسته از مردمانی باشند که زبان فارسی و فرهنگ و تمدن ایرانی را به پاکستان آورده اند.

زبان فارسی با فتوحات مسلمین در هند و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام در آن دیار انتشار یافت و بعداً با تأسیس سلطنت مغول به اوج رسید.

ولی تعداد پارسیان هجرت کننده این قدر قلیل بود که اصلاً نمی توانستند در ترویج زبان فارسی در شبه قاره زیاد موثر باشند بلکه آنها خودشان بزودی زبان خویش را فراموش کرده زبان گجراتی را برگزیدند(٦)

این نظریه هم وجود دارد که چون بلوچستان و سند هر دو استان قبل از اسلام نیز از لحاظ سیاسی و فرهنگی تحت نفوذ ایران بودند لذا زبان فارسی از طریق این دو استان به این دیار وارد شد. همچنین بعد از حمله محمد بن قاسم در سند اثرات ایرانی منتشر شدند زیرا که در لشکر او فارسی زبانان موجود بودند.

پیشینه فارسی در ایالت سرحد :

زبان پشتو جزو دستهٔ شرقی شاخه زبانهای ایران است که فارسی مهمترین آنهاست و این شاخه از خانواده هند و اروپائی می باشند(۷)

دکتر مرتضی جعفری استاد دانشگاه پیشاور در یک مقاله تحقیقی خود چنین می‌نویسد « حدود چهار هزار سال قبل هنگامیکه آریانها در جستجوی غذا از آسیای میانه بشکل گروه ها تا چند سال یکی بعد از دیگری از وطن اصلی خود مهاجرت کردند در دو گروه تقسیم شدند. گروهی بسوی ایران عزیمت کرد و گروه دیگری از راه تنگه خیبر (ایالت سرحد شمال غربی) وارد شبه قاره هند شد. همچنین زبانی که با آن تکلّم می کردند با برقراری روابط با مردم بومی بالاخره بشکل پشتو در آمد. در ایران زبان آریائیها در نتیجه نزدیک شدن با زبانهای دیگر آن دیار به شکل فارسی در آمد. از این نظر هر دو زبان با هم قرابت دارند و همچنین دارای رابطه قدیمی می باشند. از نظر جغرافیایی این خطه تا صدها سال جزو ایران بوده و حکام ایرانی در اینجا تعیین می شدند. این (۸) یک واقعیت است که مردم ایالت سرحد شمال غربی پاکستان از دیر باز با زبان فارسی آشنائی و بستگی دارند. آثار بجای مانده زبان فارسی که به شکل نامها و اسامی جاها و بازارها در شهر پیشاور به چشم می خورد، هنوز هم پابرجاست .

ایالت سرحد در شمال غرب پاکستان در عرض جغرافیایی ۳۱ الی ۳۷ و طول جغرافیایی ٦٩ الی ٧٤ واقع است (۹)

دره های این ایالت که معروفترین آن دره خیبر است آسیای مرکزی و آسیای غربی را به آسیای جنوبی متصل می کند (۱۰)

از نظر جغرافیایی ، تاریخی ، مذهبی و فرهنگی ایالت سرحد و ایران هزارها سال در یک رشته ناگسستنی با یکدیگر پیوند دارند و این پیوند بر زبان و ادب و فرهنگ و تمدن ایالت سرحد اثراتی گذاشته است که محو نخواهد شد. همچنانکه از هزارها سال پیش تاکنون امواج و وقایع گوناگون

نیز نتوانسته است آن را نابود سازد و می بینیم که زبان ایرانیان یعنی فارسی با زبان پشتو آشناتر و نزدیکتر می باشد و همچنین پشتو تأثیر شاعران زبان فارسی را بیشتر در خود دارد.
همانگونه که گفته شد از نظر تاریخی از دیرباز پشتونها با ملت ایران روابط گسترده ای داشته اند و پشتونها در بیشتر شئون زندگیشان تأثیر پذیرفته اند که در لغات و دلیل کافی کلمات زیر می باشد و امروز هم در زبان پشتو بدون هیچ نوع تغییر بکار برده می شوند.

لغات و کلمات

انار ، آسمان ، آشنا ، باران ، باغ ، بت ، بخت، بد ، بلبل ، پلاوه (پلو) ، پیاز ، تندر ، تنگ ، تنور ، جامه، چنگ ، چاره ، چمن ، خوار ، خوددار ، خوراک ، خوشبو ، خوشحال ، خونخوار، خوی، خیار، خیال ، خیانت ، دارو، داغدار ، دلال ، دالان ، دانه ، درخواست ، درگاه ، دروغ، دره ، دستور ، دغاباز ، دلچسب ، دم ، دوست ، دهقان ، ذره ، روزی ، رعب ، رنگ ، زاری ، زرگر ، زلزله ، زنگ ، ساده ، سحر ، سر ، سیخ ، شمع ، قسم ، کار ، کباب ، کیند ، گل ، مار ، مرکز ، میخ ، میدان ، میز وغیره (۱۱)

مردم ایالت سرحد که بنام پشتون یا پختون و افغان یا پتان خوانده می شوند به زبان پشتو تکلم می‌کنند . ولی زبان فارسی در اقشار مختلف مردم جایگاه خاصی دارد علاقه مردم این منطقه بزبان فارسی در حدی بود که شعرای معروف پشتو زبان ، آن را زبان علم و ادب دانسته و به آموزش و تدریس آن دست زدند. نامهای شعرای برجسته پشتو زبان که بزبان فارسی شعر سروده اند به قرار ذیل می باشد (۱۲)

۱ – خوشحال خان ختک ، ۲ – اشرف خان هجری ، ۳ – عبدالقادر خان ختک ، ٤ – معزالله مهمنده ، ٥ – مصری خان گلیگانی ، ٦ – قاسم علی خان آفریدی ، ۷ – میان نعیم ، ۸ – صفی الله ، ۹ – ارباب عبدالرحیم ، ۱۰ – خان بهادر محمد زمان ختک ، ۱۱ – دوست محمد خان کامل ، ۱۲ – شاکر ، ۱۳ – فقیر محمد معروف به راجا بابا ، ١٤ – کامگار خان ختک ، ١٥ – سید احمد ادیب پیشاوری ، ١٦ – محمد علی غریب ، ۱۷ – حمید الله حمید ، ۱۸ – میرزا دلاور خان بیدل ، ۱۹ – سید جگر کاظمی ، ۲۰ – قاضی محمد عمر قضا روحی ، ۲۱ – جعفر علی جعفری ، ۲۲ – سید سکندره شاه رعنای

کاظمی ، ۲۳ – میر ولی الله میر ، ۲٤ – حافظ عبدالرشید خان برگ ، ۲۵ – سید محمد شاه برق ، ۲٦ – ناصر الملک ناصر ، ۲۷ – عطاء الله خان عطا ، ۲۸ – عبدالرب نشتر ، ۲۹ – ملک ناصر علی خان ناصر ، ۳۰ – خواجه عنایت الله خان لطفی ، ۳۱ – سید ضیاء جعفری ، ۳۲ – حکیم عبد المالک مجاهد ، ۳۳ – عبدالحلیم اثر افغانی ، ۳٤ – میرزا رضا جسین همدانی ، ۳۵ – مولانا محمد نور کمال حزین ، ۳٦ – سید حسین شاه فدا، ۳۷ – محمد اسرائیل مهجور ، ۳۸ – سید افضل حسین اطهر ، ۳۹ – عبدالرشید صوفی ، ٤۰ – غلام نصیر چلاسی ، ٤۱ – محمد ارشاد ، ٤۲ – ارشاد احمد شاکر اعوان ، ٤۳ – امیر حمزه خان شینواری (۱۳)

زبان فارسی در پاکستان بویژه در ایالت سرحد در بیست سال اخیر:

بزرگترین عاملی که در این مورد بطور طبیعی سهم بسزائی داشته، مهاجرت میلیونها نفر افغانی بوده است. افغانیها چرا دست به مهاجرت زدند؟ موقعیت استراتژیکی افغانستان برای کشورهای بزرگ دارای اهمیت فراوانی بوده و می باشد. شوروی که آرزوی دیرینه برای رسیدن به آبهای گرم خلیج عمّان و دریای عربستان داشت بنظرش تحقّق این امر از راه افغانستان ممکن بود و به همین خاطر به افغانستان حمله برد و این کشور را تحت سلطهٔ خود درآورد. مردم افغانستان مسلمانان ساده دل و مبارزی هستند و جهت دفاع از اسلام همواره برای جهاد آمادگی دارند. لذا آمادهٔ پیکار علیه استکبار کمونیستی شدند. در نتیجه میلیونها نفر افغانی به کشورهای ایران و پاکستان و سایر نقاط جهان مهاجرت کردند. بعد از یازده سال مبارزهٔ سرسختانه ، شوروی شکست خورد ، مجبور به عقب نشینی شد و تصور می شد که مهاجرین افغانی به کشورشان برگردند، ولی این امر تحقّق نیافت چرا؟

چون منابع زیر زمینی افغانستان باندازه ای زیاد است که یک چهره افسانه ای بخود گرفته است و ابر قدرت دیگر که آمریکای جنایتکار می باشد سعی کرد که از موقعیت دگرگون آن کشور سوء استفاده کند و برای خود در آنجا پایگاهی بوجود آورد تا در آینده ثروتهای مادی آن سرزمین را به غارت ببرند. برای پیاده کردن نقشه های شوم خود آمریکا تقصیر عملیات تروریستی را به عهدهٔ دولت طالبان افغانستان گذاشت چون اینها به اصطلاح آمریکا به تروریستی عرب نژاد بنام اسامه لادن را پناه داده بودند و آمریکا، افغانستان را پایگاه تربیتی تروریستها تلقی می کرد. افغانستان را به این بهانه

بمباران کرد و دولت طالبات را از پای در آورد. در پاسخ مردم افغانستان بار دیگر دست به جنگ چریکی زدند. در نتیجه وخامت اوضاع ، برگشت مهاجرین افغانی به کشورشان به تعویق افتاد.

وقتیکه مهاجرین افغانی به پاکستان آمدند جمعیت خود شهر پیشاور از نصف میلیون بیشتر نبوده ولی تعداد مهاجرین افغانی که در شهر پیشاور سکونت گزیدند بیشتر از یک و نیم میلیون بودند که اکثر شان زبان فارسی می دانستند. مردم محلی مجبور بودند که با آنان بزبان فارسی تکلم کنند. این امر باعث گردید که مردم ایالت سرحد از نو به زبان فارسی آشنا شوند و این زبان بار دیگر در این سرزمین رونق قابل ملاحظه ای پیدا کند.

این هم خیلی شگفت آور است که نه فقط در ایالت سرحد بلکة در هر جای پاکستان که برادران و خواهران افغانی زندگی می‌کنند پاکستانیها فارسی یاد گرفتند.

سال گذشته پسر عمویم با خانواده اش به شهر کراچی رفته بودند بعد از گذراندن یک سال برگشتند. من به خانه شان رفتم دیدم بچه هایشان در حیاط با بچه های دیگر مشغول بازی بودند و داشتند به زبان فارسی حرف می زدند . خیلی تعجب کردم و پرسیدم که فارسی را از کجا یاد گرفته اید گفتند که در کراچی همسایهٔ مان مهاجر افغانی بود ما از آنها فارسی یاد گرفتیم . پرسیدم ، اینجا که شما با بچه های محلی دارید صحبت می کنید مگر اینها فارسی بلد هستند ، چطور حرفهای شما را متوجه می شوند؟ در پاسخ گفتند : بلی ! اینها هم بلد هستند. چون حدوداً پانزده سال است که برادران و خواهران افغانی در این دهکده زندگی می کنند و در کشتزارهای ده کار می کنند. ما بچه های محلی از اینان فارسی یاد گرفتیم . گروه ، بچه ها که حدود پانزده نفر بودند همه فارسی بلد بودند.

این پیشرفت سریع فارسی که در مدت کوتاهی در همه جای پاکستان بویژه ایالت سرحد شمال غربی پاکستان دیده می شود ، نمایانگر این واقعیت است که زبان فارسی در مقابل زبانهای دیگر سهل و آسانتر است.

زمانیکه در تهران بودم در ساختمانی که زندگی می کردیم . ساختمان چهار طبقه ای بود و شانزده آپارتمان داشت کسانیکه آنجا می نشستند همه خارجی بودند. مثلاً (بنگالی ، پنجابی ، هندی ، سندی ، بلوچی، پشتو زبان) بچه های همه در حیاط یا بیرون در کوچه با هم بازی می کردند البته همه شان زبان

اردو بلد بودند باز هم بزبان فارسی حرف می زدند پرسیدم بچه ها ! چرا به اردو حرف نمی زنید ؟ گفتند فارسی برای ما سهل تر تمام می شود.

روزی در پیشاور در رکشا (تاکسی سواری سه چرخه) سوار شدم وقتی پول می دادم رانده به من گفت « بفرمائید مهمان ما باشید» خیلی تعجب کردم. این جا تهران است یا پیشاور؟ گفتم آقا شما کجائی هستید؟ گفت من از شهرک «بنو» حوالی پیشاور هستم گفتم فارسی را از کجا یاد گرفتی؟ گفت نزد ما یک کمپ خیلی بزرگ مهاجرین افغانی وجود دارد که جمعیتش شصت هزار نفر برآورد می شود . من از بچگی با بچه های آنان بازی می کردم و قشنگ زبان فارسی را یاد گرفتم. بعد از من با تعجب سوال کرد که شما فارسی را از کجا یاد گرفتی ؟ گفتم : سالهای متمادی در ایران بودم. ما اگر به سالهای قبل از ۱۹۷۸ – ۷۹ برگردیم می بینیم که زبان فارسی در این سرزمین تا پایین ترین درجه سقوط کرده بود و آن دوره را باید بنام دوره انحطاط فارسی یاد نمود چون در دو قرن گذشته نفوذ بیگانگان فرهنگ و ادب فارسی را از زندگی سیاسی اجتماعی این سرزمین زدوده و زبان خودشان را جایگزین فارسی نمودند و زبان فارسی در بین عموم مردم فقط در کتابها (مثلاً گلستان و بوستان ، مثنوی مولانا، دیوان حافظ و شاهنامهٔ فردوسی) محدود بود.

وقتیکه بنده در مدرسه درس می خواندم لغات فارسی برای ما خیلی بیگانه بنظر می رسید . معلم زبان اردو کلمات و لغات مشکل را نشان می داد، زیرش خط می کشید و می گفت این را ازبر کنید. وقتی فارسی یاد گرفتم متوجه شدم که این لغات خط کشیدهٔ شده لغات فارسی و عربی بوده. یک روز در دانشکده مشغول درس خواندن بودیم معلم پرسید اگر از کلمه «قسم» حرف « ق » حذف کنیم چه می ماند؟ گفتیم « سم » پرسید سم چه معنی دارد؟ چون نمی دانستیم گفتیم ، خیر - معلم گفت « سم » معنی اش « زهر » است . این لغت ریشه اش عربی است . اما وقتی ایران رفتم متوجه شدم که لغت مزبور در زبان روزمره معمول و مستعمل است. مثلاً بچه مسموم شده ، خانه را سمپاشی کنید ، داروهای سمی را جایی نگهدارید که بچه ها دست نزنند وغیره.

ولی در حال حاضر عموم مردم در این کشور با زبان فارسی طوری آشنائی پیدا کرده اند که زبان فارسی این جا مبدّل به زبان کوچه و خیابان شده است.

عامل دیگری که موجب شد مردم این روزها به فارسی روی آورند. در اداره جات مختلف ملل متحد مانند (UNICEF,UNHCR, UNESCO, WFO) وغیره و دیگر نمایندگیهای دولتی وغیردولتی که برای مهاجرین کار می کنند ، کسانی را استخدام می کنند که فارسی انگلیسی و پشتو بلد باشند. چون اینها مزد و حقوق خیلی خوب می دهند لذا مردم با جدیت کامل دنبال یاد گرفتن زبان فارسی شده اند.

سومین عاملی که مردم را وادار به یاد گرفتن زبان فارسی می‌کند استقلال کشورهای آسیای میانه (مانند تاجیکستان ، ازبکستان ، ترکمنستان ، آذربایجان وغیره) از شوروی سابق است چون آنجا هم زبان فارسی رایج است ، وقتی مردم پاکستان برای تجارت و سیاحت به کشورهای فوق مسافرت می‌کنند زبان فارسی خیلی بدردشان می‌خورد. لذا مردم بیاد گرفتن زبان فارسی روی می‌آوردند.

چهارمین عاملی که به روند گسترش زبان فارسی در این ایالت کمک کرده مسئولین خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی در پیشاور می باشند.

حقیقتی که باید در نظر داشته باشیم این است که زبان اردو زبان ملی پاکستان است و چون زبان اردو شامل ٦٥ در صد کلمات و لغات فارسی است لذا زبان اردو بدون یاد گرفتن زبان فارسی بکمال نمی رسد. به همین خاطر بخش اردوی دانشگاه پیشاور کلاس های درس فارسی را در بخش مزبور اجرا نموده که این برای پیشبرد زبان فارسی یک اقدام بسیار خوب تلقّی می شود.

همچنین بخش فارسی دانشگاه پیشاور با کمک خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پیشاور امسال یک واحد (سه ماهه) درس زبان فارسی ترتیب داده بود که حدوداً صد نفر در آن ثبت نام کردند که بیشترشان استادان بخشهای گوناگون دانشگاه پیشاور بودند که این برنامه با موفقیت کامل به پایان رسید و انشاء الله که این کاوشها در آینده افزونتر خواهد شد.

مراجع و مآخذ:

١ – انشاء نویسی فارسی در شبه قارهٔ هندو پاکستان از دکتر نصرت جهان ختک، استادیار بخش فارسی دانشگاه پیشاور ، ص ١٨
٢ – تقریظات دکتر خسرو فرشیدورد ، دستور نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان از دکتر شفقت جهان ختک ، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی تهران – ایران ، چاپ اول ١٣٧٦
٣ – انشاء نویسی فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان از دکتر نصرت جهان ختک استادیار بخش فارسی دانشگاه پیشاور ، ص ١١٧
٤ – مقدمه دستور نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان از دکتر شفقت جهان ختک، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی تهران ، چاپ اول ١٣٧٦
٥ – گذشته و حال زبان فارسی در پاکستان از دکتر نسرین اختر دانشکده اورینتال لاهور مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادیش ، ص ٩٥ و ٩٦ (مجموعهٔ سخنرانیهای سومین سمینار زبان فارسی ، ١٣٦٥ ، تهران – ایران)
٦ – همان ماخذ ، ص ٩٢ ، ٩٣، ٩٤
٧ – شعر فارسی در ایالت سرحد شمالی غربی پاکستان از دکتر غزن خان ختک ، ص ١٣ ، سال ١٣٦٥
٨ – سب گل، مقاله دکتر جعفری ، اثرات ایران بر ایالت سرحد (بزبان اردو)، ص ٢٧ ، سال ١٩٧١ میلادی
٩ – جغرافیای پاکستان – قریشی – آکسفورد یونیورستی پریس کراچی ، ص ١٥٠ ، ١٩٧٧م.
١٠ – سالنامهٔ پاکستان ١٩٨٤م (Pakistan Year Book 1984) وزارت اطلاعات و نشریات پاکستان اسلام آباد ، ص ٢٨٩.
١١ – شعر فارسی در ایالت سرحد شمال غربی پاکستان از دکتر غزن خان ختک ، سال ١٣٦٥ ، ص ٣٠ و ٣٢.
١٢ – همان ماخذ ، ص ١
١٣ – همان ماخذ ، ص ٣٨

*****

دکتر ابراهیم خدایار[1]
غلام کریم‌اف[2]

فهرست کتاب‌های چاپ سنگی بیدل دهلوی در ماوراءالنهر – ازبکستان

چکیده:

پس از آنکه شهرت بیدل دهلوی و سبک نویسندگی و شاعری وی در ابتدای قرن سیزدهم هجری قمری در ماوراءالنهر پیچید و نویسندگان و شاعران این منطقه پیروی از بیدل را در شعر و نثر برای اثبات توانایی خود در عرصهٔ ادبیات آغاز کردند، جریان بیدل‌گرایی در این منطقه با تقلید از فرم و اندیشهٔ این شاعر بزرگ رواج گرفت و پس از خروج از دایرهٔ خواص و ورود به مدارس و مکاتب این شهرها، به یکی از دل‌مشغولی‌های هر روزینهٔ عوام نیز تبدیل شد. در این مقاله، پس از یک مقدمه در علل اقبال مردم به آثار و افکار بیدل در آسیای میانه، تحلیل اجتماعی و وابستگی طبقاتی خطاطان، تدوین‌گران و ناشران، به نقش این آثار در حفظ هویت فرهنگ و تمدن اسلامی – ایرانی، در دوران آغازین حضور امپراتوری روسیه در منطقه اشاره خواهد شد. در پایان، فهرست ٥٤ نسخهٔ چاپی آثار بیدل در طول ٣٤ سال فعالیت چاپخانه‌های سنگی این منطقه (١٣٠١- ١٣٣٥ق/١٨٨٣- ١٩١٦م) به طور خلاصه معرفی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: ادبیّات تاجیک، ماوراءالنّهر قرن نوزدهم و بیستم، بیدل دهلوی، ازبکستان، نسخه‌های چاپ سنگی.

***

مقدمه:

میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی (١٠٥٤-١١٣٣ق/ ١٦٤٤- ١٧٢٠م) در طول قرون گذشته یکی از معروف‌ترین شاعران فارسی‌گوی در آسیای میانه بود. ترتیب صدها نسخهٔ خطی از آثار این شاعر در ماوراءالنهر، نشان از اهمیت این شاعر و متفکر در شکل‌دهی به ذوق و اندیشهٔ مردم این منطقه

---

١ – استادیار دانشگاه تربیت مدرس، تهران.

٢ – کارمند علمی انستیتوی ابوریحان بیرونی تاشکند.

دارد. در مخزن انستیتوی ابوریحان بیرونی تاشکند نسخ خطی متعددی از آثار بیدل نگه‌داری می‌شود: از جمله ۲۹۳ نسخه از *دیوان بیدل*، ۳۸ نسخه از *چهار عنصر*، ۱۸ نسخه از *رقعات*، ۲۷ نسخه از *طلسم حیرت*، ۱۹ نسخه از *طور معرفت* (سیر هرات)، ۱۳ نسخه از *عرفان*، ۱٦ نسخه از *قصاید فیوض*، ٤۹ نسخه از *محیط اعظم* (میخانه یا ساقی‌نامه)، ۵۷ نسخه از *نکات* و ... در کتاب *فهرست دست‌نویس‌های عرفانی محفوظ در مؤسسهٔ شرقشناسی فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان، قرون ۱۸-۱۹م (بیرونی)* فهرست شده است.[۱]

در اواخر قرن نوزدهم و در آغاز قرن بیستم میلادی در شهرهای آسیای میانه از جمله خیوه، بخارا، سمرقند و تاشکند آثار بیدل، اغلب دیوان او، در چاپخانه‌های مختلف چاپ شده است. هرچند هدف اصلی از چاپ این کتاب‌ها تجارت بود، نباید از گسترش فرهنگ اسلامی و عرفانی و تقویت پیوندهای مردمان این منطقه با خط و زبان فارسی از یک سو و تقویت روابط آنان با دیگر فارسی‌زبانان حوزهٔ تمدن ایرانی در مناطقی از قبیل افغانستان، هندوستان و مسلمانان ترک‌زبان روسیه در تاتارستان غافل بود، چراکه بیدل یکی از پُرخوانده‌ترین شاعران فارسی گوی در آسیای میانه به شمار می‌رفت؛ آثارش در مکتب‌ها نیز (مدارس ابتدایی امروز) به عنوان مواد درسی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گرفت و این جدا از محافل بیدل‌خوانی متعددی بود که در سطح مدارس (مراکز عالی و دانشگاه‌های امروز) در بین خواص؛ و در چهارسوق‌ها، نانوایی‌ها و بازارها در بین عوام، در طول دو قرن گذشته رایج بود و موجب گردآمدن دوستداران بیدل، از سراسر شهرهای مناطق یادشده، در محافل بیدل‌خوانی می‌شد.

بررسی دیوان‌های شاعران و نویسندگان تاجیک و ازبک‌زبان این منطقه به‌خوبی از تأثیر بیدل بر آن‌ها حکایت دارد. گزارش محققان و تذکره‌نویسان از زندگی لایه‌های مختلف طبقات اجتماعی مردم، سویهٔ دیگر این تأثیرها را آشکار می‌کند.[۲] نگاهی به شناسنامهٔ این کتاب‌ها و

---

[۱]. Hand list of Sufi Manuscripts (18th- 20th Centuries), in the holdings of the Oriental Institute Academy of Science, Republic of Uzbekistan (Biruni), pp. 100-147.

۲ - در این باره نک: کلیات عینی، ۱۱۵/۱۱-۱۱۷؛ نمونهٔ ادبیات تاجیک، ۲۸۹؛ غریبه‌های آشنا، ۱۱۱-۱۲۵؛ تحفهٔ خصلت، ٤-۵، ۵۹-٦۱.

تحلیل مقدمه‌ها، مؤخرها و حواشی آن‌ها، نکات جالب‌توجهی را از منظر نقد جامعه‌شناختی فراروی خواننده قرار می‌دهد:

۱. هیچ طبقهٔ خاصی از تأثیر بیدل در این منطقه برکنار نبوده است. ناشران و خوش‌نویسان آثار بیدل در طبقه‌های زیر قابل بررسی هستند:

۱-۱. صاحبان امارت و حاکمان. اولین چاپ آثار بیدل به یاری وزیر دربار امارت خیوه در سال ۱۳۰۱ق به چاپ رسیده است.

۱-۲. طبقهٔ سادات و تاجران علوم دینی در نشر و گسترش آثار بیدل نقش داشته‌اند. *دیوان بیدل* در سال ۱۳۲۲ق در سمرقند به سعی و اهتمام محمدصالح خواجه بخاری، تاجر کتب علوم شرعیه، به چاپ رسیده و این اِمر، یکی از مهم‌ترین دلایل تقویت پیوند مردم با دین و عرفان به وسیلهٔ چاپ این کتاب‌ها بوده است.

۱-۳. از آنجا که دانش‌آموزان و طلبه‌های مکاتب و آسیای میانه پس از خواندن اشعار حافظ، به خواندن آثار بیدل اهتمام می‌ورزیدند، نقش مفتی‌ها، قاضی‌ها، میرزایان، عالمان و مدرسان علوم ادبی و دینی در انتشار آثار بیدل بیشتر از بقیه بود. بخش اعظم آثار بیدل از سوی همین طبقه دست‌نویس می‌شد و یا به چاپ می‌رسید تا در مقام کتاب‌های درسی در رشد فکری مخاطبان مؤثر واقع شود.

۱-٤. شناسنامهٔ کتاب‌ها، اغلب به زبان فارسی نوشته شده است؛ اما در چند مورد شناسنامهٔ‌ازبکی نیز دیده می‌شود. در موارد دیگری نیز مجوزهای چاپ کتاب به خط و زبان روسی وجود دارد. این مسئله به شروع اعمال سانسور از سوی روسیه در چاپ کتاب در این منطقه مربوط می‌شود؛ امری که با پیروزی انقلاب کمونیستی در سال ۱۹۱۷م با شدت تمام ادامه یافت و در سال‌های بعد با خشم و غضب بیشتری پیگیری شد و نه تنها هیچ کتابی به خط فارسی چاپ نشد، بلکه در دهه چهارم قرن بیستم، در زمان استالین، به کشتار روشنفکران به بهانه‌های واهی از جمله مطالعهٔ آثار کلاسیک فارسی انجامید و در نهایت بسیاری از همین کتاب‌های چاپ شده در کوره‌های آتش سوزانده شد.[۱]

۱-۵. نقش تاجران کتاب از شهرهای سمرقند، بخارا، تاشکند، خوقند و خجند در چاپ و انتشار آثار بیدل قابل توجه است. در شناسنامهٔ تعداد

۱ – غریبه‌های آشنا، ۱۲۵.

چشمگیری از این کتاب‌ها، القابی نظیر عمده تجار و زبده تجار دیده می‌شود.

۶-۱. پیگیری نام خوش‌نویسان شهرهای بزرگ آسیای میانه در میان این آثار، می‌تواند یکی از مهم‌ترین منابع تهیهٔ مواد خام برای علاقه‌مندان مطالعات تاریخ اجتماعی و فرهنگی این منطقه باشد. در این آثار نام خوش‌نویسان بزرگی همچون اوتب شاشی، شاه اسلام شاشی، ملاآرتوق، عبدالمومن دروازی، محمد شاهمراد تاشکندی و ... دیده می‌شود.

۷-۱. در حاشیهٔ یکی از همین آثار، رباعیات خیام و شرح حال وی دیده می‌شود. شمارهٔ ۳۳ این فهرست *دیوان بیدل مع رباعیات عمرخیام فی‌الحاشیه* که در تاشکند و به اهتمام قاضی این شهر، غلام رسول، منتشر شده، در این دسته قرار می‌گیرد. این اثر برای پیگیری شهرت خیام در آسیای میانه و تهیهٔ کتاب‌شناسی این حکیم و شاعر ایرانی نیز بسیار مهم است.

۲. بر اساس این تحقیق، نخستین بار که *دیوان بیدل مع نکات، اشارات و محیط اعظم* در سال ۱۳۰۱ ق/ ۱۸۸۳م در چاپخانهٔ سنگی دولتی خیوه به چاپ رسید تا سال ۱۳۳۵ق/ ۱۹۱۶م که آخرین چاپ سنگی بیدل با خط فارسی در چاپخانهٔ غلامیهٔ تاشکند با نام *دیوان بیدل* به اهتمام حاجی عبدالرئوف‌بن‌عبدالنبی به زیور طبع آراسته شد، جمعاً حدود ٥٤ بار *دیوان بیدل* و منتخبات وی در چهار شهر بزرگ آسیای میانه به چاپ رسید که سهم تاشکند از این تعداد بیشتر از بقیهٔ شهرها بود. در طول این سال‌ها — حدود ۳٤ سال- آثار بیدل در شهرهای خیوه، یک بار؛ سمرقند، سه بار؛ بخارا، پنج بار؛ و تاشکند، چهل و پنج بار، به چاپ رسیده است. ما در این مقاله معرفی کوتاهی از٥٤ چاپ آثار بیدل در آسیای میانه را معرفی خواهیم کرد. این کار نقش مثبتی در بیدل‌شناسی در حوزهٔ تمدنی ایران و آسیای میانه و تهیه کتاب‌شناسی وی خواهد داشت.

فهرست چاپ‌های سنگی آثار بیدل که در ماوراءالنهر به شکل چاپ سنگی انجام پذیرفته، بر اساس دو مخزن تهیه شده است:

۱. مخزن کتاب‌های چاپ سنگی انستیتوی شرقشناسی ابوریحان بیرونی، فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان که در این فهرست از آن با نام «بیرونی» یاد می‌شود.

۲. مخزن حمید سلیمان که در فهرست از آن با نام «حمید سلیمان» ذکر می‌شود. درخور توجه است که قبلاً در ازبکستان انستیتوی نسخ خطی‌ای به

نام حمید سلیمان وجود داشت که اخیراً قریب به اکثر کتب خطی آن به انستیتوی ابوریحان بیرونی منتقل شد و مخزن آن به طور جداگانه در ساختمان همین مؤسسه محفوظ است و شمارهای جداگانه‌ای دارد. چاپ‌های آثار بیدل را که در مخزن حمید سلیمان نگه‌داری می‌شوند، مستوره خیرالله یوا، کارمند علمی انستیتوی ابوریحان بیرونی تنظیم کرده است.

۱. **دیوان *بیدل مع نکات، اشارات، محیط اعظم* بیرونی** : ۸۷۲٤، ۱۰۳٦٦، ۱۰۳٦۷، ۱۰۳٦۸ ، به اعانت جناب علیجاه... مقرب حضرت سلطانی، دولت‌خواه دودمان خاقانی، المسمی به محمدمراد و الملقب به دیوان‌بیگی در مطبعه خورشیدمطلع دارالخلافه خیوق به سعی و اهتمام بندهٔ درگاه حضرت سبحانی ابراهیم ایشان. ۳٤۰ص، اندازه ۳۳×۲۰؛ در صفحه ۳٤۰: سنهٔ ۱۳۰۱ق.

۲. **دیوان *بیدل* بیرونی** : ۱۰۹۰۷ ، به اهتمام شرکت خیریهٔ جدیده در شهر سمرقند در مطبع تیموروف طبع شد، ۱٦۸ صفحه، اندازه: ۲۵×۱۳، از ۲ تا ۱۵۷ غزلیات، از ۱۵۸ تا ۱٦۸ رباعیات، در ص ۱٦۸: راقم عبدالغفور، سنه ۱۳۰۱ق.

۳. **دیوان بیدل بیرونی** : ۱۰۹۰۹، ٤۳۸۲ ، در ولایت سمرقند فردوس‌مانند در مطبعه تیموروف طبع گردید، ۱٦۲ صفحه؛ اندازه: ۲٤× ۱۵، از ۲ تا ۱۵۳ غزلیات از ۱۵۳ تا ۱٦۲ رباعیات، در صفحهٔ ۱٦۲: به اختتام انجامید به دستیاری میرزا عبدالواحد بخاری به سعی و اهتمام سیادت نسبت محمد صالح خواجه بخاری تاجر کتب علوم شرعیه فی سنهٔ ۱۳۲۲ق.

٤. **کتاب *غزلیات* بیرونی** : ٤۳۸۳، حمید سلیمان ٦۱۵٤، در ولایت سمرقند در مطبعه تیموروف طبع گردید. ۱۳۲۵ق/ ۱۹۰۷م ،۱٤٤ صفحه؛ ۲۱×۱۲ از ۲ تا ۱٤٤ غزلیات.

۵. **دیوان *بیدل* بیرونی** : ٤۳۸۲، ۱۰۹۱ ، به فرمایش ملا عبدالحکیم و ملا عبدالرحمن در مطبع سلیانف و گـزرُف در سمرقند رونق طبع یافت. ۱٤٤ صفحه؛ اندازه: ۲٤×۱٤، از ۲ تا ۱۱٦ غزلیات؛ از ۱۱۷ تا ۱٤٤ رباعیات، در صفحهٔ ۱٤٤: سنهٔ ۱۳۲۹ق پنجم شوال به قلم میرزا سید عبدالسلام مخدوم‌بن‌ملا سید عبدالحمید مفتی ولد ملا سیدعبدالله مدرس کابل اتمام پذیرفت.

۶. **دیوان *بیدل* بیرونی** : ٤۳۸۱ ، به اهتمام ملا محمدی مخدوم در مطبع کاگان بخارای شریف طبع پذیرفت، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه ۲٤ ×۱۵، از ۲ تا ۹۷ غزلیات؛ از ۹۷ تا ۱۲۰ رباعیات. در صفحهٔ ۱۲۰: سنهٔ ۱۳۲٦ق.

۷. *دیوان بیدل* بیرونی : ٤٣٢٨ ، در بخارای شریف در چاپخانهٔ کاگـان، ۳٦۸ صـفحه؛ انـدازه: ۲۷× ۱۸، از ۲ تـا ۳۵۷ غزلیـات؛ از ۳۵۸ تـا ۳٦۸ رباعیات، در صفحهٔ ۳٦۸: سنهٔ ۱۳۲۷ق. بیدالحقیر میرزا داود خواجه.
۸. *دیوان بیدل* بیرونـی : ٤۳۸۰، ۱۰۵۷۷ ، در مطبـع کاگـان دارالسـلطنه فاخره بخارای شریف مطبوع گردید، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۲۲×۱۳، از ۲ تـا ۹۸ غزلیات؛ از ۹۸ تا ۱۲۰ رباعیات، در صحفهٔ ۱۲۰: الحمـدلله تمـام شـد نسخهٔ شریف به کلک احقرالعباد عبدالمومن شاه دروازی سنهٔ ۱۳۲۸ق.
۹. *دیوان بیدل مع قصـائد فیـوض* بیرونـی : ٤۳۲۹ در بلـدهٔ فـاخرهٔ بخارای شریف در مطبع لوین طبع گردید. سنهٔ ۱۳۳۰ق، ۱٦۰ صفحه؛ اندازه ۲۷× ۱٦، قصائد فیوض در حاشیهٔ کتاب نوشته شده است.
۱۰. *دیوان بیدل* بیرونی : ٤۳۷۹، ۱۸٦۳٦ در مطبع بخـارا مطبـوع گردیـد (سال چاپ معلـوم نیسـت)، ۱۲۰ صـفحه؛ انـدازه: ۲۲× ۱٤ از ۲ تـا ۱۱۱ غزلیات؛ از ۱۱۱ تا ۱۲۰ رباعیات.
در صفحهٔ ۱۲۰: الراقم عبدالمنان حاجی‌بن‌عبدالوهاب المرحوم.
۱۱. *دیوان بیدل* بیرونی : ٤۳٦٤، حمید سلیمان ٥٤٢٤، به اهتمام حـاجی عبدالرؤف‌بن‌عبد النبی در شهر تاشکند در مطبع پورصـوف، ۱٦۸ صـفحه؛ اندازه: ۲٤× ۱٤، از ۲ تا ۱٤٥ غزلیات؛ از ۱٤٥ تا ۱٦۸ رباعیات، در صـفحهٔ ۱٦۸: العبد المذنب محمد شاهمراد.
۱۲. *دیوان بیدل* بیرونـی : ٤۳۳۹، ۱۲٥۲۰، ۲۰۷٥۰ ، بـه اهتمـام حـاجی عبدالرؤف‌بن‌عبدالنبی شهر تاشکند پورصوف‌نینک باصمه خانه‌سـیده، ۱٦۸ صفحه؛ اندازه: ۲۸× ۱۸ ، تفاوت این چاپ از شمارهٔ قبل در این است کـه اندازه‌اش بزرگ‌تر و در حاشیهٔ کتاب نیز اشعار بیدل نوشته شده است.
۱۳. *دیوان بیدل* بیروی : ٤۳٦٥ ، به اهتمام حاجی عبـدالرؤف در شـهر تاشکند در مطبعـهٔ غلامیـه، ۱۲۰ صـفحه؛ انـدازه: ۲٤× ۱٤، از ۲ تـا ۱۰٤ غزلیات؛ از ۱۰٤ تا ۱۱۹ رباعیـات ، در صـفحهٔ ۱۲۰: الـراقم شـاه اسـلام الشاشی سنهٔ ۱۳۲٦ق.
۱٤. *دیوان بیدل* بیرونی : ٤۳٤۱، ۲۰۷۳٥، حمید سـلیمان ۷۹۸ ، در شـهر تاشکند در مطبع پورصوف به اهتمام حاجی عبدالروف طبـع گردیـد، ۱۲۸ صفحه؛ اندازه: ۲۸× ۱۸، از ۲ تا ۱۲۰ غزلیات؛ از ۱۲۱ تا ۱۲۸ رباعیات، در صفحهٔ ۱۲۸: سنهٔ ۱۳۳۰ق.

۱۵. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۴۰، ۱۰۹۰۳، به اهتمام حاجی عبدالرؤف بن عبدالنبی در شهر تاشکند در مطبع غلامی (سال چاپ معلوم نیست)، ۱۲۸ صفحه؛ اندازه: ۲۶× ۱۷، از ۲ تا ۱۲۳ غزلیات؛ از ۱۲۳ تا ۱۲۸ رباعیات.

۱۶. دیوان بیدل بیرونی : ۱۰۵۷۵، ۱۰۹۰۸، حمید سلیمان ۳۷۵۶ ، به اهتمام شرکت خیریه جدیده در بلدهٔ تاشکند طبع شد، ۱۶۸ صفحه؛ اندازه: ۲۴× ۱۳، از ۲ تا ۱۵۷ غزلیات؛ از ۱۵۸ تا ۱۶۸ رباعیات.

۱۷. دیوان بیدل بیرونی : ۴۳۳۰، ۹۰۵۴، حمید سلیمان ۱۵۳۳، به اهتمام شرکت جدیده در تاشکند به حلیهٔ طبع آراسته شد، ۱۹۲ صفحه؛ اندازه: ۲۷× ۱۸، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات، در صفحهٔ ۱۹۲: سنهٔ ۱۳۱۹ق.

۱۸. دیوان بیدل بیرونی : ۴۳۲۷، ۱۴۵۰۱، حمید سلیمان ۳۷۵۷ ، در بلدهٔ تاشکند به اهتمام شرکت خیریهٔ جدیده در چاپخانهٔ پادشاهی لباس طبع در برکشید، ۱۹۲ صفحه؛ اندازه: ۲۸× ۱۸، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات، در صفحهٔ ۱۹۲: سنهٔ ۱۳۲۱ق اثر کلک نجم‌الدین خواجه الخوقندی.

۱۹. دیوان بیدل بیرونی : ۱۸۵۶۷ ، به اهتمام شرکت جدیده در تاشکند طبع شد، ۱۹۲ صفحه؛ اندازه: ۲۳× ۱۶، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات، در صفحهٔ ۱۹۲: سنهٔ ۱۳۱۴ق.

۲۰. دیوان بیدل بیرونی : ۴۳۵۴ ، به اهتمام ملا فاضل آخوند خوقندی ابن ملا عبدالله آخوند با اجازت معارف نظارت جلیلهٔ پتیربورخ در سنهٔ ۱۳۱۵ق مطابق سنهٔ ۱۸۹۳م. در شهر تاشکند در مطبع لاختین به طبع مزین گردید، ۱۶۲ صفحه؛ اندازه: ۲۵× ۱۵، رباعیات در حواشی صفحات ۱۶۲-۱۵۸، در صفحهٔ۱۶۲: تمام شد غزلیات میرزا عبدالقادر بیدل با همراهی رباعیات در حاشیه در بیست و دوم شهر شوال در سنهٔ ۱۳۱۵ هجری مطابق بیست ششم آوریل در سنهٔ ۱۸۹۳ عیسوی در روز دوشنبه.

۲۱. دیوان بیدل بیرونی : ۴۳۳۳، ۱۰۹۰۴، ۱۱۹۱۶، حمید سلیمان ۳۸۹۷، به اهتمام خیرالحاج ملا عبدالملک حاجی ولد عبدالنبی در شهر تاشکند در مطبع فتوخوف ۲۲۸ صفحه؛ اندازه: ۲۸× ۱۸، از ۲ تا ۲۲۶ غزلیات (۴۱۱ غزل) ۲۲۷-۲۲۸ رباعیات، در صفحهٔ ۲۲۸ سنهٔ ۱۳۱۳ق.

۲۲. دیوان بیدل بیرونی : ۴۳۴۴ ، به اهتمام اصغر خواجه ابن سعادت خواجه ایشان در ولایت تاشکند در مطبع بریدینباخ طبع شد، ۱۹۲ صفحه؛

اندازه: ۲٦× ۱۷، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات، در صفحهٔ ۱۹۲: سنهٔ ۱۳۱٤ق.

۲۳. *دیوان بیدل* بیرونی: ٤۳٤٥، حمید سلیمان ٦٥۷۲، به اهتمام ملا اکمل‌خان ابن ملا اسلام‌خان مرحوم مطبوع گردید. در شهر تاشکند در مطبعه ایلیین، ۱٦۸ صفحه؛ اندازه: ۲٤× ١٤، از ۲ تا ۱٥۷ غزلیات؛ از ۱٥۸ تا ۱٦۸ رباعیات.

۲٤. *دیوان بیدل* بیرونی: ٤۳٤٦، حمید سلیمان ٥۳۷۱، به اهتمام سید اکبرخواجه بن‌سید عمر قاری در شهر تاشکند در چاپخانهٔ ایلیین طبع شد، ۱٥٦ صفحه؛ اندازه: ۲٤× ١٤،از ۲ تا ۱٤٥ غزلیات، از ۱٤٥ تا ۱٥٦ رباعیات، در صفحهٔ ۱٥٦: سنهٔ ۱۳۲۳ق. کتبه‌المذنب شاه اسلام.

۲٥. *دیوان بیدل* بیرونی: ٤۳٥٦، به فرمایش ملا سید احمدخواجه سلیمان خواجه اوغلی در ولایت تاشکند در چاپخانهٔ غلامی طبع شد، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۲٤× ١٤، از ۲ تا ۹۷ غزلیات؛ از ۹۷ تا ۱۲۰ رباعیات، در صفحهٔ ۱۲۰: به قلم ملا آرتوق.

۲٦. *دیوان بیدل* بیرونی: ۱٥۷۳٥، حمید سلیمان ۳۲۳٤، به اهتمام ملا محمد زفربیک محمد اوغلی در سنهٔ ۱۳۲٦ق. در شهر تاشکند در مطبع پورصوف طبع شد، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۲۳× ١٤، از ۲ تا ۹۸ غزلیات؛ از ۹۸ تا ۱۲۰ رباعیات، در صفحهٔ ۱۲۰: سنهٔ ۱۳۲٦ق.

۲۷. *دیوان بیدل* بیرونی: ٤۳٥۲، ۱۰۹۰٦، به سعی و اهتمام و خراجات زبدهٔ تجار ملا میرزا احمدبن‌میرزا کریم حاجب مرحوم تاشکندی در سنهٔ ۱۳۳۱ق در ولایت تاشکند در مطبع آزیا به زیور طبع آراسته شد، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۲۳× ۱۳، از ۲ تا ۹۷ غزلیات؛ از ۹۷ تا ۱۲۰ رباعیات، در صفحهٔ ۱۲۰: سنهٔ ۱۳۳۱ق. کتبه الفقیر کمترین خوشنویسان ملا عبدالغفور ملقب به اوتب‌بن‌رسول محمد شاشی.

۲۸. *دیوان بیدل* بیرونی: ۱۰۹۰٥، حمید سلیمان ٥٤۰٦، به فرمایش عمدة‌التجار کتب ملا میرزا احمدبن‌میرزا کریم مرحوم در مطبع نامی گرامی طبع شد، ۹٦ صفحه؛ اندازه: ۲۲× ۱۳، از ۲ تا ۷۳ غزلیات؛ از ۷۳ تا ۹٦ رباعیات، در صفحهٔ ۹٦: سنهٔ ۱۳۳۳ق.

۲۹. *کتاب غزلیات مع قصائد فیوض* بیرونی: ٤۳٤۲، به اهتمام میرزا احمدبن‌میرزا کریم در شهر تاشکند، ۱۰۸ صفحه؛ اندازه: ۲۷× ۱۷، از ۲ تا ۱۰۸ غزلیات؛ در حواشی صفحات ۱۰۲- ۱۰۸ قصائد فیوض، در صفحهٔ ۱۰۸: سنهٔ ۱۳۳۳هجری ۱۹۱٥ عیسوی.

۳۰. *دیوان بیدل* بیرونی: ٤٣٤٨، به اهتمام ملاغلام رسول خواجه‌بن‌محمد رسول خواجه در تاشکند در مطبع بریدینباخ مطبوع گردید، نوشتهٔ روسی: در سال ۱۸۹۳م. از سانسور واقع در سن‌پترزبورگ اجازهٔ چاپ گرفته شده است، ۱۹۲ صفحه؛ اندازه: ۲۳× ۱٤، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات.

۳۱. *دیوان بیدل* بیرونی: ٤٣٤٧، به اهتمام ملا غلام رسول خواجه‌بن‌محمد رسول خواجه در شهر تاشکند در مطبع بریدینباخ طبع شد، نوشتهٔ به زبان روسی: در سال ۱۸۹٦م. از سانسور واقع در سن‌پترزبورگ اجازهٔ چاپ گرفته شده است، ۱۹۲ صفحه؛ اندازه: ۲۵× ۱۵، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات.

۳۲. *دیوان بیدل* بیرونی: ٤٣٣١، ۱۵۰۳۳، ۱۵٤۵۹، حمید سلیمان ۱۰۵۳، به اهتمام غلام رسول خواجه‌بن‌محمد رسول خواجه در ولایت تاشکند در چاپخانهٔ پورصوف طبع شد، ۱۲۷ صفحه؛ اندازه: ۲۸×۱۷، از ۲ تا ۱۲۱ غزلیات؛ از ۱۲۱ تا ۱۲۸ رباعیات، در صفحه؛ ۱۲۸: تمت الکتاب بعون الملک الوهاب سنهٔ ۱۳۲۵ق. محمد شاهمراد العبد المذنب.

۳۳. *دیوان بیدل مع رباعیات عمر خیام فی‌الحاشیه* بیرونی: ٤٣٤٩، ٤٣۵۰، حمید سلیمان ٤۲۰۰، به اهتمام قاضی ولایت تاشکند غلام رسول‌خواجه‌بن‌محمد رسول‌خواجه در تاشکند چاپ شد، ۱٤۷ صفحه؛ اندازه: ۲٤× ۱٤، از ۲ تا ۱۳۷ غزلیات؛ از ۱۳۷ تا ۱٤۷ رباعیات، در حواشی صفحات ۲–۸ شرح حال حکیم عمر خیام و در حواشی صفحات ۹–۱۳۷ رباعیات حکیم عمر خیام دیده می‌شود.

۳٤. *کتاب غزلیات مع قصائد فیوض* بیرونی: ٤٣٣٤، ۱٤۸٦۰، به سعی و اهتمام و خراجات زبدهٔ تجار ملاتیمور خواجه‌بن‌حاجی محمد خواجهٔ خجندی در ولایت تاشکند در مطبع غلامی طبع شد. ۱٤٤، صفحه؛ اندازه ۲۸× ۱۸، از ۲ تا ۱٤٤؛ غزلیات، در حواشی صفحات ۱٤۲–۱٤٤ قصائد فیوض، صفحهٔ ۱٤٤: سنهٔ ۱۳۳۳ هجری ۱۹۱۵م.

۳۵. *دیوان بیدل* بیرونی: ٤٣۵۳، به فرمایش ملا تیمور خواجه‌بن‌حاجی محمد خواجه خجندی در ولایت تاشکند در چاپخانهٔ غلامی به حلیهٔ طبع رسید، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۲٤× ۱٤، از ۲ تا ۹۷ غزلیات، از ۹۷ تا ۱۲۰ رباعیات. (بی‌تا).

۳٦. *دیوان بیدل* بیرونی: ٤٣۵۱، ۱٤۹۷۰، حمید سلیمان ٦۸٤٦، به حسب فرمایش ملا غلام حسن مخدوم در بلدهٔ تاشکند در مطبع غلامی

طبع گردید، ۱۱۹ صفحه؛ اندازه ۲٤× ۱٤، از ۲ تا ۱۰٤ غزلیات، از ۱۰٤ تا ۱۱۹ رباعیات، در صفحهٔ ۱۱۹: سنهٔ ۱۳۲۷ق. المنشی شاه اسلام.

۳۷. *دیوان بیدل* بیرونی : ٤۳٤۳ ، در بلدهٔ تاشکند به اهتمام یعقوب خواجهٔ صحاف ابن پادشاه خواجهٔ صحاف در چاپخانهٔ ایلیین طبع شد، ۱۹۲ صفحه؛ اندازه ۲٦× ۱۷، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات، در صفحهٔ ۱۹۲: سنهٔ ۱۳۱۸ق.

۳۸. *دیوان بیدل* بیرونی : ٤۳۳۸، ۱۲۷۹۷، حمید سلیمان ۳۱۲٤ ، به اهتمام یعقوب خواجه ایشان در سنهٔ ۱۳۲٤ق در تاشکند در مطبع پورصوف طبع شد، ۱۳٦ صفحه؛ اندازه: ۲۸× ۱۸، از ۲ تا ۱۲۱ غزلیات؛ از ۱۲۲ تا ۱۳٦ رباعیات ، در صفحهٔ ۱۳٦: کاتب ملا شاهاسلام شاشی .

۳۹. *دیوان بیدل* بیرونی : ٤۳۵۵، ۱۵۷٤۷، حمید سلیمان ۷۵۷، به اهتمام ملا محمدناصح مخدوم‌بن‌ملا علی داملا در ولایت تاشکند در چاپخانهٔ غلامی به حلیهٔ طبع مقبول جهان شد، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۲۲× ۱۳، از ۲ تا ۹۷ غزلیات؛ از ۹۷ تا ۱۲۰ رباعیات، در صفحهٔ ۱۲۰: سنهٔ ۱۳۳۳ق. به قلم خاکسار کُتّاب یوسف تاشکندی نوقلمی جلّابی.

٤۰. *غزلیات بیدل مع قصائد فیوض در حاشیه* بیرونی : ٤۳۳۲، ۱۱۹۷۲، ۱۲۵۱۸، ۱۲۵۹۷، ۱۳۷۷۸، ۱۵٤۵۸، ۱۸۹۷۵، حمید سلیمان ۳۰٤، به سعی و اهتمام و خراجات زبدهٔ تجار ملا عبدالقادربای ملا عبدالعظیم‌بای ابنین قاری عبدالرحیم‌بای تاشکندی در ولایت تاشکند در مطبع پورصوف طبع شد، ۱٦۰ صفحه؛ اندازه: ۲٦× ۱۷، از ۲ تا ۱٦۰ غزلیات؛ در حواشی صفحات ۱۵۲-۱۵۷ قصاید فیوض، در صفحهٔ ۱٦۰: الفقیرالمذنب محمد شاهمراد، ۱۳۳۰ق.

٤۱. *دیوان بیدل* بیرونی : ٤۳۵۷، ۱۵۷٤٦، حمید سلیمان ٤٦۹۷، به اهتمام راقم و به خراجات ملاعبدالقادربای و ملا عبدالعظیم‌بای ابنین قاری عبدالرحیم‌بای تاشکندی در بلدهٔ تاشکند در چاپخانهٔ پورصوف طبع شد. سنهٔ ۱۳۳۲ق، ۱۹۲ صفحه؛ اندازه: ۲۲× ۱۳، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات، در صفحهٔ ۱۹۲: العبدالمذنب محمد شاهمراد.

٤۲. *دیوان بیدل مع نکات* بیرونی : ٤۳۳۷، حمید سلیمان ٦٦۷٦ ، این نسخهٔ منتخبهٔ *دیوان میرزا عبدالقادر بیدل مع نکات درحاشیه* به اهتمام رحیم خواجه ایشان ابن علی خواجه ایشان با اجازت معارف نظارت جلیلهٔ دارالسلطنهٔ پیتیربورخ در سنهٔ ۱۳۰۹ هجری در ۱۸۹۲ عیسوی در شهر

تاشکند در مطبع لاختین طبع شد، ۲۱٦ صفحه؛ اندازه: ۲۸× ۱۸، از ۲ تا ۲۱۰ غزلیات؛ از ۲۱۰ تا ۲۱٦ رباعیات، در حاشیهٔ صفحات ۲۱۲– ۲۱٦.

٤۳. *دیوان بیدل* بیرونی : ٤۳٥۸، ۹٤۰٥، ۱٤۳٤۲، حمید سلیمان ٤۷٥، در ولایت تاشکند در مطبع لاختین طبع گردید، ۲۲۷ صفحه؛ اندازه: ۲۳× ۱۳، از ۲ تا ۲۱۷ غزلیات؛ از ۲۱۷ تا ۲۲۷ رباعیات، صفحهٔ ۲۲۷: سنهٔ ۱۳۱۱ق ۲۰ محرم من ید فقیر شاهمراد (نام ناشر معلوم نیست).

٤٤. *دیوان بیدل* بیرونی : ۱۰٥٦، حمید سلیمان ٦٤۸۷ ، به اهتمام راقم در بلدهٔ تاشکند در مطبع برایدینباخ لباس الطباع در برکشید، ۱۹۲ صفحه؛ اندازه: ۲۲× ۱۲، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات، در صفحهٔ ۱۹۲: سنهٔ ۱۳۱٦ق.

٤٥. *دیوان بیدل* بیرونی : ٤۳٦۱، حمید سلیمان ٥۹٥٤، در ۳ نوامبر سال ۱۹۰۰ عیسوی از سانسور واقع در سن‌پترزبورگ برای چاپ اجازه گرفته شد. چاپخانهٔ ایلیین در تاشکند، ۱٤٤ صفحه؛ اندازه: ۲۳× ۱٤، از ۲ تا ۱۳۲ غزلیات؛ از ۱۳۲ تا ۱٤٤ رباعیات، در صفحهٔ ۱٤٤: الراجی شاه‌اسلام

٤۶. *دیوان بیدل* بیرونی : ٤۳٦۲ ، در ولایت تاشکند در چاپخانهٔ پورصوف به زیور طبع آراسته گردید، ۱٦۸ صفحه؛ اندازه: ۲٤× ۱٤، از ۲ تا ۱٥۷ غزلیات؛ از ۱٥۸ تا ۱٦۸ رباعیات، در صفحهٔ ۱٦۸: سنهٔ ۱۳۱۹ق.

٤۷. *دیوان بیدل* بیرونی: ٤۳۳٦، حمید سلیمان ٤۹٦۱ ، در تاشکند در مطبع پورصوف سنهٔ ۱۳۲۱ق. ۱٤٤ صفحه؛ اندازه: ۳۸×۱۸، از ۲ تا ۱۳۰ غزلیات؛ از ۱۳۰ تا ۱٤٤ رباعیات، در صفحهٔ ۱٤٤: العبدالمذنب محمد شاهمراد.

٤۸. *دیوان بیدل* بیرونی : ٤۳٦۰، ۹۹۹۹، ۱٦۱۳۸، حمید سلمیان ٥٤۱۹ ، در ولایت تاشکند در مطبع غلامیه طبع شد. ۱۱۸ صفحه؛ اندازه: ۲۳× ۱۳، از ۲ تا ۱۰٤ غزلیات؛ از ۱۰٤ تا ۱۱۸ رباعیات، صفحهٔ ۱۱۸: سنهٔ ۱۳۲۸ق. من ید فقیر ملا اوتب شاشی.

٤۹. *دیوان بیدل* بیرونی : ٤۳٥۹، ۱٤۳۲۲ ، در ولایت تاشکند در مطبع غلامی طبع گردید، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۲٤× ۱٤، از ۲ تا ۹۷ غزلیات؛ از ۹۷ تا ۱۲۰ رباعیات، در صفحهٔ ۱۲۰: به قلم ملا عبدالغفور ملقب به ملا اوتب رسول محمد اوغلی تاشکندی سنهٔ ۱۳۳۰ق.

٥۰. *دیوان بیدل مع قصائد فیوض* بیرونی : ٤۳۳٥، در تاشکند در مطبع غلامی چاپ شد، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۲۸× ۱۸، از ۲ تا ۱۱٤ غزلیات؛ از ۱۱٥ تا ۱۲۰ غزلیات، در حواشی صفحات ۱۲۰-۱۲۲ قصاید فیوض.

۵۱. دیوان ***بیدل*** **حمید سلیمان :** ۵۳۰ ، به اهتمام ملا ظهورالدین مخدوم‌بن‌ملا موسی قاری در ولایت تاشکند در چاپخانهٔ غلامی طبع شد، ۱۲۰ صفحه؛ ۲۲ × ۱۳، از ۲ تا ۹۷ غزلیات؛ از ۹۷ تا ۱۲۰ رباعیات، در صفحهٔ ۱۲۰ سنهٔ ۱۳۳۳ق.

۵۲. دیوان ***بیدل*** **حمید سلیمان :** ۳٤۸۷ ، به فرمایش ملا زفربن‌شکور محمد تاشکندی در ولایت تاشکند در چاپخانهٔ غلامی طبع شد، ۹٦ صفحه؛ ۲۳× ۱۳، از ۲ تا ۷۳ غزلیات؛ از ۷۳ تا ۹٦ رباعیات، در صفحهٔ ۹٦: کاتب میرعلی

۵۳. دیوان ***بیدل*** **حمید سلیمان :** ۳۹۳٦، در مطبعهٔ ایلئین در شهر تاشکند ۱٤٤ صفحه؛ اندازه: ۲۱×۱۲، از ۲ تا ۱۳۷ غزلیات؛ از ۱۳۷ تا ۱٤٤ رباعیات، در صفحهٔ ۱٤٤: العبدالمذنب محمد شاهمراد سنهٔ ۱۳۱۹ق.

۵٤. دیوان ***بیدل*** **حمید سلیمان :** ٦۲۵۲ ، به اهتمام حاجی عبدالرؤف‌بن‌عبدالنبی در تاشکند در مطبعهٔ غلامی طبع شد، ۹٦ صفحه؛ اندازه: ۲۲×۱۲، از ۲ تا ۷٦ غزلیات؛ از ۷٦ تا ۹۲ رباعیات در صفحهٔ ۹٦: سنهٔ ۱۳۳۵ق.

فهرست منابع :

خدایار، ابراهیم؛ *غریبه‌های آشنا*؛ تهران: تمدن ایرانی، ۱۳۸٤.

خصلت، سید هیبت‌الله؛ *تحفهٔ خصلت*؛ به اهتمام عرفان آتاجان؛ تاشکند: نور، ۱۹۹۲م.

عینی، صدرالدین؛ *کلیّات*: رسالهٔ میرزا عبدالقادر بیدل؛ ج ۱۱، بخش نخست؛ دوشنبه: عرفان، ۱۹٦٤م. (به خط سریلیک)

ــــــــــــــــ ؛ *نمونهٔ ادبیات تاجیک*؛ مسکو: نشریات مرکزی خلق جماهیر شوروی سوسیالیستی، ۱۹۲٦م.

*****

سید مرتضی موسوی[1]*

« نشر برخی آثار فارسی در هند طی نیم قرن اخیر »[2]**

اشاره :

در حدود دو قرن و نیم است که آثار فارسی در شبهٔ قاره مورد توجه سازمانهای انتشاراتی است. دیوان های اساتید سخن از جمله حافظ ، متون مذهبی ، موضوعات اخلاق ، تاریخ ، تذکره و لغت در ده ها شهر عمده ، توسط صدها چاپخانه به تعداد دهها هزار نسخه به چاپ رسیده است . در این مقال بیشتر توجه به نشر آثار فارسی توسط برخی پژوهشگران در هند طی نیم قرن اخیر مبذول گردیده است و آثار فارسی منظوم و منثوری که توسط دهها محقق و پژوهشگر (که اکثر آنان از میان استادان دانشگاه های هند می باشند)، در امر ترجمه ، تصحیح، تحشیه و مقدمه نویسی مجدانه کوشیده اند، را معرفی نموده است.

***

چگونگی نشر آثار فارسی توسط برخی پژوهشگران در هند طی نیم قرن اخیر، موضوع گفتار مورد نظر می باشد. برای آگاهی با سوابق نشر آثار فارسی در شبه قاره باید متذکّر گردیم که در حدود دو قرن و نیم است که آثار فارسی در شبه قاره در دست انتشار است. اولین چاپ دیوان حافظ در ۱۲۰۰ هجری قمری صورت گرفته است. قبل از استقلال صدها چاپخانه، هزاران اثر فارسی در موضوعات دواوین، تذکره، تاریخ، لغت، اخلاق، متون مذهبی را به تعداد دهها هزار نسخه چاپ و منتشر کردند که برخی از متون فوق برای اولین دفعه در شبه قاره به چاپ رسیده بود. تا ربع آخر قرن بیستم

---

*- مدیر فصلنامهٔ دانش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.

**- متن مقالهٔ ششمین مجمع بین المللی استادان زبان و ادبیات فارسی، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، آذر ۱۳۸۷ .

شمارگان چاپ امهات کتب اخلاق بزبان فارسی اخلاق ناصری، اخلاق جلالی و اخلاق محسنی چند برابر چاپهایی در خارج از شبه قاره بوده است. در دواوین ، دیوان حافظ در گوشه و کنار شبه قاره در ده ها شهر و صدها چاپخانه از همه بیشتر به چاپ رسیده و یکی از محبوب ترین متون فارسی منظوم محسوب است.

پس از استقلال، قاضی سجادحسین استاد فارسی و عربی مدرسهٔ عالیهٔ فتح پوری دهلی کسی است که دیوان حافظ، مثنوی معنوی، بوستان و گلستان سعدی را به طور جداگانه منتشر ساخت و ترجمهٔ کامل همه متون را نیز آورده است. در دهلی در سالهای ۱۹٦۱ و ۱۹٦٦ و در لاهور در ۱۹۸٤م دیوان حافظ تصحیح شدهٔ دکتر قاسم غنی و مترجمهٔ قاضی سجاد تاکنون سه دفعه به چاپ خورده و خواستارانی فراوان دارد. چاپ لاهور به همّت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و باهمکاری موسسهٔ انتشارات اسلامی صورت گرفته است.

برگزیدهٔ شعر فارسی معاصر در ۱۹٦۳م و دیوان سراج خراسانی در ۱۹۷۲ میلادی در چاپخانهٔ آئی.ام.ایچ دهلی بچاپ رسید. کهن ترین نسخه های خطی موجود دیوان حافظ مورخ ۸۱۳ هـ و ۸۱۸ هـ به ترتیب در ۱٤۰۹ هـ و ۱۹۹۲ م در چاپخانه اس ۱ دهلی به چاپ رسید.

مثنوی بوعلی شاه قلندر در ۱۳۸۳ هـق در اندیا لیتو پریس در دهلی احیا شد. شایستهٔ تذکر است که علامه اقبال باوصف ارادت به شخص مولانا در سرودن صنف مثنوی به فرم مثنوی حضرت بوعلی شاه قلندر توجه داشته است.

مکاتیب سنایی در ۱۹٦۳ م توسط هندوستان پرنتنگ ورکس رام پور، جامع الاشیا در ۱۹۵۰ م توسط لوزی پریس مدراس که در حال حاضر چنایی نامیده می شود، و شرح احوال و سبک اشعار بابا فغانی شیرازی که رسالهٔ دکتری خانم دکتر رضیه اکبر حسن (مرحومه) در دانشگاه تهران بود توسط نیشنل فائن پریس حیدرآباد دکن در ۱۹۷٤م چاپ و منتشر گردید. کتاب مثمر سراج الدین علی خان آرزو با ترتیب و تنقیح دکتر ریحانه خاتون در ۱۹۹۲ م در کراچی منتشر گردید. از چند اثر فارسی دکتر نورالحسن

انصاری (م ۱۹۸۷م) استاد اسبق دانشگاه دهلی، مختصری از احوال و آثار امیر خسرو که بمناسبت هفتصدمین سال طوطی شکر مقال در ۱۹۷۵م منتشر گردید، تصحیح مآثر محمود شاهی از شهاب حکیم کرمانی مطبوعه ۱۹۶۹م، در دهلی، جنگ دکن اورنگ زیب عالمگیر در آخرین دهۀ سلطنت وی می باشند. دکتر انصاری بیشتر به امر ترجمۀ آثار فارسی به اردو و انگلیسی و نشر و طبع آن همّت می‌گماشت و دارای آثار متعدد دیگر نیز می باشد.

از آثار فارسی دکتر سید بدرالحسن عابدی، شیخ محمد علی حزین از حیث قصیده سرا، احوال و افکار محمد حجازی، نفوذ زبان فارسی در زبانهای شبه قاره خاصه در اردو و صنف قصیده سرایی از عربی تا اردو را می توان نام برد. دکتر سید وحید اشرف استاد متقاعد زبان و ادب فارسی دانشگاه مدراس ساکن بروده گجرات هند مقدمۀ لطایف اشرفی را به فارسی منتشر ساخته و اغلب آثار وی در زمینۀ تراجم کتب و نشر مقاله های فارسی در مجله های دانشگاهی بوده است.

از کتابهای منتشر شدۀ فارسی دکتر ضیاءالدین دسائی (م۲۰۰۵م) که به عنوان کتیبه شناس در اداره باستانشناسی هند و سایر سمت های عالی خدمت می‌کرد، شامل فهرست سکه های طلایی حاکمان مسلمان بروده چاپ ۱۹۷۰م و کتیبه های اسلامی ایالت راجستهان چاپ ۱۹۷۱م می باشند. اغلب آثار پژوهشی دکتر دسائی چه به صورت کتاب و مقاله به زبان انگلیسی منتشر شده است.

دکتر سید حسن مدتها ریاست گروه آموزشی فارسی دانشگاه پتنۀ ایالت بیهار هند را به عهده داشت از آثار مطبوع وی به فارسی شامل تصحیح و تحشیۀ دیوان رکن الدین هروی معاصر خواجه حافظ (قرن هشتم) و تصحیح و تحشیۀ اشعار مولانا مظفر شمس بلخی (قرن نهم) می‌باشد. استادی از نسل بعد همان دانشگاه دکتر غلام مجتبی انصاری به تدوین فرهنگ و تصحیح متون توجه دارد. از آثار فارسی اوست: لغت جدید فارسی چاپ ۱۹۷۹م، درویش حسین واله هروی و کلیات او، حکیم شیخ حسین شیرازی و کلیات او، سید قاسم حاجی پوری و غزلهای فارسی او. دکتر کبیر

احمد جائسی دهها کتاب و مقاله به اردو در زمینهٔ زبان و ادب فارسی تدوین و منتشر نموده، او شرح احوال و آثار دکتر ذبیح الله صفا را در ۱۹۸۳م در دهلی نو منتشر کرد. اثر عمدهٔ فارسی دکتر هروملِ سدارنگانیٔ (م ۱۹۹۲م) که زادهٔ شهدادپور سند پاکستان و در ۱۹٤۷ م به دهلی منتقل گردیده بود، نشر متن فارسی پایان نامهٔ دکترای وی از دانشگاه تهران باعنوان «سخنوران فارسیگوی سند و هند» است. وی آثار متعدد فارسی را به سندهی ترجمه کرده و منتشر ساخته است و ازاین راه در غنای زبان سندهی نقشی سازنده داشته است. از آثار فارسی دکتر عبدالودود اظهر دهلوی «تمایلات در ادبیات فارسی جدید» چاپ ۱۹۷۸م و ترجمهٔ فارسی راماین کتاب مقدس هندوان در دو مجلد منتشر شده به سال ۱۹۷۲م می باشد.

دکتر سید علی حیدر نیر استاد متقاعد و اهل پتنه دارای آثار متعدد فارسی از جمله نشر دیوان اول امیر خسرو تحفة الصغر و مقدمهٔ دیوان دوم خسرو غرة الکمال و دیوان قاسم ارسلان طوسیٔ چاپ ۱۹٦۲م می‌باشد. دکتر کاشی نات پاندیتا استاد دانشگاه کشمیر اثری به فارسی باعنوان ارمغان پارس منتخبی از شعر معاصر چاپ سرینگر به سال ۱۹۷۰م دارد. دکتر غلام دستگیر رشید استاد اسبق دانشگاه عثمانیه حیدرآباد دکن با تصحیح متن دیوان غرة الکمال خسرو دهلوی منتشر نمود در حالیکه دکتر متین احمد صبا اهل مظفر پور ایالت بیهار احوال و آثار میرزا معزالدین موسوی خان فطرت مشهدی را با مقدمه و حواشی به چاپ رسانید. دکتر محمد امین استاد متقاعد دانشگاه کلکته کتابهایی به فارسی باعنوان گلستان عجم و شرح احوال و آثار محمد سعید قریشی ملتانی دارد. دکتر محمد مرسلین استاد متقاعد دانشکدهٔ ذاکر حسین در دهلی «شرح زندگانی و آثار طالب آملی» را به فارسی تألیف کرده است. اثر فارسی دکتر نجمه صدیقه استاد دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد دکن «ادبیات فارسی در زمان قطب شاهی» به چاپ رسیده است. از آثار فارسی دکتر نرگس جهان تاریخ ادبیات فارسی در دورهٔ خلجیان و مقایسهٔ مثنوی لیلی مجنون امیر خسرو و نظامی گنجوی می باشند. دکتر نظام الدین گوریکر استاد اسبق دانشکدهٔ سنت زیریر بمبی چندین اثر به

فارسی دارد از جمله گلدستهٔ فارسی (دو جلد) ارمغان فارسی (دو جلد) آموزگار فارسی سه جلد همه چاپ بمبئی که هم اکنون ممبئی نامیده می‌شود. دیوان فارسی میر تقی میر با تدوین متن اثر آقای دکتر نیر مسعود رضوی استاد دانشگاه لکهنو می باشد. دکتر انوارالحسن رئیس اسبق بخش علوم شرقی دانشگاه لکهنو دیوان امیر خسرو را با مقدمه و حواشی در ۱۹٦۷م و وقایع نعمت خان عالی شیرازی را در ۱۹٦۹م منتشر ساخته است. از آثار فارسی دکتر اقبال حسین تصحیح کتاب تحفهٔ سامی چاپ ۱۹۷۳م و دیوان چندرا بهان برهمن شاعر معاصر شاهجهان می‌باشند.

باز ده ها نفر دیگر شامل برخی از استادان طراز اول دانشگاه ها در پژوهش و نشر آثاری به فارسی اعم از کتاب و مقاله پس از استقلال سهمی شایسته داشته اند که شامل پرفسور دکتر هادی حسن (م۱۹٦۳م) رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه اسلامی علیگر، دکتر عبدالقادر جعفری، پرفسور طلحه رضوی، دکتر ادریس احمد، دکتر شمس الدین احمد، پرفسور بهگوت سروپ، دکتر محمد تقی علی عابدی، دکتر چندر شیکهر، دکتر خورشید فاطمه حسینی، دکتر نبی هادی، دکتر اختر مهدی، دکتر شریف حسین قاسمی و دکتر یونس جعفری، و سایرین می باشند که شرح آثار فارسی منتشر شدهٔ آنان به فرصتی دیگر موکول می شود.

در ٦۱ سال اخیر پس از استقلال هند دهها موسسهٔ پژوهشی در هند از جمله کتابخانهٔ عمومی خدابخش پتنا، دانشگاه اسلامی علیگرهـ ، انجمن ایران کلکته، کتابخانهٔ رضا رامپور، غالب انستیوت دهلی، اکادمی‌های اقبال در شهرهای حیدرآباد دکن، و تری وندرم کرالا و سایر سازمانهای علمی آثار فارسی را بطور متون با ترجمه و یا بدون ترجمه منتشر نموده اند که نشانگر علاقهٔ پژوهشگران هند به زبان و ادب فارسی می باشد. باید به این نکته توجه داشت که بالغ برنود در صد استادان فارسی دانشگاه ها و دانشکده‌های هند که به امر تحقیق و پژوهش دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی و نشر و چاپ آن کوشا هستند از مسلمانان آن کشور عبارتند. این امر دال بر نفوذ میراث مشترک فرهنگی ایران و کشورهای شبه قاره برمبنای عقیده و فرهنگ مشترک

آنان با فارسی زبانان می باشد. یکی از عوامل موثر تشویق پژوهشگران فارسی دان در هند اعطای نشانها و جوایز ادبی برای مولفان و مروجان فارسی از طرف دولت مرکزی آن کشور می باشد. شایستهٔ یادآوری است که تا یک ربع قرن پیش دولت ایران برای محققان کشورهای شبه قاره به اعطای جوایز و نشانها التفات می نمود. در پاکستان پیر حسام الدین راشدی (م۱۹۸۲م) پرفسور محمد باقر(م۱۹۹۳م) استاد غلام سرور (م۱۹۹۸م) و چندین نفر فرهیختگان زبان و ادب فارسی از دریافت کنندگان «نشان سپاس» درجهٔ اول بوده اند. پیشنهاد می شود که دولت جمهوری اسلامی ایران این روش قدردانی را احیا نموده در گسترش و تقویت بنیهٔ فارسی آموزی و فارسی نویسی در کشورهای شبه قاره از جمله پاکستان گام موثری بردارد. بگفتهٔ لسان الغیب:

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند   آیا بود که گوشهٔ چشمی به ما کنند!

منابع و مآخذ :

۱. پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، مرکز تحقیقات فارسی، دهلی نو، ٦٥ – ۱۳٦٤ هـ ش.
۲. مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۹۹۳م.
۳. سهم نویسندگان و سخنوران شبه قاره در ادبیات فارسی مقالهٔ نگارنده، فصلنامهٔ دانش، شمارهٔ ۷۸ – ۷۹ پاییز و زمستان ۱۳۸۳، صص ۷۳ – ۸٤ .
٤. یادداشتهای شخصی نگارنده .

*****

عصمت درانی[1]

سهم شعرای فارسی
در نهضت استقلال خواهی پاکستان

چکیده :

نهضت استقلال خواهی پاکستان حقیقتی تاریخی است که بر افکار و آثار مردم و بالخصوص شاعران تأثیر عمیق گذاشت . در عهد سلطهٔ انگلیسیان شاعران فارسی شبه قاره چراغ فارسی را درتندباد معاندت و مخالفت دشمنان فروزان نگاه داشتند و می‌خواستند که آرزوی حریت و آزادی را در دل مسلمان هند به وجود آورند. مولانا حالی سخن‌سرایی های خود برای اهداف ملی ومیهنی ارائه کرد و اقبال که روح و روان این نهضت بود راه او را ادامه داد. کاخ پُرشکوه شعر ملی اقبال بر اساس فکر و سخن سرائی ملی و قومی الطاف حسین حالی بنا شده است . دیگر شاعران فارسی شبه قاره هم از اقبال تاثیر گرفتند و عقیده داشتند که شاعر شخصی است که از قوت شعر، دل و ذهن مردم را برای احیای قوم آماده می‌کند و ادب برای ملت به معرض وجود بیاورد . لذا بیشتر آنان جهت سهیم بودن درین نهضت و سرودن اشعار ملی و میهنی و سیاسی زیر عتاب دولت انگلیسیان قرار گرفتند، رنج ها بردند و بعضی ها زندانی هم شدند. این دوره بیداری سیاسی و این نهضت با همکاری شاعران فارسی نیرو گرفت .

***

درعهد اورنگ زیب دولت اسلامی در شبه قاره مستحکم بود ولی پس از وفاتش (۱۷۰۷م) عدم استحکام و طوائف الملوکی در کشور اسلامی راه یافت . پادشاهان و امرا به عیش کوشی مائل شدند و ملت های اروپایی زمینهٔ حکمرانی درین ناحیه محکم کردند. پس از نهضت استقلال خواهی در ۱۸۵۷م زندگانی برای مسلمانان دشوار و تلخ بود (۱) و آنان قوم ناپسندیده و مورد انتقام و زیر عتاب دولت انگلیسی قرار گرفتند. استخدام آنان در اداره های

---

۱ - مربی گروه زبان و ادبیات فارسی ، دانشگاه اسلامیه ، بهاولپور

دولتی مشکل شد (۲) هنتر W.W.Hunter که در کار دولتی بنگال عضویت داشت ، در کتاب معروف خویش که به نام « مسلمانان هندی» چاپ شده است . مسلمانان را در حال بسیار پست و زبون دیده، می نویسد.

«امر مسلّم این است که حالا هیچ اداره دولتی در کلکته نیست که در آن مسلمانی بتواند پُستی را به دست آورد که از سمت دربان و نامه رسان یا پیش خدمت بالاتر باشد » (۳)

هندوها ازین موقعیت استفاده کردند و امکانات پیشرفت آنان در شبه قاره هرچه بیشتر فراهم آمد. خوش بختانه درین وقت سرسید احمد خان (۱۸۱۷م – ۱۸۹۸م) (٤) برای حصول تعلیم انگلیسی و علوم جدید به مسلمانان نهضت علیگر را آغاز نمود و به توسط این نهضت هدف اصلی را به آن ها نشان داد.

زوال پادشاهان مغول ، استیلای انگلیسیان به آن سرزمین ، بیدادگری بیگانگان و دلسردی مسلمانان و نهضت استقلال خواهی حقایق تاریخی هستند که بر افکار و آثار مردم و بالخصوص شاعران تاثیر عمیق گذاشتند . بدین جهت در شعر هم تحولاتی به وجود آمد. زبان فارسی که زبان فرهنگی و دینی و درباری مسلمانان بود ، مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت و زبان انگلیسی را جای گزین آن کرده بودند (۵) ولی زبان وادب فارسی به آسانی مغلوب شدنی نبود و در عهد سلطهٔ انگلیسیان نیز شاعران فارسی در شبه قاره پاک و هند می بینیم که معروف ترین آنان غالب دهلوی است و علاوه بر آن شاعران دیگر مانند حسرتی ، حسن ملتانی ، شبلی ، حالی ، گرامی و طغرایی چراغ فارسی را در تُند باد معاندت و مخالفت دشمنان فروزان نگاه داشتند (٦)

شاعران فارسی شبه قاره از سرودن اشعار ملّی و میهنی و سیاسی زیر عتاب دولت انگلیسیان قرار گرفتند. آنان برای یک کشور جداگانه زحمت و رنج ها بردند و زندانی هم شدند. در اشعار شاعرانی درین دوره موضوعات استعمار انگلیسی و استقلال خواهی را می توان دید.

حالی: حالی (۱۸۳۷ – ۱۹۱٤م) از شاگردان غالب بود . وقتی که بعد از نهضت آزادی ۱۸۵۷م زندگانی مسلمانان دشوار و دگرگون بود ، حالی می‌خواست که آرزوی حریت و آزادی را در دل مسلمانان هند به وجود آورده و آن ها را به تاریخ درخشندهٔ خود آشنا سازد. او سخنرانی های خود را برای اهداف ملیٰ و میهنی ارائه کرده و بالخصوص به توسط منظومه « مدّ و جزر اسلام »

مسلمانان را از خواب گران بیدار کرد و در غزل تحولات به وجود آمد (۷) درین شک نیست که کاخ پُرشکوه شعر ملّی اقبال بر اساس فکر و سخن سرائی ملی و قومی حالی بنا شده است (۸)

شبلی: شبلی نعمانی به سرودن شعر هم علاقه داشت (۹) ولی پژوهش و نویسندگی به او مجال نمی داد که به سرودن شعر توجه زیادی را مبذول دارد. اشعار ملی به زبان فارسی از مولانا شبلی ، جواهر درخشان تفکّرات اسلامی است.

یاد آن رونق و بازار هنر در بغداد — یاد آن گرمی هنگامهٔ فن در شیراز
قرطبه آنکه از او کسب هنر کرد فرنگ — و آن سلونو که اطالیه به او داشت نیاز
آنکه پامال خرامش چه خراسان و چه پارس — آنکه تاراج نگاهش چه عراق و چه حجاز
آنکه دیلم به جبین داغ سجودش برداشت — آنکه سلجوق به خاک در او کرد نماز
روم را لرزه بر اندام ز بانگ غضبش — هند را غلغلهٔ مقدم او زهره گداز
رمح او بود که تاج از سر قیصر بربود — تیغ او بود که شد بادل گرمی همراز(۱۰)

اقبال: اقبال (۱۸۷۷م – ۱۹۳۸م) روح و روان نهضت استقلال خواهی بود. وقتی که اقبال به اروپا رفت ، شاعر محلّی بود چنانکه از منظومه های نیا شواله و ترانهٔ هندی آشکار است ولی در اروپا نتائج وطن پرستی و نژاد پرستی را به چشم خود ملاحظه کرد و آزرده خاطر شد و چون از اروپا برگشت، شاعر ملی و اسلامی و جهانی شده بود (۱۱) می گوید:

شاعر اندر سینهٔ ملت چو دل — ملّتی بی شاعری انبار گلِ (۱۲)

آخوندزاده: میان ۱۹۲۰م – ۱۹٤٤م در بلوچستان وقت دورهٔ بیداری سیاسی بود و در منظر نامه ادبی روایات نوین اضافه می شد . اشعار زیر عبدالعلی آخوند زاده (۱۸۷۲م – ۱۹٤٤م) (۱۳) ملاحظه کنید:

بیدار شوی مسلم و سرگرم عمل باش — پس منتظر سابقهٔ حکم ازل باش
بردار همان پردهٔ غفلت ز نظر باز — در امر انسداد خرابی و خلل باش
از درس قدیمان بیاموز سبق را — در عهد پسین نیز چو در قرن اول باش
امری کی نه بخشد به کسی نفع دو عالم — زان هیئت پارینه بی سود بدل باش(۱۴)

ظفر: مولانا ظفر علی خان (۱۸۷۰م – ۱۹۵٦م) (۱۵) متناوباً دوازده سال در زندان بسر برد و در نهضت های مختلفه از قبیل نهضت خلافت ، نهضت آزادی خواهی و ترک موالات شرکت نمود و عقیده داشت باید که ادب برای ملت به معرض وجود بیاید.

اشعارش اکثر دارای موضوعات سیاسی و وطنی و اجتماعی و دینی است . بطور نمونه یک غزل وی به تقلید از غزل معروف رودکی به قرار زیر است .

ساقیا برخیز و می در جام کن (۱۶) — فصل گل در بوستان آید همی
باد نوروزی وزید اندر چمن — نغمه اش عنبر فشان آید همی
مسلم از خواب گران بیدار شد — انقلاب اندر میان آید همی
باش تا برق درخشد از حجاز — غیرت حق درمیان آید همی
باش تا از پردهٔ مشرق بدر — حجت اسلامیان آید همی
کفر را غوغا بر آید از نهاد — مهدی آخر زمان آید همی
نعرهٔ الله اکبر می‌زنم — ناتوانان را توان آید همی

نشتر: سردار عبدالرب نشتر (۱۸۹۹ م – ۱۹۵۹م) ۱۷ از ایام تحصیلات مائل به خدمات ادبی و اجتماعی و سیاسی بود و منتقد و سخنرانی نیز بود و در نهضت های آزادی خواهی و ملی و ادبی کشور شرکت داشت ۰۱۸) و مخالف سرسخت حکومت استعماری بود. وقتیکه نشتر را با دیگر رهبران استقلال خواه به زندان انداختند ، وی در زندان شعر معروف اردوی مولانا ظفر علی خان را که مطلع آن به شرح زیر است می خواند (۱۹)

گاندهی نـــ آج جنگ کا اعلان کردیا — باطل کا پاره پاره گریبان کردیا

ترجمه : گاندهی امروز اعلام جنگ کرده است و با این اعلان گریبان باطل را پاره پاره کرده است .

همچنین زمانی که حزب مسلم برای حصول آزادی مسلمانان شبه قاره فعالیت را آغاز کرد. نشتر در ردیف سران و رهبران آن حزب قرار گرفت (۲۰)

سالک: عبدالمجید سالک (۱۸۹٤م – ۱۹۵۹م) ۲۱ به جرم نوشتن سرمقاله ای که به نظر دولت انگلیسی علیه حکومت وقت بود ، برای یک سال زندانی شد. وی در زندان نیز از فعالیت های ادیبانه دست نکشید و شعر و سخن را

ترک نکرد و عمر خود را در مجاهدت و خدمت در راه فرهنگ و آزادی بسر برد. اندیشه های آزادی خواهی و استقلال طلبی در اشعار وی می توان دید.

سحر رسید و گوش دلم صدای سروش — که خیز و گیر صراحی به کف سبو بردوش
بنوش باده ورندی کن و به عیش گزار — مگر به پیش حریفان مشو ضمیر فروش
چو زنده ای بشنو شعر حافظ شیراز — که برد از دل رندان قرار طاقت و هوش
ببانگ چنگ بگوئیم آن حکایت ها — که از نهفته او دیگ سینه می زد جوش
شراب خانگی از بیم محتسب تا کی — بروی یار بنوشیم و بانگ نوشا نوش(۲۲)

میکش: مولانا مرتضی احمد خان میکش درانی (۱۸۹۹م – ۱۹۵۹م) (۲۳) در نهضت های استقلال طلبی و جنبش های علمی و ادبی فعالیتهای فوق العاده‌ای نشان داد. بنابر جرم سخنرانی ها وی را برای یک سال در زندان انداختند. در اشعارش اندیشه های سیاسی و وطنی و ملی را ملاحظه کنید:

هزار فتنه و آشوب بود منتظرم — ازان ز کتم آمدم به بیت وجود
هزار تیر جفا خوردم و نیاسودم — هزار جهد بیاوردم و نبردم سود
بسی دویدم و جستم مگر نیافته ام — حریف سوز درونم به زیر چرخ کبود(۲۴)

منیر: محمد اکبر منیر (متولد ۱۸۹۵م) از شاعرانی به شمار می رود که در ممالک اسلامی احوال و کوایف مسلمانان را تجزیه و تحلیل کردند و در عهد خود محکومی و پستی مسلمانان و زوال ایشان را دیدند و اسباب تجدید حیات طلب کردند. در دیدگاه منیر شاعر کسی است که از قوت شعر دل و ذهن مردم را برای احیای قوم آماده می کند.

از شمع آزادی کن محفل دل روشن — تا باز کنی پیدا ایمان حدی خوان را
مانند زلیخایی شیدای رخ یوسف — در طلعت خود بنگر صد یوسف کنعان را (۲۵)

ندیم: عطاء الله شاه ندیم بخاری (۱۸۹۳م – ۱۹۶۲م) (۲٦) یکی از فداکاران نهضت خلافت بود و سخنرانی های آن دورهٔ وی مشحون از آیات قرآنی در فضیلت هجرت و مملو از احادیث نبوی راجع به فداکاری ها در

راه اسلام و بیان دلگداز مظالم بیگانگان بر ترکان و ایرانیان و اعراب بوده است و در نتیجه این سخنرانی های آتشین صدها خانواده های مسلمان برای فداکاری در راه استقلال طلبی و اسلام خواهی آماده شدند (۲۷) چند بیت از یک غزل وی ملاحظه شود :

چه گویمت ز کمال فرنگ دشمن دین	نشان دهد ز مقامی که اهریمن؟ چه رسد
سبو شکسته و خم خالی و خرابه تباه	ز دست ساقی تشنه به انجمن چه رسد
به ذره سجودی نصیب ما شده	بگو ندیم که اکنون به برهمن چه رسد(۲۸)

مشرقی : محمد عنایت الله خان امرتسری معروف به علامه مشرقی (۱۸۸۸م – ۱۹٦۳م) (۲۹) که با تأسیس نمودن یک حزب شبه نظامی به نام « جماعت خاکسار» (۳۰) مشهور شده ، در تاریخ سیاسی شبه قاره پاکستان و هند در اوایل قرن بیستم مقام والائی دارد. پس از پایان تحصیلات عالی از دانشگاه کامبریج در وزارت فرهنگ به کار دولتی اشتغال ورزید. ولی از وضع نامطلوب هند وقت مایوس شده ، از استخدام دولتی کناره گرفت و به جهت سهیم بودن در کسب استقلال وطن، سازمان سیاسی بزرگی که بیشتر جنبهٔ شبه نظامی داشت ، تشکیل داد. افکار انقلابی خود را در تهییج هموطنان خویش و برانگیختن آنان برای اقدام مبارزه علیه بیداد گران استعماری و همچنین برای باز گرفتن حقوق پائمال شده آنان در طی اشعار خود بیان نموده است (۳۱) یک غزل وی نقل می گردد:

مسلم خسته تن چه شد حشر بپا نمی کند	راه زمین نمی زند عزم سما نمی کند
شیشه و بزم و جام می شحنه شکست پی به پی	چیست که تو به نشکند، طرفه خطا نمی کند
عشوه گری که در زمن طرح افکند از چمن	دل به گلی نمی دهد یاد صبا نمی کند
مرد غیور کش به بر خفت عروس سلطنت	صحبت غیرتش زلزله را نمی‌کند
مرد خدا که کوه را کرد چوکاه هستیش	خوف خدنگ می کند، خوف خدا نمی کند
محمل شاهد شهی شد ز نظر بسی نهان	وین عجبی فراق مست شور و عزا نمی کند
شه نظری به نیم جو ملک فرنگ می فروخت	خوف فرنگ می کند شرم شما نمی کند
قول وعمل به مشرقی هر دو خلاف غیرتند	این ز رعایت بتی وان زریا نمی کند(۳۲)

هادی: یک غزل ملی از هادی مچهلی شهری (۱۸۹۰م – ۱۹۶۳م) (۳۳) به عنوان مثال درج می شود :

دیدهٔ غفلت گشا با خویشتن هشیار باش — با تمنا بر خور و از سعی بر خوردار باش
دست و پارا زن به دنیای عمل از راه جهد — فطرتت هرگز نگوید نقش بر دیوار باش
در حریم سینه حسی از غم ملت بگیر — پول خود را حفظ کن با دست و رنجت یار باش
جام ملیت بکش پنهان ز چشم زخم غیر — با خودانت بی خود و بادیگران هشیار باش
تا به کی پامال مانی همچو نقش پا به خاک — از نیاکان خودت عمده ترین آثار باش
آلت چوبین چرا باشي به دست کودکان — خنجر بران شو و شمشیر جوهردار باش
خانهٔ دل را به خورشید تجدد بر فروز — بگذر از تاریکی غم مطلع انوار باش
حرف زن از راه آهن صحبت از طیاره کن — با تجارت سردر آور منعم و زر دار باش
دیو استبدادیت را کن فراری از جهان — پرتو نور تجدد را علم بردار باش(۳۴)

قمر: در اشعار ملک محی الدین قمر قمرازی کشمیری (۱۸۹٤م – ۱۹٦۳م) شور و هیجان افکار آزادی خواهانه را می توان آشکار دید. اشعار وی در دوران نهضت استقلال خواهی در روزنامه و مجله ها مانند الهلال (کلکته) همدرد (دهلی) و زمیندار (لاهور) منتشر می شد . در روزنامهٔ « زمیندار » منظومات ملی بر صفحه اول به حروف جلی چاپ می شد که ترجمان افکار و احساسات استقلال خواهان و میهن پرستی است(۳۵) او می گوید :

از ما مپرس باعث آه و فغان ما — ناگفتنی است قصهٔ ما، داستان ما

تبسم: محمد رمضان تبسم قریشی (۱۸۹۹م – ۱۹۷۳م) (۳۷) در سال ۱۹۱۹م در ارتش استخدام شد ولی چون حزب جمعیت العلماء هند فتوی داد که استخدام در ارتش دولت استعماری بریتانیا حرام است ، در سال ۱۹۲۱م از ارتش مستعفی شد و به نهضت های آزادی خواهی و نهضت خلافت پیوست و به خدمت ملک و ملت پرداخت (۳۸)

چند بیت از یک غزل وی ملاحظه کنید :

در دلم دردیست لب را جرات اظهار نیست — این متاع بی بها شرمندهٔ گفتار نیست
رهبر خود کرده ام چون من جنون خویش را — در نگاهم هیچ منزل ، منزل دشوار نیست
ساغر عشقش بنوشند بی خطر در بزم او — بندهٔ انوار جانان ، بندهٔ اغیار نیست (۳۹)

عطا : عطاء الله خان عطا (۱۸۹۸م – ۱۹۹۱م) (٤٠) از ۱۹۲۵م رئیس انجمن ترقی اسلام بود و در نهضت استقلال خواهی همکاری و تشریک مساعی کرد و در حزب مسلم لیگ فعالیتهای فوق العاده نشان داد. اشعارش مشتمل بر بیان احساسات استقلال خواهی و موضوعات اجتماعی و وطنی است مانند:

بلبلان را درون کنج قفس — زاغ ها را به باغ می بینم
بلبلان را به چشم خار عطا — گل به منقار زاغ می بینم (۴۱)

***

قومیکه همه دارد جانباز ندارد — جانباز که جان بازد و جانباز ندارد
در زمرهٔ اقوام جهان نیست شمارش — و ندر نگه خویش هم اعزاز ندارد(۴۲)

این فکر نو شاعران فارسی، نهضت استقلال خواهی پاکستان را تقویت می بخشید. اقبال به رهبری و قیادت قائداعظم بسیار اهمیت می داد و در نامه ای که به تاریخ ۲۸ مه ۱۹۳۷م برای جناح فرستاده است، می نویسد:

« در شرایط حساس کنونی ، مسلمانان هند امیدوارند که به نوعی شما راهی برای نجات از این مشکلات پیدا خواهید کرد» (٤٣) ایمان جناح به دانائی و فراست سیاسی اقبال کمتر از ایمان اقبال به او نبود بالاخرهٔ در نتیجهٔ اندیشه بلند و اشعار وی شبه قاره هند طبق طرح اقبال به دو کشور مستقل تجزیه گردید.

سبط حسن رضوی در « فارسی گویان پاکستان » می نویسد: تحولاتی که بر اثر نهضت آزادی خواهی در صد سال اخیر در شبه قاره پدید آمد، تاثیر عمیق در اندیشهٔ شاعران و گویندگان آن سامان نهاد و در نتیجه، تغییرات قابل ملاحظه ای در شیوهٔ گفتار و پندار آنان به وجود آورد (٤٤)

به علت این تغییرات اگر شیوهٔ اشعار فارسی گویان امروز را « سبک پاکستانی » بنا میم بی جا نیست.

مآخذ و پانوشت ها

۱ – رضوی ، سجاد باقر، قائداعظم محمد علی جناح ، معمار پاکستان ، لاهور، ص ۱۰۲ ؛
M.A. Aziz, A History of Pakistan, 1979, Lahore, P.98
2 – W.W. Hunter , Indian Muslims, Lahore, 1924, pp 128-129

3 – Aziz Beg, Jinnah and His Times, Islamabad, 1986, p-77
زیدی ، شمیم محمود ، قائداعظم محمد علی جناح نابغۂ عصر ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، قائداعظم اکادمی ، اسلام آباد ، ۲۰۰۵م، ص ۷
4 – Stanley Wolpert, Jinnah of Pakistan. New York, 1984, p.19; M.A.Aziz, A History of Pakistan, p-108
۵ – هاشمی ، سید ، تاریخ مسلمانان پاکستان و بهارت ، کراچی ، ۱۹۵۳م ، ص ۳۴۳ ؛ نقوی ؛ علی رضا ، شعرا کے تذکرے تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۵ مرتبه فیاض محمود ، وزیر الحسن عابدی ، پنجاب یونیورستی ، لاهور ، ۱۹۷۲م ، ص ۵٤۱
٦ – رضوی ، سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ، ۱۹۷٤م ، ص ۳۳.
۷ – رضوی ، وقار احمد ، تاریخ جدید اردو غزل ، نیشنل بک فاوندیشن ، کراچی ، ۱۹۸۸م ، ص ۱۸۵.
۸ – انصاری ، اختر ، غزل اور درس غزل ، انجمن ترقی اردو علیگرهـ ، یونین پریس ، دهلی ، ۱۹۵۹م ، ص ۱۳.
۹ – ولی الرحمن شاه ، ادبیات عربی ، فارسی ، سنسکرت ، هندی ، انگریزی ، رساله ندیم گیا (۱۹۳۱م – ۱۹٤۹م) سے انتخاب ، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری ، پتنه ، ۱۹۹۹م ، ص ۱۳۰.
۱۰ – مهر النساء ایم خان ، مولانا شبلی و شعر فارسی ، مجلۂ دانش ، شماره ۸۵ ، ۸٤ ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۲۰۰٦م ، ص ۲۲۸.
۱۱ – رضوی ، سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، ص ۱٦٤ .
۱۲ – علامه اقبال ، جاوید نامه ، کلیات ، ص ۲۹٤.
۱۳ – کوثر ، انعام الحق ، شعر فارسی در بلوچستان ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ، ۱۹۷۵م ، صص ۱۳۱ – ۱۳۲.
۱٤ – شرافت عباس ، بلوچستان مین فارسی شاعری کے پچاس سال ، کوژک پبلشرز ، کویته ، ۱۹۹ ، ص ۲۲.
۱۵ – عبدالرشید ، خواجه ، تذکره شعرای پنجاب ، اقبال اکادمی لاهور ، ۱۹٦۸م ، ص ۲۲٦
۱٦ – ظفر علی خان ، مولانا ، بهارستان ، اردو اکیدمی ، پنجاب ، ۱۹۳۷م ، صص ۳۳٤ ، ۳۳۵.
۱۷ – صدیقی ، اقبال احمد ، قائداعظم اور انکے سیاسی رفقاء ، ج ۱ ، کراچی ، ۱۹۹۰م ، ص ۲۲۰
۱۸ – فارغ بخاری ، ادبیات سرحد ، ج ۳ ، پیشاور ، ۱۹۵۵م ، ص ۳۱۳.

۱۹ – فارغ بخاری ، باچاخان ، پیشاور ، ۱۹۵۷م ، ص ۱۲۸.
۲۰ – ختک ، غزن خان ، میر ، شعر فارسی در ایالت سرحد شمال غربی پاکستان ، پایان نامه برای دکتری دانشگاه تهران ، ٦٥ – ۱۳٦٤ هـ ش ، ص ۲۰٤
۲۱ – سالک ، عبدالمجید ، یاران کهن ، لاهور ، ۱۹۵۵م ، ص ۱٤۱.
۲۲ – رضوی ، سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، ص۳۱۰
۲۳ – همو ، همان، ص ۳۱۱
۲٤ – همو ، همان ، ص ۳۱۳.
۲۵ – ظهور الدین احمد ، پاکستان مین فارسی ادب ، ج ٦ ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۲۰۰۵م ، ص ٤۷.
۲٦ – ندیم ، عطاء الله شاه بخاری ، سواطع الالهام ، ملتان ، ۱۹۵۵م ، ص ۲۹.
۲۷ – رضوی ، سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، ص ۳۱۸.
۲۸ – ندیم ، عطا الله شاه بخاری ، سواطع الالهام .
۳۰ – رک : مضطر ، ا. دی ، خاکسار تحریک اور آزادی هند ، دستاویزات ، قومی اداره برای تحقیق تاریخ و ثقافت ، اسلام آباد ، ۱۹۸۵م.
۳۱ – رضوی ، سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، ص ۳۳۳
۳۲ – همو ، همان ، ص ۳۳٤
۳۳ – عبدالوحید ، جدید شعرای اردو ، فیروز سنز، لاهور ، ۱۹٦۹م ، ص ۵۲۰
۳٤ – رضوی ، سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، صص ۳۲۹ – ۳۳۰.
۳۵ – همو ، همان ، ص ۳٤۷.
۳٦ – همو ، همان ، ص ۳٤۸
۳۷ – مجله شاهین ، ج ۱ ، شماره ۱ ، دانشکدهٔ زمیندار ، گجرات ، ۱۹٦۵م ، ص ۳٤.
۳۸ – ظهور الدین احمد ، پاکستان مین فارسی ادب ، ج ٦ ، ص ٦۰
۳۹ – تبسم ، رمضان قریشی ، خمخانهٔ دل ، گجرات ، ۱۹۷۳م ، ص ۱۲۸.
٤۰ – عطاء ، عطاء الله خان ، کلیات عطا ، ج ۱ ، پیشاور ، ۱۹۸۲م ، صص ۷ – ۸
٤۱ – همو ، همان.
٤۲ – همو، همان.
٤۳ – زیدی ، شمیم محمود ، قائد اعظم محمد علی جناح : نابغهٔ عصر، ص ۲۵.
٤٤ – رضوی ، سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، ص ۱۷۹.

*****

اندیشه و اندیشمندان (۲)

ویژهٔ علامه اقبال

دکتر ایوب مرادی[1]
سارا چالاک[2]

وحدت مسلمین
از دیدگاه علامه اقبال لاهوری

چکیده:

وحدت مسلمین همواره به عنوان یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های اهل اندیشه در میان مسلمانان، مطرح بوده است و بسیاری از عالمان و روشنفکران دینی این مقوله را مطمح نظر خود داشته‌اند. علامه اقبال لاهوری به عنوان یکی از اصلی‌ترین میراث‌داران تفکرات وحدت‌طلبانه جمال‌الدین اسدآبادی، در آثار خود بیشترین توجه را به این مقوله داشته است. در این مقاله سعی شده، این مقوله به صورت تمام و کمال در آثار این روشنفکر مسلمان مورد کنکاش و مذاقه قرار گیرد.

کلمات کلیدی:

وحدت، اقبال لاهوری، پیامبر، قرآن، کعبه، شریعت،

***

مقدمه:

محمد اقبال لاهوری شاعر و متفکّر مسلمان شبه قاره در نهم نوامبر ۱۸۷۷م در شهر سیالکوت پنجاب زاده شد. دوران کودکی و نوجوانی خود را در زادگاهش به فراگیری زبانهای فارسی و عربی در مدارس قدیمه و اصول و مبادی علوم جدید در مدرسه مبلغان مسیحی سپری کرد. پس از گذراندن دوران متوسطه در سال ۱۸۹۵ به لاهور رفت و در دانشکدهٔ دولتی آن شهر به ادامه تحصیل مشغول شد و در این دوران با ادبیات انگلیسی و ادبیات جدید اروپایی آشنایی کامل حاصل کرد.

در اوایل سدهٔ بیستم با درگیر شدن در جریانات سیاسی زمان و کوششهای مسلمانان برای تجدید حیات ملی و حفاظت از حقوق خود در

---

[1] - عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور مرکز بیجار.

[2] - دانشجوی دکتری دانشگاه علامه طباطبایی – تهران.

برابر اکثریت هندو مذهب به سرودن شعرهای سیاسی و اجتماعی روی آورد اقبال در این دوران تحت تأثیر افکار سر سید احمدخان از سران نهضت علیگر قرار داشت. این جریان، جوانان را به فراگیری علوم و فنون جدید فرامی‌خواند. یکی دیگر از کسانی که در این دوران بر تکوین شخصیت اقبال تأثیر گذاشت مولوی نذیر احمد دهلوی بود. بسیاری از اندیشه‌های اقبال مخصوصا نظریهٔ خودی و تسخیر فطرت، از مبانی فلسفه اوست.

اقبال در ۱۹۰۵م به اروپا سفر کرد و در انگلستان و آلمان به تحصیل پرداخت. اقبال در طی سالیانی که در اروپا بود ، و پس از آن در پی مطالعهٔ اوضاع اجتماعی هند، کشمکشهای درونی آن و توطئه‌های استعمارگران به این نتیجه رسیده بود که همزیستی مسلمانان با هندوان در کشوری واحد، عاقبت به سُلطهٔ اکثریت هندو مذهب خواهد انجامید. بنابراین، بهتر آن خواهد بود که هر چه زودتر مسلمانان هند خود را از اکثریت هندو مذهب جدا کنند و به پیروی از اصل توحید اسلامی به جامعهٔ بزرگ مسلمانان جهان بپیوندند این جریان فکری و سیاسی که با اشاعهٔ افکار جمال‌الدین اسدآبادی و آرمان تشکیل یک خلافت جهانی اسلامی آغاز شده بود در میان توده‌های مسلمان هند طرفداران بسیار داشت اقبال در سراسر منظومه رموز بیخودی که در سال ۱۹۱۸م انتشار یافت به تفصیل به این موضوع پرداخته‌است. بیخودی در این رساله به معنی عرفانی آن نیست بلکه در این جا به معنای یکی شدن فرد و جامعه است، بدین‌سان است که خودی فرد در جامعه اضمحلال می‌یابد و فرد به جاودانگی دست می‌یابد.

مواضع او در این منظومه و سایر آثارش که راهگشای ملت مسلمین در آن دوران بوده است اگر امروز نیز مورد بازکاوی و احیای دوباره واقع شود می‌تواند الگوی مسلمانان در بازیابی هویت دینی و حصول اتحاد و انسجام اسلامی باشد. از همین روست که راقم سطور بر آن شد تا در طی این مقاله، مقولهٔ فوق‌الذکر را مورد مطالعه و بازکاوی قرار دهد.

وحدت در دیدگاه اقبال لاهوری:

اقبال در ابتدای کتاب رموز بیخودی که به بیان دیدگاههای وی در باب مقولهٔ اتحاد مسلمین و عناصر تأثیرگذار در این باب اختصاص دارد، در زمینهٔ ارتباط فرد با جامعه و مزایای اضمحلال خودی فرد در جامعه مواردی را ذکر کرده است:

فرد را ربط جماعت رحمت است / جوهر او را کمال از ملّت است
تا توانی با جماعت یار باش / رونق هنگامهٔ احرار باش
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۲۱)

سپس در تبیین این مطلب به حدیثی از پیامبر اشاره میکند:
حرز جان کن گفتهٔ خیرالبشر / هست شیطان از جماعت دورتر
(همانجا)

مزیت‌های پیوستن فرد به جامعه از نظر اقبال شامل موارد زیر است:

۱. فرد زمانی هویت پیدا می‌کند که به جمع پیوسته باشد:

فرد می‌گیرد ز ملت احترام

(همانجا)

از سوی دیگر اساس ملت را نیز افراد می‌داند:

ملت از افراد می‌یابد نظام

(همانجا)

۲. پیشرفت و کمال فرد بسته به حضورش در جمع دارد:

فرد تا اندر جماعت گم شود / قطرهٔ وسعت طلب قلزم شود
در دلش ذوق نمو از ملت است / احتساب کار او از ملت است
(همانجا)

فردی که در جمع محو شود آینه‌دار آینده و گذشته می‌گردد. از این طریق فرد ابدیت پیدا می‌کند. اقبال در باب فردی که فردیت خود را در جمعیت مضمحل کرده است این گونه می‌گوید:

مایه‌دار سیرت دیرینه او / رفته و آینده را آیینه او
وصل استقبال و ماضی ذات او / چون ابد لا انتها اوقات او
(همانجا)

۳. زبان مشترک قوم باعث کمال فرد می‌گردد:

در زبان قوم گویا می‌شود / بر ره اسلاف پویا می‌شود
پخته‌تر از گرمی صحبت شود / تا به معنی فرد هم ملّت شود
(همانجا)

٤. انسان تنها هیچگاه نمی‌تواند برای خود مقصدی تعریف کند چه رسد به اینکه درصدد رسیدن به آن مقصد باشد، این بودن در جماعت است که امور او را انضباط می‌بخشد:

فرد تنها از مقاصد غافل است　　قوّتش آشفتگی را مایل است
قوم با ضبط آشنا گرداندش　　نرم رو مثل صبا گرداندش
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۲۲)

۵. اقبال موانع و محدودیتهای حاصل از پیوستن فرد به جامعه را نیز بند، به شمار نمی‌آورد بلکه وسیله‌ای می‌داند برای آزادی:

پاْ به گل مانند شمشادش کند　　دست و پا بندد که آزادش کند
چون اسیر حلقهٔ آیین شود　　آهوی رم خوی او مشکین شود
(همانجا)

وی در تمثیلی انسان جدا مانده از جامعه را اینگونه به تصویر می‌کشد:

برگ سبزی کز نهال خویش ریخت　　از بهاران بار امیدش گسیخت
هر که آب از زمزم ملت نخورد　　شعله‌های نغمه در عودش فسرد
(همانجا)

همچنین اقبال معتقد است که در ضمیر همهٔ انسانها جوهری گرانبهاست که میل مفرط پیوستن به جامعه را دارد و نه تنها این گوهر از محدودیتهای حاصل از زیستن با جامعه گریزان نیست بلکه به گونه‌ای شیفتهٔ این محدودیتهاست:

جوهر نوریست اندر خاک تو　　یک شعاعش جلوهٔ ادراک تو
عیشت از عیشش غم تو از غمش　　زنده‌ای از انقلاب هر دمش
واحدست و بر نمی‌تابد دوئی　　من ز تاب او من استم تو تویی
خویش‌دار و خویش‌باز و خویش‌ساز　　نازها می‌پرورد اندر نیاز
فطرتش آزاد و هم زنجیری است　　جزو او را قوت کل‌گیری است
چون ز خلوت خویش را بیرون دهد　　پای در هنگامهٔ جلوت نهد
نقش‌گیر اندر دلش او می‌شود　　من ز هم می‌ریزد و تو می‌شود
جبر، قطع اختیارش می‌کند　　از محبت مایه‌دارش می‌کند
(همانجا)

پس از این مقدمه، که در باب مزایای پیوستن فرد به جامعه است، حال موضوع اصلی رو می‌نماید که همانا تعریف ملت و الزامات آن است:

اقبال در جاویدنامه ملت را اینگونه تعریف می‌کند:

چیست ملت ای که گویی لا اله　　با هزاران چشم بودن یک نگاه
(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۵۵۲)

از این تعریف می‌توان این گونه نتیجه گرفت که ملت زمانی هویت و قابلیت تعریف و تحدید می‌یابد که مقدمهٔ وحدت در میان اجزای خود را حاصل کرده باشد پس به همان اندازه که فرد نیازمند جمع است جامعه نیز بدون افراد فاقد هویت است:

روح ملت را وجود از انجمن　　روح ملت نیست محتاج بدن
(همانجا)

ملت از یک رنگی دلهاستی　　روشن از یک جلوه این سیناستی
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۲٦)

کثرت هم مدعا وحدت شود　　پخته چون وحدت شود ملت شود
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۳۱)

اقبال از طرح این مبحث اینگونه نتیجه می‌گیرد که اساس حیات ملت وابسته به وحدت یا به تعبیر وی توحید میان تک تک اجزای آن ملت است:

ملت از یکرنگی دلهاستی　　روشن از یک جلوه این سیناستی
قوم را اندیشه‌ها باید یکی　　در ضمیرش مدعا باید یکی
جذبه باید در سرشت او یکی　　هم عیار خوب و زشت او یکی
گر نباشد سوز حق در ساز فکر　　نیست ممکن اینچنین انداز فکر
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۲٦)

در همین جاست که اقبال باب مجادله را با کسانی که ملاک اساسی در تعریف ملت را بر پایهٔ اشتراک وطن و نسب می‌نهند می‌گشاید و به آنان می‌تازد:

ما مسلمانیم و اولاد خلیل　　از ابیکم گیر اگر خواهی دلیل
با وطن وابسته تقدیر امم　　بر نسب بنیاد تعمیر امم
اصل ملت در وطن دیدن که چه　　باد و آب و گِل پرستیدن که چه
بر نسب نازان شدن نادانی است　　حکم او اندر تن و تن فانی است
(همانجا)

آنچنان قطع اخوت کرده اند　　بر وطن تعمیر ملت کرده‌اند
تا وطن را شمع محفل ساختند　　نوع انسان را قبائل ساختند

جنتی جستند در بئس القرار / تا احلّوا قومهم دارالبوار
این شجر، جنت ز عالم برده است / تلخی پیکار بار آورده است
مردمی اندر جهان افسانه شد / آدمی از آدمی بیگانه شد
روح از تن رفت و هفت اندام ماند / آدمیت گم شد و اقوام ماند
تا سیاست مسند مذهب گرفت / این شجر در گلشن مغرب گرفت

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۴۱)

البته دلیل اصلی این موضع‌گیری موقعیت خاص جامعهٔ مسلمانان در هند بود اقبال بر این باور بود که اگر این گروه به جهت تعصبات میهنی و قومی ارتباط خود را با امت جهانی اسلام بگسلد دیری نخواهد گذشت که تحت سلطهٔ اکثریت هندو مذهب قرار خواهد گرفت. از همین روی بود که وی در صدد القای این اعتقاد بود که هم‌وطن و هم‌نسب بودن دلیل و انگیزهٔ اصلی برای هم ملت بودن نیست بلکه عنصر اصلی پیوند میان افراد یک ملت، اعتقاد به خدای مشترک و ایمان به کیش واحد است:

ملت ما را اساس دیگر است / این اساس اندر دل ما مضمر است
حاضریم و دل به غایب بسته‌ایم / پس ز بند این و آن وارسته‌ایم
رشتهٔ این قوم مثل انجم است / چون نگه هم از نگاه ما گم است
تیر خوش پیکان یک کیشیم ما / یک‌نما، یک‌بین، یک‌اندیشیم ما
مدعای ما، مآل ما یکیست / طرز و انداز خیال ما یکیست
ما ز نعمتهای او اخوان شدیم / یک‌زبان و یک‌دل و یک‌جان شدیم

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۲۶)

عشق در جان و نسب در پیکر است / رشتهٔ عشق از نسب محکم‌تر است
عشق‌ورزی از نسب باید گذشت / هم ز ایران و عرب باید گذشت
نور حق را کس نجوید زاد و بود / خلعت حق را چه حاجت تار و پود
هر که پا در بند اقلیم و جد است / بی‌خبر از لم یلد لم یولد است

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۷۱)

البته وی نه تنها بطور کامل منکر عنصر وطن در شکل‌گیری ملّت نیست بلکه ملتی را صاحب شوکت و قدرت می‌داند که به خوبی توانسته‌اند در وجود خود این دو محور را با هم درآمیزند:

در ضمیر ملت گیتی شکن — دیده‌ام آویزش دین و وطن

(کلیات اقبال، جاویدنامه، ٤٥٣)

اما در برابر ملاک قرار گرفتن اصل و نسب به شدت موضع گیری می‌کند:

قوم تو از رنگ و خون بالاتر است — قیمت یک اسودش صد احمر است

قطرهٔ آب وضوی قنبری — در بها برتر ز خون قیصری

فارغ از باب و ام و اعمام باش — همچو سلمان، زادهٔ اسلام باش

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ١٧٠)

ملت ما شأن ابراهیمی است — شهد ما ایمان ابراهیمی است

گر نسب را جزو ملت کرده‌ای — رخنه در کار اخوت کرده‌ای

(همانجا)

نیست از روم و عرب پیوند ما — نیست پابند نسب پیوند ما

(همانجا)

اقبال تا بدان پایه به تأثیر اعتقاد واحد در شکل‌گیری ملیت معتقد است که می‌گوید نه تنها دین واحد ملت ساز است بلکه کفر واحد نیز باعث ایجاد ملت واحد می‌گردد:

گر ز جمعیت حیات ملت است — کفر هم سرمایهٔ جمعیت است

(کلیات اقبال، اسرار بیخودی، ١٠٤)

حال که از وحدت به عنوان اصل و هویت ملت یاد شد کدام عوامل باعث ایجاد این وحدت می‌گردد و چه موانعی از شکل‌گیری آن جلوگیری می‌کند.

همانگونه که پیش از این در تعریف ملت بدان اشاره رفت یکی از ملاکهای اصلی تعریف ملیت، دین واحد است:

گر نباشد سوز حق در ساز فکر — نیست ممکن اینچنین انداز فکر

ما مسلمانیم و اولاد خلیل — از ابیکم گیر اگر خواهی دلیل

تیر خوش پیکان یک کیشیم ما — یک‌نما، یک‌بین، یک‌اندیشیم ما

زنده هر کثرت ز بند وحدت است — وحدت مسلم ز دین فطرت است

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ١٢٦)

علامه اقبال عناصر اصلی دین که باعث ایجاد وحدت میان اجزای ملت می‌گردد را این گونه بر می‌شمازد:

۱. پیامبر (ص):

از رسالت صد هزار ما یک است — جزو ما از جزو ما لاینفک است
آنکه شأن اوست یهدی من یرید — از رسالت حلقه گرد ما کشید
حلقهٔ ملت محیط افزاستی — مرکز او وادی بطحاستی
ما ز حکم نسبت او ملّتیم — اهل عالم را پیام رحمتیم
از میان بحر او خیزیم ما — مثل موج از هم نمی‌ریزیم ما
قوّت قلب و جگر گردد نبی(ص) — از خدا محبوب‌تر گردد نبی(ص)
قلب مؤمن را کتابش قوت است — حکمتش حبل‌الورید ملت است
از رسالت هم‌نوا گشتیم ما — هم‌نفس هم‌مدعا گشتیم ما
کثرت هم‌مدعا وحدت شود — پخته چون وحدت شود ملّت شود

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۳۱)

قوم را سرمایهٔ قوّت از او — حفظ سرّ وحدت ملت از او

(همانجا)

نیست از روم و عرب پیوند ما — نیست پابند نسب پیوند ما
دل به محبوب حجازی بسته‌ایم — زین جهت با یکدگر پیوسته‌ایم
رشتهٔ ما یک تولایش بس است — چشم ما را کیف صهبایش بس است
مستی او تا به خون ما دوید — کهنه را آتش زد و نو آفرید
عشق او سرمایهٔ جمعیت است — همچو خون اندر عروق ملت است
امت او مثل او نور حق است — هستی ما از وجودش مشتق است

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۷۱-۱۷۰)

۲. **قرآن:** از نظر اقبال قرآن عامل دیگریست از عناصر دینی که باعث وحدت میان ملت اسلام است:

از یک‌آیینی مسلمان زنده است — پیکر ملت ز قرآن زنده است

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱٤۷)

مؤمنان را تیغ با قرآن بس است — تربت ما را همین سامان بس است

(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۵۲۸)

» ز قرآن پیش خود آیینه آویز		دگرگون گشته‌ای از خویش بگریز
(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ٦٤٩)

او معتقد است عامل خواری و خذلان مسلمانان دور افتادن از قرآن است:

خوار از مهجوری قرآن شدی		شکوه‌سنج گردش دوران شدی
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۷۲)

زورق ما خاکیان بی‌ناخداست		کس نداند عالم قرآن کجاست
(کلیات اقبال، جاویدنامه، ٤٥٧)

سینه‌ها از گرمی قرآن تهی		از چنین مردان چه امید بهی
(کلیات اقبال، جاوید نامه، ٥٥٨)

اقبال اگر چه قرآن را عامل وحدت‌آفرین در میان مسلمین می‌داند اما از سوی دیگر از بی‌توجهی به این کتاب آسمانی گله کرده و می‌گوید: حتی کافران و بت‌پرستان نیز، برای بتهای ساختهٔ دست خود، ارزش و احترام قائلند اما مسلمانان تنها به صورت قرآن اکتفا کرده‌اند:

دَرِ صد فتنه را بر خود گشادی		دو گامی رفتی و از پا فتادی
برهمن از بتان طاق خود آراست		تو قرآن را سر طاقی نهادی
(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ٦٥٩)

۳. **شریعت:** شریعت در تعریف عرفا، به مسائل ظاهری و اعمال پیروی دین، نظیر نماز، روزه، خمس و زکات و امثال آن اطلاق می‌شود، در اصطلاح عبارت است از امور دینی که حضرت عزت عز شأنه جهت بندگان به لسان پیغمبر تعیین فرموده از اقوال و اعمال و احکام که متابعت آن سبب انتظام امور معاش و معاد باشد و موجب حصول کمالات گردد. قشیری می‌گوید: شریعت امر به التزام عبودیت است و حقیقت مشاهده ربوبیت و هر شریعتی که مؤید به حقیقت نباشد غیرمقبول است و هر حقیقتی که مقید به شریعت نباشد غیرمحصول است. اقبال در باب تأثیر شریعت در وحدت مسلمین می‌گوید:

تا نه این وحدت ز دست ما رود		هستی ما با ابد همدم شود
پس خدا بر ما شریعت ختم کرد		بر رسول ما رسالت ختم کرد
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۳۱)

روح چون رفت از صوم و صلاه   فـرد ناهـموار و ملـت بـی نظام

(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۵۵۸)

علم حق غیر از شریعت هیچ نیست   اصل سنت جز محبت هیچ نیست
فـرد را شرع است و مـرقات یقین   پخـتـه‌تر از وی مـقامات یـقین
مـلت از آیـین حـق گـیرد نظام   از نـظام مـحکمی خـیـزد دوام
قـدرت انـدر عـلم او پـیـداستی   هـم عـصا و هـم ید بیضاستی
با تو گویم سرّ اسلام است شـرع   شرع آغاز است و انجام است شرع

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱٤۸-۱٤۷)

هست دیـن مصطفی دین حیات   شـرع او تفسیر آیـین حـیات

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱٤۸)

از شـریعـت احـسن‌التقـویم شـو   وارث ایـمـان ابـراهـیم شــو
پس طریقت چیست ای والاصـفات   شـرع را دیـدن به اعـماق حـیات

(کلیات اقبال، پس چه باید کرد ای اقوام شرق، ۵۸۲)

٤. **خانۀ کعبه:** اقبال می‌گوید هر ملتی برای ادامۀ حیات خود نیازمند یـک مرکز محسوس است و این مرکز محسوس در میان ملت مسلمین خانـۀ کعبه است:

هـمـچـنان آئـین مـیلاد امـم   زنـدگـی بـر مـرکـزی آیـد به هم
حلقه را مرکز چو جان در پیکر است   خـط او در نقـطـۀ او مـضمر است
قـوم را ربـط و نـظام از مـرکزی   روزگـارش را دوام از مـرکـزی
رازدار و راز ما بـیـت‌الـحـرام   سـوز مـا هم سـاز ما بیت‌الحرم
تـازه‌رو بستان ما از شـبنمش   مـزرع مـا آبـگـیر از زمـزمـش

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۵۲)

حلقۀ ملت محیط افزاستی   مرکـز او وادی بطحـاستی

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۳۱)

اقبال برای محسوس کردن نظر خود سرگذشت قوم مؤمنی را متذکر می‌شود که به جهت از دست دادن مرکزیت دچار تفرقه و چنددستگی شدند:

در جهان جان امم جمعیت است   در نگر سرّ حرم جمعیت است
عـبرتی ای مسلم روشـن ضمیر   از مـآل امـت مـوسی بـگـیر

داد چون آن قوم مرکز را ز دست   رشتهٔ جمعیت ملت شکست
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۵۳)

از سواد کعبه چون آهو رمید   ناوک صیاد پهلویش درید
شد پریشان برگ گل چون بوی خویش   ای ز خود رم‌کرده بازآ سوی خویش
ای امین حکمت ام‌الکتاب   وحدت گمگشتهٔ خود بازیاب
(کلیات اقبال، اسرار خودی، ۱۰۹)

۵. **داشتن امام و ولی:** اقبال در اشعار خود نداشتن امام را عامل بی‌نظامی امور ملت می‌داند:

هنوز این چرخ نیلی کج‌خرام است   هنوز این کاروان دور از مقام است
ز کار بی‌نظام او چه گویم   تو می‌دانی که ملت بی‌امام است
(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ٦٣٣)

همانگونه که در این ابیات آمده است اقبال اعتقاد دارد که نداشتن امام و پیشوا باعث از هم گسیختن نظام ملت است و در پی این بی‌نظامی است که نظام عالم نیز به هم خورده است. وی همچنین معتقد است که ولی امر مسلمین می‌باید محبوب آنان نیز باشد و قوم امام خویش را محبوب و معشوق دل خود نیز بدانند:

شبی پیش خدا بگریستم زار   مسلمانان چرا زارند و خوارند
ندا آمد نمی‌دانی که این قوم   دلی دارند و محبوبی ندارند
(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ٦٣٦)

٦. **توجه به تاریخ و سرگذشت قوم:** در نگاه اقبال لاهوری زمانی یک ملت یا فرد می‌تواند هویت خود را بشناسد که از تاریخ و فرهنگ خود آگاهی داشته باشد:

فرد چون پیوند ایامش گسیخت   شانهٔ ادراک او دندانه ریخت
قوم روشن از سواد سرگذشت   خودشناس آمد ز یاد سرگذشت
سرگذشت او گر از یادش رود   باز اندر نیستی گم می‌شود
نسخهٔ بود تو را ای هوشمند   ربط ایّام آمده شیرازه بند
ربط ایّام است ما را پیرهن   سوزنش حفظ روایات کهن
چیست تاریخ ای ز خود بیگانه‌ای   داستانی قصه‌ای افسانه‌ای
این تو را از خویشتن آگه کند   آشنای کار و مرد ره کند

روح را سرمایهٔ تاب است این / جسم ملت را چو اعصاب است این
ضبط کن تاریخ را پاینده شو / از نفسهای رَمیده زنده شو
دوش را پیوند با امروز کن / زندگی. را مرغ دست‌آموز کن
مشکن ار خواهی حیات لازوال / رشتهٔ ماضی ز استقبال و حال

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱٦۲-۱٦۱)

اقبال تا بدانجا در این زمینه طریق مبالغه پیش می‌گیرد که می‌گوید در دورانی که جامعه از نظر فکری دچار انحطاط شده است دست به دامان عقاید و تفکرات گذشتگان شدن و تقلید صرف از آنان می‌تواند راه بهروزی ملت را هموار کند:

مضمحل گردد چو تقویم حیات / ملت از تقلید می‌گیرد حیات
راه آبا رو که این جمعیت است / معنی تقلید ضبط ملت است
در خزان ای بی‌نصیب از برگ و بار / از شجر مگسل به امید بهار
بحر گم کردی زبان اندیش باش / حافظ جوی کم آب خویش باش

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱٤٦)

سپس برای روشن‌تر کردن مطلب سرگذشت بنی اسرائیل را متذکر می‌شود:

پیکرت دارد اگر جان بصیر / عبرت از احوال اسراییل گیر
گرم و سرد روزگار او نگر / سختی جان نزار او نگر
پنجهٔ گردون چو انگورش فشرد / یادگار موسی و هارون نمرد
از نوای آتشینش رفت سوز / لیکن اندر سینه دم دارد هنوز
زآنکه چون جمعیتش ازهم شکست / جز به راه رفتگان محمل نبست

(همانجا)

تکیه بر عقل و دانش در جامعه‌ای که راه انحطاط را می‌پوید نه تنها باعث فلاح نیست بلکه باعث نابودی ملت می‌گردد:

اجتهاد اندر زمان انحطاط / قوم را بر هم همی پیچد بساط
عقل آبایت هوس‌فرسوده نیست / کار پاکان از غرض آلوده نیست
فکرشان ریسد همی باریک‌تر / ورع‌شان با مصطفی نزدیکتر

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱٤۷)

۷. **جهاد**: یکی دیگر از عوامل دینی که باعث نظام ملت و ایجاد وحدت در میان مسلمانان است، جهاد در راه حق است:

مؤمنان را تیغ با قرآن بس است | تربت ما را همین سامان بس است

(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۵۲۸)

مرد مؤمن را عزیز این نکته رس | چیست جز قرآن و شمشیر و فرس

(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۵۶۱)

اقبال نماز و روزه را بدون جهاد بی‌معنی و بی‌فایده می‌داند:

تا جهاد و حج نماند از واجبات | رفت جان از پیکر صوم و صلاه

(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۵۵۸)

اقبال معتقد است خواری و خذلان دامنگیر عثمانیان و هندیان به جهت دوری از جهاد و شجاعت یا به تعبیر وی کرّاری است:

می‌شناسی معنی کرّار چیست | این مقامی از مقامات علی است
امّتان را در جهان بی‌ثبات | نیست ممکن جز به کرّاری حیات
سرگذشت آل عثمان را نگر | از فریب غربیان خونین‌جگر
تا ز کرّاری نصیبی داشتند | در جهان دیگر علم افراشتند
مسلم هندی چرا میدان گذاشت | همت او بوی کرّاری نداشت

(کلیات اقبال، مثنوی مسافر، ٦١٤)

البته اقبال جهاد را تنها زمانی مجاز می‌داند که در راه به پا داشتن حق و سنن اسلام باشد:

صلح شر گردد چو مقصود است غیر | گر خدا باشد غرض، جنگ است خیر
گر نه، گردد حق ز تیغ ما بلند | جنگ باشد قوم را نا ارجمند
هر که خنجر بهر غیرالله کشید | تیغ او در سینهٔ ما آرمید

(کلیات اقبال، اسرار خودی، ١٠٦)

جنگ شاهان جهان غارتگری است | جنگ مؤمن سنت پیغمبری است

(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۵۴۷)

تیغ بهر عزت دین است و بس | مقصد او حفظ آیین است و بس

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۳۸)

در نگاه اقبال مقاتله تنها زمانی معنی و ارزش پیدا می‌کند که در راه خدا و با هدف کسب عزت و اعتلا برای دین باشد از سوی دیگر لشکر اسلام را به رعایت موازین مبارزهٔ جوانمردانه دعوت می‌کند و طی تمثیلی به آنان گوشزد می‌نماید که اگر در روز جنگ دشمن به پشت‌گرمی مصالحه، ایمن نشسته باشد نباید مورد تجاوز واقع شود:

روز هیجا لشکر اعدا اگر / بر گمان صلح گردد بی‌خطر
گیرد آسان روزگار خویش را / بشکند حصن و حصار خویش را
تا نگیرد باز کار او نظام / تاختن بر کشورش آمد حرام
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ١٤٨)

از سوی دیگر به مؤمنان هشدار می‌دهد که در برابر هجوم غرب همواره آماده باشند:

لالهٔ این چمن آلودهٔ رنگ است هنوز / سپر از دست مینداز که جنگ است هنوز
فتنه‌ای را که دو صد فتنه به آغوشش بود / دختری هست که در مهد فرنگ است هنوز
(کلیات اقبال، زبور عجم، ۳۳۸)

حال که عوامل ایجاد وحدت و انسجام در میان امت اسلام از دیدگاه اقبال مطرح گردید، در پایان این نوشتار به یکی از عوامل اصلی چنددستگی در میان ملت اسلام از نظر وی اشاره می‌کنم. اقبال به شدت معتقد است تأثیرپذیری و تقلید مسلمانان و به طور کلی ملت مشرق زمین یکی از اصلی‌ترین عناصر از بین رفتن وحدت و استقلال آنان است:

ترک و ایران و عرب مست فرنگ / هر کسی را در گلو شست فرنگ
مشرق از سلطانی مغرب خراب / اشتراک از دین و ملت برده تاب
(کلیات اقبال، جاوید نامه، ٤٥٤)

مسلمانی که در بند فرنگ است / دلش در دست او آسان نیاید
ز سیمایی که سودم بردر غیر / سجود بوذر و سلمان نیاید
(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ٦٢٣)

البته همانگونه که از زندگی اقبال برمی‌آید او به طور مطلق دست‌آوردهای غرب را نفی نمی‌کند و هیچگاه ملت اسلام را به صورت تام و تمام از بهره‌های غرب برحذر نمی‌دارد بلکه می‌گوید باید از تجارب مفید آنان بهره جست:

گر چه دارد شیوه‌های رنگ‌رنگ / من به جز عبرت نگیرم از فرنگ
(کلیات اقبال، جاوید نامه، ٤٦٠)

خرد افزود مرا علم حکیمان فرنگ / سینه افروخت مرا صحبت صاحب‌نظران
(کلیات اقبال، پیام مشرق، ٢٥٦)

زمانی با ارسطو آشنا باش / دمی با ساز بیکن همنوا باش

و لیکن از مقامشان گذر کن | مشو گم اندر این منزل سفر کن
(کلیات اقبال، گلشن راز جدید، ۳۸۲)

امّا باید این نکته را از نظر دور نداشت که فلسفه و حکمت غربیان مختص خود آنان است و حاصلی برای ملت مشرق ندارد:

قدح خردفروزی که فرنگ داد ما را | همه آفتاب لیکن اثر سحر ندارد
(کلیات اقبال، زبور عجم، ۳۳۱)

دلیل اصلی این حقیقت نیز قائل شدن آنان به جدایی جسم از روح است که حاصلش پیدایش عقیدهٔ جدایی دین از سیاست است که در صورت نفوذ این اندیشه در میان ملت اسلام، باعث نابودی آنان خواهدبود، همچنان که دولت ترکان به این بلیّه مبتلا گشتند:

بدن را تا فرنگ از جان جدا کرد | نگاهش ملک و دین را هم دوتا دید
کلیسا سبحهٔ پطروس شمارد | که او با حاکمی کاری ندارد
خرد را با دل خود همسفر کن | یکی بر دولت ترکان نظر کن
به تقلید فرنگ از خود رمیدند | میان ملک و دین ربطی ندیدند
(کلیات اقبال، گلشن راز جدید، ۳۸۲)

اقبال در جای دیگری ملت اسلام را از تقلید بی‌تنقید غرب باز می‌دارد و به آنان متذکر می‌شود:

قوّت دین از مقام وحدت است | وحدت ار مشهود گردد ملت است
شرق را از خود برد تقلید غرب | باید این اقوام را تنقید غرب
قوت مغرب نه از چنگ و رباب | نی ز رقص دختران بی‌حجاب
نی ز سحر ساحران لاله روست | نی ز عریان ساق و نی از قطع مؤست
محکمی او را نه از لادینی است | نی فروغش از خط لاتینی است
قوّت افرنگ از علم و فن است | از همین آتش چراغش روشن است
حکمت از قطع و برید جامه نیست | مانع علم و هنر عمامه نیست
علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ | مغز می‌باید نه ملبوس فرنگ
(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۵۴۲)

و باز سرگذشت حکومت ترکان را به یاد مخاطب می‌آورد:

ترک از خود رفته و مست فرنگ | زهر نوشین خورده از دست فرنگ
زآنکه تریاق عراق از دست داد | من چه گویم جز خدایش یار باد

بندهٔ افرنگ از ذوق نمود / می‌برد از غربیان رقص و سرود

(همانجا)

دلیل این تقلید از ظاهر را هم تنبلی و آسان‌طلبی‌شان می‌داند، همان عاملی که آنان را از کسب دانش باز داشته است:

نقد جان خویش در بازد به‌لهو / علم دشوار است می‌سازد به لهو
از تن‌آسانی بگیرد سهل را / فطرت او در پذیرد سهل را
سهل را جستن در این دیر کهن / این دلیل آنکه جان رفت از بدن

(کلیات اقبال، جاویدنامه، ٥٤٣)

در نگاه اقبال تفکر غرب بر پایهٔ معکوس جلوه دادن امور، و زشت را در صورت زیبا و زیبا را در هیأت زشت نشان دادن، شکل گرفته است و در این نوع از بینش رسیدن به هدف وسایل را توجیه می‌کند:

دوش رفتم به تماشای خرابات فرنگ / شوخ گفتاری رندی دلم از دست ببرد
گفت این نیست کلیسا که بیابی در وی / صحبت دخترک زهره وش و نای و سرود
این خرابات فرنگ است و ز تأثیر می‌اش / آنچه مذموم شمارند ، نماید محمود
نیک را و بد را بتر از روی دگر سنجیدیم / چشمه‌ای داشت ترازوی نصاری و یهود
خوب زشت است اگر پنجهٔ گیرات شکست / زشت خوب است اگر تاب و توان تو فزود

(کلیات اقبال، پیام مشرق، ۲۹۸)

نکتهٔ در خور دیگری که در تفکر اقبال خودنمایی می‌کند هشدار به ملت اسلام در باب تکیه نکردن به عطایا و حاتم بخشیهای غرب است:

فرنگ آیین رزاقی بداند / به این بخشد از او وا می‌ستاند
به شیطان آنچنان روزی رساند / که یزدان اندر آن حیران بماند

(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ٦٨۰)

شرع یورپ بی‌نزاع قیل و قال / بّره را کردست بر گرگان حلال

(کلیات اقبال، پس چه باید کرد ای اقوام شرق، ٥۹۰)

در عوض ملل مسلمین را به تلاش و تکاپو برای کسب تکنولوژی و دست یازیدن به اختراع و آفرینش، ترغیب می‌کند و تنها طریق سروری این ملتها را، همین تلاش و تکاپو می‌داند:

به آن ملت أناالحق سازگار است — که از خونش نم هر شاخسار است
نهان اندر جمال او جمالی — که او را نه سپهر آئینه‌دار است
میان امتان والا مقام است — که آن امت دو گیتی را امام است
نیاساید ز کار آفرینش — که خواب وخستگی بر وی حزام است
پرد در وسعت گردون یگانه — نگاه او به شاخ آشتیان است
مه و انجم گرفتار کمندش — به دست اوست تقدیر زمانه

(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ٦٤٧)

درست است که اقبال مخاطبان خود را به اخذ نکات مثبت فرنگ و به ویژه علم و تکنولوژی آنان سفارش می‌کند اما اعتقاد دارد که علم غرب نیز در راستای نسل‌کشی و نابودی انسان است:

فرنگ آفریند هنرها شگرف — برانگیزد از قطره‌ای بحر ژرف
کشد گرد اندیشه پرگار مرگ — همه حکمت او پرستار مرگ
رود چون نهنگ آب دزدش به یم — ز طیاره او هوا خورده بم
نبینی که چشم جهان‌بین خور — همی گردد از گاز او روز کور
تفنگش به کشتن چنان تیز دست — که افرشته مرگ را دم گسست

(کلیات اقبال، پیام مشرق، ٢٤٠-٢٣٩)

از نظر اقبال یکی از مهمترین علل تفرقه و از هم پاشیدن یک ملت غلامی و نوکرصفتی مردم آن، در برابر بیگانگان و فرنگیان است:

از غلامی بزم ملت فرد فرد — این و آن با این و آن اندر نبرد

(کلیات اقبال، بندگی‌نامه، ٣٩٨)

و در همین جاست که اعضای ملت را به خدمت جامعه خود فرا می‌خواند و سروری ملت را منوط به این امر می‌داند:

خدا آن ملتی را سروری داد — که تقدیرش به دست خویش بنوشت
به آن ملت سر و کاری ندارد — که دهقانش برای دیگری کشت

(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ٦٤٦)

حال که در باب آفات تأثیر غربیان یا به تعبیر اقبال فرنگیان سخن به میان آمد راه چاره و طریق دفع این بلیّه در چه چیزی است و اعضای یک ملت چگونه می‌توانند خود را از این آفت برهانند:

در گذر از جلوه‌های رنگ‌رنگ / خویش را دریاب از ترک فرنگ
گر ز مکر غربیان باشی خبیر / روبهی بگذار و شیری پیش گیر
چیست روباهی تلاش ساز و برگ / شیر مولا جوید آزادی و مرگ
جز به قرآن ، ضیغمی روباهی است / فقر قرآن اصل شاهنشاهی است

(کلیات اقبال، جاوید نامه، ٤٦٤)

گر چه دارد شیوه‌های رنگ‌رنگ / من به جز عبرت نگیرم از فرنگ
ای به تقلیدش اسیر آزاد شو / دامن قرآن بگیر آزاد شو

(کلیات اقبال، جاوید نامه، ٤٦٠).

بله، همانگونه که در این ابیات مشاهده می‌شود تنها راه نجات از تقلید و تأثیر فرنگ تأسی به آیات شریف قرآن است، که چون چراغی روشن، راه‌گشای امت مسلمین بوده و خواهد بود.

فهرست منابع و مآخذ:

۱ – بقایی ماکان، محمد – سروش ، احمد – قلندر شهر عشق – سیزده خطابه و گفتمان درباره علامه اقبال – انتشارات سنایی – ۱۳۸۱

۲- حسن بن احمد عثمانی، ابوعلی – فروزانفر ، بدیع الزمان – رساله قشیریه – انتشارات علمی و فرهنگی – ۱۳۸۳

۳ – دهخدا ، علی اکبر – لغت نامه – انتشارات دانشگاه تهران

٤ – ساکت ، محمدحسین – ماهتاب شام شرق ، گزارهٔ گزینه اندیشه شناسی اقبال – میراث مکتوب – ۱۳۸۵

٥ – لاهوری ، اقبال– کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری- به کوشش اکبر بهداروند- انتشارات زوّار – ۱۳۸٦

٦ – موسوی بجنوردی ، کاظم – دائرة المعارف بزرگ اسلامی – مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی – ۱۳۷۹

*****

* شکیل اسلم بیگ[1]

علامه محمد اقبال(رح): نظریه پرداز وحدت و انسجام اسلامی

چکیده

وحدت و انسجام اسلامی یکی از مهمترین دغدغه های اندیشمندان و مصلحین جوامع اسلامی بوده است. زیرا دشمنان جهان اسلام همواره سعی نموده اند با دامن زدن به اختلافات موجود و بزرگ نمایی آن مانع از وحدت و همدلی مسلمانان گردیده و زمینه را برای سلطه خویش فراهم ساخته و در صدد غارت آنها برآیند. بنابراین ما شاهد این مساله هستیم که با وجود اینکه بیش از یک چهارم جمعیت جهان مسلمان هستند و بیشترین منابع طبیعی و انرژی جهان را در اختیار دارند تا کنون نتوانسته اند وضعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی قابل قبولی داشته باشند و مادامیکه وضعیت کنونی استمرار داشته باشد نمیتوان امید چندانی به بهبود این شرایط داشت.

یکی از مهمترین مصلحان دینی معاصر و از شیفتگان ترقی و اتحاد عالم اسلام که طرحی را برای اتحاد.امت اسلامی ارائه نموده و تلاش فراوانی در این راستا داشته است،حکیم‌الامت علامه اقبال لاهوری(رح) (۱۲۸۹-۱۳۵۷ق/۱۸۷۷-۱۹۳۸م) است. او نیز از وضعیت اسفبار مسلمین در دوران حساس زندگی خویش رنج می برد و در جستجوی راهی برای درمان ایشان بود. او در شناسایی درد های مسلمین با پیشگامان خود- سید جمال الدین اسد آبادی و محمد عبده- اشتراک نظر فراوان داشته است. لکن در ارائه راه های درمان تا حدی از آنها متمایز می‌گردد. اقبال به خوبی می‌دانست که اسلام نه ملّی گرا است و نه استعمارگر؛ بلکه جامعهٔ مللی است که مرزهای مصنوعی و تمایزات نژادی را برای تسهیل شناسایی قبول دارد؛ نه برای آنکه عمق دید اعضای این جامعه را محدود سازد. گویا ملت یا امت اسلامی در اقوام جذب نمی شود بلکه خود می تواند که آنها را جذب کند.

۱ - عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی ، دانشگاه جی سی لاهور- پاکستان

اقبال معتقد است که جامعهٔ اسلامی در حال حاضر در برخورد با فرهنگ و تمدن غربی -که اساس حکومت آنان به بی دینی و مادی گرای است- دچار بیماری تزلزل شخصیت و از دست دادن هوّیت شده است. وی در اشعار و مقالات و سخنرانیهای خود پیغامی به ملل اسلامی فرستاده که برای محفوظ ماندن از استعمار سیاسی و اقتصادی و تکنولوژی کشورهای پیشرفته، اقوام جهان اسلام یک اتحاد جمعیت واحدی را بوجود آورند و بنیان زندگی و حکومتهای خود را بر قرآن استوار کنند. اقبال برای این اتحاد و انسجام اسلامی سه راه حل در کتاب خود « احیای فکر دینی در اسلام » مطرح کرده است. وی نیز بنابر اهمیت ژئوپلتیکی تهران در منطقه، پیشنهاد داده است که در پایتخت جمهوری اسلامی ایران مرکزی مثل ژنو تأسیس شود تا امور بین المللی اتحاد اسلامی در آن مرکز حل و فصل؛ و منافع مشترک آنها تأمین شوند.

کلید واژه: اتحاد و انسجام اسلامی، علامه محمد اقبال، استعمار غرب، تهران-ایران

***

تعریف انسجام اسلامی همان تعریفی است که در اسلام آمده است یعنی تلاش مسلمانان در راستای عمل به اسلام و حفظ منافع اسلامی، خداوند در قرآن می‌فرماید: «واعتصموا بحبل‌الله جمیعاً ولاتفرّقوا» یعنی شما به ریسمان و دین خدا چنگ زده و به قرآن عمل کنید.

در آیات متعددی از قرآن مجید مسلمانان «امت واحده» خوانده شده‌اند و از آن‌ها خواسته شده است با «اعتصام بحبل الله» متحد شده و از تفرقه بپرهیزند، چرا که تفرقه عامل «فشل» و سستی آنهاست. حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در گفتار و کردار خویش به این مهم توجه وافری داشته‌اند، اما متأسفانه در طول تاریخ، مسلمانان به دلایل مختلف دچار تفرقه و ضعف و انحطاط شدند.

حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای، رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران، در آغاز سال ۱۳۸٦ خورشیدی، فرموده‌اند:

«امسال، سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی است؛ یعنی در سطح بین‌المللی، انسجام میان همه‌ی مسلمانان و روابط برادرانه‌ی میان آحاد امت اسلامی از مذاهب گوناگون و وحدت کلمه‌ی آنها، ... مسأله این است که اگر ما برای مشکلات جهان اسلام، به دنبال چاره‌یی هستیم، یا به تعبیر

درست‌تر، اگر ما برای سربلندی و عظمت و عزت اسلام و قرآن مجاهده می‌کنیم، این با اختلاف و درگیری بین مسلمین سازگار نیست».

حکیم الامت علامه محمد اقبال لاهوری – که به قول حضرت خامنه‌ای «ستاره‌ی بلند شرق است»- پیشگام نوزایی سده‌ی بیستم اسلام است. او، به دقت و با دیدی انتقادی، تجلیات معاصر تاریخ اسلام را مطالعه کرد و به این نتیجه رسید که مسلمانان با دور شدن و کنار گرفتن از اسلام کم‌کم رو به انحطاط گذارده‌اند و شکوهمندی دوباره‌ی آنان، تنها هنگامی برخواهد گشت که دریابند زندگی فردی و اجتماعی با اصول اسلام همگام و هماهنگ است.

جهان اسلام از نظر عرصهٔ جغرافیایی و ژئوپلتیکی محدوده وسیعی را از آفریقا تا آسیا و اروپای شرقی دربرمی‌گیرد. تمرکز اصلی کشورهای مسلمان در دو قاره آسیا و آفریقا است. البته جمعیت‌های مسلمان تقریباً در کل جهان مشاهده می‌شود. کشورهای اسلامی که بیش از ۵۰ درصد جمعیت آنها مسلمان است، از نظر مساحت حدود ۱۲۰۰۰/۰۰۰ مایل مربع یعنی بیش از ۲۰درصد کل خشکی‌های جهان را به خود اختصاص می‌دهند و از نظر جمعیت نیز حدود ۳۰ درصد- بنابر برخی تخمین‌ها حدود یک میلیارد و هشتصد میلیون نفر – از کل جمعیت جهان را دارا هستند. همچنین برخی از کشورهای جهان نیز دارای اقلیت قابل توجهی از جمعیت‌های مسلمان می‌باشند و بدین‌گونه آنها نیز در ارتباط نزدیک با جهان اسلام قرار می‌گیرند(رک:دایره المعارف اسلامی، ذیل «اسلام»).

اما با وجود اینکه بیش از یک چهارم جمعیت جهان مسلمانند و بیشترین منابع طبیعی و انرژی جهان را در اختیار دارند تاکنون نتوانسته‌اند وضعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی قابل قبولی داشته باشند و مادامی‌که وضعیت کنونی استمرار داشته باشد نمی‌توان امید چندانی به بهبود این شرایط داشت.

اقبال از وضعیت اسفبار مسلمین در دوران حساس زندگی خویش رنج می‌برد و در جستجوی راهی برای درمان ایشان بود. او در شناسایی دردهای مسلمین با پیشگامان خود – سید جمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده و کواکبی– اشتراک نظر فراوان داشته است؛ لکن در ارائه راه‌های درمان تا حدی از آنها متمایز می‌گردد.

در نظر اقبال در مملکت اسلامی دین و سیاست از یکدیگر جدا نیست، بلکه تا وقتی وحدت بین مسلمانان برقرار باشد سیاست و دین یکی است و اشتراک ایمان باشکوه فراوان باقی است.

او باور دارد که اسلام نه ملیگری است و نه استعمار، بلکه جامعه‌ی مللی است که مرزهای مصنوعی و تمایزات نژادی را برای تسهیل شناسایی قبول دارد نه برای آنکه عمق دید اعضای این جامعه را محدود سازد. گویا ملت یا امت اسلامی در اقوام جذب نمی‌شود ولیکن خود می‌تواند که آنها را جذب کند(معینی، سید عبدالواحد، مقالات اقبال، ص ۲۲۱-۲۳۸ ؛ جاوید اقبال، افکار اقبال، ص ۱۰۲-۱۰۳).

به عقیدهٔ اقبال پاره پاره شدن اتحاد عالم اسلام دو علت دارد:

۱. بعد از دورهٔ خلافت راشده (حک: ٦٣٢- ٦٦١ق/ ۱۲۳٤ - ۱۲٦۲م)، اساس حکومت اسلامی به جای ایمان و قرآن به موروثیت و ملوکیت بدل و تغییر شد.

۲. از قرن سیزدهم/ هیجدهم به بعد، دنیای اسلام تحت سلطهٔ اروپائیان درآمد؛ و در حقیقت این را باید دورهٔ زوال و انحطاط مسلمانان نامید.

در قرن مزبور، که سیاست توسعه طلبی سرمایه‌داری اروپا به ویژه انگلستان با شتاب گسترش می‌یافت و دول غربی با استفاده از دستاوردهای انقلاب علمی و صنعتی و در راستای تولید انبوه و انباشت سرمایه به رقابتهای امپریالیستی رو آورده بودند؛ بلاد اسلامی تحت تأثیر بحرانهای عمیق و ریشه‌دار خود در نهایت ضعف، عقب‌ماندگی و انحطاط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به سر می‌بردند. در تمام این سرزمین‌ها حکومتهای مستبد و غالباً وابسته عامل غارت منابع ملی بودند و جامعه تحت فشار نیز به کام جهل و فقر و فساد فرو رفته بود. در این شرایط استعمارگران غربی در کنار تلاش گسترده برای تضعیف بیش‌تر مسلمین و تعمیق نادانیها هرجا که لازم دانسته و می‌توانستند دست به تجزیه سرزمینهای مسلمین زده، اختلافات فرقه‌ای، دینی، قومی، اجتماعی و سیاسی را گسترش داده و در مواردی آن‌ها را به سوی جنگهای بی‌ثمر سوق می‌دادند(جاوید اقبال، افکار اقبال، ص ۱۰۲-۱۰۵).

پس از جنگ جهانی اول و به پایان رسیدن حکومت عثمانی، اقبال اولین شخصیت مسلمان بود که فریاد برآورد و اعلام کرد که دیگر تصور خلافت بین‌المللی کهنه و فرسوده شده است؛ حالا پس از تشکیل کشورهای آزاد و مستقل اسلامی، تصور خلافت قابل اجرا نیست. ناگزیر باید در راه

وحدت اسلام گام برداشت. او در این مورد با پیشرفت اتحاد و وحدت مسلمین عقیده داشت که «هر کشور مسلمان باید روی پای خود بایستد. همه کشورهای اسلامی مانند یک خانواده باهم متحد زندگی کنند و هر کدام سرنوشت خویش را مستقلاً در دست خود بگیرند.»(جاوید اقبال، افکار اقبال، ص ۱۰٤-۱۰۵؛ فراقی، اقبال چند مباحث نو، ص ٦٥-٩٦).

در نظر اقبال: «اسلام نه میهن‌پرستی (ناسیونالیسم – Nationalism) است نه شاهنشاهی، بلکه فقط نوعی حکومت از دوّل مشترک».وی در «بانگ درا، ص ۲٤۸» دراین مورد به صراحت گفته است:

ای مسلمان ملّت خویش را با اقوام مغرب مقایسه نکن، قوم رسول هاشمی(ص) در ترکیب از دیگران منفرد است.دیگر اقوام را انحصار بر ملک و نسب است، ولی قوم تو بر نیرو وتوان مذهب استوار است:

عقدهٔ قومیّت مسلم گشود	از وطن آقای ما هجرت نمود
آن چنان قطع اخوّت کرده اند	بر وطن تعمیر ملّت کرده اند
تا وطن را شمع محفل ساختند	نوع انسان را قبایل ساختند

(اسرار و رموز، صص ۱۱٤-۱۱۵)

مطلب این است که این خاک پرستی نگذاشت که برادری انسانی یک نوع بماند و در گروه ها متفرق شد. اسلام از قید وطن آزاد است. مقصود اسلام ساختن جامعهٔ انسانی است که از اجتماع نژادها و اقوام مختلف امّتی را تشکیل دهد و آن امّت دارای شعور ذاتی مخصوص باشد(منور، در حضور اقبال، ص ۱۵؛ منور، تصوّر ملّت در کلام اقبال، ص ۱٤٦).

گر نسب را جزو ملّت کرده ای	رخنه در کار اخوّت کرده ای
هرکه پا در بند اقلیم و جد است	بی خبر از لم یلد لم یولد است

(اسرار و رموز، صص ۱٦۲،۱٦٤)

یگانگی و یک پارچگی قوت ملّت است. این وحدت و انسجام بر توحید و رسالت استوار می باشد.دراین باره، علامه اقبال می فرماید:

ملّت بیضا تن و جان لا اله	ساز ما را پرده گردان لا اله
لا اله سرمایهٔ اسرار ما	رشته اش شیرازهٔ افکار ما
از یک آئینی مسلمان زنده است	پیکر ملّت ز قرآن زنده است
طینت پاک مسلمان گوهر است	آب و تابش از یم پیغمبر است

(اسرار و رموز، صص۱۲۵، ۱۳۳)

اقبال در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» می فرمایند:
« امروز مسلمانان در تمام جهان گسترده اند امّا هر کجا که باشند روش و خوی و خصلت، آداب و رسوم، سنجش خیر و شر آنها با جوامع غیر اسلامی فرق دارد. شک نیست که مذهب مسیحیت پیش از اسلام برای بنی نوع انسان پیام مساوات داده بود، ولی اهل روم استعداد درک درستی از این پیام نداشتند(برای آگاهی بیشتر رک: داوود راهبر، عناصرروحانی کلچر، صص۹۰-۱٦۸). امّا این سعادت نصیب اسلام شد که بنی نوع بشر را از بند قیود زبان و رنگ و نژاد و وطن رها ساخته و همه را باهم برادر و برابر سازد.
(The Reconstruction of Religious Thought in Islam, p-141).

به گفتهٔ مارس گاد فرای دی ممبنز(Maurice Gaudfroy De Mumbnes):
« اگرچه با اختلاف زمان و مکان در اقوام مسلمان تحولاتی رخ داده است، امّا آداب و افعال، رسوم و اعمال مشترک آنها همیشه باعث تجدید حیات آنها گشته است. در جوامع مسلمانان اگرچه به سبب ثروت یا منصب، طبقات بوجود آمد، ولی احساس برابری و مساوات باقی ماند. باوصف این، در آهنگ و روش های مشترک آنان به نحوه اعجاب انگیز جلوه گر شد».
(Muslim Institutions, p-159, 199).

خود اقبال این موضوع را چنین مطرح کرده است:

چیست ملّت ای که گویی لا اله	با هزاران چشم بودن یک نگه!
اهل حق را حجت و دعوی یکی است	خیمه های ما جدا دلها یکی است

(جاوید نامه ص ۱۹۲)

پرفسور آربری (**A.J. Arberry**) در پیشگفتی بر ترجمه‌ی انگلیسی‌اش از رموز بی‌خودی می‌نویسد: «اقبال در رموز بی‌خودی، موضوع فرا ملّیتی و جهانی بودن اسلام را بیان می‌دارد. او در این مرحله از زندگی‌اش هنوز با عزمی استوار درباره‌ی امکان برپایی خلافتی تجدید نظر شده می‌اندیشید که حکومت یگانه‌ی خدایی سیصد میلیون از مسلمانان جهان را فراهم آورد».
(Arberry A.J., The Mysteries of selflessness, p-XII)

پرفسور براؤن (E.G.Brown) در باز بینی‌اش از ترجمه انگلیسی نیکلسون از اسرار خودی بر آن است که: «... این به هیچ رو یک فلسفه‌ی غربی نیست، بلکه یک فلسفه‌ی پان اسلامیسم که طرح شده است تا دردهای سکون‌گرایی، خود فرونشانی و وحدت وجود را، که از نگاه سراینده، مکتب مردانه و پهلوانانه‌ی پیشین پیامبر اسلام را از مردانگی انداخته است درمان بخشد».

(E. G.Brown, Secrets of the Self, A Review, p-146)

سید عبدالواحد مغینی به هنگام بیان وابستگی اقبال به سید جمال‌الدین اسدآبادی و معنای پان‌اسلامیسم می‌نویسد:

«یکی از اندیشه‌مندان مسلمان معاصر که بیش از هرکسی وام‌دار سید جمال است و در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم شکفت و کوشید تا پیام و پایگاه علمی و نوزایی سیاسی را در جهان اسلام سقوط یافته جامه‌ی عمل بپوشاند اقبال بود»(سید عبدالواحد معینی، مقالات اقبال، لاهور، ۱۹٦۳، ص ۱٤۳).

اقبال سخت باور داشت که اگر قرار باشد امت‌های مسلمان در جهان رقابتی کنونی زنده بمانند بایستی در پی راه و روشی باشند که بتوانند آنها را همچون یک پارچه و یگانه به یک‌دیگر پیوند دهد. اقبال در سخنرانی کوتاهی که به سال ۱۳۲۹ق/ ۱۹۱۱م، در همایش آموزش و پرورش اسلامی ایراد کرد چنین گفت: «برخی از خرده‌گیران بی‌مهر به هنگام تعبیر و تفسیر شعرهایم به من برچسپ هوادار و پشتیبان پان اسلامیک زده‌اند. من خودم آشکار ادعا می‌کنم که یک پان اسلامیست‌ام و بر آنم که امّت ما آینده‌ی شکوهمندی دارد». (سید عبدالواحد معینی، مقالات اقبال، لاهور، ۱۹٦۳م، ص۱٤۳).

اقبال در یک سخنرانی دیگر همین نکته را چنین شرح داده است:

«اسلام از همگی قید و بندهای مادی بیزار و رهاست و ملیت خود را بر پایه‌ی تصوری سراسر مجرد می‌گذارد، که در عمل هوادار تکامل شخصیت‌ها تجسم یافته است. اصل زیست آن به شخصیت و نبوغ ویژه‌ای بستگی ندارد. اسلام در سرشت خود، همیشگی و همه‌جایی است».

(Thoughts and Reflections of Iqbal, p-377)

در تصور اقبال «ملت» و «اتحاد و انسجام اسلامی» یک معنا است او اشاره می‌کند:« بینش اسلامی درباره‌ی ملت گرایی از دیگر ملت‌ها جداست ناسیونالیسم یا ملیت‌گرایی بر پایه‌ی وحدت زبان‌ها، یک پارچگی سرزمین‌ها، یا همبستگی‌های اقتصادی نیست. ما به یک خانواده وابسته‌ایم که اعتقاد مشترک درباره‌ی آشکارسازی‌های این جهان و آداب و رسوم تاریخی است که همه با هم در آن شریکیم». (محمد اقبال، ملت بیضا پرایک عمرانی نظر، مقالات اقبال، ص ۱۱۹-۱۲۰؛ فراقی، اقبال چند مباحث نو، ص ٦٥-٩٦)

اقبال در مقدمه ی پیام مشرق به مردم شرق زمین به ویژه اقوام شرق اسلام چنین توصیه می کند:

«شرق و به خصوص شرق اسلامی چشمش را پس از خواب سنگین قرنها باز کرده است. اما ملل شرق باید این نکته را بدانند که زندگی

نمی‌تواند انقلابی در پیرامون خود بوجود بیاورد مگر اینکه انقلاب در درون خودش باشد و هیچ دنیای نوی نمی‌تواند وجود خارجی پیدا کند مگر اینکه وجودش نخست در قلب انسانها صورت بندد. این قانون قطعی فطرت که قرآن کریم آنرا با کلمات روشن و بلیغ «انَّ الله لا یغیر ما بقَوم حَتی یُغَیّروا ما بأنْفُسهم» بیان فرموده است شامل هر دَو جنبۀ فردی وَ اجتماعی زندگی مَی‌باَشَد و من در آثار فارسی خود سَعی کردم همین حقیقت را در نظر داشته باشم. امروز در جهان و خاصه در کشورهای شرقی هر کوششی که نقطۀ نظر افراد و اقوام را از مرزهای جغرافیایی بالا برده، در ایشان سیرت درست و نیرومند انسانی را تجدید یا تولید می‌نماید ، محترم است» (اقبال، مقدمۀ پیام مشرق، ص۱۳۵-۱۳٦).

شعر اقبال نیز پُر است از تصورات اتحاد و وحدت اسلامی، در شعر «نیایش» در اسرار خودی، اقبال با شور و گرمی پیش خداوند گلایه می‌کند که جامعه‌ی او با از دست دادن یگانگی، دشواری‌های غیر قابل حلی برای خود آفریده است و مسلمانان ناامیدانه در سراسر جهان پخش شده‌اند. او دعا می‌کند که خداوند آنان را از راه رشته‌های اعتماد و دوستی دو جانبه یگانه یک پارچه سازد:

رشته‌ی وحدت چو قوم از دست داد — صد گره بر روی کار ما فتاد
ما پریشان در جهان چون اختریم — همدم و بیگانه از یک دیگریم
باز این اوراق را شیرازه کن! — باز آیین محبت را تازه کن

(اسرار و رموز، ص۸۷)

اقبال بیمناک بود که وابستگی‌های محلی میان مسلمانان چندان بر خورد و دشمنی پدید آورده است که هیچ گاه نتوانند در جنبشی مشترک بر ضد دشمن مشترک خویش به هم پیوندند. او به خوبی از این حقیقت آگاه بود و گواهی روشن و پویا از تاریخ اسلام داشت که به هم پیوستن همه‌ی امت‌های مسلمان جهان یک دولت فرا ملیتی، در شرایط کنونی یک ناممکن بود. اما این شرایط به هیچ رو نمی‌توانست از گونه‌ای یگانگی که بتواند به هنگام نیاز به برداشتن بندهای محلی آنان را برای خدمت به جنبش انسجام اسلامی آماده کند، جلوگیر باشد(فراقی تحسین، جهات اقبال، ص ۷۰-۸۹). اقبال ادعا می‌کرد که مسلمانان بایستی بکوشند تا از این برچسب‌های سرزمینی فراتر روند:

تو اگر داری تمیز خوب و زشت — دل نبندی با کلوخ و سنگ و خشت

چیست دین؟ برخاستن از روی خاک   تا ز خود آگاه گردد جان پاک
(جاوید نامه، ص ٦٧)

در ارمغان حجاز، اقبال دیداری تخیلی با هیأت مشورتی شیطان و مشاورانش ترتیب داده است که در آن بحثی در پیرامون آینده‌ی جامعه‌ی اسلامی میان شیطان و مشاوران او در گرفته است. شیطان، که تنها هدف و خواسته‌اش انحراف مسلمان و باز داشتن آنان از راه و روش زندگانی اسلامی در این جهان است، با گفتن این سخن که بهترین چیز این خواهد بود که ببیند مسلمانان پیوسته در زیر یوغ بیگانه بمانند و این جهان را به دیگر ملت‌ها واگذارند، از این گفتگو بهره‌گیری می‌کند. مسلمانان باید چندان سرگرم پی‌گیری‌هایی بیهوده و ناسودمند شوند که از هدف راستین زندگی نادان بمانند. شیطان از باز بیداری جامعه‌ی مسلمان بیمناک است (ارمغان حجاز، اردو، ص٨-٢٠)

حرز جان کن گفته‌ی خیر البشر (ص)   هست شیطان از جماعت دورتر

کوشش‌های اقبال در این راستا قرار گرفت تا شیطان را دروغ زده نشان دهد و برای مسلمانان جایگاه راستین شان را در جهان فرا خواند. اقبال در سخنرانی خود به حقیقت و شأن اسلام چنین اشاره می‌کند:

> «یک درس از تاریخ مسلمانان آموخته‌ام: در لحظه‌های حساس تاریخشان، این اسلام است که مسلمانان را نجات داده است و نه وارونه‌ی آن. اگر امروز به اسلام چشم دوخته‌اید و جویای الهام از تصورات همیشه زنده‌ای که در آن تجسم یافته است می‌باشید، تنها نیروی پراکنده‌ی خود را فراهم آورید؛ هبستگی گم شده‌ی خود را فرا دست آرید و با آن خویش را از نابودی کلّی رهایی بخشید».

(Thoughts and Reflections of Iqbal, P-194)

اقبال در خطبات انگلیسی که در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» جمع‌آوری شده‌اند، سه راه حل برای اتحاد و انسجام جهان اسلام ارائه کرده است:

١. همه کشورهای اسلامی تحت یک رهبری باشند.یا

٢. تشکیل یک فدراسیون Federation (کنفدراسیون Confederation) از تمام کشورهای مسلمان دهند.یا

٣. کلیه کشورهای اسلامی که بطور مستقل می‌باشند در پیمان‌های دست جمعی، علمی فرهنگی، اقتصادی، و نظامی هم پیمان و با یکدیگر اشتراک مساعی داشته باشند. به نظر می‌رسد که سومین راه حل بیشتر به حقیقت نزدیکتر

است. بنابراین اصول، تمام کشورهای مستقل و آزاد اسلامی را می‌توانیم به هم نزدیک کنیم.

به عقیدهٔ اقبال در عصر حاضر برای بوجود آوردن وحدت عالم اسلام این صورت قابل اجرا است. به نظر اقبال اتحاد کشورهای اسلامی در دو صورت می‌تواند شکست بخورد و از هم پاشیده شود. یک صورت این است که مسلمانان یک کشور، صرف نظر از اصول مذهبی، قوانین سیاسی، اقتصادی را قبول کنند؛ و در صورت دیگر این است که یک کشور مسلمان به کشور مسلمان دیگر حمله کند.

اقبال در کتاب معروف خود «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» پیغامی به ملل جهان شرق فرستاده است:

سپاه تازه برانگیزم از ولایت عشق | که در حرم خطری از بغاوت خرد است

مراد از ولایت عشق و مملکت عشق آن عالمی است که در آن امنیت، برابری انسانی، عدل و تساوی اقتصادی حکم فرما باشد؛ و مراد از حرم سرزمین تمیز و پاکیزه یا جهان اسلام است؛ و مراد از خرد (عقل و دانش) کشورهای مترقی که اساس فکر آنها بر مادیت و بی‌دینی است. اقبال معتقد است که جامعهٔ اسلامی در حال حاضر در برخورد با فرهنگ و تمدن غربی دچار بیماری تزلزل شخصیت و از دست دادن هویت شده است؛ لذا تحت تأثیر کشورهای مترقی پیشرفته – که اساس حکومت آنان بر بی‌دینی و مادی‌گرای است– نشوند؛ بلکه بنیان زندگی خود را بر قرآن استوار کنند:

گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن | نیست ممکن جز به قرآن زیستن
زندگی در صدف خویش گهر ساختن است | در دل شعله فرو رفتن و نگداختن است
مذهب زنده دلان خواب پریشانی است | از همین خاک جهان دگری ساختن است
قوت دین در مقام وحدت است | وحدت ار مشهود گردد ملت است
قوم را اندیشه‌ها باید یکی | در ضمیرش مدعا باید یکی

(رموز بی خودی، ص ۶۳)

اقبال باور و یقین داشت که آهسته آهسته، اتحاد عالم اسلام به شکل یک حقیقت سیاسی و جغرافیایی بالاخره به منصّهٔ ظهور خواهد رسید:

جهانگیری به خاک ما سرشتند | امامت در جبین ما نوشتند
درون خویش بنگر آن جهان را | که تخمش در دل فاروق کشتند

(ارمغان حجاز، ص ۸۰)

" اقبال این احساس را هم داشت که برای محفوظ ماندن از استعمار سیاسی و اقتصادی و تکنولوژی کشورهای پیشرفته غربی، اقوام جهان اسلامی باید یک مرکز اتحاد جمعیت واحدی را به وجود آورند؛ و بنابر اهمیت ژئوپلتیکی تهران در منطقه، اقبال پیشنهاد کرده است که در پایتخت جمهوری اسلامی ایران، مرکزی مثل ژنو تأسیس شود تا امور بین‌المللی اتحاد جهان اسلامی در آن مرکز حل و فصل شوند؛ و منافع مشترک آنها درآنجا تأمین شوند:

تهران هوگر عالم مشرق کا جنیوا　　　شاید کره ارض کی تقدیر بدل جاے

(= تهران گر شود ژنوی جهان شرق ؛ شاید عوض شود سرنوشت کرهٔ زمین).

خدا کند قرن بیست و یکم، قرنی اتحاد و انسجام جهان اسلامی باشد قرنی که در آن متفکران، راهبران و سیاستمداران و حکمرانان جوامع اسلامی برای درمان دردها و خروج از بحران هر یک به فراخور ادراک اجتماعی و سیاسی، مذهبی و دینی، پایگاه فکری، پیوندهای حکومتی، مناسبات فرهنگی و نیز براساس زاویهٔ نگرش و درجهٔ فهم دردها و میزان وارسی و معرفت بر مشکلات و اولویت بندی آن‌ها، راه‌حلهای خاص را نه تنها پیشنهاد کنند؛ بلکه از آن راستا باعث هم پارچگی و اتحاد و یگانگی بین جهان اسلام شوند.

کتابشناسی اردو- فارسی:

اقبال لاهوری محمد، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمهٔ فارسی احمد آرام، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، تهران، ١٣٤٦

________، سیر فلسفه در ایران، ترجمه فارسی امیرحسین آریان پور، امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران، ١٣٥٨.

________، کلیات اشعار فارسی، با مقدمه احمد سروش، ه سنائی، تهران، ١٣٤٣.

________، اسرارورموز، کلیات اشعار فارسی، احمد سروش، سنائی، تهران، ١٣٤٣.

________، پیام مشرق، کلیات اشعار فارسی، احمد سروش، سنائی، تهران، ١٣٤٣.

________، جاوید نامه، کلیات اشعار فارسی، احمد سروش، سنائی، تهران، ١٣٤٣.

________، پس چه باید کرد ای اقوام شرق، کلیات اشعار فارسی، ، تهران، ١٣٤٣.

________، مثنوی مسافر، کلیات اشعار فارسی، احمد سروش، سنائی، تهران، ١٣٤٣.

________، ارمغان حجاز، کلیات اشعار فارسی، احمد سروش، سنائی، تهران، ١٣٤٣.

________، بانگ درا، کلیات اقبال اردو، اقبال آکادمی پاکستان، لاهور، ٢٠٠٠م

________، ارمغان حجاز، کلیات اقبال اردو، اقبال آکادمی پاکستان، لاهور، ٢٠٠٠م

________، مکتوبات اقبال، به کوشش سید نذیر نیازی، اقبال آکادمی، کراچی
علامه محمد اقبال: تقریرین، تحریرین اور بیانات، ترجمه: اقبال احمد صدیقی، اقبال آکادمی پاکستان، لاهور، ١٩٩٩م
اکرام سید محمد اکرم، اقبال و جهان فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور، ١٩٩٩م.
جاوید اقبال، افکار اقبال (تشریحات جاوید) اقبال آکادمی پاکستان، لاهور، ١٩٩٤م.
رهبر داؤد، عناصر روحانی فرهنگ، سنگ میل پبلی کشنز، لاهور، ٢٠٠١م.
فراقی، تحسین، اقبال، چند نو مباحث، اقبال آکادمی پاکستان، لاهور، ١٩٩٧م.
________، جهات اقبال، بزم اقبال، لاهور، ١٩٩٣م.
منور، میرزا محمد، ایقان اقبال، اقبال اکادمي پاکستان، لاهور، ١٩٨٩م.
معینی، سید عبدالواحد ، مقالات اقبال، لاهور، ١٩٦٣م.

Latin Books:

1 - A.J. Arberry, The Mysteries of selflessness, London, 1953.

2 - B.A. Dar, Letters and Writings of Iqbal, Iqbal Academy Pakistan, Karachi, 1967.

3 - E. G.Brown, Secrets of the Self, A Review; Journal of the Royal Asiatic Society, London, 1921.

4 - Encyclopaedia Of Islam, "Islam" .

5 - Iqbal Muhammad, Stray Reflection, Ed. by Dr.Javed Iqbal, Iqbal Academy Pakistan, Lahore, 1994.

6 - Iqbal Muhammad, The reconstruction of Religious Thought in Islam, Iqbal Academy Pakistan, Lahore, 1994.

7 - Iqbal Muhammad, Thoughts and Reflections, Iqbal Academy, Lahore.

8 - Maurice Gaudfroy De Mumbnes, Muslim Institutions,

9 - Shervani, Latif Ahmed, Speeches, Writings and Statements of Iqbal, Iqbal Academy, Pakistan, Lahore, 1977.

*****

دکتر علی کمیل قزلباش[1]

ایران و ایرانشناسی در شعر اقبال و خوشحال

چکیده :

توجّه علامه اقبال به فرهنگ و متفکّران ایرانی و انتخاب زبان فارسی به منظور بیان احساسات درخور مطالعه عمیق ودقیق می باشد. همچنین ذوق خوشحال خان با تأثیر فرهنگ و هنر ادبیات توامان است . خوشحال بعد از مطالعهٔ دواوین شاعران فارسی و کتابهای معروف منثور فارسی ، نکته های مورد پسند خود را به شعر پشتو منعکس ساخته . وی فارسیگو هم بوده اما از حیث کمیت، شعر فارسی او محدود است. متفکران ، نویسندگان و شاعرانی که اقبال و خوشحال از آنان الهام گرفته اند شامل حافظ ، مولوی ، عطار ، منصور حلاج ، ابوعلی سینا و دهها شخصیت دیگر می باشند. در این مقاله ابیاتی از اقبال به فارسی و از خوشحال به پشتو دارای مضامین مشترک به طور نمونه اقتباس گردیده است.

***

سرزمین ایران ، سرزمین فرهنگ و هنر است. و در هر زمان این ملت غیّور برای حفظ کردن فرهنگ و هنرش از هیچ گونه فداکاری و ستیزه کاری دریغ نکرده، به همین علت امروز هم ایران کشوری است که دارای فرهنگ و هنر و ادبیات پُر افتخار است. بگفته ی فردوسی که « هنر نزد ایرانیان است و بس»

ما می بینیم که نه فقط ادبیات زبان فارسی و زبانهای دیگر شبه قاره ، از ایران و ادبیاتش اثر گرفته بلکه زیر تأثیر فرهنگ ایرانی نیز رفته است و از شخصیات و اماکن ایران استفاده کرده است. در شعر خوشحال و اقبال هم این نکته را بکثرت می توانیم ملاحظه کنیم. بلکه بسیار توانا و سرگرم دیده می شود . بگفته ی آقای حقیقت،

توجه و علاقه ی علامه اقبال لاهوری به ایران و ایرانی یا بهتر بگویم به فرهنگ ایرانی و متفکران ایرانی و اینکه زبان فارسی را به منظور بیان احساسات ژرف دینی وسیاسی و فرهنگی و ملّی خود انتخاب کرده است؛ درخور مطالعه عمیق و دقیق و دارای کمال اهمیت می باشد.

---

۱ – مربی دانشکدهٔ دولتی – کویته

علاوه بر اینها ، وی دو کتاب شعر خود را یکی به نام « زبور عجم» و دیگری بنام « گلشن راز » شیخ محمود شبستری عارف مشهور ایرانی زیسته ، در قرن هفتم و هشتم هجری ، نام گذاری نموده ، در آنها از افکار عارفانه و حکیمانه ی ایرانیان به تفصیل سخن رانده است »(۱)

و همچنین مطالعه و ذوق خوشحال خان نیز خالی از تأثیر فرهنگ و هنر ادبیات ایران نیست. چون این نکته بخوبی روشن شده است که خوشحال بعد از مطالعه ی دواوین شعرای فارسی و کتابهای معروف نثر فارسی ، نکته های را که در آنجا مورد پسند او گشته اند بزبان پشتو بیان نموده و بطور نمونه به فارسی نیز شعر سروده است ؛ تا بعد ازو خوانندگانش بفهمند که خوشحال از زبان وعلم و ادب فارسی بهره ور بود. او از کتابهای فارسی مورد استفاده اش را در اشعارش ذکر می کند. دربارهٔ ی « اخلاق ناصری» می گوید :

که اخلاق ناصری په یاد او وایی — په اخلاق کنبی به نبه نشی بد اخلاق(۲)

ترجمه :اگر اخلاق ناصری را ازبر بکند / بد اخلاق، خوش اخلاق نخواهد شد.

خوشحال « کلیله و دمنه » را هم مطالعه کرده بوذ و بعد از او به تعریف تفکر خودش پرداخته و می گوید :

کلیله دمنه به خوکری را شه گوره — چی خه در می درته توی کره له کلامه (۳)

ترجمه : تا کی کلیله دمنه را نگاه میکنی / بیا ببین که چی در از کلامم ریخته ام.

و موضوعاتی را که از ادبیات فارسی گرفته و مثل همان به پشتو بیان نموده، اینجا فقط دو بیت را می آوریم . در یکی ، از این بیت معروف حافظ الهام گرفته است.

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را (۴)

***

بخارا بخنبم هغه یم — په دیدن دیوه خال (۵)

ترجمه : من کسی هستم که بخارا را / برای دیدن یک خال خواهم بخشید.

پرتوی قصه ای از مثنوی مولوی ، که روباه در خم رنگ می افتد، را در بیتی از خوشحال می بینیم که می گوید :

که گیدر په خم کنبی رنگ شو په داخه شی

خوبیا هم هغه کیدر دیــ په شیم کبنی (۶)

ترجمه : اگر روباه در خم رنگ بیفتد چی فرقی می کند / باز هم در شیم همان روباه خواهد ماند.

عجیب این است که خوشحال خان با هر قوم و قبیله ای را که با او آشنایی داشته یا یافته است ، هجو کرده و اقوامی را جاهای تعریف کرده و جاهای نکوهش ، ولی قومی که از خوشحال درباره ی او فقط تعریف و توصیف می بینیم ، ایرانی است . مثل این که می گوید :

تورانی خو جنجال دی د پر خاش — درو غژن سو گند خواره بهتان تراش
ایرانی د آشنایی دی د وفادی — دا خلقت د مروت دی و د معاش (۷)

ترجمه : تورانی اهل جنجال و پرخاش اند / دروغگو ، قسم خور و بهتان تراش اند / ایرنی اهل دوستی و اهل وفا هستند / این ملت اهل مروت و اهل معاش است.

« اقبال ایران را ندیده بود ولی همواره آرزو داشت که به این کشور مسافرت کند و با ایرانیان هوشمند و علاقه مند به فرهنگ و ادبیات ملاقات نماید... غزل معروف (پیام اقبال) که به عنوان جوانانی ایرانی سروده است ، مهمترین و عالی ترین مدرک دلبستگی و علاقه ی عمیق علامه اقبال لاهوری به ایران و ایرانی است »(۸)

بدنیست اگر اینجا آن : بیت شیرین او را ، که دلیل دور اندیشی او و یک گونه پیشین گویی درباره ی رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) هم است، بیاوریم که می گوید :

می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند — دیده ام از روزن دیوار زندان شما (۹)

اقبال در قطعه ای شعرش بعنوان « جمعیت اقوام مشرق » همه ی امیدواری را به ژنو شدن تهران وابسته می کند و می گوید :

پانی بهی مسخر هے هوا بهی هے مسخر — کیا هو جو نگاه فلک پیر بدل جائے
دیکها هے ملوکیت افرنگ نے جو خواب — ممکن هے که اس خواب کی تعبیر بدل جائے
طهران هو گر عالم مشرق کا جنیوا — شاید کرہ ی ارض کی تقدیر بدل جائے (۱۰)

ترجمه :

کرد افرنگی مسخر آب را هم باد را
لیک باشد گردش چشم فلک بی اعتبار

خواب استعمار خود دیده است چشم باختر
نیک خواهد بود تعبیرش خلاف انتظار

گر شود تهران جنیوا از برای اهل شرق
بود که تغییری کند تقدیر شوم روزگار(۱۱)

اقبال احساسات روحانی اش را ، که وابستگی به ایرانی دارد . و باوجود ندیدن شهرهای ایران ، علاقه ی خودش را با آن بیان می کند و در «اسرار خودی » می گوید :

شاعری زین مثنوی مقصود نیست
بت پرستی بت گری مقصود نیست

هندی یم از پارسی بیگانه ام
ماه نو باشم تُهی پیمانه‌ام

حسنِ اندازِ بیان از من مجو
خوانسار و اصفهان از من مجو

گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرزِ گفتار دری شیرین تر است

فکر من از جلوه اش مسحور گشت .
خامه ی من شاخ نخل طور گشت

پارسی از رفعت اندیشه‌ام
درخورد با فطرت اندیشه‌ام

خُرده بر مینا مگیر ای هوشمند
دل به ذوق خرده ی مینا ببند(۱۲)

اقبال با این عشق و علاقه ی که به فارس و فارسی داشت ، افتخار می کرد و خودش را آخرین کسی که به فارسی این گونه علاقه مند باشد ؛ تصور می کرد ، که واقعیت هم داشت . او می گوید :

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی بینی
برهمن زاده ای رمز آشنای روم و تبریز است (۱۳)

یا این بیت اردو که می گوید :

یون داد سخن مجھ کو دیتے ھین عراق و فارس
یه کافر هندی ھے بے تیغ و سنان خونریز(۱۴)

ترجمه : اهل عراق و فارس به من داد سخن می دهند / که این کافر هندی بی تیغ وسنان ، خونریز است .

در اشعار خوشحال خان و اقبال ما ذکر شخصیّات با عظمت ایران را بکثرت می بینیم . که امر طبیعی است . یعنی باید اثر آنها در شعر این متفکّرین شرق زمین دیده می شد. از اشعار اقبال که بسیار زیاد مثالها می توانیم بیاوریم ولی خوشحال هم کم نیاورده است.

مولوی که پیر اقبال است و همه جا او را به عنوان « پیر رومی » معرفی کرده است همین طور عطار و سنایی و حافظ و جامی را هم ذکر کرده. بعضی از شخصیات را در اشعار خوشحال هم می بینیم . مثل که درباره ی حکیم سنایی در ترجمه ی « نام حق » می گوید :

که خبر په دیر دانش په دانایی یم — به داکار گبنی هم پیر و دسنایی یم (۱۵)

ترجمه : این که من دانش و آگاهی بسیار دارم / بر اساس پیروی سنایی است.

مثل خوشحال اقبال هم از اثر فارسی به هیچ وجه انکار نمی کند، بلکه اعتراف می کند که :

کشته ی انداز ملا جامی یم — نظم ونثر او علاج خامیم (۱۶)

اقبال در مثنوی « مسافر» زیر عنوان « سفر به غزنی و زیارت مزار حکیم سنائی » در قصیده اش بیت های بسیاری را آورده است ولی اینجا یک چند را بطور نمونه ملاحظه می فرمایید.

آه غزنی آن حریم علم وفن	مرغزار شیرمردان کهن
خفته در خاکش حکیم غزنوی	از نوای او دل مردان قوی
آن حکیم غیب، آن صاحب مقام	ترک جوش رومی از ذکرش تمام
من ز پیدا، او ز پنهان در سرور	هر دو را سرمایه از ذوق حضور
هر دو را از حکمت قرآن سبق	او ز حق گوید من از مردان حق
در فضای مرقد او سوختم	تا متاع ناله ی اندوختم (۱۷)

از اقبال درباره ی عارف نامی و شاعر بزرگ و صاحب آثار منثور و منظوم عرفانی ، شیخ فرید الدین عطار هم بیت های دلکش و پر معنی در دست داریم، که می گوید :

جب عشق سکھاتا هے آداب خود آگاهی — کهلتے هین غلامون پر اسرار شهنشاهی
عطار هو رومی هو رازی هو غزالی هو — کچھ هاتھ نهین آتا بی آه سحر گاهی (۱۸)

ترجمه : وقتی عشق آداب خود آگاهی را یاد می دهد / آن وقت بر غلامها هم اسرار شهنشاهی افشا می شوند / عطار باشد رومی و رازی یا غزالی / بدون آه سحر گاهی هیچ در دست نمی آید.

و در بیت دیگر می گوید :

ذره گشت و آفتاب انبار کرد خرمن از صد رومی و عطار کرد (۱۹)

در بیت های اقبال از شخصیت های بزرگ عرفانی و ادبی ایران اسم برده شده است . که از یک جانب افشا کننده ی آرمانهای دل اقبال اند و از جانب دیگر بر عظمت آنها دلالت می کند . همچنین از خوشحال خان هم داریم که درباره ی عطار و دیگران سروده است . او می گوید :

چی عاشقا نو د حق دیدار لیده موسی په و نه منصور په دار لیده
جلوه ی و کره په با یزید کنبی په تیری توری به مخ عطار لیده(۲۰)

ترجمه : وقتی عاشقان دیدار حق را می خواستند / موسی بر درخت و منصور بر دار دیده شد / جلوه ی کرد در بایزید / و با شمشیر تیز عطار دیده شد. (یعنی به شهادت رسیدند)

اقبال مردی بود که همیشه از اهل ریا وملّای درباری دوری می‌جست و عشق وعلاقه اش با رسول خدا و اصحاب اهل بیت و اولیا الله بود. در بیت های او از اولیای سرزمین پُر معنی ایران هم ذکر آمده است . مثل که در این دو بیت می بینیم .

اسی کشمکش مین گزرین میری زندگی کی راتین
کبهی سوز و ساز رومی کبهی پیچ و تاب رازی (۲۱)

ترجمه : شبهای زندگی ام در همین کشمکش بسر شد / گاهی سوز و ساز رومی گاهی پیچ و تاب رازی .

در این بیت اقبال آرزوی بزرگش را؛ که مسلمان دوباره به طرف همان عظمت و شکوه واقعی دیرینه اش باید برگردد. بیان کرده و می گوید :

عجب نهین که مسلمان کو پهر عطا کردین شکوه سنجر و فقر جنید و بسطامی (۲۲)

ترجمه : عجب نیست که دوباره به مسلمان ببخشد / شکوه سنجر و فقر جنید و بسطامی را.

از عارف نامی ایران که در قرن چهارم با صدای « انا الحق » یک غلغله ای را برپا کرد و مثل همیشه ملّاهای درباری و مفتیان فتوی فروش

نتوانستند او را تحمل و درک کنند ، بالاخر به دار کشیدند. از خوشحال خان درباره ی او بیتهای پُر معنی و عمیقی داریم که اینجا چندی را ذکر می کنیم.

راز ئی ولی بنکار و نبه چی په دار شو   د منصور سزا په داوه لا بتره (۲۳)

ترجمه : چرا راز را فاش می کرد خوب شد که بردار شد / سزای منصور بد تری ازین بود. همین نکته را از اقبال به لحن دیگر می شنویم که می گوید :

منصور کو هوا لب گویا پیام موت   اب کیا کسی کے عشق کا دعوا کرئے کوئی (۲۴)

ترجمه : برای منصور لب گویایی ، پیام مرگ گشت / دیگر چگونه کسی ادعای عشق خواهد کرد. نزد خوشحال خان تا وقتی که کافر محبت نشوی، اهل شریعت واقعی نمی توان شد . او می گوید :

که منصور غوندی کافر د محبت شی   ته به هاله مستقیم په شریعت شی (۲۵)

ترجمه : تا وقتی مثل منصور کافر محبت نشوی / نمی توانی بر راه شریعت مستقیم شوی.

شعرای شرق زمین ، همیشه خودشان را به قبیله ی منصور وابسته کرده اند ، و مثل منصور نکته ی بردار شدن و رازهای پنهانی را فاش کردن در اشعار آنها بکثرت دیده می شود. خوشحال به همین نکته اشاره دارد.

منصور چی مست وو له هغه جامه   جرعه ئی را غه زما تر کامه

منصور په دار شو زه به لاخه شم   .که راز می ورشی تر خاص و عامه (۲۶)

ترجمه : از جامی که منصور مست شده بود / تاکام من هم جرعه ی رسید / منصور از او به دار شد با من چی خواهد شد / اگر رازم تا همه عام و خاص برسد.

اقبال هم درباره ی منصور بیت های را سروده است که اینجا بطور نمونه از آنها چند را ذکر می کنیم . او در جاوید نامه زیر عنوان « فلک مشتری» همراه با ارواح دیگر شخصیتها، با روح منصور هم ملاقات داشته است. که در « نوای حلاج » می گوید :

ز خاک خویش طلب آتشی که پیدا نیست   تجلّی دگری در خور تقاضا نیست

نظر بخویش چنان بسته ام که جلوه ی دوست   جهان گرفت و مرا فرصت تماشا نیست

به ملک جم ندهم مصرعه ای نظیری را   «کسی که کشته نشد از قبیله ما نیست »

اگر چه عقل فسون پیشه لشکری انگیخت   تو دل گرفته نباشی که عقل تنها نیست (۲۷)

و در جای دیگر وقتی « زنده رود» یعنی اقبال مشکلش را با ارواح بزرگ درمیان می‌گذارد و می گوید :

از مقام مومنان دوری چرا؟ یعنی از فردوس مهجوری چرا؟(۲۸)

در جوابش از زبان حلاج؛ یک بحث طولانی را می آورد که ما فقط به چند بیت اکتفا می کنیم.

مرد آزادی که داند خوب و زشت — می نگنجد روح او اندر بهشت
جنت ملّا می و حور و غلام — جنت آزادگان سیز دوام
جنت ملّا خور و خواب و سرود — جنت عاشق تماشای وجود
حشر ملّا شق قبر و بانگ صور — عشق شور انگیز خود صبح نشور (۲۹)

و این گونه ، این سلسله ی سوال و جواب بین زنده رود و حلاج ادامه دارد. بعد از تکرار بسیار منصور می گوید :

با مقامی در نمی سازیم و بس — ما سراپا ذوق پروازیم و بس
هر زمان دیدن تپیدن کار ماست — بی پرو بالی پریدن کار ماست (۳۰)

و جای دیگر درباره ی منصور در تایید نعره ی انا الحق او آورده است که :

بجام نو کهن می از سبو ریز — فروغ خویش را بر کاخ و کو ریز
اگر خواهی ثمر از شاخ منصور — به دل لا غالب الا الله فرو ریز(۳۱)

ابو علی سینا یکی از حکما و فیلسوفان جهان که باعث افتخار سرزمین ایران گشته است و اقبال ، درباره ی فلسفه ی او نظر هم داده است. او در اشعارش نیز از ابو علی سینا ذکر کرده و همین شیوه را در اشعار خوشحال خان هم می بینیم . هر دو شاعر ، با این که عظمت و مقام او را می ستایند در راه عشق او را نیز ناچار و کم مایه می یابند.خوشحال خان در یک بیت ، اشاره به عظمت و شخصیت معجزانه‌ی رسول خدا (ص) با این لحن کرده است :

عاقبت مرید د شرعی و امی شو — که خبری بو علی کری عندلیب(۳۲)

ترجمه : عاقبت مرید امی شریعت شد / اگرچه بو علی مثل عندلیب سخن می گفت .

همین راه عشق را که خوشحال در برابر عقل، برتر و بلندتر دانسته است ، در تفکر اقبال هم می یابیم ، که بو علی را در برابر مولوی چنین بیان می کند :

بو علی اندر غبار ناقه گم — دست رومی پرده ی محمل گرفت
این فروتر رفت تا گوهر رسید — آن به گردابی چو خس منزل گرفت (۳۳)

و در مثنوی « مسافر» از روح حکیم سنایی ، درباره ی ابو علی سینا می‌گوید :

دین مجو اندر کتب ای بی خبر — علم وحکمت از کتب، دین از نظر
بو علی داننده ی آب و گل است — بی خبر از خستگی های دل است(۳۴)

از خوشحال خان بیت دیگری هم درباره ی ابو علی سینا داریم ، که می گوید :

په خالی کیسه به نه رسی تر کامه — خه حاصل که بو علی شی په قصور(۳۵)

ترجمه : با کیسه ی خالی هیچ وقت به کام رسیده نمی شود / اگرچه در قصه ها بو علی هم شوی.

وقتی ذکر شخصیتهای نامی ایران زمین ، می آید ، با ذکر مبارک اهل عرفان و علم و دانش و همچنین پادشاهان ایرانی نیز بر می خوریم ، که نشان دهنده ی باخبر بودن ایشان از عظمت و بزرگی ایران بزرگ است و علاقه مندی با این سرزمین را به اثبات می رساند.

دیوانهای ایشان شاهد است که در هر موضوع از جوان مردی و عظمت و همت ، سخن رانده اند. در این مبحث نیز همین نکته ها را می توانیم ملاحظه کنیم. و جالب این که هم پادشاهان قبل از اسلام و هم بعد از اسلام را ذکر کرده ... اند. و سعی کرده اند که درس عبرت به ما بدهند ، مثل که خوشحال خان گفته است :

د جمشید و سکندر فلک پری نشوی — پری به نزدی همیشه کلاه د چا (۳۶)

ترجمه : (وقتی) کلاه جمشید و اسکندر را فلک نه بخشید / کلاه هیچ کس را نخواهد گذاشت.یا این بیت که :

په دولت کنبی په حشمت کنبی که سنجرشی یا تغرل شی
یوه نخبنه را بنکاره کره له سنجره له تغرله (۳۷)

ترجمه : اگر در عظمت و حشمت مثل سنجر یا تغرل هم شوی (بی فایده است ، زیرا) از سنجر و تغرل هم هیچ اثری باقی نماند.

همین نشان بی ثباتی دنیا ، و جاه و جلال و حشمت را ، اقبال هم مثل خوشحال خان با آوردن مثال پادشاهان ایرانی بیان نموده.

چون پر کاه که در رهگذر باد افتاد رفت اسکندر و دارا و قباد و خسرو(۳۸)

با این قطعه شعر از اقبال ، که همان مطلب خوشحال را به ما عرضه می‌کند و می‌گوید :

سکندر رفت و شمشیر و علم رفت خراج شهر گنج کان و یم رفت
امم را از شهان پاینده تر دان نمی بینی که ایران ماند وجم رفت (۳۹)

همین نکته را که ، کشور همیشه با بودن مردم و رعیّت زنده و پاینده می ماند، در شعری بسیار ساده و لیکن بسیار عالیِ خوشحال هم می بینیم :

اولسو نه چی سند و بله و کره پادشاهان ورته سجود دکاندی اختیار(۴۰)

ترجمه : وقتی رعیّت هم دست شود / پادشاهان در برابر ایشان سجده خواهند کرد.

خوشحال بسیاری از پادشاهان و شخصیّات ایران را ، در اشعارش ذکر کرده است . در یکی از قصیده اش ، که دربارهٔ حقیقت دنیا سروده ، می گوید :

نه بهرام وو نه ئی گوروو نه سکندر وو نه نه دارا
نه جمشید وونه ئی جام وو نه قبا د وو نه کسرا
سامانی په جهان هم وو سلجوقی وو هم پیدا
غزنوی وو په غزنی کبنی چی ئی کر لی هم غزا(۴۱)

ترجمه : (وقتی به دنیا نگاه کردم) نه بهرام بود و نه کورش / نه اسکندر بود و نه دارا / نه جشمید بود و نه جامش / نه قباد بود نه کسرا/ سامانیان هم در جهان بود / سلجوقی هم بود پیدا / غزنوی هم در غزنی بود / که کرده بود بس جنگها

« جامِ جم » که یکی از معروف ترین و پرکار ترین نماد شعری در شعر فارسی و اشعار ذیگر زبانهای خاور زمین است حتی اهل عرفان و

سلوک ، دل عارف و سالک را جام جم گفته اند . خوشحال و اقبال از این کلمه به گونه ها و مفاهیم مختلف استفاده کرده اند که اینجا نگاهی به بیت های ایشان خواهیم انداخت. اقبال اگرچه تاج و تخت جمشید را برای همه علامت عبرت معرفی کرده است . ولی از عظمت او نیز سخن گفته است.

ایسی کوئی دنیا نهین افلاک کے نیچے　　　بی معرکه هاتهـ آئے جهان تخت جم و کَی (۴۲)

ترجمه : هیچ دنیایی زیر افلاک نیست / که بی معرکه ، تخت جم و کی بدست آورده شود یا در بیت زیر ، که دوباره اشاره ای به همت و جوان مردی جمشید است .

روشن هے جام جمشید اب تک　　　شاهی نهین هے بے شیشه بازی(۴۳)

ترجمه : جام جمشید امروز هم روشن است / زیرا شاهی بدون شیشه بازی ممکن نیست .

یا این بیت ، که اقبال درد دلی راکه برای عجم از خود رفته ، دارد از خدا عظمت از دست رفته اش را در او می خواهد .

بیار آن دولت بیدار و آن جام جهان بین را
عجم را داده ای هنگامه ی بزم جمی دیگر (۴۴)

ولی اقبال نکته ی عبرت آمیز و پند و اندرز را نیز در آن عظمت وبزرگی پادشاهی جمشید می بیند ، و بر حال او ، اظهار تأسّف می کند : که در جامش کل جهان را ملاحظه می کرد ، ولی از حقیقت خود بی خبر ماند. یعنی سخن بر می گردد بطرف همان جام جهان بین عارفانه ای که هر انسان به عنوان دل در سینه دارد.

اگر دیکها هے اس نے سارے عالم کو تو کیا دیکها
نظر آئی نه کچهـ اپنی حقیقت جام سے جم کو (۴۵)

ترجمه : اگرچه او تمام دنیا را دید ، ولی چه دید ؟ / که جم ، در جامش حقیقت خود را نتوانست ببیند ، و بعد از این که به نکته ای اصل می رسد ، می گوید:

چون مقام عبده محکم شود　　　کاسه ی در یوزه جام جم شود (۴۶)

یا این که :

ذره ام مهر منیر آن من است صد سحر اندر گریبان من است
خاک من روشن تر از جام جم است محرم از نازادهای عالم است (۴۷)

نزد خوشحال خان ، مقام درویش و گدای راه عرفان بدرجه ها بلندتر از مقام جمشید است و جامی را که ایشان دارند ، بینا تر از جام جم است ، به همین دلیل گفته است که

د درویش تر زره بهنه رسی دادواره آیینه د سکندر که جام د جم (۴۸)

ترجمه : به دل درویش هیچ یک از این دو نخواهد رسید / آیینه اسکندری و جام جم. در بیتی از غزل دیگر می گوید :

که گدای شی د مغان په خرابات کبنی همیشه به لکه جم فراغت کبنینی (۴۹)

ترجمه : اگر بر در خرابات پیر مغان به گدایی بنشینی / مثل جم برای همیشه راحت خواهی شد (یعنی به پادشاهی می رسی)

آیا همین نکته را در بیت های اقبال نمی بینیم ؟ او به زبان اردو می گوید :

کرم تیرا که بی جوهر نهین مین غلام طغرل و سنجر نهین مین
جهان بینی میری فطرت هے لیکن کسی جمشید کا ساغر نهین مین (۵۰)

ترجمه : کرم تو است که بی جوهر نیستم / غلام طغرل و سنجر نیستم / اگرچه جهان بینی در سرشتم است / ولی جام هیچ جمشیدی نیستم .

و این بیت ، تفکر و خودی اقبال را ، که خوشحال گونه است ، روشنتر می سازد.

شعلهٔ آبی که اصلش زمزم است گر گدا باشد پرستار جم است (۵۱)

نزد اقبال و خوشحال خان ، خود شناسی و خود آگاهی مقامی است بلند تر از جم ، و بینا تر از جام او از اقبال داریم : که

با توانایی صداقت توأم است گر خود آگاهی همین جام جم است (۵۲)

مربوط به همین مطلب در کلیات خوشحال ملاحظه می کنیم که یکی از مهم ترین نمادهای ایران کهن « رستم » را آورده است . در نزد او علامت راد مردی ، وفا و مردانگی است:

که قدم دی دوفا په لاره تینک کر د خوشحال په یو هه داده رستمی (۵۳)

ترجمه : اگر گامت را بر راه وفا با استحکامت نهادی / در نظر خوشحال خان همین رستمی است :

اقبال عشق را از تخت جم بهتر می داند و بهایی را که اهل عقل برای او در نظر دارند، نزد اقبال هیچ است ، او می گوید :

گرچه متاع عشق را ، عقل بهای کم نهد　　　من ندهم به تخت جم ، آه جگر گداز را (۵۴)

در بیت فارسی خوشحال همین نکته را می یابیم ولی او بجای جم نماد دیگر ایرانی را گزیده است .

دارم متاع درد گرانمایه کی دهم　　　سودا اگر بملک فریدون کند کسی (۵۵)

همین نماد را که خوشحال از او استفاده کرده است. در بیتی از اقبال نیز می بینیم که تقریبا بیان کننده ی مطلب خوشحال خان است

آن فقر که بی تیغی صد کشور دل گیرد　　　از شوکت دارا به ، از فر فریدون به (۵۶)

عظمت و بلندی فقر و درویشی را که در ادبیات خوشحال ملاحظه فرمودید ، اقبال نیز بیان نموده است و با ذکر همان پادشاهان ایرانی ، که می گوید :

چون بکمال می رسد فقر دلیل خسروی است　　　مسند کیقباد را درته بوریا طلب(۵۷)

در بیت دیگر چه نکته ی زیبایی را افشا کرده است، که تمیز دهنده ی پادشاهی واقعی وغیر واقعی است .

قطره ی آب وضوی قنبری　　　در بها برتر ز خون قیصری(۵۸)

موضوع دیگری که در ادبیات فارسی و زبانهای که ادبیاتشان از فارسی اثر گرفته است ، بکثرت مورد استفاده گشته ، موضوع عشق شیرین و فرهاد است ، که بعنوانات مختلف بوجود آمده و شاهکار « خسرو و شیرین » نظامی هم بیانگر همین عشق است که در پیروی او شعرای زیادی این قصه را منظوم کرده است . ولی در اشعار پراکنده ، شاید هیچ دیوانی نباشد که خالی از این موضوع باشد. بیشتر شعرا بجای خسرو شیرین از فرهاد و شیرین سخن به میان آورده و در مجموع ، خسرو پرویز بعنوان یک رقیب و شخص خود خواه معرفی گردیده است و فرهاد یک عاشق واقعی و صادق.

اقبال این نکته را با بسیار زیبایی و معنویت بیان نموده . در نظر او فرهاد بالاتر از شیرین است ، فرهادی را که او می شناسد ، مقام عشق و صداقت او ، روان هوس پرست پرویز را مجروح و مهجور می سازد. او گفته است :

فرهاد کی خارا شکنی زنده هـ اب تک　　　باقی نهین دنیا مین ملوکیت پرویز (۵۹)

ترجمه : خارا شکنی فرهاد هنوز هم زنده است / ولی ملوکیت پرویز در دنیا باقی نمانده است .
بیت دیگر اردوی او مبین فلسفه یک واقعیت ابدی است. او می گوید :
خرید سکتے هین دنیا مین عشرت پرویز   خدا کی دین هے سرمایۀ غم فرهاد(۶۰)
ترجمه : در دنیا عشرت پرویزی را می توان خرید / ولی سرمایه غم فرهاد به بخشندگی خدا مربوط است . در این بیت فارسی اقبال هم همین فلسفه را می بینیم .
شعله ها از مرده خاکستر گشاد   کوهکن را پایه ی پرویز داد(۶۱)
خوشحال خان در این رابطه ، با اقبال هم نظر است . او به جاویدانی عشق فرهاد اعتقاد دارد نه به سطوت حکومت پرویزی.

چی زره ژوندی لری د عشق په مینه   هغه که و مری کنه نه مرینه
فرهاد که مر دیے مجنون که مردیے   نوم به ئی هر کله په جهان وینه (۶۲)

ترجمه : کسی که دلش در عشق زنده شد / او اگر بمیرد هم نمرده است . (هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق / اگر چه فرهاد و مجنون مرده اند / ولی نام ایشان همیشه در جهان زنده خواهد ماند.
برای نشان دادن عظمت عشق خودش نیز تکیه به شیرین و فرهاد دارد.
زه فرهاد د زمانی یم   ته شیرینه ددی دور (۶۳)
ترجمه : من فرهاد این زمان هستم / و توشیرین این دوران
زیبایی شیرین نیز برای شعرا یک نماد حسن واقعی و معیار است . یا مقیاس است برای سنجیدن حسن معشوق ، که در بیت بالایی خوشحال هم این اشاره را ملاحظه فرمودید. از اقبال داریم.که
حسن شیرین عذر درد کوهکن   نافه ای عذر صد آهوی ختن (۶۴)
یا این بیت اردو که در واقعیت به حسن ازلی اشاره دارد . ولی با کمک عشق شیرین و کوهکن سخن را قوت می دهد .
وهی اک حسن هے لیکن نظر آتا هے هر شے مین
یه شیرین بهی هے گویا بیستون بهی ، کوهکن بهی هے (۶۵)
ترجمه : همان یک حسن است که در هر شی جلوه می کند / این هم شیرین است هم بیستون وهم کوهکن.

پرویز اگرچه یک پادشاه بود و شعرای مثل خوشحال و اقبال پادشاهان را مدح نمی کنند. ولی چون اینها کسانی بودند ، حق جو و حق گو، هرجا که نکته ی مثبتی را می دیدند بر می چیدند ، چون در پرویز یک چهره ی مثبتی را هم می بینند که تا حدی او را در صف عشاق جا میدهد، به همین علت گاهی نکته های مثبت راهم درباره ی او می بینیم . خوشحال می گوید :

د معشوقی نو م عاشق په جهان خوار کا د شیرینی بازار تیز دــ له پرویزه (۶۶)

ترجمه : نام معشوق عاشق را در دنیا خوار می سازد / ولی گرمی بازار شیرین از پرویز است. یا این بیت خوشحال که .

له دنیا نه هیچا کام موندلــ نه دیــ که شیرین وه که خسرو ووکه فرهاد(۶۷)

ترجمه : هیچ کس از دنیا کام نبرده است / او اگر شیرین بوده وخسرو ، یا فرهاد.

ولی در این بیت اشاره ی بیشتر به بی وفایی دنیا است . که دوباره یک نوع اظهار برائت از دلبستگی دنیا است. که اقبال او را به این صورت نشان زد می کند.

زمام کار اگر مزدور کـ هاتهون مین هو پهر کیا
طریق کوهکن مین بهی وهی حیلــ هین پرویزی (۶۸)

ترجمه : زمام کار اگر در دست کارگر هم باشد هیچ / در طریق کوهکن نیز همان حیله های پرویزی دیده می شود:

دو بیت دیگر هم در این مورد ، با استفاده ی مفهوم جداگانه از این دو نابغه نقل می کنیم ، که با اشاره به همان پادشاه ایرانی مطلب را می رسانند. و می گویند:

فقر بخشی با شکوه خسرو پرویز بخش یا عطا فرما خرد با فطرت روح الاَمین (۶۹)

اگر این فقر همراه شکوه پادشاهی نباشد ، بی دوام و بی وقعت خواهد بود که از دستی بدستی دیگر می رود . و با رفتن این همه عظمت ، آن کسی که سر پُرغرورش به فلک می رسد، زمین بوس می شود که خوشحال با بسیار سادگی می گوید :

لا یزاله پادشاهی که جاموندله کیخسرو به و خسروته نسپارله (۷۰)

ترجمه : اگر کسی به دست آوردن پادشاهی لایزال قادر می بود / هیچ وقت از کیخسرو به خسرو نمی رسید.

یک نکته ی دیگری را نیز در این مورد ، در بیت های هر دو شاعر می بینیم و او است عشق ؛ که گاهی از مقام عشق شیرین و فرهاد هم بالاتر پرواز می کند. اقبال می گوید :

تیشه اگر به سنگ زد این چه مقام گفتگو است
عشق بدوش می کشد این همه کهسار را (۷۱)

و از خوشحال خان در یک بیت فارسی ، این نکته را با بیان مختلف می یابیم ، که می گوید :

مجنون و ذکر لیلی ، فرهاد و یاد شیرین
در پیش شان چه خوانی صد گونه داستان را (۷۲)

در تعبیر عشق و عاشقی ، عرفا و شعرا ، پادشاهان وملک و اقلیم را هیچ می دانند . وقتی از این سرمایه ی اصلی انسان و مایه ی واقعی حیات، سخن درمیان می‌آورند، با دلیل و برهان و عاطفه و احساس آنها را بیچاره تر نشان می دهند و این حقیقت را روشن می کنند ،که

بملازمان سلطان خبری دهم ز رازی که جهان توان گرفتن بنوای دلگدازی
بمتاع خود چه نازی که بشهر دردمندان دل غزنوی نه ارزد به تبسم ایازی(۷۳)

داستان محمود و ایاز هم در شعر شرق جایگاه مهمی دارد و همه جا می بینیم که ارزش و جایگاه ایاز در برابر محمود ، بلندتر و بیشتر است . اقبال هم به همین نکته اشاره داشت و خوشحال خان هم گفته است.
محبت غلام، بادشاه، بادشه غلام کا خبر واخله له ایازه له محموده (۷۴)
ترجمه: محبت غلام را پادشاه و پادشاه را غلام می کند / این نکته را از ایاز و محمود بدان.
از نمادهای ایرانی که به عنوان شخصیتها مقامات و ... در اشعار این دو شاعر بمقدار وافر می بینیم یکی « کوه قاف» است که از شاهنامه ی فردوسی تا « عقل سرخ » سهروردی ، تصویر کشی شده است، و هنوز هم ادامه دارد . خوشحال خان از کوه قاف به این شکل سخن می گوید :

په کوه قاف کبنی رهبر دورا ندیـ که درومی نه به وی سختی ورباندیـ
که بی رهبره په سم میدان درومی خو خو بلا به شی په تا هراندی(۷۵)

ترجمه : اگر در کوه قاف دنبال رهبر ، بروی / هیچ مشکل نخواهد بود / اگر بدون رهبر به دشت صاف هم راه به افتی / با بسیار بلاها روبرو می شوی

مثل که خوشحال خان هم به تمثیل شیخ اشراق پرداخته است ،که درکوه قاف با همرهی باز راه می رود . در مثنوی مسافر اقبال هم در یک بیت از کوه قاف سخن بمیان آمده است که می گوید :

این پری ز شیشه ی اسلاف ماست باز صیدش کن که او از قاف ماست (۷۶)

حافظ شیراز ترکان شیراز را توصیف چه کرد، که غلغله در عشاق عالم افتاد. همه شروع کردند به تعریف و توصیف زیبایی ترکان . لذا چطور می شود که شاعرانی مثل خوشحال واقبال به این موضوع لب کشایی نکنند. از ترک ، کلمه ی دیگری « ترکتازی » نیز بوجود آمد، که بر می گردد به غارت گری مغول و تیموریان . ولی در شعر رنگ دیگر گرفت. ترکتازی معشوق بر شهر دل عاشق. یعنی خال زیبا رویان و چشمان سیاه ترکان شب خون می زنند، بر دلهای ساده و شفاف ، مثل صبح عشاق، خوشحال به زبان شیرین دری می گوید :

..

خال مشک آسایی تو آسایش جانم ربود
ترک چشمان تو غارت کرد پیشم هرچه بود (۷۷)

یا این بیت پشتوی او که می گوید :

چی می زره وری ما وی پاسه په آسمان ولی ترکی په زمین را خخه یو ور(۷۸)

ترجمه : وقتی دلم را می ربود خیال کردم که از آسمان است / ولی یک ترک روی زمین این کار را کرد.

این ربودن دل از دست ترکان در ادبیات اقبال به چشم می‌خورد و به همان روش سنتی که در ابیات خوشحال و دیگر شعرای فارسی می بینیم او می گوید :

بغارت می بری سرمایهٔ تسبیح خوانان را بشبخون دل زناریان ترکانه می آیی (۷۹)

و در غزلی از پیام مشرق بیتی را از اقبال می خوانیم ، که در او نیز همین شبیخونی ترکانه ذکر شده است او می گوید :

این کیست که بر دلها آورده شبیخونی   صد شهر تمنا را یغما زده ترکانه (۸۰)

اگرچه بیان ترک وترکتازی این دو شاعر به همان سبک سنتی است ، ولی اینجا بحث ما موضوعات ایرانی در شعر ایشان ، و نکات قابل مقایسه را نشان زد کردن است . بیتی را که از اقبال ذکر کردیم از خوشحال هم داریم.

خوک که جهان نیسی په لشکر و هغه ترک می

گوشی حان ، دزونوپه تسخیر را غلی دیـ (۸۱)

ترجمه : دیگران با لشکریانش جهانگیری می کنند / ولی آن ترک ، تنها ، برای تسخیر دلها آمده است . چند بیت دیگر را هم مربوط به همین موضوع از خوشحال ملاحظه فرمایید.

تورو زلفو ئی په باد کره دیر سرونه د مظلومو

تو ری زلفی ئی په زرو نو کا همیش ترکتازی (۸۲)

ترجمه : زلفهای سیاهش بسیار سرها را به باد داد / زلفهای سیاهش همیشه بادلها ترکتازی می کند. ولی زیبایی این بیت هم دیدنی است:

زره می لکه کوی دیـ د مینی په میدان کبنی

تل ئی هغه ترک و هی د زلفو په چوگان (۸۳)

ترجمه : دلم مثل گوی است ، در دشت صحبت / که همیشه آن ترک به چوگان زلفش او را می زند. و این بیت خوشحال ترکتازی را با مفهوم نو آشنا می سازد و همان خوشحال را معرفی می‌کند کسی که سروکارش با شمشیر و سپهر بود.

چی په توره ترکتازی کا   هغه هرکله کامگاردی (۸۴)

ترجمه: آنان که با شمشیر ترکتازی می کنند / همیشه کامگار خواهند بود.

با این همه نکاتی که از ایران و ایران پرستی ذکر کردیم ، اگر نکته ای را ، یک نمادی را که اصل شعر فارسی و ایران است ذکر نکنیم بحث ناتمام

خواهد ماند. و آن است « مغ» و « مغان » و « مغ بچه» که درد دل همه رندان میخانه ی اهل صفا را می دانند.

خوشحال خان در شعر پشتو ، بسیاری از نمادها و موضوعات شعر فارسی را داخل کرده است ،که بعد از او در شعرای دیگر پشتو هم دیده می شود. از پیر مغان و مغ و مغ بچه هم سخن رانده است . اقبال که خودش یکی از رندان میخانه ی شعر فارسی بود. چطور می شد از این فرصت خوب استفاده نکند. لذا می گوید :

دی مغبچه ای با من اسرار محبت گفت — اشکی که فرو خوزدی از باده ی گلگون به
آن فقر که بی تیغی صد کشور دل گیرد — از شوکت دارا به ، از فر فریدون به
در دیر مغان آیی مضمون بلند آور — در خانقه‌ی صوفی افسانه و افسون به
در جوی روان ما بی منّت طوفانی — یک موج اگر خیزد آن موج ز جیحون به (۸۵)

و در بیت دیگر می گوید :

در بتخانه زدم مغ بچگانم گفتند — آتشی در حرم افروز و تپیدن آموز(۸۶)

خوشحال خان عظمت و بلندی را که در خرابات مغان می بیند ، او را بهتر از سطوت جم می داند ، چو از نظر او اینجا برای همیشه یک آرامش جمشیدی خواهد بود . او می گوید :

که گدای شی دمغان په خرابات کبنی — همیشه به لکه جم فراغت کبنیني(۸۷)

ترجمه : اگر گدایی خرابات مغان را بیابی / مثل جم همیشه با راحتی و آرامش خواهی بود نزد او زهد و تقوی قرنها، در برابر یک نگاه مغ بچه هیچ و پوچ است.

چی د سلوکا لو زهد ، صبر و ثواب وو — مغ بچه می په زمان یور وله لاسه (۸۸)

ترجمه : زهد و صبر و ثواب صد ساله ام را / مغبچه در یک لحظه از دستم ربود.

در اشعار خوشحال خان ذکر وامق و عذرا، ویس و رامین ، سلم و تور ، جشن مهرگان،ذکر شیراز و خجند ، فردوسی ، انوشیروان ، شاه عباس ، وغیره آمده است . و در اشعار اقبال ، ذکر زرتشت و مانی و مزدک ، بایزید وشعرای فارسی نیز آمده است که اینجا این ابیات باهم جای مقایسه را نداشت ، نتوانستیم روی آنها بحث کنیم .

یادداشتها

١ – ایران از دیدگاه اقبال ، ص ٦٣ : تألیف : عبدالرفیع حقیقت (رفیع) شرکت مولفان و مترجمان ایران ، چاپ اول ١٣٦٧ تهران ،
٢ – دیوان خوشحال ، ج ١ ، ص ١٤٧ ، ترتیب : پردل ختک ، ادارهٔ ثقافت سرحد، پیشاور
٣ – همان، همان ، ص ٦٢٥
٤ – دیوان حافظ ، ص ٦ ، به اهتمام : جهانگیر منصور ، نشر دوران ، چاپ ششم ، ١٣٨٠، تهران.
٥ – فراقنامه ، ص ٧٦ ، از : خوشحال خان ختک ، بکوشش : زلمـــ هیوا دمل ، پشتون کور (بن) جرمنی ١٣٨٠
٦ – ارمغان خوشحال ، ص ٤٢٤ ، مقدمه : سید رسول رسا ، یونیورستی بک ایجنسی ، پیشاور ، چاپ دوم ٢٠٠١م.
٧ – دیوان خوشحال ، ج ١ ، ص ١٤١
٨ – اقبال ستاره بلند شرق ، (ص ٦) خامنه ای ، علی آیت الله ، ترتیب دکتر سید محمد اکرم اکرام ، اقبال اکادمی پاکستان با مشارکت خانهٔ فرهنگ ج.ا.ا.، لاهور ١٩٩٤.
٩ – کلیات اقبال (فارسی) ، ص ١٥٤ ، مقدمه : احمد سروش ، انتشارات سنایی ، چاپ هفتم ، ١٣٧٦
١٠ – کلیات اقبال (اردو) ، ص ٦٥٩ ، اقبال اکادمی پاکستان ، لاهور ، اشاعت دوم ١٩٩٤م.
١١ – ضرب کلیم(ترجمه : یزدانی) ص ١٤١ ترجمه : دکتر خواجه حمید یزدانی ، اقبال اکادمی لاهور
١٢ – کلیات اقبال (فارسی) ، ص ١٠ تا ١١
١٣ – همان، همان ، ص ١١٩
١٤ – همان (اردو) ، ص ٣٦٤
١٥ – ننگیالـــ د زمانی ، ص ١٩٠ ، از : زلمـــ هیوادمل ، د افغانستان د کلتوری و دی تولنه ، جرمنی ١٣٨٠
١٦ – کلیات اقبال (فارسی) ، ص ١٧
١٧ – کلیات اقبال (فارسی) ، صص ٤٢١ – ٤٢٢
١٨ – همان (اردو)، ص ٣٨٥
١٩ – همان (فارسی) ، ص ١٠
٢٠ – ارمغان خوشحال ، ص ١٩٦
٢١ – کلیات اقبال (اردو) ، ص ٣٥٤
٢٢ – همان ، همان ، ص ٢٢
٢٣ – ارمغان خوشحال ، ص ٣٧١
٢٤ – کلیات اقبال (اردو)، ص ١٢٨
٢٥ – ارمغان خوشحال ، ص ٦٤٣

٢٦ – همان ، ص ١٥٥
٢٧ – کلیات اقبال (فارسی) ، ص٣٣٥
٢٨ – همان ، همان ، ص ٣٣٦
٢٩ – همان، همان ، ص ٣٣٧
٣٠ – همان، همان ،ص ٣٤٤
٣١ – همان، همان ، ص ٤٥٧
٣٢ – دیوان خوشحال ، ج ١ ، ص ٥٥٢
٣٣ – کلیات اقبال (فارسی) ، ص
٣٤ – همان ، همان ، ص ٤٢٣
٣٥ – دیوان خوشحال ، ج ١ ، ص ١٩٩
٣٦ – ارمغان خوشحال ، ص ٣١٧
٣٧ – همان ، ص ٦٣
٣٨ – کلیات اقبال (فارسی) ، ص ٣٨٠
٣٩ – همان، همان ، ، ص ٣٠٩
٤٠ – ارمغان خوشحال ، ص ١٩
٤١ – همان ، ص ٤٦
٤٢ – کلیات اقبال (اردو) ، ص ٦٣٩
٤٣ – همان، همان ، ص ٣٩٧
٤٤ – همان (فارسی) ، ص ١٢٨
٤٥ – همان (اردو) ص ١٠٢
٤٦ – همان (فارسی) ، ص ٦٢
٤٧ – همان، همان ، ص ٥
٤٨ – ارمغان خوشحال ، ص ٤٤٥
٤٩ – همان ، ٢ ، ٦٢٠
٥٠ – کلیات اقبال (اردو) ص ٤١١
٥١ – همان (فارسی) ، ص ٧
٥٢ – همان، همان ، ص ٣٦
٥٣ – ارمغان خوشحال ، ص ٦١
٥٤ – کلیات اقبال (فارسی) ص٢٤٥
٥٥ – ارمغان خوشحال ، ص ٨٩٧
٥٦ – کلیات اقبال (فارسی)، ص ١٢٢
٥٧ – همان، همان ،ص ١٥١
٥٨ – همان، همان ،ص ١٠٩
٥٩ – همان ، ص ٦٦٠

٦٠ – همان، همان ،ص ٣٩٦
٦١ – همان (فارسی)، ص ٧١
٦٢ – ارمغان خوشحال ، ص ٢٠٠
٦٣ – همان ، ص ٣٧٣
٦٤ – کلیات اقبال (فارسی) ص ١١
٦٥ – همان (اردو) ص ١٠٣
٦٦ – ارمغان خوشحال ، ص ٣٩٨
٦٧ – همان ، ص ٥٩٧
٦٨ – کلیات اقبال (اردو) ، ص ١٢٣
٦٩ – همان (فارسی)، ص ١٢٣
٧٠ – دیوان خوشحال ؛ ج ١ ، ص ٢٣٢
٧١ – کلیات اقبال (فارسی) ، ص ١٣١
٧٢ – ارمغان خوشحال ، ص ٧٨٦
٧٣ – کلیات اقبال (فارسی) ، ص ٣٤٦
٧٤ – دیوان خوشحال ، ج ١ ، ص ١١٥
٧٥ – ارمغان خوشحال ، ص ١٢٥
٧٦ – کلیات اقبال (فارسی) ، ص ٤٣٠
٧٧ – ارمغان خوشحال ، ص ٧٩٠
٧٨ – همان ، ص ٣٩٥
٧٩ – کلیات اقبال (فارسی) ، ص ٢٥٤
٨٠ – همان ، همان ، ص ٢٥١
٨١ – ارمغان خوشحال ، ص ٢٥٧
٨٢ – دیوان خوشحال ، ج ١ ، ص ٥٣٤
٨٣ – ارمغان خوشحال ، ص ٤٦٧
٨٤ – دیوان خوشحال ، ج ١ ، ص ٥٢٤
٨٥ – کلیات اقبال (فارسی) ، ص ١٢٤
٨٦ – همان ، همان ، ص ٢٤٨
٨٧ – ارمغان خوشحال ، ص ٦٢٠
٨٨ – فراقنامه ، ص ٦٤

*****

ادب امروز ایران

حبیب احمد زاده[1]

پر عقاب

پیاده شدنت را می‌بینم. حرکت دوربینم را متوقف می‌کنم و سپس مرکز «بعلاوه» درون چشمی را روی تو می‌گذارم[2]... و دست تکان دادنت برای راننده. او حرکت می‌کند... و تو باقی می‌مانی روی سه راه؛ در پشت نخلستان آن سوی رودخانه. حال مرددی کدام راه را انتخاب کنی! در جاده‌ی اصلی منتظر ماشین بعدی بمانی و یا... و یا راهی را در پیش گیری که مقصود من است.

زودتر تصمیمات را بگیر. تمامی زحمت امروز من بستگی به تصمیم تو دارد. از دور مشخص نیست ولی چیزی را به پشت کولت می‌اندازی و حرکت می‌کنی. از تصمیم گیریت بی‌نهایت خوشحالم. زحمت ماندن مرا دراینجا کمتر کردی... و اکنون تو در جاده‌ی آسفالتی که به خط اوّلتان منتهی خواهد شد به حرکت ادامه می‌دهی. تو به حرکتت ادامه بده و من نیز از این سوی رودخانه و در بالای این دیدگاه به انتظار می‌نشینم، انتظاری که شاید ۲۵ دقیقه بیشتر طول نکشد و تمامی نقطه‌ی اوج آن در ۱۷ ثانیه آخر است.
ما می‌توانیم حداقل در این ۲۵ دقیقه، با صراحت با هم گفت‌وگو کنیم؛ با آنکه تو هرگز صحبت‌های مرا نخواهی شنید، ولی شاید بعد از آن ۱۷ ثانیه آخر تمامی این صحبتها به گوش تو رسانده شود چگونه؟ نمی‌دانم! به هر حال اعتقاد ما این سوی رودخانه‌ایها و در این شهر کاملاً محاصره شده این چنین است... و به هر حال تو اکنون متوجه نیستی که من به انتظار شکارت در اینجا نشسته‌ام... و در این محفظه‌ی تاریک، تمامی دشت، نخلستان، جاده‌های عبوری شما را در آن سو می‌بینم... و بالاخص... که در هر گامت، با دستگیره‌ی دوربین دیده‌بانیم تو را در هر قدم زیر کادر به علاوه درون دوربین قرار می‌دهم تا فراموشت نکنم.

---

[1]. *حبیب احمدزاده* (متولد ۱۳٤۳، شهر آبادان) یکی از داستان‌نویسان نسل نو ایرانی است که در بیشتر آثارش به دوران دفاع مقدس می‌پردازد. از وی تاکنون دو کتاب داستان‌های شهر جنگی و شطرنج با ماشین قیامت به چاپ رسیده که هر دو به زبان‌های دیگر نیز برگزدانده شده است. سبک احمدزاده روان و بی‌تکلف است. او وقایع خارجی را با احساسات درونی آمیخته و همه را در یک سلک به قلم می‌کشد. داستان کوتاه «پر عقاب» که از مجموعه‌ی داستان‌های شهر جنگی انتخاب شده است، مدت ۲۵ دقیقه از عواطف و رفتار تک‌تیراندازی که به قصدناامن ساختن جادهٔ مواصلاتی دشمن در کمین نشسته است را ثبت نموده است. این داستان تاکنون ۹ بار به فارسی تجدید چاپ شده و به زبان‌های انگلیسی و عربی نیز ترجمه شده است. پرعقاب به فیلم نیز تبدیل گردیده است.

[2] - علامت (+) ای که در وسط چشمی دوربین وجود دارد را بر روی تو تنظیم می‌کنم.

بله من به انتظار شکارت در اینجا نشسته‌ام و گلوله‌ی خمپاره‌ای نیز هم اکنون درون قبضه، انتظار فرمان مرا می‌کشد؛ فرمانی که در لحظه‌ی موعود از طریق این بی‌سیم، امواج نامرئی آن در فضا پخش شود. حتی بی‌سیمهای شما آن را خواهد گرفت و سپس این امواج از کناره‌های بدنت خواهد گذشت و خوشبختانه تو از دریافت و درک آن محرومی و بعد بی‌سیم قبضه‌ی خودی... و سپس... و سپس هزاران قطعه‌ی چدنی ریز و درشت تو را در بر خواهند گرفت... ولی... اکنون تا آن نقطه‌ی جاده که شاید نقطه‌ی اتمام زندگی تو نیز باشد، ۲۳ دقیقه فاصله وجود دارد... و بالا و پایین این زمان بستگی تام و تمام به سرعت گام‌هایت،... کندتر حرکت کنی، به این ۲۳ دقیقه باقی ماندۀ از زندگیت ثانیه‌هایی اضافه... و اگر تندتر، به همان نسبت کمتر... و اکنون تو در حرکتی.

می‌خواهی دقیق‌تر به تو بگویم که چقدر از لحظه‌ی انفجار گلوله‌ای که انتظار تو را می‌کشد، فاصله داری؟ تنها کافی است تو را در میان خطوط درجه بندی داخل چشمی قرار دهم و سپس کورنومتر را فشار دهم... ولی خوب بهتر است وقت را از دست ندهیم. شاید این دوستی ۲۰ دقیقه‌ای با همان گلوله جاودان شود. می‌خواهی بدانی اولین سؤالی که هر روز از بالای این دیدگاه و پس از انتخاب شکاری مانند تو می‌کنم، چیست؟ اینکه اهل کجایی؟ خانقین، بغداد، کرکوک یا بصره... و مثل همیشه بر روی بصره حساستر خواهم بود. چرایش را شاید به تو نیز بگویم... و آن لحظه‌ای که گلوله‌ی موعود بر زمین اصابت کند... در آن لحظه پدر و مادر تو به چه کاری مشغولند؟ آیا مادرت، در همان خانه‌های گلی روستایی حاشیه بین‌النهرین در حال پخت نان است؟ پدرت... پدرت به چه کسبی مشغول است؟ اکنون در چه فکری است؟ آیا لحظه‌ای می‌تواند به ذهن آنان خطور کند که من به انتظار نشسته‌ام تا در کمتر از ۱۹ دقیقه‌ی دیگر جان فرزندشان را بگیرم؟

و اگر آن حس غریب مادر و فرزندی برقرار می‌شد، در این لحظه مادرت چه نفرینی بر من می‌کرد؟ ولی من از مدتها قبل تصمیم خود را گرفته‌ام. از همان موقعی که این شهر، به محاصره‌ی شما درآمد. می‌خواهی بدانی اهل کجایم؟ زیاد لازم نیست دور بروی. شاید تنها یک کیلومتر آن طرفتر در کناره‌ی همین رودخانه‌ی مرزی، چند سال پیش، تولدی در صدمتری مرز... بله و اگر تنها ۷۰۰ متر آن سوتر این تولد صورت می‌گرفت اکنون من نیز یکی از شما بودم، در اوج قدرت نظامی و با آن همه مهمات بیکران که برای نابودی شهر به مراتب بزرگتر از شهر کوچک ما کافی است... و بدون توجه به ضجه و زاری زنان و کودکان شهر... و مست از قدرت... در تمام شبانه روز، شهر را به زیر آتش می‌گرفتم، ولی اکنون

خوشحالم... خوشحال از اینکه تنها ۷۰۰ متر، این سوتر به دنیا آمده‌ام. و من می‌جنگم برای خیلی چیزها. مادرم...
می‌خواهی بدانی مادرم اکنون مشغول چه کاری است؟ او مثل همیشه در حال خواندن آیة الکرسی است... برای من... برادرم و برادرانش و همه‌ی کسانی که این سوی رودخانه هستند. مادر تو چی؟ او نیز برای تو دعا می‌خواند؟ هر دعایی که بخواند و یا خوانده، شاید تا حدود ۱۵ دقیقه دیگر بی‌فایده شود... و تو به حرکت ادامه می‌دهی... در فکر آن هستی که زودتر به خط مقدمتان برسی و دوباره شب، شهر ما را به زیر آتش تیربار و یا هر سلاح دیگری بگیری. وقتی دست بر ماشه می‌گذاری و قنداق تیربار بر شانه‌ات می‌لرزد، احساس قدرت می‌کنی... و یا نه صدای انفجارهای بزرگتری تو را به وجد می‌آورد؛ انفجار خمپاره‌ها، توپها و موشکها وقتی این سوی رودخانه منفجر می‌شوند... ولی من در لحظه‌ی موعود آرامش خود را از دست نخواهم داد و از صدای انفجار موعود مشعوف نخواهم شد... و تو هنوز در حال آمدن به سوی نقطه‌ی موعود هستی... هنوز ۱۴ دقیقه‌ی دیگر فرصت داری تا من شاسی بی‌سیم را فشار دهم و اصوات در حنجره‌ام بدمد و آن سوتر، طناب کشیده شود و گلوله‌ی خمپاره به پیشوازت بیاید.
می‌توانی به یاد بیاوری، انفجار آن همه گلوله‌ی توپ و خمپاره را که هر شبانه روز بر شهر ما می‌ریزید؟ و هر کس و هر چیز را که در برد توپ‌هایتان باشد به نابودی می‌کشانید؟ هیچ هدفی راحت‌تر از نابودی یک شهر در جهان وجود ندارد؟ به حرکتت همچنان ادامه بده... من تنها هر روز ۳ گلوله در اختیار دارم و امروز مانند هر روز اولین گلوله‌ی آن را مصرف کرده ام. می‌خواهی بدانی برای چه؟ چرا ایستاده ای؟ هان، کوله‌پشتی‌ات را بر زمین گذاشتی. پس خسته شدی؟درون کوله‌پشتی‌ات چه چیزی وجود دارد که تو را خسته کرده؟ لباسهایت؟ و یا نه سوغاتی برای دوستان هم سنگرت؟ شاید از شیرینی‌های دست پخت مادرت...
می‌خواهی بدانی که اگر من بتوانم از این شهر محاصره شده به خارج بروم، با خود چه چیزی می‌آورم؟ سوغاتی من حتماً مقداری مهمات خمپاره خواهد بود. خسته ای؟ بنشین! برای من چنددقیقه بالاتر و پایین‌تر، تفاوت نمی کند، ولی در هر حال به راحت ادامه بده. من گلوله‌ی اول خود را بر اواسط همین جاده شلیک کرده ام. و گلوله‌ی دوم آماده است تا بر همان نقطه فرود آید. چند دقیقه دیگر به انجا خواهی رسید و دود سیاه ناشی از انفجار گلوله‌ی اول را بر زمین خواهی دید و مانند دوستان قبلی ات، از سرعت قدمهایت کاسته خواهد شد... و بهت زده به محل انفجار گلوله خیره خواهی شد... و نمی‌دانی که گلوله دوم در راه است... و همیشه این سؤال

برای من باقی خواهد ماند... که چرا با دیدن محل انفجار گلوله‌ی اول، احساس خطر به شما دست نمی‌دهد و نمی دوید؟

شاید فکر می‌کنید گلوله‌ای منفجر شده و من چه شانسی داشته‌ام که در آن لحظه نبوده‌ام و این قضیه، باعث احساس آرامشتان می شود و بعد گلوله دوم به شدت فرود می آید... چرا هنوز نشسته‌ای؟ می‌خواهی بیشتر بدانی؟ اگر به گلوله اول رسیدی به دقت نگاه کن! چه می‌بینی؟ بله، یکی از گلوله‌های خودتان... اشتباه نکن... از شما به غنیمت نگرفتیم. با دقت بیشتری نگاه کن! یکی از دهها گلوله‌ای است که بر سر ما فرود آورده اید. و از معدود آنها که هر روز منفجر نمی‌شوند. تنها کافی است از درون دل خاک بیرون کشیده شوند، ماسوره به حالت ضامن قبل از شلیک در آید و فشنگ پرتاب با یک پوکه‌ی از نیم بریده شده‌ی کالیبر ۵۰ تعویض شود... و بعد...

۳ گلوله در روز به دست می‌آید. ۳ گلوله‌ای که تا دیروز در دستان شما بود و امروز در دستان ما. راستی آرم پرچم شما عقاب است! شاید همان عقاب معروفی که باور کرده بود امروز همه‌ی شهر و دیار ما زیر پر و بال اوست. ما در این سوی رودخانه داستان معروفی از عقاب داریم که مورد اصابت تیر پیکانی قرار گرفت... گویند «چون نیک نظر کرد، پر خویش در آن دید... گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست...»[1] شما چه دارید؟ چه می‌کنی؟ دقایق اضافه‌ی زندگی بر تو خوش نیامده؟ کوله پشتی‌ات را به کول می‌اندازی و حرکت می‌کنی... بله تو جاده را طی خواهی کرد. بعد مانند دیروز و روزهای قبل منتظر می‌مانم تا به منطقه‌ی ۱۷ ثانیه آخر برسی... ۱۷ ثانیه به مرگ تو... و ۱۷ثانیه به زمان پرواز گلوله از قبضه تا هدف...

پس من باز باید محاسبه کنم که چند گام تو در زمان ۱۷ ثانیه طی می‌شود... و ۱۷ ثانیه زودتر از آنکه به محل انفجاربرسی، شاسی بی‌سیم فشار داده خواهد شد و ۱۷ ثانیه بعد یک نقطه‌ی تلاقی ایجاد خواهد شد. چشمان من، بعلاوه‌ی دوربین، جسم تو، هفدهمین ثانیه، انفجار گلوله... و پرواز هزاران در هزار ترکش ریز چدنی به اطراف و درون جسم تو... هر چند روز یک بار باید این صحنه تکرار شود تا شما نیز در آن سوی آب آرامش نداشته باشید و بدانید که در هر بار رفتن و آمدن از مرخصی، ممکن است مرگ شما را فراخواند... و این مساله بسیار عذاب آورتر از کشته شدن در خود خط است. ناامنی راه پشت سر، راهی که تمام امید برگشت به خانواده و زندگی پشت سر، به امنیت آن بستگی دارد... ولی تنها سه گلوله

---

[1]. اشاره به شعر: «روزی عقابی به هوا خاست / بهر طلب طعمه پر و بال بیاراست...» از ناصرخسرو قبادیانی.

در روز آن را ناامن خواهد کرد... و در تمامی طول این مدت شما ناگزیرید که از روی این جاده بدوید... ۳/۵ کیلومتر جاده... حتی وقتی که ما بالای دیدگاه نیستیم، شما شاید در اضطراب باشید... اضطراب آنکه کسی منتظر نشسته تا شاسی بی سیم را فشار دهد...

بله تنها با سه گلوله... و نه با آن هزاران گلوله... بله ما تصمیم گرفته‌ایم که ترس و وحشت را از این سوی رودخانه به آن سو بکشانیم... و تو هنوز در راهی، به آسمان نگاه می‌کنی و شاید از آن لذت می‌بری! چه هوای لطیف و خنکی! اگر جای تو بودم، تنها از خدا درخواست وزش باد تندی می‌کردم تا شاید گلوله قبل از اصابت به جاده، در اثر وزش باد مسیرش کمی منحرف شود و آن‌سوتر به زمین اصابت کند... و یا آنکه چاشنی پرتاب گلوله عمل نکند و گلوله از درون قبضه شلیک نشود. ده دقیقه‌ی دیگر به منطقه ۱۷ ثانیه باقی مانده. شاید فکر می کنید، که تا کی روش ناامنی جاده ها موثر باشد. ۱۰،۲۰،٤۰ نفر دیگر کشته شوند، شما از راههای دیگر تردد خواهید کرد. بله سؤال خوبی است تو حق داری این سؤال را بپرسی و من حق دارم جواب آن را ندهم. امروز نوبت توست تا شکار یک تاکتیک شوی. همان‌گونه که می‌توانست نوبت یکی دیگر از شما باشد؛ کس دیگری که چند دقیقه زودتر، از این جاده می‌گذشت.

و شاید تو اکنون تنها نظاره‌گر خون بر زمین ریخته‌ی او می‌شدی، ولی همه چیز امروز دست به دست هم داده‌اند تا تو طرف صحبت من قرار بگیری. جواب سؤالت را بدهم؟ تو حق داری بدانی! در آینده اگر این روش کارگر نیفتاد، راه دیگری در پیش خواهم گرفت. از هم اکنون همه چیز برای آن شیوه آماده است. می‌دانی آن روش چیست؟ تو راه خودت را بیا و تنها گوش فراده. نام آن را گذاشته‌ایم تله‌موش. به موازات مناره‌ی همین جاده و دیگر جاده‌های منتهی به پشت، کابل تلفن صحرایی شما قرار داد. کافی است گلوله‌ی اول به جای جاده بر روی همین سیم‌ها فرود آید... و قطعی ارتباط... و سیم‌بان بینوایی که باید بیاید و بر روی نقطه‌ی انفجار، کابل‌های تکه‌تکه شده را به هم وصل کند... دقیقاً بر روی محل انفجار... و در اینجا دیگر ۱۷ ثانیه انتظار نیز لازم نیست... و گلوله‌ی دوم... و نکته‌ی جالب‌تر آنکه من هرگز از این فاصله سیم‌ها را ندیده‌ام و تنها از حرکات سیم‌بانهای شما بدان پی برده‌ام. با احتساب وقت اضافه‌ی نشستنت ۸ دقیقه دیگر فرصت داریم.

دوستی جالب است؟ می‌دانی اکنون چند نفر در پای قبضه‌ی خودی منتظر شنیدن تماس بی‌سیم من هستند؟ ۵ نفر... ۵ قبضه چی... می‌خواهی آنان را بشناسی؟ این حق توست. یکی از آنان مهدی است که قبل از جنگ پدرش را از دست داده. مادرش رختشور بیمارستان بود... تا آنکه یکی از آن هزار

گلوله، بر رختشورخانه‌ی بیمارستان فرود آمد. می‌خواهی بدانی چند روز طول کشید تا آن همه ملحفه‌ی خونین دوباره سفید شدند. و حسن، که تنها ۱۳ سال دارد و هر روز قبضه را پاک می‌کند. می‌توانی بفهمی چقدر سخت است، با دست خود، خواهر کوچکتر را در گور نهادن؟ آن هم قطعه قطعه؟ کافی است یا باز هم بگویم؟ پرواز هزاران گلوله بر فراز شهر، برای نابودی مشتی غیرنظامی، ولی ما تنها سه گلوله در اختیار داریم و وقتی که کار امروز تمام شد، همگی بدون هیچ عذاب وجدانی به راحتی ناهار خواهیم خورد و بعد استراحتی و دوباره به سراغ گلوله‌های عمل نکرده شما خواهیم رفت تا برای روزهای بعد نیز سه گلوله آماده کنیم.

در واقع ما برای تضعیف روحیه‌ی شما حتی به گلوله‌ی جنگی هم احتیاجی نداریم. تنها کافی است هر چند مدت یک بار مانند ۲ ماه قبل عمل کنیم و گردانی از نیروهای شما را به جان هم بیاندازیم. بله، همان گردانی که به پشت خطوط منتقل شد و گردان شما جایگزین آن گردید. هیچ کس از شما راز آن اعلامیه‌ها را نمی‌داند. اعلامیه‌هایی که عصبانیت فرماندهی سپاه سومتان را باعث شد. هیچ رازی در این دقایق آخر بین ما باقی نخواهد ماند. چند روز دیگر نوبت گردان شما خواهد رسید. یکی از آن گلوله‌های اعلامیه پخش کن... با اعلامیه‌های در ظاهر ساده و همراه با امان‌نامه...

امان‌نامه‌هایی با عکس امام... که شما سخت از او وحشت دارید... بله، شما هم روزانه هزاران اعلامیه بر فراز شهر ما پخش می‌کنید که "شهر در محاصره است... تسلیم شوید..." و تاکنون هیچ کدام از آنها هیچ سودی نداشته اند، ولی اعلامیه‌های ما همه‌ی شما را به وحشت انداخت، آن هم با یک گلوله... و هیچ گاه شما نفهمیدید که دچار چه حقه‌ای شده ایدا تو با گردان قبلی نبوده‌ای، ولی دوستانت در این گردان چند مدت دیگر خواهند دید، گلوله‌ای در آسمان باز می‌شود و اعلامیه‌هایی بر سر آنان پخش خواهد شد... و در هر اعلامیه، اعلام شده که یک عکس امام خمینی به عنوان امان نامه به همراه اعلامیه وجود دارد که در موقع عملیّات نیروهای ایرانی، دارنده‌ی آن پناهنده محسوب خواهد شد...

و فرمانده گردانتان همچون فرمانده‌ی قبلی دستور جمع آوری اعلامیه‌ها و به خصوص امان‌نامه‌ها را خواهد داد. و در ارتش شما، به دست نیامدن امان‌نامه‌ها با کیفر سختی همراه خواهد بود؛ آن هم در همچون ارتشی که تنبیه در آن دسته‌جمعی است. توجه کن که فرمانده گردانت با اعلامیه‌هایی بدون امان‌نامه روبرو شود! تکلیف او چیست؟ چه کسی آنان‌را برداشته؟ شاید واقعاً کسانی تعدادی از آنها را بردارند! فشار به گردانتان برای یافتن امان‌نامه‌های گمشده... اگر خبر به بغداد برسد که در گردان شما چنین

وضعیتی روی داده... فشار به فرمانده‌ی گردان... تنبیه دسته جمعی... و احتمالاً متهم کردن نفرات گردان برای فرار از تنبیه... بدگمانی و سوءظن... و در نهایت عدم اعتماد به گردانی که تعدادی از نفرات آن امان‌نامه، آن هم عکس امام را مخفی کرده‌اند... و عدم اعتماد در جنگ یعنی شبها از ترس خیانت نخوابیدن و هر لحظه منتظر حادثه‌ای بودن.
ولی می‌خواهی واقع امر را بدانی؟ شاید هیچ کدام از امان‌نامه‌ها توسط نیروهای شما برداشته نشده باشند، زیرا ما از همان اول، تعدادی از اعلامیه‌ها را بدون امان‌نامه ارسال کرده‌ایم. می‌بینی با محاصره‌ی شهر، هوش و استعداد ما صرف چه اعمالی می‌شود؟ و ای عقاب عراقی! چگونه پر خودت باعث قتلت می‌شود؟ ما جنگیدن را در هیچ جایی یاد نگرفته‌ایم جز در همین چند ماه، و اگر جنگ نبود اکنون سر کلاس درس در همین شهر مشغول تحصیل بودیم... و الآن ممکن بود چه درسی داشته باشیم... شاید ریاضیات... من اکنون در حال محاسبه‌ی سه دقیقه وقت باقی مانده تو هستم. اکنون لحظه‌ای است که باید به ٥ نفر منتظر در پایین آماده باش بدهم. آنان باید آماده باشند و طناب را محکم در دست بگیرند، تا شروع ١٧ ثانیه. خوب آنها آماده شدند... همه چیز بر ضد توست. می‌دانی همیشه در این لحظات به چه فکر می‌کنم؟ اینکه شاید تو، قبلیها و یا بعدیها، از اهالی بصره باشید. من آنجا آشنایی دارم یا بهتر بگویم داشتم؛ آشنایی که هرگز او را ندیده‌ام... عمه‌ام... که سالها قبل، قبل از مرگش با مردی از اهالی آنجا ازدواج کرد. همیشه می‌خواهم بدانم که اگر اهل بصره باشی، آیا از او و فرزندانش خبری داری؟ می‌گویند دو پسر داشته، چند سال بزرگتر از من. گاهی فکر می‌کنم که ممکن است در این لحظه یکی از آن دو پسر عمه را نشانه رفته باشم.
اکنون تنها ٥ قدم به منطقه ١٧ ثانیه پیشگیری مانده. ٤ قدم، ٣ قدم، ٢ قدم، ١ قدم. ١٧ ثانیه. شاسی بی‌سیم را فشار داده‌ام. طناب کشیده شد و گیوتین مرگ تو حرکت کرد. اکنون گلوله‌ای که سالهای سال به صورت سنگ معدن مدفون بوده... استخراج، استحصال و ذوب گردیده... و به شکل قالبی از چدن و فولاد از مواد انفجاری لبریز گشته... و با کشتی مسافتها را در اقیانوس درنوردیده، در راه است تا مرگ تو را رقم زند؛ گلوله‌ای که دو بار فرمان مرگ داشته است:
بار اول در شلیک شما بر روی شهر ما و اکنون در شلیک ما بر روی تو. عقاب عراقی، پر خود را پس بگیر! ١٦ ثانیه، از این لحظه به بعد. گلوله در آسمان راه خود را در پیش گرفته و تحت اختیار هیچ‌کس، حتی من نیست. زمان دوستی همیشه کوتاه بوده. تو هم شاید اکنون باید در جایی دیگر مشغول تحصیل باشی... و شاید من نیز اگر می‌توانستم، تنها تو را به اسارت می‌گرفتم

تا بعد از جنگ به سلامت نزد خانواده‌ات بازگردی، ولی هر چه هست، اکنون تو آن سوی رودخانه‌ای و من این سو. ۱۵ ثانیه. یک شانس دیگر، در ثانیه ۱۳ صدای شلیک به گوش خواهد رسید. اگر تنها لحظه‌ای توجه کنی.. و ثانیه‌ای مکث و نشستن... تا مسیر گلوله مشخص شود... شاید از انفجار جان سالم به در بری... آماده باش تا از این فرصت استفاده کنی! ١٤ ثانیه. اگر جای تو بودم و می‌دانستم که چه در انتظار من است، در این لحظات آخر از خدا طلب بخشش می‌کردم... به خاطر همه چیز و همه کس... شاید خدا... به هر حال تو به هیچ موعظه‌ای پس از مرگ احتیاج نخواهی داشت. ۱۳ ثانیه صدای شلیک... و تو هنوز مصمم به راهت ادامه می‌دهی. صدای شلیک، تو را متوجه نکرد. در چه فکری هستی؟ باز هم یک شانس باقی مانده... آخرین شانس... آنکه تنها بادی در این لحظات آخر بوزد، ولی دعای من این است که هرگز بادی نوزد. ۱۲ ثانیه. با کمال شجاعت باید بگویم که پس از کشتنت به پایین رفته و همه چیز را از یاد خواهم برد. تو با در برکردن این لباس نظامی، خود قرارداد کشتن و کشته شدن را امضاء کرده‌ای.

۱۱ثانیه. به هیچ چیز فکر نکن، جز وزش باد...و من به سه گلوله‌ام... و آنکه یکی را به مصرف رسانده‌ام... دیگری در راه است.. . و سومی؟ ۱۰ ثانیه. ثانیه‌های زندگی‌ات از دو رقم به یک تبدیل شد. دوست من مرگ در راه است. ۹ ثانیه. گلوله هم در راه است. تو هم در راهی و بعلاوه دوربین من نیز بر نقطه‌ای است که انفجار باید صورت بگیرد، لقاحی که عاملش انسانی است در این سوی رودخانه. ۸ ثانیه. می‌بینی! هیچ نسیمی نمی‌وزد تا گلوله خطا رود. و چاشنی پرتاب گلوله نیز با آنکه دست‌ساز است، عمل خود را به خوبی انجام داده و گلوله را از درون لوله رهانده.اکنون تنها معجزه‌ای به تو کمک خواهد کرد... و شاید دعای مادرت.

۷ ثانیه. چند روز طول خواهد کشید تا خبر کشته شدنت در جنگ به خانواده برسد؟ ۲ روز، ٥ روز؟ در آن لحظه، پدرت به چه کاری مشغول است؟ برای من بیشتر از ٢٤ ساعت طول نخواهد کشید. برادرم در آن پایین اولین کسی است که خبر خواهد شد. ٦ ثانیه زمان کوتاهی است. هر وقت یکی از شما از سر آن راه به سمت لبه‌ی رودخانه می‌آید، با خود می‌گویم یک نفر دیگر به دشمنان این سوی رودخانه اضافه شد. ٥ ثانیه. دیگر شاید بپرسی، اگر پسر عمه‌ی من باشی، باز هم شاسی بی‌سیم را فشار خواهم داد؟ بله، فشار خواهم داد و تا چهار ثانیه‌ی دیگر تو به محل ثبت گلوله خواهی رسید و گلوله نیز تا ٤ ثانیه‌ی دیگر به تو ملحق خواهد شد. ٤ ثانیه‌ی دیگر برای آخرین بار رودخانه را ببین؟ اینجا رودخانه‌ی اروند است و به قول شما شط‌العرب. در هر صورت هیچ فرقی برای شما نخواهد داشت. هر چه شود،

«آب شیرین این رودخانه، تنها به دریا خواهد ریخت و شور خواهد شد؛ مثل قبل، مثل حال و به همین صورت در آینده. می‌بینی چقدر مسخره است؟ راه‌اندازی کشتار مردم شهر ما، به خاطر جریان سیال رودخانه‌ای که هرگز اسیر شخصی نشده.

۲ثانیه: باز هم نمی‌دانی که من چه می‌گویم و با همان سرعت به محل انفجار نزدیک می‌شوی. در ثانیه‌ی بعد صدای سوت گلوله را خواهی شنید، ولی تنها کسری از ثانیه فرصت خواهی داشت که بر زمین بخوابی. پس آماده باش از آخرین فرصت نجات زندگی استفاده کنی. ۱ ثانیه. دوستی ما در آخرین ثانیه خود است. به چه فکر می‌کنی در این آخرین ثانیه‌ی زندگی؟ به نامزدت که در آخرین لحظه تو را وداع گفته؟ به مادرت؟ به هوای خنک؟ چاره‌ای نیست! چشمانم بر نقطه‌ی انفجار میخکوب شده‌اند و تو درون علامت بعلاوه‌ی دوربین قرار گرفته‌ای و در این کسر ثانیه، صدای سوت گلوله را خواهی شنید. همه چیز تمام شد. انفجار در نقطه‌ی دقیق خود صورت گرفته و دود همه جا را پوشانده و تو در میان غبار آن گم شده‌ای. منتظر می‌مانم تا غبار بنشیند. لحظات دیگر برای من ارزشی نخواهند داشت، ولی برای تو، اگر مجروح شده باشی... بسیار گرانقدرند... هر لحظه خونریزیت شدیدتر از قبل می‌شود... و می‌دانم دقیقاً در این لحظه به چه فکر می‌کنی... به یاری دوستانت... ولی اگر کار تمام باشد و روحت در پرواز، به همه چیز آگاهی یافته‌ای... تمام صحبت‌های من... و اکنون دوستانت بر سر دو راهی‌اند... به کمک تو بشتابند؟ و یا از دور نظاره‌گر خونریزی و مرگ تدریجی تو باشند؟ من هم دوست دارم تا به کمکت بشتابند... اشتباه نکن... این را برای نجات تو نمی‌خواهم...

تمام تاکتیک را برای تو نگفتم... گلوله‌ی سومی هم اکنون در لوله‌ی خمپاره آماده است تا دوستانت را هم به سرنوشت تو دچار کند. تو طعمه‌ی بعدی این قلاب خواهی بود. دود کنار می‌رود و تو بر زمین جنبشی نداری. دوستانت از دور نظاره‌گرند. من منتظر دوستانت باقی خواهم ماند تا سومین و آخرین پر عقاب را هم مصرف کنم. دوستی ما در آخرین ثانیه‌ی خود است. به چه فکر می‌کنی در این آخرین ثانیه‌ی زندگی؟ می‌توانی تصور کنی که من درباره شلیک یک گلوله، تنها یک گلوله، چگونه به تفکر می‌پردازم؟ که از کجا آمده‌ای؟ چه کسی در فکر توست؟ و این کار هر روز من است؛ و برای هر کدام از شما که از این جاده درگذرید. آیا شما نیز قبل از شلیک آن هزاران گلوله، به مادر من فکر می‌کنید؟ پس چرا شلیک این سه گلوله، برای شما این قدر دردناک است؟ سه گلوله با تفکر در مقابل هزاران گلوله بدون تفکر! هزاران گلوله بدون تفکر که اگر شلیک نمی‌شدند...

چشمانم بر نقطه انفجار میخکوب شده‌اند و تو درون علامت بعلاوه دوربین قرار گرفته‌ای و در این کسر ثانیه چه شد؟ چرا بر زمین خوابیده‌ای؟ به چه می‌نگری؟ به گلوله که عمل نکرد؟ پس دوباره گلوله عمل نکرد! از حال به تو ۵ ثانیهٔ فرصت می‌دهم که از جا برخیزی و فرار کنی و گرنه شاسی بی‌سیم را فشار خواهم داد و گلوله سوم به سویت پرواز خواهد کرد. کورنومتر را فشار دادم... یک، دو، سه، چهار... سریعتر بدو! خاطرم را آسوده کردی! اشتباه نکن! این را برای فرار زودتر از موعدت نگفتم. گلوله سوم من به ۱۷ ثانیه زمان پرواز محتاج است و اگر تو دیرتر فرار می‌کردی، ممکن بود گلوله سوم نیز پس از فرارت به مکان خالی اصابت می‌کرد... حال عرق ریزان به جمع دوستانت خواهی پیوست... بدون کوله‌پشتی که در نقطه موعود جای گذاشته‌ای... و مرگ را به چشم خود دیده‌ای... آیا امشب که دوباره ماشه تیربارت را فشار خواهی داد، به مادران این سوی آب فکر خواهی کرد؟ مسلماً... پس پیام را کاملاً واضح دریافت کرده‌ای. با مرگ و یا ترسی هم قدر آن. و این ترس را به دوستانت منتقل خواهی کرد... همچون گلولهٔ اعلامیه پخش کنی که چند روز دیگر بر فرازتان باز خواهد شد... و شاید تو از ترس جان، نگهدارنده یکی از آن امان‌نامه‌ها شوی. به هر صورت، من باز به انتظار می‌نشینم، تا بر سر سه راه، کسی پیاده شود. شاید چند روز دیگر، دوباره تو، دوست من...

*****

شعر

نصر الله مردانی[1]

اشک تماشایی

ای که دیدی به عیان اشک تماشایی من — ترسم این سیل برد مردم بینایی من
گفته بودی بزنم نقش تو برلوح خیال — تا خیالت چه کند با دل سودایی من
خواب گیسوی تو دیدم که چو یلداست بلند — روشن از کوکب چشمت شب یلدایی من
گرچه هستی همه دام است چه بیم است مرا — نشود صید کسی آهوی صحرایی من
سینه ام زخمی فریاد شد از شوق حضور — شور عشقت به سر آورد شکیبایی من
سوختم ، سوختم ای دیده بیفشان آبی — تاکه افشا نشود قصهٔ شیدایی من
موج عشق توُ به غرقاب جنونم انداخت — غرق در ورطهٔ خون شد دل دریایی من
با تو پرواز در آنسوی رهایی زیباست — بی تو عالم قفس بستهٔ تنهایی من
آسمانی و تو را نیست کرانی پیدا — گوشه ای دیده ز تو وصعت بینایی من

***

حسین اسرافیلی[2]

وطنم

وطنم از غم گلهای جوان گریه نکرد — سوخت و آب شد ، از سوز نهان گریه نکرد
وطنم حادثه ها دید و چنان نخل رشید — ریشه گسترد و از اندوه گران گریه نکرد
زخمها خورد ولی باز سرافراز استاد — نعشها بُرد ولی از غم جان گریه نکرد
شعله در بال و پرش بود و نیفتاد به خاک — تیر در چشم و دلش بود و از آن گریه نکرد
گم نشد در ستم آتش و دود آوازش — خم نشد قامتش، از زخم گران گریه نکرد
وقتی از تیغ و تبر شاخه به خون می غلتید — ریشه در خاک ، از آواز خزان گریه نکرد
ماههایش رمضان بود و به روزان وشبان — خون دل خورد ولی از غم نان گریه نکرد
انتظار وطنم از گل نرگس زیباست — که به شوق کهن، از داغ جوان گریه نکرد

***

---

۱ - نصر الله مردانی ، گزیدهٔ ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸،صص ۳۰ - ۳۱.

۲ - حسین اسرافیلی ؛ گزیدهٔ ادبیات معاصر ؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، صص ۳۰-۳۱.

ستّار دهدشتی [۱]

مُلک ایران

ستایش خدای جهان آفرین
و بر این خدای و جهان ، آفرین

ستایش مر او را که بیننده است
کران تا کران آفریننده است

سپس می‌ستایم مه بهترین
پیام آور نیک روی مهین

محمد فرستاده ی فر نژاد
بنی آدمی روی و یزدان نهاد

و زان پس درودی به گُردان دین
یلان خداوندگار زمین

درودی به نام آوران ، سرکشان
فقیهان زاهد، به دردی کشان

به آن سربداران جویای نام
به آن نکته گویان شیرین کلام

که شیرینی روی رهن بتی است
همه خودنمایی اختر شبی است

ولی نغز گویی که شیرین لب است
فروزنده‌ی اختران در شب است

اگر نو نواری به جامه خوش است
مرا کهنه‌ی شاهنامه خوش است

که در آن سخن همچو در سفته است
حکیمی که شیرین سخن گفته است

اگر تخمه‌ی سام نیرم نبود
اگر پهلوانی چو رستم نبود

وگر گیو و گودرز و اسفندیار
نبودند بر چیرگی کامیار

و یا طوس گردنکش نیک روی
نبودی چو رهام استیزه جوی

کنون ملک ایران سرای که بود
چنین پاک جایی برای که بود

کدامین شغال از چنین بیشه ای
همی کرد برِ خوردن اندیشه ای

من ایرانیم زاده‌ی فر و جاه
منم مرد میدان و شیر سپاه

منم زاده ی پهلوانان گرد
منم پور مردان بی خواب و خورد

جهانی همه شور مردانگی
بدرم به شمشیر فرزانگی

من از بو علی ارث ها برده ام
ز دستان رازی دوا خورده ام

مرا سهروردی رفیق شب است
سنایی مرا پیر شیرین لب است

خُم مثنوی راز سر مستیم
شکاف اتم هسته‌ی هستیم

اگر جد من رستم زابلی است
دبیرم حسن زاده‌ی آملی است

من اکنون دل از کینه ها شسته ام
میان دل و دشنه بنشسته‌ام

اگر صلح جویند اینک کتاب
وگر کین بخواهند ، از ما شتاب

مرا گر بپرسند از ننگ و نام
چنین است اندیشه ام یک کلام

« دریغ است ایران که ویران شود
کنام پلنگان و شیران شود

چو ایران مباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد»

---

۱ – سخنسرای ایرانی ساکن اسلام آباد

فارسیِ شبه قاره

دکتر سلطان الطاف علی[1]

نگاهی به احوال و آثار فارسی فقیر بیدل

چکیده:

فقیر عبدالقادر موسوم به قادر بخش بیدل (۱۲۳۰ هـ - ۱۲۸۹ هـ / ۱۸۱۴م – ۱۸۷۹م) در شهر روهری سند می زیست . وی شاعر زبان فارسی ، سندی ، سرائیکی ، عربی و اردو بود . در اردو وی را اولین شاعر صاحب طرز در سند بشمار آورده اند. آثار فارسی وی بعد از سِچل سرمسَت از سایر شعرای سند بالاتر دیده می شود . پدرش محمد محسن ریشم ، بافنده صوفی و مرید سید عبدالوهاب جیلانی ساکن بهاگناری بود . در آن زمان زبان و ادبیات فارسی وعربی در شبه قِاره از دستور افرنگ رو به تنزل آمده بود. بیدل یک موحد و شاعر و صوفی با صفا و در ذوق وحدانیت و فلسفۀ وحدت الوجود عارف و عالم سرآمد بود. وی مرید سید جان الله رضوی در روهری شده بوده . از فیض صحبت پیران و اولیای آن عصر و از زیارت واعتکاف بر مزارهای اولیاء همچو قلندر عثمان مروندی ، مخدوم محمد اسماعیل پریالؤ یک گونه تمرکز ویقین در وحدت پیدا کرد. در حلقۀ خانقاه وی غیر مسلمانان هم مّی آمدند و از فیض صحبت به راه راست رهنمون می‌شدند. سی (۳۰) اثر از وی دریافت شده است و در آن دیوان بیدل ، سلوک الطالبین ، مثنوی دلکشا و پنج گنج در شعر و نثر فارسی خوب مرصع است. در آثارش تلقین به انسان و سالکان طریقت زیاد نموده است . سلوک و سلک و فکر خود را هم درس می دهد. همچو منصور در عشق ایمان و یقین کامل داشت. وی مبلّغ وحدت الوجود وذکر و طریق پاس انفاس به طالبان حقیقی ایراد کرد. ذکر وقتی و ذکر دائمی همچو صوفیان کبار الزامی گردانیده بود. در شعر پیروی و تتّبع حضرت سید عبدالقادر جیلانی ، حضرت معین الدین چشتی ، حضرت سلطان باهو، حضرت سچل سرمست ، حضرت شاه عبداللطیف بهتائی می کرد و مولانا جلال الدین رومی و حافظ شیرازی هم از اکابر مکتب سخن او بودند.

---

۱ – استاد متقاعد دانشکدۀ دولتی کویته.

آثارش به وحدت و عظمت انسان مزیّن است. وی بیزار از کثرت مذاهب بود و داعی دین واحده ماند.

عیسی آسا رو ببالاکن ز دنیا کن وداع   یوسفِ کنعانی از مصرِ زلیخا کن وداع

***

باتسلط انگلیسیان در شبه قاره از طرح لرد میکالی انقراض فارسی و عربی از مکتب ها و مدارس و اداره ها الزامی گردیده بود (۱) و در سدهٔ آخرین یعنی ۱۸٤٦ م تا ۱۹٤۷م حفظ زبان و ادبیات فارسی در محیط وقت کار دشوار بوده است. اما صوفیاء و عارفین در نشهٔ وحدت و عشق بی نیاز از دنیای دنی و شرهای جهان ماندند و در سرودن و پیمودن افکار و پیغام عارفانه مشغول بینیم و هرچه نوشتند محققان و زاویه نشینان بدست آوردند. درین دوره گرد آوری این آثار و کلام هم خیلی کار مشکل بوده است . در بر آوردن آثار فقیر قادر بخش بیدل ، دکتر نواز علی شوق و دکتر خضر نوشاهی و جناب اختر درگاهی مکتوبات نسخهٔ خطی قاضی پیر محمد و مطبوعات گدومل هرجانی و عبدالحسین شاه موسوی و گل محمد انصاری بدست آوردند و بر آن کار تدوین وتالیف تحقیقی دقّت نمودند تا به اینقدر آثارشان بدست آمده است .

قادر بخش پسر محمد محسن قریشی ریشم بافنده بود و معروف به فقیر بیدل یاد آور شده است. فقیر بیدل (۱۲۳۰ هـ - ۱۲۸۹هـ / ۱۸۱٤م — ۱۸۷۹م) یکی موحد ، صوفی و شاعر از روهری (سند) بوده (۲) . وی مرید سید جان الله رضوی ثانی وقتیکه در دوازده سالگی بود و همصحبت به سید موسوی عبدالوهاب ساکن بهاگ ناری (بلوچستان کنونی) بود که سلسله طریقت شان به جهوک شریف مشهور است . در کودکی به قلندر عثمان مروندی عقیدت ورزید :

زاهدا از مدرسه یکبار به میخانه در آ   عهدو پیمانه شکن طالب پیمانه درآ (۳)

مدتی با پیر پگارو سید علی گوهر اول هم قرب داشت . معتکف به درگاه مخدوم محمد اسماعیل در پریالؤ هم شد. صوفی ابراهیم شاه چهارم از جهوک شریف که موحد و صوفی و صاحب سجاده درگاه بود با وی هم تعلق روحی داشت (٤). از این روابط به پیران طریق و درگاه های عرفا ظاهر می شود که فقیر بیدل چه ذوق و شرب حقیقی می داشت. وی همچو حلاج عشق مجازی را هم یکی پله به عشق حقیقی شمار می کرد.

مزار فقیر بیدل در خانه خودش ترتیب داده شد (٥).
آثار بیدل به اختصار اینطور گفته آید :
دیوان بیدل (فارسی) دو هزار شعر دارد . در آن غزلیات ٤٤٦ شمرده شده است . ولی بدست بنده این مجموعه تا حال نرسیده است.
سلوک الطالبین : این منظومه فارسی ۹۰ غزل دارد. -
مصباح الطریقت : بیش از یکهزار شعر به فارسی دارد.
مثنوی هیر و رانجها : این مثنوی به فارسی است.
مخمسات : دارای مخمسات و غزل به فارسی است.
غزلیات هندی : دو صد بیت دارد .
نهر البحر : در تتّبع رومی مثنوی است به فارسی و در همان بحر رومی. -
رموز القادری : شرح منظوم قصیدهٔ غوثیه در فارسی است.
رموز العارفین : رساله ایست منظوم در فارسی و دارای اقوال عرفا – می گوید :

بیدل که نمود ترجمانی	این رموز بس نهانی
سنی باعتقاد مذهب	صوفی ست باتحاد مشرب
تن تابع شرع و جان به وجدان	بیرون از خیال کفر و ایمان

وحدت نامه : رساله ایست منظوم در سندی.
شرح احادیث : شرحیست در احادیث منتخبه.
قرة العین فی مناقب سبطین : واقعه کربلا در فارسی منظوم است.
فوائد المعنوی : اقوال در وحدت و معرفت .
ریاض الفقر : نظم فارسی حاوی بر یک هزار شعر است .
تقویت القلوب فی تذکرة المحبوب : اقوال صوفیاء در وحدت الوجود بیان شده.
پنج گنج : در فارسی و عربی آورده شده است . درس حکمت در قرآن ، حدیث ، مثنوی رومی ، شاه لطیف و حکایات صوفیه دارد.
فرائض صوفیه : کتاب سلوک است در سندی.
سند الموحدین : کتاب است در وحدت به زبان سندی.
تاریخ های وفات بزرگان : تاریخهاست منظوم در فارسی.
انشاء قادری : ده رقعه در فارسی.
سرود نامه : منظوم است در سندی و سرائیکی(٦).

مثنوی دلکشا : طبق تحقیق پیر حسام الدین راشدی فقیر بیدل این وثیقه در ۱۲٦۳ هـ بتکمیل رساند. انسان را دوام دادن در ذکر الله تلقین کرده است . پیر راشدی سی اثر از فقیر بیدل بشمار آورده است (۷)

اختر درگاهی بعد از کلام سچل سرمست و شاه لطیف بتائی آثار فقیر بیدل را در سند و هند در زبان سندی مورد پسند قرار داده است (۸) . فقیر بیدل شاعر و نثر نویس در سندی ، سرائیکی ، اردو ، فارسی و عربی است. وی بر قرآن ، حدیث ، فقه و اجتهاد هم توجه و نظر کامل همی داشت . در موسیقی کلاسیکی در شبه قاره مرتبه و درجهٔ بلند داشت. بدین جهت کلام سندی و سرائیکی را « سرودنامه» قرار داد. همچو شاه لطیف بهتائی اشعار در *راگهای* (صوتهای سرودن) بسیار مختلف نوشته است (۹) مجموعاً بیشتر کلام بیدل در فارسی است. در سند فقیر بیدل بعد از سچل سرمست بزرگترین نویسنده ، صوفی با صفا ومبلّغ و رهنما در فلسفهٔ وحدت الوجود به نظر می‌آید. وی بسیار مبلّغین کوتاه نظر را در مباحث مغلوب کرد. در حلقهٔ ارادت آن بزرگ بسیار هندوان هم شامل بودند. وی علیه همهٔ افکار فرقه پرستی ، تعصّب مذهبی و طبقاتی بود. عظمت و وحدت انسان در عالم در نگاهش پخته تر بود. همچو ستارهٔ روشن در تحرک امن و محبّت کار همی کرد (۱۰) فقیر بیدل را محقّقین یکی از اولین شاعر صاحب طرز اردو در سند قرار داده اند (۱۱) گویند که اصلاً نامش عبدالقادر بود ولی احتراماً این نام را به قادر بخش مبدل ساخته بود. پسرش فقیر بیکس هم شاعر بود و مادهٔ تاریخ ولادت این طور نوشت :

ز غیب آمد روضة العارفین   بگفتم، گلی راحت العاشقین (۱۲)

۱۲۳۱ هـ

وی از سلسلهٔ اولاد غوث بهاء الحق مولتانی بود و نسباً قریشی صدیقی گفته می‌آید . پدرش یکی درویش از سلسلهٔ قادری بود. فقیر بیدل کلام و آثار رومی ، سعدی ، حافظ و عطار را که از بزرگترین حکماء و عرفای جهان بودند بدقّت نظر دید و از کلام شاه لطیف بهتائی هم تأثیر زیادی گرفته بود(۱۳) در کلام اردو وی هم تصوف، عشق ، درد ، وحدت الوجود، بقا در فنا ، تجلّی عشق ، تعلیم وحدت ، بیزاری از کثرت مذاهب ، نظریهٔ همه اوست، و تعلیمات سچل سرمست هم دیده می شود. اختیار کردن عشق مجازی را معترف است و با آن ادّعای پاکیزه نفسی هم می دارد.

چون در آغاز اشارت نموده شده است که از قرب و روابط بزرگان هم عصر خود از زیارات قبور اهل الله فقیر بیدل درویش صفت و صوفی با صفا آمده بود و مطالعهٔ فکری وی هم در کلام استادان شعر تصوف همچو سنائی ، عطار ، رومی و حافظ شیرازی بود. از صوفیای عصر خود شاه لطیف بهتائی مورد پیروی و تتبع وی بود. سچل سرمست استاد و راهنمای کامل در فلسفهٔ وحدت وجودی برایش بود. عشق و سرمستی از دیگر صوفیای کبار شبه قاره همچو حضرت معین الدین چشتی و حضرت سلطان باهو هم یافته بود که درین بطور امثله و دلیل نوشته می آید . فیضان روحی از زیارات حیدر شاه حقانی (ف ۱۰۳۹ هـ) و لعل شهباز قلندر سیهون شریف یافتن هم باثبات رسیده است (١٤)

کتاب پنج گنج یکی تألیف لطیف از ویست . جناب دکتر نواز علی شوق در زبان اردو ترجمه و تحقیق کرده است و دانشگاه کراچی به کوشش کرسی *شاه لطیف* بهتایی بچاپ رسانید، حقیقتاً کار وخدمت گرانقدر سرانجام آورده اند. درین کتاب در معرفی جای تولد گفته است :

زهی شهری که جنّات عدن است　　　سراپا مجمع آرام و امن است (١٥)

فقیر بیدل در پنج گنج سالک را بالخصوص و امة المسلمین را عموماً در زندگی کردن چهل مدارج متعین کرده است و برای حصول آن مدارج درس پنج خزینه ابلاغ نموده است . خزانهٔ اول قرآن حکیم ؛ خزانهٔ دوم حدیث نبوی ، خزانهٔ سوم مثنوی معنوی ، خزانهٔ چهارم کلام شاه عبداللطیف بهتائی و خزانهٔ پنجم از حکایات صوفیه معمور است، پنج گنج ماحصل مطالعهٔ عمیق فقیر بیدل است . این کتاب دارای نثر فارسی هم از وی است که نمونهٔ ساده و روان نثر و انشائیه است (١٦) قصهٔ هیر رانجها رنگ عشقیه و صوفیانه دارد و سرتاسر عرفان است . درس « موتوا قبل ان تموتوا» در آن داده شده است و در آن معانی ، شعر ازو ملاحظه شود :

زهرچه خامه نویسد به ناصیهٔ دوران　　　سواد حرف غم عشق خوش تراست بدان
بمیر بیدل در عشق گر بقا خواهی　　　که بعد مرگ بیابی حیات جاویدان

از آثار و متون نسخه های بیدل که بدست ما رسیده است از آن تفحص شده است که کلام فارسی آن عالیمرتبت در دیوان مصباح الطریقه ، مثنوی نهر البحر ، دیوان سلوک الطالبین ، و پنج گنج پیدا است . در تألیف موخرالذکر تعلیمات عالی صوفیه و اخلاق معلی عرفا، بخوبی ابلاغ کرده

شده است و البتّه نوشتهٔ خودشان فقط در نثر فارسی بطور حکایات آمده است . در آخر این کتاب دکتر نواز علی شوق فن بیدل در تاریخ نویسی شعری بسیار شعرها جمع آوری کرده است که در آن صنف، نمونهٔ کامل گفته آید. (۱۷) چندتا شعر دیوان مصباح الطریقهٔ در مثنوی دلکشا آورده شده است. در آن اشعار حمد و نعت بکمال پختگی و روانی می یابیم . در کلام نعتیه ، عشق رسول اکرم«ص» بتمامی آداب و دلبستگی موجود است .

الهی مطلع انوار وحدت ساز جانم را — عطای وجد و حالت کن به بیدل خاطر افسرده
ز ظلمتهای کثرت رستگاری ده روانم را — که تا عشقت کند محو هویت این و آنم را

و ببینید در حمد هم شاعر ما از کثرت ظلمتها گله دارد و مستی و سرشاری می خواهد:

ای مرا کحل بصارت خاک ایوان شما — از ازل جان و دلم مرهون احسان شما
تا گریبانم نه گردد چاک از دست قضا — کَی کشم دست ای حبیب الله ز دامان شما(۱۸)

درین دیوان ساقی نامه هم آورده شده است . ملاحظه شود :

بیا مطرب نوایی زن به حالت آر مستان را — تو هم ساقی جدا از جام می مگذار مستان را
بغیر از غلغل چنگ و نی و دف ، قلقل مینا — نه باشد رونق بزم طرب زینهار مستان را (۱۹)

ساقی نامه معمولاً خواست جام و مئی دارد ولی در کلام بیدل می بینیم شوق و ذوق مستی در همه اصناف شعر وی هویداست :

سرمست بیخودانه عاشق منم منم — سرخوش ز جام وحدت مطلق منم منم
گشتم ز جام حالتِ منصور باده نوش — واقف رموز خفیه اناالحق منم منم (۲۰)

سرمستی بیدل همه از سرشاری وحدت است و این نکته پنهان از جام منصور نوش کرده است و همچو منصور سرّ انا الحق افشا نکرد و همین تجلّی را در قلب و قالب خود پنهان همی داشت و نوبت به دار و رسن نمی رسید.

مثنوی نهر البحر در تتّبع مولانا جلال الدین رومی آورده شده است ، می گوید:

بشنو از نی نغمهٔ سرّ الست — تا چه می گوید از آن عهد درست (۲۱)

می گوید که کلامش همچو نهراست که از بحر مثنوی جلال الدین رومی کشیده شده است و در صفت مثنوی رومی می پردازد:

مثنوی شد مخزن اسرارها — مثنوی شد مطلع انوارها
مثنوی معراج روح اولیاست — مثنوی اسرار ذات کبریاست
مثنوی علم الیقین را مایه است — در معارج قدس عالی پایه است (۲۲)

وی میداند که مثنوی همه اسرار روحی است بدینجهت از رب تعالی می خواهد که آن اسرار بر او آسان شود:

قادرا جان جهانی جان جان — سرّ خفیه جان بکن برمن عیان
جان جانی جلوه ده جان را بمن — بر دلم مکشوف کن سرّ لدُن
ده مرا آگاهی از اسرار روح — افتتح باباً علینا یا فتوح (۲۳)

مثنوی دلکشا در یافتن افکار عرفانی حضرت بیدل مهم است درین نسخه که محدود به دویست و هشت بیت است ، در راه قرب خداوندی ذکر خفی و جلی را الزامی گردانیده است . این وظیفه از همه صوفیاء و عرفا وسالکین طریقت با اختلاف کمی مَروج است. بیدل سالکان راه خدا را در ذکر الله تعالی تلقین می کند که موجب جمعیت خاطر می شود . ذکر سالک را به فکر صفا ماهیتٔ قلب و روح مبدّل سازد. اعراض و غفلت از ذکر وفکر معیشت و ذوق قلبی هر دو را می کاهد . این درس فقیر بیدل تحت فرمان ربانی است که در قرآن حکیم نازل شده وقتیکه آدم و حوا را حکم شد که از بهشت خارج شوید واگر هدایت و قرب من از شما خواسته باشد از یاد من اعراض نکنید ورنه در زندگانی معیشت شما سلب خواهد شد و در قیامت نابینا خواهید افتاد « و هر کس از یاد من اعراض کند همانا (در دنیا) معیشت او تنگ شود و روز قیامتش نابینا محشور گردانیم » (٢٤) سالک همچو مردهٔ بی جان و تُهی از عرفان میّ ماند. ذکر ذاکر را زنده دل کند وغافل از ذکر، مرده دل می شود . زنده دل می یابد نور حق و حرص و هوای کلی ازو معدوم گردد. وی تحت فرمان خداوندی در قرآن و از روی حدیث نبوی«ص» اوصاف ذکر در شعر خود یاد کرده است. در پیروی مطالب حافظ شیرازی هم مطالب قشنگ نوشته است . از وی است :

دل مقیم حلقهٔ ذکر آمد ازان — تا کشاید حلقه ذکر دلستان
قلعهٔ پندار را از بُن بکَن — تا شود مفهومت اسرار لدُن
ای مقیم حلقهٔ ذکر خدا — باش برپا در مقام جهدها
دامن ذکر دوام از کف مهل — تا نگردد مشکل کلیّت حل (۲۵)

فقیر قادر بخش بیدل در بین ذکروقتی و ذکردائمی پیروی افکار حضرت سلطان باهو (۱۰۳۹ هـ - ۱۱۰۲ هـ) نموده است. حضرت سلطان باهو ذکر دائمی یعنی مدام یاد داشتن اسم الله جلّ شانه در زیست انسان این قدر الزامی قرار داده است که بدون آن ذکر وقتی یعنی نماز هم قبول نمی ماند (٢٦)

درین ضمن فقیر بیدل کلام شاه لطیف بهتائی در سندی هم تحت نظر خود داشت . وی درس می دهد که طالب را باید که به پاس انفاس توجه دهد ودر آخر خلاصۀ کمال، اینطور بیان می نماید:

فرض وقتی نماز و پاس دم — هست فرض دائمی بی بیش و کم
سالکی کز وی نشد فرض دوام — فرض وقتش نیست مقبول ای کرام
قصہ کوتاه شده نفس را بر میار — جز بذکر ای شائق دیدار یار(۲۷)

آقای دکتر نواز علی شوق چند تا معرفی در دیوان سلوک الطالبین هم می آورد و می بینیم که در غزلیات فارسی بیدل هم همین تلقین و درس عاشقانه است که دانش و علم ظاهر بگذار وعلم آن ذات واحد بگیر تا از کثرت به وحدانیت امان بیابی . در یکی ازغزل می گوید :

زمین گذار سوی آسمان بکن پرواز — ز آسمان بسوی لامکان بکن پرواز
ز عرش اعظم بالاست آشیانۀ تو — قفس شکن بسوی آشیان بکن پرواز
ز دست پیر مغان نوش ساغر وحدت — بزور نشه سوی بی نشان بکن پرواز(۲۸)

ازین غزل بیدل مرا فکر فخر الدین عراقی بیاد می آید و خیال می کنم که درس عراقی هم در افکار شاعر ما پیداست . عراقی می گوید :

چو عیسی قصد بالا کن برون بر لاشه زین پستی — میا این جا که خر گیرند دجّالان یونانی
(دیوان عراقی)

بیدل همچو عراقی می سرآید:

عیسی آسا رو ببالا کن ز دنیا کن وداع — یوسف کنعانیٔ از مصر زلیخا کن وداع (۲۹)

دیوان سلوک الطالبین مرتّبۀ دکتر خضر نوشاهی هشتاد و هشت غزل دارد. از آغاز دیوان اتباع حافظ شیرازی به نظر می آید ، چون فقیر بیدل می سراید:

الهی موج وحدت بخش دریای خیالم را — به بحر حال گم گردان حباب قیل وقالم را(۳۰)

غزل دوم در اتباع سبک حافظ زیاد قریب است البته بیدل حُسن تغزل حافظ بیاورده و حُسن معنی و فلسفه خاص خود را جا داده است . نظریه وحدت الوجود و طریق فنا و بقا را در غزل هم بطور درس یاد می آورد حتی حلاج را هم مورد تنقید می آورد ، چون گوید:

ابا کردن ز احکام طریقت کار مردان نیست — ز هستی دست شو طالب که یابی وصل مولی را(۳۱)

تغزل و تلمیح را هم شاعر عارف ما یکجا جمع کرده می گوید :

انتظار از حد گذشت اکنون زلیخا را به هجر — لطف فرما رخ نما ای یوسف کنعان ما(۳۲)

مستی و مخموری شعر وی هم ببینید :

آنکه طالب را بدور جام نرگس مست کرد — باز در بزمش رسید آن ساقی دوران ما (۳۳)

" جناب بیدل از قصیدهٔ غوثیهٔ سید عبدالقادر جیلانی هم تأثیر و فیوضات گرفته است و در پیروی آن عارف کامل غزلش دیده می شود . سید عبدالقادر جیلانی (٤٧١ هـ - ٥٦١ هـ) در قصیدهٔ خود می فرماید:

سقانی الحب کاسات الوصال فقلت لحمرتی نحوی تعال (۳۴)

محبت جامهای وصل محبوب مرا نوشانید ، پس شراب خود را گفتم بیا بجانب من — و حضرت بیدل می سراید :

اتانی الشوق مخفیاً سقانی الکاس من وصل چشیدم ذوق آن شربت کشیدم جام صهبارا (۳۵)

شوق در پرده جام وصل مرا نوشانید ، همین ذوق آن شربت نوشیدم گوئی جام صهبا که کشیدم . در پیروی اولین غزل حافظ شیرازی شاعر ما می گوید :

الا ای شاهد معنی بیارا تخت محفل ها که بی روی دلفروزت نگردد غم کم از دلها

انابت فکر مشتاقان رخ سوی معاد آرد بلی با بوی جمع دل توان طی کرد منزلها

خ الموت است نوم ای دل ز خواب هستی برخیز صلاهای جرس بشنو ستان ره سوی محملها(۳۶)

کلام حضرت معین الدین چشتی (٥٣٤ هـ - ٦٣٢ هـ) هم تحت نظر عقیدت بیدل آمده بود . حضرت چشتی می فرماید :

درون قصر دلدارم یکی شاهی که گرگاهی ز دل بیرون زند خیمه به بحر و بر نمی گنجد

بآن جامی که میخوردم نهان کی ماند اسرارم شراب عشق در جوش است و در ساغر نمی گنجد(۳۷)

فقیر بیدل در تتبع شعرشان بکمال وارفتگی می سراید :

دقائق رمز تحقیقی درین دفتر نمی گنجد " که موج بحر بی رنگی به دل ساغر نمی گنجد

دوانم مرکب فکرت بقدر وسعت میدان ولی دانم تگاپویش به بحر و بر نمی گنجد(۳۸)

فقیر بیدل در تتبع فکر حضرت سلطان باهو (۱۰۳۹ هـ - ۱۱۰۲هـ) درس وحدت بخوبی افزوده است، حضرت سلطان باهو چون می آورد:

یقین دانم درین عالم که لا معبود الّا هو و لا موجود فی الکونین لا مقصود الّاهو

چو تیغ لا بدست آری بیا تنها چه غم داری مجو از غیر حق یاری که لا فتاح الّا هو (۳۹)

و فقیر بیدل می گوید :

وداع کن ز جسم و جان که لا موجود الا هو بشوی دست از امکان که لا موجود الّاهو

وصی المصطفی حیدر امیرالمومنین صفدر تو با عین الیقین بنگرکه لا موجود الّا هو

وجود ماسوی الله را به تیغ نفی گردان لا به بین پس رتبهٔ الّا که لا موجود الّا هو(۴۰)

ناگفته نماند که فن تاریخ نویسی بیدل در شعر بطور امثله چند تا پیش کرده شود :

عشق چندین حمله بر عشاق بی سر پا نمود بر رخ صاحبدلان صد ره در محنت کشود

اصفیا و اتقیا را آتش اندر جان فروخت — انبیا و اولیا را دست برد خود نمود
لیک بعد از رحلت ختم الرسل احمد سه بار — سطوت آن سلطان اعظم هوش عالم را ربود
اولین کبری قیامت قتل اولاد رسول — در سن شصت و یکم مثلش نیامد در وجود

۶۱ هـ

دومین وسطی قیامت واقعه بس هولناک — در نهم سال و سه صد قتل شد حلاج بود

۳۰۹ هـ

سومین صغری قیامت در هزار وسی و صد — سر بریدن صوفی بیخود کمالش را فزود

۱۱۳۰

باد با هر دُرد نوشی جام در عاشقی — قسمت بیدل تجرع فیض زان پیمانه بود (۴۱)

ازین اشعار چیزی جالب اینست که همه واقعات شهادت خلفای راشدین وشهادت اهلبیت اطهار رضوان الله عنهم و شهادت منصور حلاج و شهادت صوفی شاه عنایت جهوک میران پور (٤٢) بیان نموده شده که همه از سلسلهٔ عشاق حقیقی است واینجا ما مگر بیفزائیم که هر کرا که عشق مستولی شد نصیبش شهادت است بحکم آن که ، «و من قتله محبتی فعلیّ دیته ومن علیّ دیته فانا دیته» ،یعنی کسی را که کشته باشد دوستی و محبت من ، پس بر من است خونبهای او ، و هر آئینه آنرا که خونبها بر من لازم باشد من خود خونبهای او خواهم بود (حدیث قدسی)

وکسیکه محبوب یا معشوق گشت ازین به درجهٔ دیگر است که خود خدا می داند زیرا که اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری (حدیث قدسی) یعنی اولیا دوستان من زیرقبه های من هستند که نشناسد ایشانرا مگر من.

فکر می‌کنم که دیوان سلوک الطالبین در آثار فقیر بیدل اثر گرانبهاست در تعلیمات صوفیه و شعر دلپذیر است در دواوین عارفین ، بدینجهت در شعر فارسی بعد از سچل سرمست فقیر بیدل را در سند به درجه اولی بتوان داد. درین مقالهٔ مختصر چند شعر فقیر بیدل بطور انتخاب ازعمده ترین شعرش بلحاظ تغزل و حسن معنی یاد بیاوریم :

بی تو خوشدل نخفته‌ام امشب — دامن غم گرفته‌ام امشب
با مژه ، همچو نوک گوهر اشک — در شب تار سفته‌ام امشب(۴۳)

***

جفای عشق بکش سرمتاب چون حلاج — صلای صدق بزن بی حجاب چون حلاج
جزا اگر طلبی پیشتر ز روز حشر — برافگن از رخ شاهد نقاب چون حلاج (۴۴)

***

زاهدا رسم عاشقان آموز رمز توحید بی زبان آموز
زاغ صورت نه ای مجو مردار وصف گلشن ز بلبلان آموز(۴۵)

***

وقوف تصوف ز صوفی شنو طلب گار علامه دوران مشو
ولی می شناسد ولی را به نور مشامی نداری سمن را مبو
وزارت نباشد چو القاب فقر اگر طالبی غیر حق را مجو (۴۶)

***

یارب بفرست آن بت مه چهره و گلفامی تایکدو دم آسایم از گردش ایامی
یاد آیدم آن وقتی کز دست بت و ساقی در محفل یکتائی آمد بکفم جامی(۴۷)

در محفل یکتائی جام بکف آمدن واردات حقیقی است و حضرت بیدل درین حالت برقص آمده باشد. این کرشمهٔ وصال است میان محب ومحبوب ، آمد موج است در بحر محیط ، مطلع شمس است در دائره آفاق — نه — نه — فهمیدن آن لمحه آسان است ولی تفسیر وتوضیح کردن ناممکن
چون سخن در وصف آن حالت رسید این قلم بشکست وهم کاغذ درید

مآخذ و کتابیات

۱ — مغرب کا فکری و تهذیبی چیلنج اور علماء کی ذمه داریان ، دکتر محمود احمد غازی ، پیغام آشنا اسلام آباد ، ص۱۷ ، ژوئیه تا سپتامبر ۲۰۰۷م
اردو مین سائنس کی تعلیم، پروفیسر دکتر محمود احمد، اخبار اردو اسلام آباد ، ص ۳۰٤ ، اکتبر ۲۰۰۷م
۲ — تذکرهٔ مشاهیر سند ، محمد دین وفائی ۲ — ۳ : ٤٦١
۳ — همان ، همان ، ٤٦٢
٤ — همان ، همان ، ٤٦٣
٥ — همان ، همان ، ٤٦٤
٦ — همان ، همان ، ٤٦٤ تا ٤٦٦
۷ — دیوان بیدل اردو ، اختر درگاهی ، ص ۲۵ ، روهری ۲۰۰۳م
۸ — همان ، همان ، ص ٦
۹ — همان ، همان ، ص ٦
۱۰ — همان ، همان ، ص ۷
۱۱ — همان ، همان ، ص ۸
۱۲ — همان ، همان ، ص ۱۷
۱۳ — همان ، همان ، ص ۲۰ تا ۲۲
۱٤ — پنج گنج ، عبدالقادر قادر بخش بیدل ، ص ۱۸ — ۱۷ ، کراچی ۲۰۰۰م
۱۵ — همان ، همان ، ص ۱۲
۱٦ — همان ، همان ، ص ۲۹
۱۷ — همان ، همان ، ص ۳۲

۱۸ – مثنوی دلکشا ، فقیر قادر بخش بیدل ، بیدل یادگار کمیته روهری ، ص ۲۵ ، ۲۰۰۵م
۱۹ – همان ، همان ، همان ، ص ۲٦ ۲۰ – همان ، همان ، همان ،
۲۱ – همان ، همان ، همان ، ۲۲ – همان ، همان ، همان ،
۲۳ – همان ، همان ، همان ، ۲٤ – قرآن کریم (طه ۲۰ : ۱۲٤)
۲۵ – مثنوی دلکشا ، فقیر قادر بخش بیدل ، بیدل یادگار کمیته روهری ، ص ٦٤ – ٦۳، ۲۰۰۵م
۲٦ – عین الفقر ، حضرت سلطان باهو ، ص ٤٤، لاهور ۱۹۹۵م.
۲۷ – مثنوی دلکشا ، فقیر قادر بخش بیدل ، بیدل یادگار کمیته روهری ، ص٦٦، ۲۰۰۵م
۲۸ – همان ، همان ، همان ص ۳۱
دیوان سلوک الطالبین ، فقیر قادر بخش بیدل ، مرتبه دکتر خضر نوشاهی ، ص ۸۵ ۲۰۰٦م
۲۹ – همان ، همان ، همان ، ص ۱۱۱ ۳۰ – همان ، همان ، همان ، ص ۳۰
۳۱ – همان ، همان ، همان ، ص ۲۷ ۳۲ – همان ، همان ، همان ، ص ۳۲
۳۳ – همان ، همان ، همان ،
۳٤ – مخزن الاسرار و سلطان الاوراد ، فقیر نور محمد کلاچوی ، ص ۳٦۸ کلاچی
۳۵ – دیوان سلوک الطالبین ، فقیز قادر بخش بیدل ، مرتبه خضر نوشاهی ، ص ۲۷
۳٦ – همان ، همان ، ص ۳۵
۳۷ – دیوان خواجه معین الدین چشتی ، حضرت معین الدین چشتی سجزی ، ص ۱۸ لاهور
۳۸ – دیوان سلوک الطالبین ، فقیر قادر بخش بیدل ، مرتبه خضر نوشاهی ، ص ۳۱
۳۹ – دیوان باهو ، حضرت سلطان باهو ، تدوین و ترجمه دکتر سلطان الطاف علی ، ص ۳۰ لاهور
٤۰ – دیوان سلوک الطالبین ، فقیر قادر بخش بیدل ، مرتبه خضر نوشاهی ، ص ۳ – ۱٤۲
٤۱ – پنج گنج ، عبدالقادر قادر بخش بیدل ، ص ۲۲۸ ، کراچی ۲۰۰۰م
٤۲ – تاریخ سندهـ ، اعجاز الحق قدوسی ، ۲ : ۳۷۰ ، لاهور ۱۹۷٤م
تحفته الکرام (ترجمه اردو) ، ص ۳۱۱
مقالات الشعرا ، ص ۳۱
٤۳ – دیوان سلوک الطالبین ، قادر بخش بیدل ، ص ٤۱
٤٤ – همان ، همان ، ص ۵۸ ٤۵ – همان ، همان ، ص ۸۸
٤٦ – همان ، همان ، ص ۱٤۵ ٤۷ – همان ، همان ، ص ۱۵۸

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

صفدر حسین میرزا سیفی[1]

نعت رسول صلی الله علیه وآله وسلم

افتخار اولیا و انبیا شاه رسل — رونق هر دو جهان نورِ خدا شاهِ رسل
سرورِ کونین شاه دوسرا شاهِ رسل — شاه دین شمس الضحی بدر الدجی شاهِ رسل
دستگیرِ عاصیان عقده کشا شاهِ رسل — حامی کل شافعِ روز جزا شاهِ رسل
صاحبِ جود و سخا محبوبِ رب العالمین — فخر عالم افتخارِ دوسرا شاهِ رسل
مظهرِ نورِ خدا فخرِ عرب فخرِ عجم — اشرفِ عالم محمد مصطفی شاهِ رسل
ابتدای خلق آدم انتهای عقل کل — اقتدای دین حق را مقتدا شاهِ رسل
اخترِ برج کرامت گوهرِ درج شرف — منبع جود و سخا بحر عطا شاهِ رسل
سید والا حشم عالی همم شاه امم — ناصرِ دینِ خدا حاجت روا شاهِ رسل
عالمِ علمِ لدنی شارح قرآن پاک — کشتی دینِ خدا را ناخدا شاهِ رسل
شهرِ علمِ مصطفی را باب شد شیرِ خدا — والدِ زهرا و اخ مرتضی شاهِ رسل
کرد نازل در ثنایت مصحف ناطق خدا — خاص عبدِ خالق ارض و سما شاهِ رسل
کرد خالق خلق جمله عالمین بهرِ شما — خلق را حاجت روا مشکل کشا شاهِ رسل
کی توانم من درِ مدح و ثنایت وا کنم — سیدِ لولاک و شاهِ انبیا شاهِ رسل
من شوم کافر اگر حبّت ز دل اخلا کنم — شافعِ محشر شهِ هر دو سرا شاهِ رسل
رحم کن بر حالِ «سیفی»، رحم کن ای داد رس — از پی حسنین و زهرا مرتضی شاهِ رسل

دکتر معین نظامی[2]

به یادِ گنبدِ خضرا

عشق از نگاه لطف تو تصویر می شود — این آیت از جمالِ تو تفسیر می شود
وقتی خیال شهرِ تو گیرد سراغِ من — قلبم ز کار و بارِ جهان سیر می شود
باری خدا ز بارِ علایق رها کند — دیدی چگونه زندگی زنجیر می شود
گاهی به یادِ گنبدِ خضرا تمام شب — خونِ دل از دو چشم سرازیر می شود
خوش بخت آن کسی که بمیرد به شهرِ تو — در جنت بقیع زمین‌گیر می‌شود

---

۱ – سرایندهٔ ساکن حیدر آباد سندھ

۲ – مدیر گروه آموزشی فارسی ، دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب، لاهور

دکتر سید وحید اشرف[1]

قصیده در منقبت سید الشهداء امام حسین علیه السلام

زمین بلغور کرده ست آسمانِ جاه و حشمت را ‏ ‏ فلک زیر زمین کرده ست تاج شان وشوکت را

زوال هرکمال آید، زوالِ هر جمال آید ‏ ‏ حکومت را، ریاست را، وجاهت را و دولت را

کمالاتیست هم نامِ نکوشان را زوالی نیست ‏ ‏ ولایت را، امامت را ، نبوت را ، رسالت را

کمالاتی دگرهم هست کانرا زشت می گویند ‏ ‏ شقاوت را،ضلالت را ، ز راه حق بغاوت را

همه زشتی و نیکی را ز ضدّشان همیدانیم ‏ ‏ شقاوت را ، سعادت را ، بغاوت را ، اطاعت را

اطاعت بین ز آدم و زسرِ ابلیس انانیت ‏ ‏ بلیسیّت ز ابلیس و ز آدم آدمیّت را

کشاکش بین حق و باطل از روز ازل باشد ‏ ‏ شقاوت را ببین ز ابلیس و از آدم سعادت را

سعادت چون بشد ظاهر، شقاوت هم تو می بینی ‏ ‏ عداوت از سرِ نمرود و ز ابراهیم خُلّت را

شنیده‌ستی ز موسی بود انوار یدبیضا ‏ ‏ هویدا از ید فرعون تاریکی و ظلمت را

همیدانی چه میخیزد ز بو جهلی وبولهبی ‏ ‏ بیانگیزد عداوت را بمیراند عدالت را

بیکسو بین ضلالث را، شقاوت کبر و نخوت را ‏ ‏ دگر سو بین هدایت را، سعادت را ، اطاعت را

اگر خواهی ببینی کبر و نخوت را شقاوت را ‏ ‏ ضلالت را ، رذالت را ، شرافت را، ز راه حق بغاوت را

وگر خواهی ببینی تو اطاعت را ، سعادت را ‏ ‏ مروت را ، شجاعت را، سخاوت را ، شرافت را

وگر خواهی ببینی این همه اضداد را یکجا ‏ ‏ بیا در کربلا ، یاد آمدی این جای عبرت را

تو دانی خود زبان زد هست معنی یزیدیّت ‏ ‏ سزاوار است ذاتش در جهان هر نوع لعنت را

دگر سو بین حسینیّت که مجموع محاسن هست ‏ ‏ که ذاتش هست سردار جوانان جنت را

بدانی رتبهٔ کار حسینی را، اگر خواهی ‏ ‏ بدان اول مقام و منصب کار نبوت را

همه اولاد آدم را نبی از وحی میگوید ‏ ‏ بدانند از نبی ایشان مقام آدمیت را

نبی هرگز نخواهد بهر خود آسایش دنیا ‏ ‏ نمی خواهد ز دنیا هیچ عیش و مال و دولت را

نبی آمد به دنیا تاکند اعلای حق این جا ‏ ‏ فرستادش خدا تا او کند کار هدایت را

نبی بادین حق آمد لیظهره علی الادیان ‏ ‏ چو از حق بود این وعده، بنا شد این حکومت را

چو نصر الله و الفتح آمد وشد مملکت پیدا ‏ ‏ بخواهد ملک آیین سیاست را، عدالت را

نبی داده ست دین ، هم ملک و آیینِ سیاست هم ‏ ‏ بهم آید چو این هر سه بنا باشد خلافت را

بپایان شد خلافت زود لیکن دین باقی هست ‏ ‏ بقای دین دلیلی هست پاینده امامت را

ولی آنکس که منکر هست و دارد ریب وشک در دل ‏ ‏ نمی خواهد کند باور نبوت را ، امامت را

---

۱ – رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه مدراس ساکن امبیدکرنگر – استان اُترپردیش هند

کسانی که نبی را مورد الزام گردانند — برای شان حسین(ع) آمد بکرد اتمام حجت را

شدند افراد اهل بیت یکجا جمع در کربل — دگر سو لشکر جرار طاغوتی حکومت را

شهادت زاهل بیت آمد کنون اسلام را حجت — گریز از دادن جان بود ابطال صداقت را

دلیل حق بود جان باختن در راه حق اکنون — چه این مرگ یزید است در حقیقت تا قیامت را

یزیدیت بخواست اثبات حق را از حسینیت — حسین آمد دم خود داد اثبات صداقت را

مقام عبدیت یاد آورد در ما حسینیت — حسینیت بیاموزد بما معنی طاعت را

کند ایمان را محکم بجوش آرد رگ ایمان — حسینیت کند پاینده ایمانی حرارت را

اعانت را طلب کن از صلوة و صبر در مشکل — حسینیت بیاموزد بما صبر و رضایت را

چو زنده کرد دین را از شهادت، ما همی بینیم — حسینیت به ملت داشته ست شوق شهادت را

چو باطل خواست سازد محوشان و عُظمت دین را — حسینیت شود قربان برای حفظ عظمت را

حسینیت نشان حق بود بر ضد هر باطل — حسینیت بکوبد هر سر شرّ و بغاوت را

عزیمت، استقامت را اگر خواهی بیاموزی — حسینیت بیاموز و عزیمت، استقامت را

نیاید در شمار احسان شاه کربلا برما — حسینیت بیک مرکز کند جمع خیر امت را

به دنیا زیستن لله و مردن هم بود لله — حسینیت نماید برملا معنی وحدت را

پناه دین حسین آمد، اساس دین حسین آمد — حسینیت همه دین است اگر بینی حقیقت را

برون است از شمار اوصاف نیکوی حسینیت — قلم ارقام را هرگز ندارد تاب و طاقت را*

هوای پنجتن دارد به دل سید وحید اشرف — هوای پنجتن در دل نماید راه جنت را

جاوید اقبال قزلباش [1]

روضه خوان کربلا

غرق عشق آل احمد روضه خون کربلا — نوحه و آه و بکا را سردهیم و با صفا

در گریبان سرکند گوید « شهید با وفا — آمدیم ما در عزایت اشک ریز و ناله زا

کشتهٔ مظلوم را گریه کنان تابنده ماه — خوان نعمت باشد و ما را کرامت این عزا»

آنکه آهنگش ستوده شد چنانکه دل ربا — غم بدیده چشم تر، او دل شکسته ای خدا!

کربلا ما راست مقصد راهیان و رهنما! — از غریب کربلائی ارمغان آمد به ما

ای حسینی پاسدار، سردستهٔ زیبای ما — بیا محرم آمد ویک شور و شینی شد بپا

روضه خوانی کن برای کشتهٔ تیغ جفا - — بیا محرم آمد و در انتظارت این عزا

---

* - شاه است حسین پادشاه است حسین
دین است حسین، دین پناه است حسین
سر داد نداد دست در دست یزید
حقا که بنای لااله است حسین
(خواجه معین الدین چشتی)

[1] - سرایندهٔ ساکن راولپندی / اسلام آباد

دکتر محمد حسین تسبیحی

راهیان نور نامه

راهیان نور ایمان جمله جانبازان دین
فتح و نصرت را ضمان باگوهر علم الیقین

راهیان نور حق پیوستهٔ عشق خدا
در دل و در جانشان آموزش حق الیقین

راهیان نور قرآن فاتح اسلام ناب
هر کسی گسترده و پروردهٔ عین الیقین

راهیان نور عصمت دوحهٔ اسرار حق
گوهر دُرج حقیقت را امین و راستین

راهیان نور الله روشنی بخش جهان
لرزه بر دیوار استکباریان غاصبین

راهیان نور انسان در شهادت پیشرو
لاله های سرخ دل شد لاله زاران زمین

راهیان نور دل گوهرفشان عاشقی
عشقشان جانبازی راه حسین شاه دین

راهیان نور جان پیمانگر عشق خدا
جملگی الله اکبر خوان مان فتح المبین

راهیان نور ملت سرفراز قدسیان
ملت ایران اسلامی شریف و پاک بین

ای که در راه خدا گام محبت من زنی
اعتصام حبل الله آمده متن متین

چشم بد دور از جمال راهیان نور دل
دشمن و بدخواه آنان گشته شیطان لعین

گلشن علم و عمل باشد شکوفان هر زمان
راهیان نور شوق آورده گل‌های سمین

مشتعل گردیده از « الله نور » اندر سما
جملهٔ استارگان با راهیان نور دین

تشنگان عشق حق نوشندگان نور حق
این همه از راهیان نور گویند آفرین

عشقتان باد و مراد ای پیکران آب و گل
حلقه گرد راهیان نور آید به گزین

ما کجا؟ غار حرا و غار ثور اندر کجا؟
بعثت و هجرت از آن در جسم و جان گشته عجین

هم سپاه و هم بسیج این راهیان نور نور
یک طریق و یک صدا ویک هدف را مستعین

ما همه از عاشقان این صراط مستقیم
راهیان نور یک سو هم کهین و هم مهین

ای که در راه خدا هستی به راه نوریان
آتش عشق شهادت در شراب ساتکین

مایه ور گردیده ایران و جهان در ملک دل
تا که از این راهیان نور گردد خوشه چین

آفرین بر راهیان نور و راه خویشان
فکر نیک و کار نیک پیوند راه مومنین

جلوه گر گردیده هر جا راهیان نور جان
ای خوشا آنان که در پیوند شان باشد یقین

راهیان نور آزادی شهادت جوی ما
ای شهادت زنده باشی در طریق عاشقین

یاحسین (ع) کربلا شد زنده رود عاشقی
راهیان نور او نعره زنان کوثرین

از نجف این راهیان ، نور علی آورده اند
یا علی محراب عشق آمد نشان ساجدین

یامحمد«ص» یا علی«ع» نور علی نور آمده
فاطمه اندر بقیع گریان حال زایرین

ای مدینه خاک تو بوی خوش احمد دهد
راهیان نور احمد رهسپار صادقین

شهسواران در طریق راهیان نور دل
می دوند و می روند یوم کرام الکاتبین

صف زنان بهر دفاع اقدس ایران عشق
هرکجا از راهیان نور قدس مسلمین

مهربان و با وفا و جان نثار و پهلوان
راهیان نور عرفان و یقین از شایقین

فقه و تفسیر و کلام و فلسفه علم خدا
این همه از راهیان نور قدس متّقین

جملگی رزمایش این ارتش دشمن شکن
راهیان نور اقدس را بود نقش نگین

زنده گشته انقلاب زین راهیان نور حق
مستقل جمهوری اسلامی ایران زمین

هر جوان از راهیان نور عرفان در بسیج
مجمر سوزان عشق و یکه تاز دشت کین

یامحمد (ص) راهیان نور تو در راه تو
گنبد خضرای تو شد سبزهٔ حبل المتین

یاعلی (ع) این راهیان نور تو اندر نجف
توتیای چشمشان شد تربت حصن حصین

ای حسن (ع) گشته بقیع آن غرقهٔ غمناک ما
راهیان نور تو اندر مدینه ساکنین

می روند این راهیان نور سوی کربلا
آن حسین تشنه لب در کربلا در خون ببین

سید سجاد ما زین العباد مومنان
شد صحیفه راهیان نور زین العابدین

آن امام باقر آمد، باقر(ع) علم و ادب
جاودان این راهیان نور باقر در نگین

جعفر صادق (ع) امام فقه و تفسیر و علوم
راهیان نور صادق(ع) خطّ او را مستکین

چشمتان و گوشتان پیمانگر عشق رسول(ص)
یک به یک این راهیان نور خیر المرسلین

شیعیان و سنیان را نصرت و فتح و شرف
جعفرصادق(ع) امام صادق القول و امین

ای امام موسی کاظم (ع) زما بر تو سلام
بارگاهت راهیان نور پاک کاظمین

آستان قدس مشهد در خراسان رضا(ع)
راهیان نور آن موسی الرضا (ع) شد هشتمین

ای علی موسی الرضا(ع) ای ضامن آهوی عشق
.. در بیابان راهیان نور قدس آمنین

ای محمد ای تقی(ع) ای سرو ناز مومنان
راهیان نور تو نوشندهٔ ماء معین

راهیان نور حکمت از تقی (ع) رونق گرفت
حکمت و عرفان اسلام محمد(ص) را ضمین

هادی(ع) آمد آن امام از بهر ما در جان ودل
شد نقی ابن تقی را راهیان، نورجبین

ای امام عسکری (ع) تو جلوه گاه عاشقان
راهیان نور تو در جان فشانی بهترین

مهدی الهادی(ع) امام و صاحب عصر و زمان
منتظر این راهیان نور تو گوشه نشین

راهیان نور زهرا فاطمه (س) بنت رسول (ص)
در بقیع جان شان از اهل بیت طاهرین

شد جهان روشن همه از راهیان نور حق
گشته شیطان بزرگ همواره نالان و غمین

این بود جشن بهاران راهیان نور را
زنده و پاینده این روشنگران راه بین

روز پیروزی بود این جشن نوروز و بهار
راهیان نور نوروزی جهان راستین

دشت خوزستان همه روشن بود از نوریان
راهیان نور کارون سد شیطان لعین

پاکباز و پاک دل این کاروان روشنی
هر کجا روشن شده از راهیان نور دین

کاروان راهیان نور نوروزی روان
از جنوب و از شمال و شرق و غرب این زمین

تنگ مرصاد و شلمچه شد شهادتگاه ما
مهبط عشق شهادت رحمةً للعالمین

هرکه نوشد کاسهٔ شهد شهادت را به دل
جنت و فردوس و طوبی و بهشت عنبرین
از خمین آمد برون پیر جماران در جهان
قم باذن الله او پیغام و قرآن را قرین
راهیان نور ما از جنگ تحمیلی نشان
جملگی الله اکبر خوان وحدت را مکین
این «رها» شد خاک راه نوریان در هرکجا
او بود خدمتگزار مسلمین و مومنین

فلیحه زهرا کاظمی [1]

نیایش به بارگاه امام رضا (ع)

ای شاه خراسان ای نگینهٔ الفت
ای حاکم شهر قلب محبت
تو ای مالک ایران زمین
تو متمکن آسمان عزت و دین
ای مولای من ، امام رضا
آستانهٔ تو بوسه‌گاه شاه و گدا
عاشق جدّ تو صاحب کون و مکان
تو نور شاه لا فتی و لا مکان
علم تو ذوالفقار ، راه تو راه صراط
خواهش ما مختصر دست بگیر بر صراط

دکتر فائزه زهرا میرزا [2]

مهر دو کشور

بین ملک پاک و ایران ربط احسن شد یقین
بست اردو نقش بر قلب و نظر چون بر نگین
مادر اردو شده شیرین زبان فارسی
دخت زیبا می نماید رخ به اهل گل زمین
ارتباط عالی فرهنگ شد محکم اساس
زین سبب مهر دو کشور پایدار است و متین
پاک و ایران وارث میراث فرهنگ و هنر
پاسداران تمدن، حق شناس و اهل دین
اکبری سیستان و قاسم روشن ضمیر
بسته اند با یکدگر پیمان و عهد راستین
کوشش خانم خلیلی بهر ترویج زبان
بارآور شد برای اوستادان مهین
کارمندان همره و کوشا همیشه مستعد
با لب خندان و شادان پر تلاش و نکته بین
بر دو کشور سایهٔ لطف و عنایت یا اله
تا قیامت زنده باشند زیر چرخ عنبرین
خدمت علم و ادب باشد شعار «فائزه»
از خدا خواهد بود یارش دعا و آفرین

---

۱ - سرایندهٔ ساکن لاهور
۲ - سرایندهٔ مقیم کراچی

غلام رسول آصف[1]

ارتفاع فکر اقبال (رح) که دانای راز است

چشمه های فکرِ روشن می فشاند این زمین — فکرِ مشرق آبیاری می کند باجوش دین
سوزِ جان که تو درین قومی فروزان کردهٔ — کاش که در سوزِ تو خود را گدازد بر زمین
ای که تو دردِ سوا داری بنامِ قلب خویش — این فضا مرهونِ تو گیرنده روح الامین
تو نوای هاتف غیبی بشنوی هم کنون — تو نوازی هم سرافیلی با آهِ آتشین
طائرانِ خاک را بخشی رموزِ زندگی — تو نفس های مسیحا را دمیدی بر حزین
می نداند جبرائیل آن راز که در سینه ات — از شعاعِ نورِ احمد می کند روشن جبین
در فضای کهنگی پی هم صدای نو به نو — حسن را مصروف سازی با ادای دلنشین
ای که تو دانای راز کن فکان، دُرِ حیات — فاش‌تر گوئی اناالحق بازبانِ ذوالیقین
ای که دادی فکر را آئین دین مصطفی«ص» — تو بیاری قوم را سوی قطارِ نازنین
از وفورِ نورِ جان افروختی نورِ حیات — بی پر و بالی پریدن ساختی ای آفرین
سوز و سازِ زندگی را دادهٔ رمزِ اله — از نفوذِ نورِ یزدان قلب را سازی نگین
در فضای کن فکان تو کردهٔ روشن حیات — از شعورِ ایزدی کردی منّور هر جبین
تو بسوزی فکر را اندر طوافِ شمع خویش — آنکه از نورِ محمد«ص» یافته نورِ جبین
ذرهٔ هر کهکشان را می دهی ذوقِ فراق — وصل را سازی پریشان هجر را سازی حسین
با جهان آموختی ناز خرام بی مثل — انقلاب آید به اندر باطن عرش برین
با چنین آهی مزین می‌کنی هر ذره ای — در جهان سست رو پیدا شود جوشِ نوین
قائد و بانگ درای کاروان زندگی — ای که می خوانی حدی بانگه ختم المرسلین
می کند پیدا تحرّک در وجود تشنه کام — دستک اقبال کارد ، ارتعاشی بر حصین
هر کنار بت کده های جهان لرزد ازو — چون بریزد فکر خود از لااله بر دوشِ این
ای کسی از فکر تو پیهم فروزد خویش را — در جهان پیدا شود چون مظهر ناز آفرین
جنبشی پیدا شود در مرکزِ کهنه روش — از خیال و فکر مشرق گوئته هم خوشه چین
ای کسی کو خود را سوزد از نگاه مصطفی«ص» — طور خود را می کند روشن ، بانور ذوالمتین
از خدای مرتضی گیر آن سرور سرمدی — در کلام شاعرِ مشرق بیابی دل‌نشین
چون بشنود پادشاه وقت سخن شاعری — در همان لحظه بریزد عرقِ حیرانی، جبین
ارتفاع فکر تو ناید به نگهه کم رسا — زانکه بفتراک صاحب دولتی بستی جبین
کردهٔ پیدا خروش اندر جهان کهنه خو — ارتعاش و انقلاب اندر شراب انگبین

---

[1] ۱ - سراینده ساکن فیصل آباد

تو بریزی در جهان خون جگر هر دم جوان
اهرمن از تو بگوید هم رموز مصطفی«ص»
کافران را هم بیاموزی تمیز کفر و دین
« کردهٔ کار خداوندان تمام » از فکر خود
«قاعدهٔ آسمان» رامی کنی برهم ز لا
ای عجب بخشی بی تابی باسروشِ بی خروش
دشت ماریه و کربلا را در نظر داری مدام
مشتری دارد اگرچه بی بها مهتابها
غالب و حلاج وزرین قمر های مشتری
کار زار کن فکان را دادهٔ سرّ خودی
کرده ام نامت حیاتم ای نوای زنده رود
جوهر اقبال دارد جوهر ضرب کلیم
«با خیال خشک» تو هرگز نداری رغبتی
راز دان روم و تبریزی فقط این زنده رود
در نگاه تو همیشه درس «ما زاغ البصر»
در وجود نور یزدان تو بزی ای زنده رود
این کشاکش درمیان کفر و دین بر این زمین
تو اگر «آصف» بخواهی هم رموز جوش و هُش

زان که از قلبت بروید آرزوی فر و دین
«حافظ ناموسِ زن ، مرد آزما، مرد آفرین»
تو بفهمی دین غیران از نگاه ولی الدین»
و همی رانی این زورق سوی الا بالیقین
حرکتی با زور الاّ در جمود کفر و دین
از صریر خامه ات شنود نوائی بالیقین
هم نوای طاهره را زنده کردی بر زمین
ور ز « ارواح جلیله» تیز تر روشن جبین
نورشان را منعکس کردی ز فکرت تا زمین
درمیان دیر و کعبه امتیازِ نازنین
آنکه گنجد با نفس های مسیحا در حزین
حرف او چه خوش کشد سوی دیار کاملین
زانکه بینی محملی را از نگاه مرسلین
زانکه روح او چون صیدی از نگاه مرسلین
عشق تو سازد گلستان آتش هر آذرین
فکر تو روشن شود ، چون ذرهِ « بلد الامین »
آن همه از دوری فکرت بنظر ناقدین
از میِ اقبال نوش آن جامِ نوروز آفرین

دکتر رئیس احمد نعمانی [1]

قطعه تاریخ درگذشت پُرفسور دکتر نذیر احمد استاد اسبق دانشگاه اسلامی علی گر

استاد بی‌همال و نویسندهٔ بزرگ
آموزگارِ فارسیِ هند درگذشت
آن آبروی انجمنِ علم و آگهی
رفتم فرو به فکر پی سال فوتِ او
سی بار «آه» سرزده از خاطرِ حزین
۶x ۳۰ = ۱۸۰

دانش پژوهِ وقت و ادیبِ شهیر مُرد
جوهر شناسِ اسم و صفات و ضمیر مُرد
ظلمت زدای سینهٔ بُرنا و پیر مُرد
چون یافتم خبر که نذیرِ خبیر مُرد
یک بار برلب آمده « دکترَ نذیر مُرد»
+ ۱۸۲۸ = ۲۰۰۸م

۱ - فارسی گوی ساکن علیگرهـ (هند)

دکتر محمود احمد غازی[1]

نور لم یزل

برون زین گنبد در بسته پیدا کرده ام راهی
نگه در عالم کردم و دیدم کمین گاهی

ضمیر زندگی را وانما از نور تبریزی
نمی یابد گشود راز دل میر و شهنشاهی

به مشت خاک خود پنهان تو نور دل نمی بینی؟
نمی ارزد به نور لم یزل تاب و تب ماهی

نمی دانی که خاکت را منور می توان کردن؟
بیک آه جگر دوزی ، بیک اشک سحرگاهی

ازین تاریک شب پیدا کنم من آفتابی را
نه پروای جمی دارم، نه خواهم دولت شاهی

عظمی زرین نازیه[2]

مادرِ دلسوز ایرانی

مادرِ دلسوز ایرانی سلامم بر تو باد
مادرِ خوب همه دانی سلامم برتو باد

میم آمد از محمد میم مثل مادرم
حرمت تو مثل قرآنی سلامم بر تو باد

خانه آت روشن زنور قلب تو ای مادرم
لاجَرم مثلِ گلَستانی سلامم بر تو باد

حرف تو شیرین مثلِ قند وَ خُرما و عَسَل
مادرِ مشفق سخندانی سلامم بر توباد

هرچه از دست رسد خوبست مثلِ مادرم
مادرِ مومن مسلمانی سلامم بر تو باد

دکتر علی کمیل قزلباش[3]

چشم بصیرت

طلب ز راه عداوت برای یار خطاست
که راه عشق ز ارزانیهای شهر جداست

مدان که خالی شود خانه از خیال جمال
که جای هیچ نباشد اگر ، بدان خداست

بیا، که رسمِ محبّت ز رسم و راهِ جهان
جداست یار من، ای یار من ، هزار جداست

مرا که می کشد از نیستی به هستِ کمال
خدا گواه ست که خشکیده لب و دستِ دعاست

شکایتیست ترا از نشانه های حقیر
کجاست چشم بصیرت؛ بصر «کمیل» کجاست

***

۱ - استاد دانشکدهٔ شریعه و حقوق دانشگاه بین المللی اسلامی – اسلام آباد

۲ - سرایندهٔ ساکن لاهور

۳ - فارسی سرای ساکن کوئته

خواجه منظر حسن منظر[1]

عزم نوی

آن جذبه که برخیزد نغمه به نفس اندر
یک گوشهٔ زندانی ! میرد به قفس اندر
زان لمحه که در راهی شد عزم نوی پیدا
هرگام ره منزل یابد به جرس اندر
جویای اساطیر اسرار حق و باطل
جوید به سر منبر، یابد به کلس اندر
هر شمع سرمحفل سوزد پر پروانه
نی بوی وفا یابد گل طوف مگس اندر
در دیدهٔ کم مایه دُر دانه خزف ریزه
جوینده برون آرد صد گوهرِ خس اندر
گم گشته و وارفته سرتا به قدم قیدست
تن لهو و لعب اندر، جان نفس و نفس اندر
لغزید قدم آید صوت رمقش لرزان
منظر که نهان دارد جان حرص و هوس اندر

احمد شهریار[2]

حسرت خواب

ای اشک روان! بحر خطاب است دلِ ما
هرچند که در پرده حباب است دلِ ما
باشد که دمی چند در آغوشِ تو باشیم
عمریست که در حسرتِ خواب است دلِ ما
یاران به چه گفتند که ما بی سخنانیم !
صد گونه سوال است و جواب است دلِ ما
از گلشنِ هیچ آمده بودیم و ببینید!
زاین بادیه هم پا به رکاب است دلِ ما
ای معترضان! بر دلِ ما خُرده مگیرید!
در بابِ نبودن همه باب است دلِ ما
صد شکر که در مدرسه ی جلوه نمایی
از ما سبق آموزِ حجاب است دلِ ما
ویرانه بجز گنجِ حوادث نپذیرد
ای سیل کجایی که خراب است دلِ ما

دکتر رشیده حسن[3]

در امید صبح روشن

نو گُلی شاداب بودم درمیان بوستان
همچو خاری می خلم در دیده های دشمنان
مرگ را چون سایه هر دم برسَرَم بینم کنون
من حیات انگیز بودم درمیان دوستان
قایقی بشکسته ام در موج دریا غوطه زن
کرد طوفان حوادث آنچنانم سرگران
زیر بار زِندگانی ناامید و خسته دل
شاخهٔ بشکسته ای در موج طوفان خزان
آشنایان جمله آخر از بَرَم برخاستند
مانده ام من چون غریبی در قفای کاروان
در امید صبح روشن شام تار زندگی
بگذرانم تا به کی در کلبهٔ بی سائبان؟

---

۱ – سرایندهٔ ساکن کراچی

۲ – سراینده ساکن کویته

۳ – سرایندهٔ ساکن اسلام آباد

*دکتر اخلاق احمد آهن[1]

درمان و درد

اگر سوزم، بسوزد دامنت هم — اگر میرم بمیرد زخمتت هم
همهٔ دنیا را تو کردی مسخر — مگر از دست دادی سلطنت هم
بیادت هر نفس آید به اندر — منم زنده که دارم الفتت هم
خمیده سر فقط پیش جمالت — مگر دارای شان و سطوتت هم
کجایی تو کجا ای جان جانان! — مرا گهگاه سوزد غفلتت هم
به هجرت می چکانم اشک خونی — مگر گریه بیارد خلوتت هم
کرم کردی که دیدی حال ما را — بافشانی کجا تو، رحمتت هم
دلم آهن به حال شور و سوزش — همین درمان و درد و نعمتت هم

***

نذر صابری[2]

گفتگوی دل

ای روشن از جمال رخت کاخ و کوی دل — رقصان زچشم مست تو جام و سبوی دل
دانم که جز در تو دگر جای نمی رود — زانرو نمی روم ز پی جستجوی دل
بینی که درمیان چه تفاوت نهاده اند — از آیینه اگر بکنی رو بسوی دل
از دل به سوی چشم چه مستانه می رود — جانم بیا به سیر لبِ آبجوی دل
کعبه خراب گردد و عرش اغبری شود — ریزی اگر بدستِ جفا آبروی دل
آن شی که ناقدان به غزل نام کرده اند — پرسی اگر ز اصل بود گفتگوی دل
دامن ز دستِ دل بکشیدن شعارِ تو — دامانِ تو ز دست نه دادن ز خوی دل

***

۱ – سرایندهٔ ساکن دهلی نو

۲ – سراینده مقیم اتک (پنجاب)

امبر یاسیمن[۱]

به یاد پدر

بی تو
ای پدر
گشت اندوهگین زندگی
شده ناپدید منظره ها
به هر جا که می نگرم
ترا نمی بینم
به یاد تو می افتم
به تو می رسم
اما
نمی توانم با تو صحبت کنم
بی تو
ای پدر
ویران گشته است خانه ام
نمی رسد صدایت به گوشم
همه خاموشند فرزندانت
دگر دعایت به جانم نمی رسد
بی تو
ای پدر
به که گویم حال دلم
تو بودی برایم
خضر راه
اما خوشحالم
که تو
پیش خدایم
ترا باد رحمت خدا

*****

۱ - مربی گروه فارسی ، دانشگاه ملّی زبانهای نوین – اسلام آباد

گزارش و پژوهش

ارتحال پرفسور دکتر نذیر احمد،
استاد ممتاز دانشگاه علیگره

آقای دکتر نذیر احمد، ۱۹ اکتبر ۲۰۰۸م در سن ۹۳ سالگی در علی گره به لقاء الله شتافت. مرحوم دکتر نذیر احمد در زمینه های آموزش و تدریس، احیای متون بویژه تدوین و چاپ لغتهای معتبر و تراجم ادب عالیه سهمی درخور تمجید داشته اند. مضافاً بر این صدها مقاله به زبانهای اردو، فارسی و انگلیسی ازیشان باقیست که در حین حیات در نُه مجلد چاپ و منتشر گردیده بود. اینک نگاهی به احوال وآثار آن فقید سعید می اندازیم:

تاریخ تولد ایشان ۳ ژانویه ۱۹۱۵م و در محل دهکده ای در بخش گوندا، استان اترپردیش (هند) بدنیا آمد. تحصیلات کارشناسی ارشد و دکتری را در رشتهٔ زبان و ادب فارسی در دانشگاه لکهنو داشت. در ۱۹۵۰م در دانشگاه لکهنو مربی گروه فارسی گردید و به او در ۱۹۵۰به فارسی و در ۱۹۵٦به اردو دانشنامه های فوق دکتری از همان دانشگاه اعطاء گردید. در ۱۹۵۸ در همین رشته با سمت دانشیار به دانشگاه علیگره پیوست. ایشان دو سال و اندی بعد به استادی و ریاست گروه فارسی انتخاب و جمعاً ۱۷ سال در این سمت خدمت کردند. سپس در انستیتیو غالب دهلی نو به پستهای دبیر، نایب رئیس و رئیس منشاء خدماتی بود. از آثار علمی چاپ شده او برخی بدین قرار می باشند:

۱ – مکاتیب سنایی ۱۹٦۲ در علیگره، در کابل و تهران چاپهای بعدی منتشر شده است.

۲ – دیوان سراجی سگزی خراسانی ۱۹۷۲، علیگره.

۳ – نقد قاطع برهان از غالب دهلوی ۱۹۸۵ دهلی.

٤ – دیوان عمید لویکی ۱۹۸۵ لاهور.
۵ – دیوان حافظ بر مبنای نسخهٔ ۸۲٤ هـ گورکهپور و نسخ دیگر، تاکنون هفت دفعه چاپ شده .
٦ – فرهنگ قواس تألیف فخر الدین مبارک شاه قواس غزنوی ۱۹۷٤م.
۷ – دستور الافاضل تألیف حاجب خیرات دهلی – ۱۹۷٤ تهران.
۸ – فرهنگ زبان گویا و جهان پویا تألیف بدر ابراهیم در دو جلد، پتنا.
۹ – لسان الشعرا: فرهنگ فارسی دورهٔ فیروز شاه تغلق ۱۹۹۵م ، دهلی نو.
۱۰ – قند پارسی : مجموعهٔ ۱۸ مقاله فارسی گردآوردهٔ دکتر سید حسن عباس تهران جلد اول ۱۹۹۵م ، سپس جلد دوم هم موقوفات محمود افشار یزدی در تهران چاپ کرده است .
۱۱ – کتاب نورس تألیف ابراهیم عادل شاه ثانی سلطان بیجاپور به اردوی قدیم دکنی ۱۹۵۵م . ترجمهٔ کامل همین کتاب در سالهای بعد به زبانهای انگلیسی ، هندی و کنری هم منتشر شده.
۱۲ – ۱۸ هفت مجموعهٔ مقاله های اردو میان ۱۹۵٤ تا ۲۰۰۲م در لکهنو ، علیگرهـ ، ملتان و دهلی نو چاپ و منتشر شده.
۱۹ – مجموعهٔ مقالات انگلیسی دکتر نذیر احمد به کوشش دکتر شریف حسین قاسمی در ۲۰۰۵م در دهلی منتشر گردیده است.
۲۰ – دیوان مهندس لاهوری اخیراً در دست چاپ و ۲۱ – ترجمهٔ انگلیسی «اعجاز خسروی» اثر منثور امیر خسرو دهلوی که باهمکاری برخی از دانشمندان در دست بود ، امکان دارد در ایالات متحدهٔ امریکا به چاپ رسد.

دو دختر استاد فقید هم اکنون در دانشگاه های هند در زمینهٔ زبان و ادب فارسی مشغول تدریس هستند با اسامی دکتر ماریه بلقیس صاحب «پرفسور نذیر احمد در نظر دانشمندان» ۲۰۰۲ و دکتر ریحانه خاتون صاحب «کارنامه نذیر » ۱۹۹۵م. ما ضایعهٔ اسفناک ارتحال ایشان را به خانوادهٔ آن مرحوم و قاطبهٔ استادان فارسی صمیمانه تسلیت عرض می کنیم:

درگذشت پرفسور دکتر احمد حسن دانی در اسلام آباد

پرفسور دکتر احمد حسن دانی باستان شناس و مورخ بنام، استاد و محقّق برجستهٔ دانشگاه های معروف جهان ، نویسندهٔ دهها کتاب علمی و مقاله های پژوهشی ، زبان شناس ممتاز پاکستان در تاریخ ۲۶ ژانویه ۲۰۰۹م در اسلام آباد بدرود حیات گفت . یکی از ویژگیهای آن فقید سعید تخصص علمی وی به امور آسیای میانه بوده است.

دکتر دانی در تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۰م در محل بنسادر بخش رای پور در استان کنونی چهتیس گرهـ هند متولد گردید . تحصیلات عالی تا کارشناسی ارشد(۱۹۴۵م) را از دانشگاه هندوی بنارس داشت. وی اولین مسلمان دانش آموختهٔ دانشگاه مزبور محسوب می شد. در ۱۹۴۵م به عنوان باستان شناس باتفاق باستان شناس معروف انگلیسی سر مورتیمر وهیلر در موئنجودارو و تاکسیلا آغاز به کار کرد. مدتی هم در ادارهٔ باستان شناسی هند در « تاج محل» آگره ماموریت داشت. پس از استقلال پاکستان نخست در موزهٔ داکا و سپس به مدت دوازده سال ۱۹۵۰ – ۱۹۶۲م در دانشگاه داکا در رشتهٔ تاریخ تدریس می‌کرد. آن گاه به دانشگاه پیشاور پیوست و تا ۱۹۷۱م مدتی گروه « باستان شناسی» آن دانشگاه را اداره کرد. سپس تا ۱۹۸۰م در دانشگاه قائداعظم مشغول خدمات علمی بود. دولت پاکستان نشان های ستارهٔ امتیاز (۱۹۶۹م) و هلال امتیاز (۲۰۰۰م) را به وی اعطا کرده بود. دکتر دانی همچنین دارای نشان های علمی از چند کشور خارجی از جمله فرانسه ، آلمان و ایتالیا و سازمان یونسکو بوده است . آثار چاپ شدهٔ علمی پژوهشی ایشان بالغ بر چهل اغلب به زبان انگلیسی است . بزبانهایی که پرفسور دانی تسلط داشت شامل بنگالی، فرانسه ، سانسکریت، هندی ،مراتهی ، تامل ، پشتو ، فارسی ، ترکی ، اردو ، پنجابی ، کشمیری ، سرائیکی، سندهی بوده است . اینجانب ۴۵ سال پیش افتخار میهمانداری وی

از طرف سازمان میزبان در تهران داشتم و حُسن التفات وی در دهه هایی اخیر همچنان باقی بود. ترجمهٔ مقاله های علمی او در مجله های هلال ، پاکستان مصور و دانش در چهار دهه اخیر منتشر گردید. فقدان چنین استاد و محقق را به خانوادهٔ داغدیده ، همکاران دانشگاهی و شاگردان ایشان طی پنج دههٔ اخیر تسلیت عرض می‌کنیم .

خاموشی دکتر گل حسن لغاری در تند و جام سند

دکتر گل حسن لغاری استاد متقاعد زبان فارسی در سطح دانشکده ها و رئیس اسبق دانشکدهٔ دولتی تندو جام در تاریخ ۷ نوامبر ۲۰۰۸م به کسالت کلیه ، جان به جان آفرین سپرد. وی فارغ التحصیل دانشگاه سند بود و پایان نامه دکترای او دربارهٔ نثر فارسی سند بوده است . دکتر گل حسن لغاری در چند همایش ملی و بین المللی در داخل و خارج کشور حضور بهم رسانیده مقالهٔ هایی را ارایه نموده بود . وی از دیرباز ازهمکاران فصلنامهٔ « دانش » و مجلهٔ اردو زبان رایزنی فرهنگی « پیغام آشنا» بوده است . وی در تألیف کتابهای ادبی و درسی نیز علاقهٔ ویژه داشته از جمله شرح تقابل شعر شاه عبداللطیف بهتایی با ابیات سلطان باهو با انجام ترجمه تالیف کرد که در کویته و حیدرآباد سند از حلیهٔ طبع آراسته گردیده . به افراد خانوادهٔ سوگوار ، همکاران وشاگردانش تسلیت عرض می کنیم . ضمناً به یکی از همکاران محترم جهت ابلاغ این خبر به دفتر مجله سپاسگزاری می کنیم .

مدیر فصلنامهٔ دانش

سرپرست انجمن

گزارش هم اندیشی های علمی
انجمن ادبی فارسی
۱ - «کشمیر در تاریخ و فرهنگ و ادب فارسی»

روز یکشنبه ۲۸ مهر۱۳۸۷هـش برابر با ۱۹ اکتبر۲۰۰۸م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی باعنوان **«کشمیر در تاریخ و فرهنگ و ادب فارسی»** باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به ریاست محترم اجلاسیه جناب آقای ابهری رئیس محترم اسبق کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی ایران - تهران و جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، مقاله نویسان و حضار گرامی خیر مقدم عرض کرد و خاطر نشان ساخت که موضوع هم اندیشی علمی امروز به دلیل قدمت هفت صد سالهٔ کشمیر در تاریخ و فرهنگ و ادب فارسی انتخاب گردیده است. سخنرانان و مقاله نویسان، استادان و صاحبنظران حاضر در این هم‌اندیشی از جمله پژوهشگران ایرانی، افغانی و پاکستانی آقای مظفر علی کشمیری مربّی گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی، دکتر سید مهدی حسینی مسئول کتابخانهٔ گنج بخش، جناب لعل محمد مینگل استاد ادبیات آموزشگاه افغانی در اسلام آباد ، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامهٔ دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی، جناب آقای صاحب فصول، رایزن محترم فرهنگی و جناب آقای ابهری ریاست اجلاسیه بوده اند.

آقای مظفر علی کشمیری در مقالهٔ تحقیقی خود باعنوان **«وصف کشمیر در صنف قصیدهٔ شعر فارسی»** نخست تعریف قصیده را از نویسندگان معتبر تبیین داشت. آنگاه از سخنوران قصیده سرای برجستهٔ شبه قاره و ایران که قصایدی در وصف کشمیر سروده اند، بطور نمونه ابیاتی چند از هر کدام شان نظیر غنی کشمیری، طاهر آشنا، فیضی اکبرآبادی، طالب آملی، صائب تبریزی و سایرین با تذکر کوتاه از اسم و رسم و سال تولد یا وفات هر یک ازآن ها بیان داشت که مورد توجّه حضّار قرار گرفت.

آقای دکتر سید مهدی حسینی در مقالهٔ پژوهشی «**نگاهی به تاریخ کشمیر و تاریخ نویسی کشمیر**» در وهلهٔ اول به اوضاع جغرافیائی سرزمین کشمیر و ریشه های زبان شناسی اسم کشمیر و به مفاهیم مختلف آن اشارت کرد. آن گاه دورهٔ باستانی و دورهٔ تاریخی سرزمین کشمیر را مرور کرد و اطلاعات دقیق پیرامون حکمرانان و فرمانروایان کشمیر بهم رسانید. در ضمن پس از ورود دین مبین اسلام به سرزمین کشمیر نقش سازندهٔ شخصیت های سید بلبل شاه و سید علی همدانی را در انتقال فرهنگ ایرانی اسلامی باز گفت. همچنین اسامی تواریخ کشمیر را عنوان کرد.

آقای لعل محمد مینگل در مقالهٔ ادبی با عنوان «**کشمیر و غنی کشمیری**» اوضاع فرهنگی و ادبی کشمیر را در دورهٔ های مختلف بازگو نموده به نقش سازنده ای که غنی کشمیری در تربیت فکری ادب دوستان و فارسی شناسان داشته مشروحاً بیان کرد. دراین ضمن آقای مینگل چندین دفعه از شعر اقبال اقتباساتی ارایه نمود.

موضوع مقالهٔ علمی آقای سید مرتضی موسوی «**چگونگی نشر تذکرهٔ شعرای کشمیر اصلح میرزا و تکملهٔ آن توسط سید راشدی**» بود. پس از تبیین کتابها و آثار تذکره که قبل از کشف نسخهٔ خطی تذکرهٔ شعرای کشمیر در دسترس محقّقان بوده ، یادآور گردید که علامه اقبال در ۱۹۲۲م طي نامه ای به دانشمند کشمیری محمد دین فوق، آرزوی خود را دربارهٔ تدوین تذکرهٔ شعرای کشمیر بازگفته بود و اکادمی اقبال پاکستان در ۱۹۶۷م از سید پیر حسام الدین راشدی درخواست نمود که دو نسخه مکشوفهٔ تذکرهٔ اصلح میرزا در همان روزها را تصحیح و تحشیه نماید. سید راشدی کمر همّت بربست و در هشت ماه نه فقط متن اصلح میرزا را با تحشیه و تعلیقات آماده کرد بلکه دو جلد از تکملهٔ تذکرهٔ شعرای کشمیر را جهت چاپ آماده کرد. جای خوشوقتی است که در سه سال دیگر جلد سوم و چهارم تکملهٔ تذکرهٔ اصلح میرزا چاپ و نشر گردید که برخی آمار آن بدین گونه می باشد. صفحات پنج مجلد تذکره و تکمله در قطع وزیری ۲۵۹۰ صفحه، احوال و نمونهٔ شعر ۶۷۸ شاعر، تعداد ابیات منتخب شاعران کشمیر و دربارهٔ کشمیر ۲۹۳۶۴ بیت می باشد.

دراین مرحله، آقای م.م.بهتی رازی قطعهٔ شعر نعتیه عرضه داشت.

جناب آقای صاحب فصول در مقالهٔ ادبی علمی باعنوان «**دیرینگی زبان فارسی در کشمیر**» به بحثی پیرامون تاریخ ورود این زبان به منطقه پرداخته و پس از ذکر نمونه ای از آثار ادبی به این نتیجه رسید که

فارسی در حدود ۷۰۰ هـ‍ق توسط سید بلبل شاه که یک مبلغ اسلامی بود به دربار کشمیر راه یافته و ازآن طریق با سرعت شهرها و روستا ها را درنوردید. ناطق افزود : ولی چنان که از کند و کار در متون بر می آید پس از ورود این زبان نخستین اثر مکتوبی که به فارسی در کشمیر نگاشته شده است، ترجمهٔ تاریخ «**راج ترنگینی**» می باشد. او فاش ساخت که نویسندهٔ گمنامی در سال ۵۴۵ هـ‍ق این کتاب را به سانسکریت و به زبان شعر سرود و در آن به دورهٔ طولانی چهار هزار سال تاریخ کشمیر پرداخت. این کتاب از لحاظ اتقان مطالب و استحکام اشعار در درجه ای است که از نویسندهٔ آن به حکیم ابوالقاسم فردوسی و شاهنامه اش (در ایران) و هرودت و تاریخ معروف او (در یونان) تشبیه می شود. ملا احمد کشمیری این کتاب را به فارسی ترجمه و در حدود سال ۸۸۰ هـ‍ق بعنوان اولین اثر مکتوب فارسی به ثبت تاریخ رساند. هر چند متأسفانه این کتاب در دسترس نیست ولی ترجمهٔ دیگری از «**راج ترنگینی**» در ۹۹۷ هـ. توسط ملا شاه محمد شاه آبادی کشمیری ارائه گردید که خوشبختانه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۳۵ سال پیش آن را نشر و در اختیار محافل تاریخ شناسی گذاشته است. در تبیین علاقهٔ عمیق اساتید سخن، ناطق به بیت معروف حافظ شیرازی:

ز شعر حافظ شیراز می گویند و می رقصند

سیه چشمان کشمیری و تُرکان سمرقندی

اشارت نموده، از تجلیل و بزرگداشت سید علی همدانی معروف به شاه همدان در شعر اقبال که در آن او «**کشمیر**» را «**ایران صغیر**» نامیده، یادآور گردید و عرضه داشت.

جناب آقای ابهری ریاست محترم اجلاسیه ابراز خوشوقتی کرد که در اولین روز ورود خود به اسلام آباد فرصتی بدست آمد که در هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی حضور بهم رساند. در ضمن مقالات ارائه شده همهٔ صاحبنظران مقاله نویس به مشترکات فرهنگ اسلامی توجهی عمیق داشته اند و این امر مایهٔ بسی خوشوقتی است. رئیس محترم جلسه ابراز امیدواری کرد که کوششهای پیگیر در شناخت منابع و مآخذ فرهنگ اسلامی که یکی از آن ها نسخه های خطی آثار علمی، تاریخی، ادبی و اسناد و مدارک است و مساعی ای که در ایران در این زمینه صورت می گیرد و نقش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را در این صحنه بازگو کرد.

اعضای رایزنی فرهنگی و خانهٔ فرهنگ، استادان و محققان دانشگاههای اسلام آباد، رئیس سازمان صداو سیما مرکز اسلام آباد و عموم دوستداران فارسی از اتباع پاکستانی، افغانی و ایرانی شهروند اسلام آباد / راولپندی، در این هم اندیشی حضور داشتند. نمایندگی صدا و سیما جهت تهیهٔ فیلم و خبر ازاین اجلاسیهٔ علمی اقداماتی معمول داشت.

این هم اندیشی علمی دو ساعت و نیم به طول انجامید و در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی بعمل آمد.

۲ - «فردوسی شناسی و اهمیت تاریخی و ادبی شاهنامه»

روز یکشنبه ۲٦ آبان۱۳۸۷هـش برابر با ١٦ نوامبر۲۰۰۸م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی باعنوان «**فردوسی شناسی و اهمیت تاریخی و ادبی شاهنامه**» بمناسبت یازدهمین قرن زاد روز حکیم ابوالقاسم فردوسی، باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. جناب آقای ماشاءالله شاکری سفیر ارجمند جمهوری اسلامی ایران، رئیس محترم اجلاسیه، جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و خانم دکتر طاهره پروین مدیر گروه فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد، میهمانان ویژهٔ این اجلاسیه بودند. در بدو امر سرپرست انجمن به هیأت رئیسه، مقاله نویسان، سخنسرایان و عموم شرکت کنندگان این همایش علمی خیرمقدم عرض کرد.

سخنرانان و مقاله نویسان این هم اندیشی علمی استادان و پژوهشگران ایرانی، افغانی و پاکستانی از جمله سرکار خانم روشنایی، آقای دکتر مهدی حسینی مسئول کتابخانهٔ گنج بخش مرکز، خانم تصورالنّساء مربّی زبان فارسی در دانشکدهٔ دخترانهٔ دولتی، کشمیر رود، راولپندی، آقای لعل محمد مینگل استاد ادب فارسی آموزشگاه افغانی، سید مرتضی موسوی، مدیر فصلنامهٔ دانش و سرپرست انجمن ادبی، خانم دکتر طاهره پروین، آقای صاحب فصول و جناب آقای ماشاءالله شاکری سفیر محترم ج.ا.ایران بوده اند. فارسی گویان

پاکستانی و ایرانی آقایان خاور نقوی و ستار دهدشتی قطعات شعری از سروده های موضوعی خود را عرضه داشتند.

آقای دکتر سید مهدی حسینی در مقالۀ پژوهشی خود باعنوان «**سیری در اندیشه ها و افکار فردوسی**» با اقتباس از فردوسی شناسان معتبر، اندیشه ها و افکار عالیۀ حکیم فردوسی که در لابلای اشعار شاهنامه باز گفته است را مورد بررسی قرارداد.

خانم تصورالنّساء با ارائه مقالۀ تحقیقی باعنوان «**مختصری دربارۀ فردوسی و شاهنامه اش**» نه فقط دربارۀ احوال فردوسی مطالبی را تبیین داشت بلکه با اقتباس از ابیات شاهنامه، ملّی گرایی و میهن پرستی حکیم فردوسی را مبرهن ساخت.

سرکار خانم روشنایی در گفتار علمی به موضوع «**شاهنامه در تاریخ ایران**» مطالعۀ دقیق دربارۀ مقام و منزلت شاهنامه به عنوان منبع و ماخذ موقر تاریخ ایران، چه در دورۀ باستانی و چه زمان تاریخی نتایج پژوهش های خود را برای حضار ارجمند عرضه داشت.

استاد لعل محمد مینگل در ضمن مقالۀ ادیبانه با عنوان «**شاهنامه : میراث فردوسی**» برخی از گوشه‌های زندگانی فردوسی در زمینۀ تماسهایی که باسلطان محمود غزنوی دست داد و همچنین منزلت حکیم فردوسی در شاعران معاصر فارسی و موعظت و توصیه های فردوسی را تبیین داشت.

«**جایگاه فردوسی و نفوذ شاهنامه در شبه قاره**» عنوان مقالۀ پژوهشی سید مرتضی موسوی بوده که در آن نخست جایگاه فردوسی در جهان فارسی بویژه در شبه قاره براساس تراجم به زبانهای مختلف، چاپ سنگی متن کامل شاهنامه و یا گزیده های آن، موجودیت صدها نسخۀ خطی منتخباتی و یا متون کامل در کتابخانه های معتبر کشورهای شبه قاره، نفوذ شاهنامۀ فردوسی در شاهنامه نویسی فارسی و اردو در طی قرون ، تأثیر حماسه سرایی فردوسی در شعر حماسی و رثایی اردو را تبیین و تعیین نمود. آن گاه آموزشهای اخلاقی فردوسی را که با تعلیمات دین مبین اسلام سرچشمه می گیرد، با اقتباس ابیاتی منتخب بررسی نمود.

خانم دکتر طاهره پروین در گفتار خود با موضوع «**شاهنامه و شمشیر خانی**» که در واقع موضوع پایان نامۀ دکتری وی بوده، تصریح نمود که توکّل بیگ بخاطر این که حکمرانان تلخیص شاهنامه را در

اختیار داشته باشند. این خلاصهٔ شاهنامه فردوسی را تهیه و به حکمران وقت شمشیرخان عرضه داشته بود.

دراین مرحله سخنسرایان نامبرده سروده های خود را عرضه داشتند که در حضار اجلاسیه حُسنِ تأثیر فراوانی داشت.

جناب آقای صاحب فصول در مقالهٔ ادبی علمی باعنوان «**شاهنامهٔ فردوسی در هند و پاکستان**» با استناد از آقای دکتر شریف حسین قاسمی استاد متقاعد دانشگاه دهلی آمار نسخ خطی شاهنامه ، تراجم شاهنامه در سطح جهانی از جمله به زبانهای شبه قاره، چاپهای سنگی شاهنامه در هند و پاکستان دقیقاً عرضه نمودند . همچنین یادآور گردیدند که ۳ سال و نیم پیش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان متن کامل تاریخ دلگشای شمشیرخانی را برای اولین دفعه چاپ و منتشر کرد و بدین طریق در کوششهای مجدانه فردوسی شناسی سهیم گردید.

جناب آقای ماشاءالله شاکری در ضمن خطابهٔ ریاست در مرحلهٔ اول از اطلاعات وسیعی که مقاله نویسان هم اندیشی علمی دربارهٔ فردوسی شناسی و شاهنامه خوانی دراین جلسه ارائه نمودند، قدردانی نمود و اظهار داشت : چاپهای مکرر شاهنامه در دو قرن اخیر در شبه قاره (که گاهی توسط صاحبان چاپخانه های ایرانی مقیم شبه قاره، صورت گرفته و گاه توسط زردشتیان، مسلمانان و حتی هندوان)، نشانگر عظمت فکری و علو اندیشهٔ فردوسی در ابیات شاهنامه می باشد. جناب سفیر محترم ازاین که مقاله‌نویسان پاکستانی، افغانی و ایرانی هر کدام تحقیقات جالب و عمیق را ارایه کردند، تقدیر فرمود. آن گاه در ضمن نشان دادن تسلط و تبحر فردوسی در داستان سرایی، داستان سیاوش را اقتباس و عرضه داشتند که موجب خرسندی عموم حضار ارجمند گردید.

اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران و رایزنی فرهنگی، دبیران مجتمع آموزشی امام حسین (ع) استادان و پژوهشگران دانشگاه های بین‌المللی اسلامی و زبانهای نوین، ادیبان و سخنسرایان شهروند اسلام آباد و راولپندی و فارسی دوستان افغانی، پاکستانی و تاجیکی دراین هم اندیشی علمی حضور داشتند. نمایندگی صدا و سیما مرکز اسلام آباد جهت تهیهٔ فیلم و خبر ازاین اجلاسیهٔ علمی انجمن اقداماتی معمول داشتند که در حدود دو ساعت و نیم به طول انجامید. در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

۳ - «مضامین پند و اندرز در شعر و ادب فارسی»

روز یکشنبه ۲۴ آذر۱۳۸۷هـ.ش برابر با ۱۴ دسامبر۲۰۰۸م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی باعنوان «**مضامین پند و اندرز در شعر و ادب فارسی**» باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به ریاست محترم اجلاسیه جناب آقای ماشاءالله شاکری سفیر ارجمند جمهوری اسلامی ایران، میهمانان ویژه جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و دکتر سید محمد اکرم اکرام رئیس بخش اقبالشناسی دانشگاه پنجاب، مقاله نویسان، سخنسرایان و عموم شرکت کنندگان این همایش خیرمقدم عرض کرد.

مقاله نویسان و سخنرانان این هم اندیشی علمی استادان و پژوهشگران ایرانی، افغانی و پاکستانی از جمله مدیر فصلنامهٔ دانش و سرپرست انجمن سید مرتضی موسوی، محقّق افغانی آقای سید داود، مسئول کتابخانهٔ گنج بخش دکتر مهدی حسینی، مربّی زبان فارسی دانشکدهٔ دخترانهٔ فدرال راولپندی خانم تصور النساء، پژوهشگر افغانی آقای محمد اسلم عادلیار، مربّی زبان فارسی و اردو دانشکده دولتی دخترانه اسلام آباد خانم نازیه نواز، استادیار دانشگاه بین المللی اسلامی، آقای مظفر کشمیری، استاد افغانی ادبیات آقای لعل محمد مینگل، مربّی زبان فارسی دانشکدهٔ دولتی دخترانه اسلام آباد خانم رابعه کیانی، آقای دکتر محمد اکرم اکرام، آقای صاحب فصول و جناب آقای ماشاءالله شاکری بوده اند.

بعلت تقارن با نماز مغربین و کمبود وقت فقط یک نفر فارسیگوی پاکستانی آقای جاوید اقبال قزلباش که قطعه شعری در موضوع همایش علمی سروده بود، توانست آن را عرضه نماید.

خانم رابعه کیانی در مقالهٔ پژوهشی باعنوان «*پند و اندرز در کلیات سعدی بویژه نصیحة الملوک*» اهمیت مجموع آثار منظوم و منثور سعدی در ترویج افکار اخلاقی باز گفت و با اقتباس از کلیات سعدی ویژگیهای پند و اندرز های شیخ اجل به عموم مردم و در نصیحة الملوک به امیران و حکمرانان که امروزه هم شایستهٔ پیروی است، تبیین داشت.

آقای محمد اسلم عادلیار با ارایهٔ مقالـه بـاعنوان «**مضامین پنـد و اندرز در شعر و ادب فارسی**» بررسی کوتاه شعر فارسـی در دوره هـای صفاری، سامانی و غزنوی نموده نمونه هایی در موضوع هم اندیشی از ابوسلیک گرگانی، اسدی طوسی، رودکی سمرقندي و ابوالقاسم فردوسی نقل نمود.

آقای دکتر سید محمد اکرم ازاین که آمادهٔ مراجعت بـه لاهـور بود، بنابراین خارج از نوبـت سـخن گفـت و نمونـه هـایی از اسـتادان سخن سعدی و حافظ و اقبـال را اقتبـاس نمـود. در ضـمن تمجیـد از خدمات ترویجی انجمن ادبی فارسی به زبان و ادب فارسی بابرگزاری هم اندیشی هـای علمی ماهانه باهمکاری مرکز تحقیقات فارسـی ایـران و پاکستان، خاطر نشان ساخت کـه ادبیـات فارسـی میـراث مشـترک کلیـهٔ کشورهای منطقه می باشد.

خانم نازیه نواز در گفتار ادبی **باعنوان «پند و انـدرز در اندیشـه هـای فردوسی طوسـی»** مطالعه اختصاصی برخی ابیات شاهنامه را کـه حـاوی مطالب پند و اندرز است بر شمرد و علاوه کرد که فردوسی بدون تردیـد در زمینهٔ اصلاح گرایی جامعه سهم شایانی دارد.

آقای سید داود در سخنان پژوهشی بـاعنوان «**نگـاهی بـه قـدمت شعر فارسی در پند و انـدرز**» بررسی کوتاهی از سیر اندیشه در زبانهـای قدیم ایران نمود و تأثیر و نفوذ آن را در کشورهای افغانسـتان، آسـیای میانه و شبه قاره بیان کرد.

آقای دکتر مهدی حسینی در مقالهٔ تحقیقی خـود بـاعنوان «**پنـد و اندرز در شعر تحسین**» یادآور گردید که سید ابوالحسـن تحسـین شـاعر قرن دوازدهم، مضامین پند و اندرز را در شعر خود از جمله در مناجات تبیین داشـته و حتـی در دورهٔ معاصـر نیـز در محـافل علمـی و مـذهبی بلتستان مورد استفاده می باشد.

خانم تصورالنساء در گفتار پژوهشی خود باعنوان «**مضامین پنـد و اندرز در گلستان سعدی**» با اشاره بـه حکایتهـای مختلـف گلسـتان کـه عظمت کار و کوشش، وظیفه شناسی و جوانمردی افـراد در آن مـنعکس می گـردد، را بازگفـت وی تاکیـد نمـود کـه گلسـتان سـعدی در قرنهـای متمادی در شبه قاره جزو برنامهٔ دروس مدارس بوده و در تربیت دهها نسل دراین سرزمین نقشی سودمند داشته است.

آقای لعل محمد مینگل در مقالهٔ علمی باعنوان «**نصایح و اندرزهای پیرهرات (خواجه عبدالله انصاری)**» نخست مختصری در احوال و آثار خواجه عبدالله انصاری را تبیین داشت و آن گاه دهها نصیحت و اندرز پیرهرات را نقل کرد که در حضار هم اندیشی علمی حُسن اثر داشت.

«**پند و اندرز و ارسال مثل در شعر مولانا**» عنوان مقالهٔ پژوهشی آقای مظفر علی کشمیری بود. نخست ناطق ارسال مثل را تعریف کرد و آن گاه در حدود یک دوجین ارسال مثل در شعر مولانا را که حاوی مضامین پند و اندرز بود، بیان داشت. وی یادآور گردید که آیات کلام الهی و احادیث و کلمات قصار در شعر مولانا بازتاب وسیعی دارد.

«**مضامین پند و اندرز و تربیت اخلاقی و انسانی در شعر و ادب فارسی**» عنوان مقالهٔ تحقیقی سید مرتضی موسوی بود که در آن دورنمایی کوتاه آثار منثور و منظوم از قرن سوم هجری تا قرن یازدهم هجری بررسی گردیده بود و با اقتباس از سخنسرایان طراز اول از قرن سوم هجری ببعد شواهدی گوناگون برشمرده شده بود.

جناب آقای صاحب فصول دربارهٔ «مضامین پند و اندرز در شعر پروین اعتصامی» سخنانی شیوا عنوان کرد. ناطق ابراز داشت که ٦٧ سال پیش در ۳۵ سالگی پروین اعتصامی بدرود حیات گفت. در زیست نسبتاً کوتاهی آثاری ارزنده از خود باقی گذاشت که در آن شعر اصلاح گرایانهٔ وی کم نظیر است. ایشان ابراز علاقه کردند که جهت معرفی بهتر و جامع تر در کشورهای شبه قاره، شایسته است که یکی از دخترهای پاکستانی در سطح دانشوری و یا دکتری «**احوال و افکار پروین اعتصامی**» را موضوع پایان نامهٔ خود قرار دهد. ایشان در ضمن آوردن شواهد از شعر پروین قطعهٔ شعر باعنوان «دزد و قاضی» اش را اقتباس کردند که مورد توجه حضار قرار گرفت.

جناب آقای ماشاءالله شاکری نخست در مظاهر فرهنگ غنی ایران اهمیت و منزلت زبان و ادب فارسی در طی قرون متمادی تبیین نمود، و خاطر نشان ساخت که در هم اندیشی علمی امروزی از دهها سخنسرای ادوار مختلف از جمله خواجه عبدالله انصاری شواهدی آورده شده سعادت یاری کرد و اینجانب در هرات آرامگاه او را زیارت کرده ام. اما با الهام گرفتن از شعر پروین اعتصامی مایلم قطعهٔ شعر او را باعنوان «آشیان ویران» ارایه بدهم که بیانگر اندیشه های مبتکر بانوی اصلاح گرای قرن اخیر ایران می باشد.

اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران و رایزنی فرهنگی و خانهٔ فرهنگ، استادان دانشگاه های بین‌المللی اسلامی و زبانهای نوین، پژوهشگران شهروند راولپندی و اسلام آباد، مربیان فارسی دانشکده های دولتی راولپندی و اسلام آباد و فارسی دانان افغانی، ایرانی و پاکستانی دراین هم اندیشی علمی حضور داشتند. نمایندگی صدا و سیما مرکز اسلام آباد جهت تهیهٔ فیلم و خبر ازاین اجلاسیهٔ علمی انجمن اقداماتی معمول داشت. در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

۴ - «سهم شعر نعتیه، منقبتی و رثایی در ادب فارسی»

روز یکشنبه ٦ بهمن ۱۳۸۷هـ.ش مطابق با ۲۵ ژانویه ۲۰۰۹م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی باعنوان «**سهم شعر نعتیه، منقبتی و رثایی در ادب فارسی**» بمناسبت تقارن با محرم الحرام ۱٤۳۰هـ.ق، باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به ریاست محترم اجلاسیه جناب آقای ماشاءالله شاکری سفیر ارجمند جمهوری اسلامی ایران، میهمانان ویژه جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و سه تن استاد دانشگاه پیام نور تهران. آقایان دکتر کاتب و دکتر رضوی و خانم دکتر نرگس محمدی بدر و حضار ارجمند خیرمقدم عرض کرد.

سخنرانان و مقاله نویسان این هم اندیشی علمی پژوهشگران و استادان افغانی، پاکستانی و ایرانی از جمله خانم تصورالنساء مربی گروه فارسی دانشگاه ملّی زبانهای نوین، آقای مظفر علی کشمیری استادیار گروه فارسی دانشگاه بین‌المللی اسلامی، آقای دکتر مهدی حسینی کتابدار کتابخانه گنج بخش، خانم رابعه کیانی مربی گروه فارسی دانشکدهٔ دولتی فدرال دخترانهٔ اسلام آباد، آقای لعل محمد مینگل استادیار گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامهٔ «**دانش**» و سرپرست انجمن ادبی فارسی، آقای دکتر کاتب معاونت محترم دانشگاه پیام نور تهران، خانم دکتر نرگس محمدی بدر

نیز از دانشگاه پیام نور، جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی و جناب آقای ماشاءالله شاکری سفیر ارجمند ج.ا.ایران بوده اند.

فارسیگوی پاکستانی آقای خاور نقوی سرودهٔ خود را که در موضوع همایش بوده، عرضه داشت.

آقای مظفر علی کشمیری در ضمن ارائه مقالهٔ تحقیقی باعنوان **«نعت و منقبت در شعر مولانا جامی»** نخست به معرفی معانی و مفاهیم «نعت» برمبنای کتب و آثار مستند پرداخت. آن گاه بررسی مجملی از آغاز وارتقای نعت سرایی در ادب فارسی تا قرن نهم هجری که مولانا جامی در آن قرن می زیسته، تبیین داشت و نمونه هایی منتخب از نعت و منقبت در شعر مولانا جامی را ارایه نمود.

سرکار خانم تصورالنساء در مقالهٔ ادبی خود با عنوان **«شعر نعتیه و منقبتی حکیم ناصر خسرو»** به شرح مختصر احوال و آثار و از جمله سفرهای ناصر خسرو به کشورهای خاورمیانه و شمال افریقا و مقام او در ادب فارسی را باز گفت و نمونه هایی پُرآوازه از شعر ناصر خسرو در نعت و منقبت را به عنوان شاهد آورد.

آقای دکتر مهدی حسینی در مقالهٔ پژوهشی باعنوان **«شعر نعتیه و منقبتی خواجوی کرمانی»** به سوابق نعت و منقبت سرایی در ادب فارسی تا قرن هشتم اشارت نمود و آن گاه شرحی کوتاه از احوال و آثار خواجو کرمانی را بازگفت و قطعاتی از شعر خواجو را در ضمن نعت و منقبت سرایی عرضه داشت.

سرکار خانم رابعه کیانی در گفتار علمی خود باعنوان **«شعر نعتیه شیخ اجلّ سعدی»** به تبیین مضامین نعتیه در آثار مختلف شعری سعدی پرداخت و نتیجه گرفت که شیخ سعدیؒ پُرآوازه ترین قطعات شعری را در این موضوع باقی گذاشته است.

آقای لعل محمد مینگل در گفتار ادبی خود باعنوان **«مرثیه در کلام محتشم کاشانی»** نخست سوابق مرثیه سرایی در شعر فارسی از اوائل تا دورهٔ صفویه را بازگفت و آن گاه به شمه ای از احوال و آثار محتشم را عنوان نمود و قسمت عمدهٔ ترکیب بند معروف محتشم کاشانی را عرضه داشت که مورد توجّه حضار قرار گرفت.

آقای سید مرتضی موسوی با ارایهٔ مقاله پژوهشی باعنوان **«نعت حضرت ختمی مرتبت (ص) در شعر فارسی»** تاریخچهٔ هفت قرن نعت سرایی در شعر فارسی از نظامی، سنایی، سعدی، خاقانی، سلمان

ساوجی، عطار، عراقی، امیرخسرو و جامی تا اسدالله غالب دهلوی شواهد نعتیه را عرضه داشت.

سرکار خانم دکتر نرگس محمدی بدر در ضمن آغاز و ارتقای نعت سرایی بیاناتی سودمند ارایه نمود و به عناصر نعتیه در اشعار سخنسرایانی که حتی در قرن چهارم هجری می زیستند، اشارت نمود.

موضوع گفتار علمی آقای دکتر کاتب «**علی(ع) در آئینهٔ مثنوی مولانا**» بود که در ضمن آن بازتاب شخصیت حضرت امیر را در مثنوی معنوی تبیین داشت.

جناب آقای صاحب فصول قطعهٔ شعر شاعر معاصر ایران آقای علیرضا قزوه را ارایه بنمودند.

جناب آقای ماشاءالله شاکری در ضمن خطابهٔ ریاست، نخست خدمات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به سرپرستی رایزن محترم فرهنگی ستودند و دراین ضمن سهم انجمن ادبی فارسی را در ترویج فعالیتهای علمی پژوهشی در ادب فارسی هزار ساله ارج نهادند. در مورد موضوع اجلاسیه که میراث ارزشمند شعر و ادب فارسی بشمار می رود، بیاناتی شیوا عرضه نمودند و قطعهٔ شعر از آقای غلام رضا شکوهی را نیز ارایه نمودند.

دراین اجلاسیه فارسیگوی پاکستانی آقای خاور نقوی سرودهٔ خود را در موضوع نعت و منقبت عرضه نمود.

اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران، رایزنی فرهنگی و خانهٔ فرهنگ، استادان و پژوهشگران دانشگاه ملی زبانهای نوین و دانشگاه بین المللی اسلامی، ادیبان و سخنسرایان شهروند اسلام آباد و راولپندی، فارسی دانان افغانی و پاکستانی دراین هم اندیشی علمی حضور داشتند. نمایندگی صدا و سیما ، مرکز اسلام آباد جهت تهیه فیلم و خبر ازاین اجلاسیهٔ علمی اقداماتی معمول داشت. در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

*****

سید مرتضی موسوی

کتابهای تازه

۱ – آثار الشعرا: فرهنگ شعرای فارسی گوی شبه قاره ؛ از عصر مسعود سعد تا عصر علامه اقبال (فارسی) ترتیب و تدوین : دکتر سید محمد اکرم ، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ، ۱۳۸۷ هـ . ش / ۲۰۰۸م، قطع بزرگ ، مجلد، شمارگان ۵۰۰ نسخه ، بها ۲۰۰۰ روپیه ، ۵۳۰ ص.

در پیشگفتار دربارۀ این کتاب جناب آقای صاحب فصول سرپرست محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران می نویسند : «کتاب حاضر فرهنگنامه ایست از شاعرانی که نهال پارسی را در خاک شبه قارۀ هند نشانده و پرورده اند ، اعم از آن که خود از همین خاک برخاسته باشند یا چرخ گردون آنان رابدین سو کشانده باشد. در این کتاب نام ۵۹۸۱ زن و مردی به میان آمده است که در طول ده قرن در گوشه ای از این سرزمین از یک چکامۀ کوتاه تا دیوان هایی قطور را به نام خود به ثبت رسانده و در قلمرو شعر فارسی گام نهاده اند » در مقدمۀ گردآورندۀ محترم می‌خوانیم : کتاب حاضر « آثار الشعرا» فرهنگی است حاوی منابع ومراجع شعرای فارسی گوی شبه قاره و هم بعضی شعرای ایرانی که در ادوار مختلف از عصر مسعود سعد (م ۵۱۵ / ۱۱۲۱م) تا عصر علامه اقبال (۱۳۵۷ هـ / ۱۹۳۸م) به شبه قاره آمدند و در این جا زندگی کردند . در تدوین این کتاب از تذکره های خطی و چاپی و هم بعضی کتب تاریخ و مجله های مختلف استفاده شده است » شایستۀ تذکر است که در ضمن فارسی سرایان معاصر شبه قاره در دهها مورد اغلب تنها منبع که در این فرهنگنامه درج شده فصلنامۀ دانش می باشد، اما تا مراحل نهایی تدوین و چاپ این اثر در حدود ۹۰ شماره از فصلنامه دانش چاپ وتوزیع گردیده بود ولی اغلب تا شمارۀ ۵۵ بصورت منبع درج شده و از شماره های ده دورۀ اخیر کمتر استفادۀ علمی صورت گرفته . همچنین مجلۀ فارسی زبان «هلال» از ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۲م در حدود بیست سال به عنوان تنها فصلنامه تا چهارده سال وماهنامه تا شش سال بعد در کراچی بزبان فارسی منتشر می گردید

ولی به عنوان منبع از آن استفاده شایانی صورت نگرفته است. با این وصف در امر تحقیق برای پژوهشگران موضوعات شعری شبه قاره، با استفاده از این کتاب تسهیل قابل توجهی فراهم می‌گردد.

۲ – آئین رندان (فارسی / اردو) ترجمهٔ منظوم رباعیات مولانا، دکتر سرفراز ظفر، ناشر نقشگر پبلیکیشنز راولپندی ۲۰۰۸م ۸٤ + ۸٤ ص. بها ۳۰۰ روپیه
از ۱۹۹۵ رباعی که در « دیوان شمس » آمده ، مترجم ۲۵۰ رباعی را به انتخاب خود به نظم اردو آورده و به نظر وی در اردو به این موضوع پیش از وی کمتر توجه شده است . در دیباچه اذعان نموده که در ترجمه نمی توان حسن و لطافت زبانی را به زبان دیگر منتقل نمود به ویژه از زبان فارسی که شیرینی و اصطلاحات و ترکیبات شعری آن کم نظیر است . برای کسانی که به فارسی از رباعیات مولانا نمی توانند استفاده نمایند ، این ترجمهٔ منظوم به فهم مضامین رباعیات مولانا تا حدّی کمک خواهد کرد.

۳ – اقبال درون خانه (اردو) [وقایع جالب زندگانی خانگی شاعر شرق] خالد نظیر صوفی، ناشر اقبال اکادمی پاکستان ، طبع سوم با اضافات، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۱۲۰ روپیه ۱٤۲ ص.

نوهٔ دختری برادر بزرگ علامه اقبال خاطرات خانوادگی مادر خودش را دربارهٔ زندگی خانگی اقبال برای علاقه مندان گردآوری نموده . پیشگفتار کتاب به قلم مولانا غلام رسول مهر (م ۱۹۷۱م) است و عناوین آن سرود رفته ، حیات جاوید ، نوادر ؛ اقبال منزل سیالکوت ، شباب بی داغ او مثل سحر ، تاریخ تولد، اضافات جدیده و احوال روز و شب ، نشانگر چگونگی مندرجات آن می باشد . مولانا مهر در پیشگفتار اطلاعات جالبی دربارهٔ سفر اروپای اقبال در سال ۱۹۳۱م به دست داده که همراه وی رفته و برگشته بود. گردآورنده هم در حرف آغاز و حرف آگهی سوابق خانوادگی علامه را مورد بررسی قرار داده است. از این که چاپ اول این کتاب در ۱۹۷۱م صورت گرفته بود تاریخ تولد علامه که در سال ۱۸۷۳م محسوب می شد درج شده، در حالیکه مقارن با سدهٔ میلاد علامه اقبال تاریخ تولد او رسماً ۹ نوامبر ۱۸۷۷م تعیین گردیده است .

۴ – اقبال کا تصور تاریخ (نظریهٔ اقبال دربارهٔ تاریخ) [اردو]
تألیف دکتر راشد حمید ، ناشر اقبال اکادمی پاکستان لاهور، چاپ اول ۲۰۰۸م ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، بها ۳۰۰ روپیه ، ۳۰۰ ص .

نگاهی به فهرست مطالب کتاب می‌اندازیم. در پیشگفتار ص ۷ نویسنده پنج باب کتاب را مجملاً معرفی کرده اما خود عناوین ابواب بدینقرار است (ترجمه) باب اول: فلسفهٔ تاریخ، نظریه تاریخ و ارتقا ص ۱۷، باب دوم: نظریهٔ تاریخ متفکران مسلمان و علامه اقبال، اتفاق و اختلاف ص ٦٧ باب سوم: نظریهٔ تاریخ متفکران غیر مسلمان و علامه اقبال، اتفاق و اختلاف ص ۱۱۱، باب چهارم: نظریهٔ تاریخ علامه اقبال ص ۱۸۱ باب پنجم: نفوذ فکر اقبال در دورهٔ ما بعد بر فلسفهٔ تاریخ در آیینهٔ افکار فیلسوفان مسلمان وغیر مسلمان ص ۲۳۳ منابع ص ۲۹۵

چنانکه از عنوان ابواب پیدا است از افکار دانشمندان تاریخ نویس و تاریخ شناس نظیر ابن مسکویه ، البیرونی و ابن خلدون گرفته تاحکمای یونان ، چین ، هند و اروپا استفاده و با افکار اقبال در معرض مقایسه قرار داده شده است. این کتاب به نام آقای افتخار عارف اهدا گردیده و بیتی از غالب دهلوی درج شده :

طبع تو داد سر خط مشق سخن به ما .. گوئی برات نور زخاور گرفته ایم

۵ – شرح احوال وآثار فارسی امیر علیشیر نوایی متخلص به فانی تحقیق و نگارش : دکتر صغری بانو شکفته، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان – اسلام آباد و انتشارات بین المللی الهدی تهران– چاپ اول ،۱۳۸۷ هـ . ش ، وزیری با جلد شمیز، ٤۱۳ ص.

جناب آقای صاحب فصول سرپرست محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و رایزن محترم فرهنگی ج.ا.ایران در دیباچهٔ کتاب نوشته اند : « اثر حاضر حاصل کوششهای پیگیر سرکار خانم دکتر صغری بانو شکفته است که آن را به عنوان رسالهٔ دکتری خود در رشتهٔ زبان وادبیات فارسی در سال ۱۳٤۷ هـ ش به دانشگاه تهران ارائه نمود و با قید «خوب» از عهدهٔ دفاع از آن بر آمده است . این کتاب که پس از فراغت از تحصیل و بازگشت نامبرده به موطن خویش در طول ۳٦ سال تدریس زبان فارسی در

دانشگاه های کراچی و اسلام آباد تدریجاً بر غنایش افزوده شده با حوصله ای تمام ، به کنار زدن لایه های غبار تاریخی از گفته ها و مانده های مربوط به نوایی پرداخته و در پس آن به تصویری روشن از چهرهٔ او دست یافته است » نویسنده در حرف سپاس از روسای اسبق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که زمینه را جهت چاپ و نشر کتاب در تهران فراهم آوردند صمیمانه سپاسگزاری نموده است. در پیشگفتار هم چگونگی انتخاب موضوع و پُروسهٔ تحقیق و تدوین اشارت گردیده .

مطالب کتاب به پنج بخش و هفده فصل اشتمال دارد و بدینقرار است :

*****

نامه ها

پاسخ به نامه ها

اشاره:

ده ها نامهٔ مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجّه می فرمایند، نشانگر درک اهمّیت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانهٔ دوستداران دُور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبّت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱ – آقای دکتر قاسم صافی استاد محترم دانشگاه تهران، معاون سازمان لغتنامهٔ دهخدا و سردبیر کتابداری عنایتی فرموده از تهران مرقوم فرمودند:

« همراه تقدیم سلام و عرض احترام، یک نسخه از شمارهٔ ۹۲ مجلهٔ دانش را دریافت کردم. از لطف و کرامت و وسعت نظر جنابعالی و از یادداشتی که برای اینجانب مدتی قبل در جوف دو کتاب ارسال کردید بسیار سپاسگزارم و همچنین از دوست دیرین گرانقدر جناب آقای مرتضی موسوی، شخصیت پردانش و با کمال حفظه الله تعالی و سایر یاران فاضل مجله از آن جمله جناب حروفنگار و نسخه پرداز محمد عباس بلتستانی و موزّعان گرامی مجله که بی شک، همت و وسواس و حوصلهٔ در خور در پس پرده هزینه می کنند تا اثری بدین شایستگی و حتی المقدور بی غلط و به موقع به جامعهٔ کتابخوان، عرضه بدارند. از برای همه شما از سر صدق و صفا و باکمال صمیمیت دست مریزد می گویم و بر پیشانی همهٔ شما بوسه می زنم. الحق والانصاف، کاری سترگ، منظم، شکیل، پُربار و وافی به مقصود مجله منتشر می سازید. از مدیر و همکاران چاپخانه آرمی پریس هم قدردانی می کنم که بموقع، دسترنج دست اندرکاران و نگارندگان و گردانندگان مجله را به زیور طبع می آرایند و این جوی روان شعر و ادب

ایران و شبه قاره را لا ینقطع به مقصد می رسانند. باشد که تجلیل از خدمات افراد فداکار و مردمی ، ریشهٔ فضیلت و وجدان مسئولیت و شوق خدمت راستین را در جهت تقویت و توسعهٔ زبان و فرهنگ فخیم فارسی و در راه تحکیم روابط و مناسبات مشترک مردم ایران و پاکستان و به طور کلی شبه قاره بیش از پیش و بهتر از گذشته قوام و دوام دهد و طالبان کالای آگاهی و آزادگی این عرصه را که امروز فراوان خریدار دارد، متمتع گرداند.

فرموده اید که مقالاتی ارائه دهم ؛ بچشم ، این ناچیز با استعانت از خداوند متعال ، عمری را در کمال اخلاص در این راه صرف کرده و موظف است که تا حیات دارد همچنان بتراود و چنین کند و خدمتگزار راهی باشد که گردانندگان مجله گرامی پیش رو دارند».

جنابعالی گاه گاهی با وسعهٔ قلب خاص خود از کوششهای مخلصانهٔ هیأت مدیره و دست اندرکاران فصلنامهٔ دانش را تمجید می فرمایید که دلگرم کننده است و از قدیم گفته اند:

قدر زر زرگر شناسد ، قدر گوهر جوهری

در دوره ای که تعداد زیاد گیرندگان حتی در امر اعلام وصول شماره های مختلف ، کوتاه می آیند ، چه رسد به این که قول ارسال آثارخود و سازمانهائی که با آنها وابستگی دارند به عنوان مبادلهٔ فصلنامه برای غنای کتابخانه گنج بخش مرکز اقدام نمایند واشارتی که در این نامه در مورد ارسال انتشارات داده اید ، مایهٔ امتنان عمیق است . همچنین منتظر دریافت مقاله های پژوهشی آنجناب در موضوعات علمی ابتکار آمیز می باشیم.

۲ - نویسندهٔ ادب شناس آقای حسین مسرت از یزد (ایران) در نامهٔ ادیبانه ای نوشته اند و شایسته است خوانندگان عزیز دانش نیز از آن حظی ببرند:

« سلامی چو بوی خوش آشنایی

خرسندم که به آگاهی برسانم برگ زرینی دیگر از دیار پاکستان ، دیار مردمان فارسی تبار و فارسی دان به دستم رسید. نامه ای که دستاورد کوشش دانشی مردمان آن دیار و ایرانیان والا تباری بود ک به زبان فارسی و به ایران عشق می ورزند.

خرسندم که به همت شما و دیگر یاوران، این چَراغ همچنان می سوزد و نور می‌افشاند. هر شماره در بردارنده ی گفتارهای ارزنده ای از سوی

نویسندگان و پژوهشگرانی است که شمع جان را در طلب عشق به زبان فارسی گداخته اند و چه کسی را یاراست که قدر این تلاش ها را بداند.

امید که هماره تندرست و شادمان باشید و هر آن کس که در راه شکوفایی و پایداری زبان فارسی ، این دردانه ی گران بهای ادب گیتی می کوشد عمرش دراز و سرش سرفراز باد.

از شهرهای تاریخی وادیب پرور نظیر یزد ، موقعیکه چنین نامهٔ فرح انگیزی بدست ما می رسد بدون مبالغه فرضاً اگر هیچگونه خستگی ای در تدوین و مراحل گوناگون تولید شمارهٔ تازه ای از فصلنامهٔ علمی پژوهشی ، حاصل آید، رفع و بیش از پیش در نشر ، اشاعه و ترویج ادب عالیهٔ فارسی در کشورهای منطقه آمادگی صمیمانهٔ مان با تقویت معنوی بهره مند می گردد. در ضمن فارسی دوستی، گاهی این بیت در مخیله خطور می کند !

دوستان منع کنندم که چرا دل به تو دادم باید اول به تو گفتن که چنین خوب چرایی؟

۳ - آقای حق نواز خان از پیرزئی بخش اتک (پنجاب) مثل سابق بذل لطف فرموده در اولین فرصت دربارهٔ مطالب منتشر شده در آخرین شمارهٔ فصلنامه ابراز نظر کرده اند :

«مراتب سلام و خلوص و محبّت را تقدیم می دارم

شماره ۹۳ از فصلنامهٔ دانش را دریافت داشتم . ممنون و متشکرم . ویژه نامهٔ حکیم فردوسی بر معلومات بنده افزوده است. شاهنامه یکی از شاهکارهای ادبی جهان به شمار می رود. فردوسی به جای لفظ شاهنامه ، نامهٔ باستان ، نامهٔ شهریار یا نامهٔ شهریاران پیش را بکار برده است . بنده می دانم که شاهنامه کتابیست که باعث افتخار ایرانیان می باشد. فردوسی صفات پسندیدهٔ میهن پرستی و حب الوطنی ، آزادگی ، انسانیت و شریعت مداری را در حماسهٔ خود نیک متجلّی کرده است . اینها صفات حمیده است که « در رگ ریشه و خون ملت نجیب ایران عجین شده است » دکتر محمد مهدی توسلی گوید : « هر چند مردم با اساطیر زندگی می کنند ، ولی بسیاری نمی توانند آنها را توجیه و تفسیر کنند . حکیم فردوسی – اما – به دقت وظرافت تمام این مهم را انجام داده است »

شاهنامه گنجینهٔ ایست که صفات حمیده و اخلاق پسندیده را در بردارد.

در ویژهٔ ادبیات فارسی در سند بنده می‌گویم که در کتاب خانه شخصی و اداره های دولتی سند کتابهای فارسی می باشد که هنوز نیاز به معرفی دارد. خدا کند که شخصی کمرهمت براین کار مهم به بندد و همه آنها را به دنیای فارسی معرفی می نماید. دکتر نجم الاسلام رئیس اسبق گروه اردو دانشگاه سند این کار را شروع کرده بود ، ولی متأسفانه به رحمت حق پیوست و کارش ناتمام ماند.

خوش بختی و صحت و سعادت و توفیقات بیشتری برای همهٔ تان از خدای تعالی مسئلت می نمایم».

یازده قرن از میلاد دانشی مرد سترگ ادب جهانی فردوسی طوسی را گرامی داشته در تهیه و تدوین ویژه نامه در سال ١٤٢٩ هـ . ق کوشیدیم و با یاری خداوند جان و خرد خدمتی ولو ناچیز را در صحنهٔ ادبی عرضه داشتیم.

اما تا آنجائی که به تحقیق وپژوهش و معرفی و احیای میراث ادبی فارسی که در دورهٔ تاریخی سند که در واقع شامل سرتاسر پاکستان کنونی می شود ، بوجود آمده ، غیر از سازمانهای ادبی و علمی ، محقّقان فارسی دوست باید کمر همت بندند و مثل پیر حسام الدین راشدی و دکتر ریاض الاسلام که هر کدام جداگانه بالغ بر نیم قرن روی این کار عمر عزیز خود را صرف کردند، باید بکوشند. بدون تردید مسئولیت معلمان و مروجان فارسی در سطح دانشگاه ها و دانشکده ها بیش از دیگران است ، اما پژوهشگران رشته هایی نظیر تاریخ ، اردو ، عربی ، سندی و سایرآن به شرط داشتن آشنایی کافی و وافی زبان و ادب فارسی می توانند در این رهگذر منشاء خدماتی ارزنده باشند.

۴ – پرفسور محمد عبدالله استاد متقاعد مدرسهٔ عالیه کلکته (هند) طی نامهٔ محبت آمیزی نوشته اند:

« یک نسخه از شمارهٔ ۹۲ « مجله دانش » بدستم رسید. صمیمانه سپاسگزارم . خیلی خوشوقت شدم. از دیدن مجله خوشنما و مشمولات گوناگون این بیت بر زبان روان گشت .

ز فرق تا به قدم هرکجا که می نگرم   کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجاست

برای پژوهشگران و علاقمندان فارسی مطالعه این مجلّه به طور خاص ناگزیز است . درین معنی هر شماره را « شاهکار ادب » توان گفت، خدمات گرانقدر مرکز تحقیقات فارسی لائق صد تحسین و آفرین است.

«در حقیقت اینهمه نتیجهٔ محنت شاقهٔ شبانه روزی جنابعالی است. از خداوند متعال تندرسی و اقبال مندی شما مسئلت می کنم.»

در همین اثنا شمارهٔ ۹۳ فصلنامه هم توزیع گردیده و در بخش نامه ها به اشکالی که با ارتباط به شمارهٔ ۸۹ متذکره گردیده بودید به نحوی پرداخته بودیم که مورد رضایت طرفین قرار گیرد. کلمات ستایش آمیز جنابعالی متوجه نویسندگان پژوهشگر کشورهای منطقه می‌گردد که در تحقیق و نگارش مطالب علمی پژوهشی با ما همگامی می کنند و هیأت مدیره و داوران شماره های مختلف بیطرفانه مطالب منتخب را ارزیابی و تصویب می نمایند.

۵ - از طرف خانم طاهرهٔ مهاجر زاده، مدیر امور اسناد و مطبوعات (خوش ید طوسی) از کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد مرقوم داشتند:

باهدای سلام و احترام

عطف به نامهٔ شماره ۶۸/۲۸/۵۱ مورخ ۱۴/۶/۱۳۸۷ ضمن ابراز تشکر و امتنان از آن مدیریت محترم ، جهت ارسال منظم نشریه ، بدینوسیله وصول تعداد ۴ نسخه از نشریه وزین دانش شماره های ۴۴ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۳ ، ۸۶ (بهار) ۱۳۷۵ - پاییز ۱۳۸۵) را برای آرشیو مطبوعات این مدیریت اعلام می دارد. ..

ضمن آرزوی قبول اهدایی شما در پیشگاه حضرت علی بن موسی الرضا (ع) ، توفیق روز افزون حضرتعالی را از خداوند منّان، مسألت دارد و تداوم همکاریهای فرهنگی را برای آینده خواستاریم.

از این که فصلنامهٔ دانش در سراسر جهان فارسی به کتابخانه های معتبر ملی ، عمومی ، تخصصی و دانشگاهی از بدو تأسیس در حدود بیست و چهار سال پیش مرتب توزیع می‌گردد ، اگر چنانچه در پُست ، یک یا چند شماره به مقصد نرسند و شماره های بعدی دریافت شود اگر با فوریت کتباً درخواست ارسال نسخهٔ دیگری شود ، ما در ارسال مجدد تاخیر نمی‌کنیم . اگر همین امر پس از سالها صورت گیرد امکان نایاب شدن شماره های درخواستی بیشتر می گردد . همچنین در ضمن زیارت روضهٔ مطهر حضرت ثامن الائمه التماس دعا داریم.

۶ – آقای سید روح الله نقوی ، مربی زبان فارسی دانشگاه بلوچستان ، از کویته نوشته اند:

وصول یک نسخه از مجلّه وزین پُر محتوای دانش شمارهٔ ۹۳ تابستان ۲۰۰۸ را اعلام می دارد. وصول مجله دانش دلهای دوستان را تسکین می بخشد.

نکته ای را مناسب می دانم در اینجا متذکّر شوم ، اینکه حروفچینی دانش بسیار زیبا و دلنشین است و تنها چیزی که از این زیبایی تا اندازه ای می‌کاهد، این است که شماره های زیرنویس که روبروی مطلب مورد نظر نوشته می شود ، تقریباً هم اندازهٔ متن اصلی است و باعث سوء تفاهم خواننده می شود، اگر دستور فرمایند که این نکته رفع شود برگیرایی آن افزوده خواهد شد.

باآرزوی کامیابی شما و تمام دست اندرکاران محترم آن مجله .

اعلام وصول سروقت شما درخور تمجید است، در اغلب مقاله های فصلنامه ، شماره های زیرنویس در حال حاضر هم ریزتر از متن ، حروفچینی می شود اما در برخی از آن همان«گونه که متذکر شده اید یک قلم بزرگتر درج می‌شود که در آینده تا آنجایی که امکان دارد کوشا خواهیم بود نظرتان تأمین گردد.

۷ – آقای مهر داد محمدیان معاون محترم پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان در نامهٔ مهر آگینی نوشته اند:

« باسلام و احترام ، ضمن تشکر از ارسال یک نسخه از شماره ۹۲ «مجله دانش» برای این دانشگاه مراتب وصول آن را اعلام می نماید. به زودی تعدادی از کتبی که توسط اساتید این دانشگاه به رشتهٔ تحریر در آمده است را برای کتابخانه آن مرکز ارسال می نماید. برای همه کسانی که در گسترش زبان شکر شکن فارسی ، این میراث گرانقدر ایران زمین تلاش می کنند آرزوی موفقیت می نماید».

از زیارت دستخط جنابعالی خوشحال شدیم . از این که قول داده اید که به طور مبادله تعدادی کتب که توسط استادان محترم دانشگاه به نگارش در آمده، برای کتابخانهٔ گنج بخش مرکز ارسال خواهید فرمود، پیشاپیش سپاسگزاری می کنیم.

۸ – خانم دکتر طاهره پروین مدیر گروه فارسی ، دانشگاه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد در نامۀ محبت آمیز مرقوم داشته اند:

« یک نسخه از شماره ۹۲ مجلۀ دانش – فصلنامۀ مرکز تحقیقات فارسي ایران و پاکستان – اسلام آباد، را دریافته ام . ازین لطف و مهربانی بسیار تشکر و سپاس گزاری می نمایم. انشاء الله خیلی زود مقاله ای برای دانش ارسال می نمایم. مجلۀ دانش واقعاً در ترویج و گسترش زبان فارسی نقش ارزشمندی را ایفا می نماید. باتشکر فراوان .

فصلنامۀ دانش بحمده تعالی از چندین کشور منطقه مرتباً مقاله های علمی پژوهشی دریافت و نشر می نماید. با این وصف سهم معلمان ارشد شاغل گروه های فارسی در سطح دانشگاه های پاکستان در این زمینه ناچیز است . به این موضوع چنانچه توجه شود در طول خدمت بخصوص هنگام ترفیع رتبه هیچگونه مانعی وجود نخواهد داشت.

۹ – آقای سید صادق حسینی اشکوری رئیس محترم مجمع ذخایر اسلامی از قم (ایران) بذل عنایت کرده نوشته اند:

« باعرض سلام و ادای تحیت و اکرام

ضمن تبریک سال نو و اعلام وصول شمارۀ فصلنامۀ وزین دانش ، چهار کتاب از سلسلۀ انتشارات مجمع ذخائر اسلامی تقدیم حضور گرامیتان می گردد.

«کلک مسیحا» از آثار هنری نفیس است مشتمل بر خطوط خطاطان بنام ایرانی از سدۀ دهم تا چهاردهم که دارای امکان استفادۀ علاقمندان به هنر ایرانی در مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد می باشد.

سه کتاب دیگر نیز از فهارس منتشره در حوزۀ میراث شبه قاره است . امید که مفید ومقبول افتد.»

کتابهایی که در موضوع فهرست نویسی تدوین و منتشر می فرمائید، خوشبختانه در کشورهای شبه قاره مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با نشر دوره های فهرستواره‌ها بویژه فهرست مشترک نسخه های خطی پیشقراول بوده. بذل توجهی که جنابعالی و همکاران تان می فرمایند درخور ستایش است.

۱۰ – آقای پیر محمد نقیب الرحمن سجاده نشین دربار عالیه عیدگاه شریف راولپندی در نامهٔ دعائیه نوشته اند. (ترجمه)

« شمارهٔ ارسالی مجله را دریافت نموده ام متشکرم . الله تبارک و تعالی با ثروت اتفاق و اتحاد، امت اسلامیه را سرفراز نماید و شهامتی را ارزانی بدارد که در اوضاع نامساعد به کمک یکدیگر بشتابند »

در سالهای اخیر در ضمن اعلام وصول دستخط جنابعالی را زیارت می کنیم که اغلب مملو از ادعیه می باشد. برای این امر قلباً سپاسگزاریم.

۱۱ – آقای افتخار شفیع استاد گروه اردو، دانشکدهٔ دولتی ساهیوال از ساهیوال مشمول لطف نموده مرقوم داشته اند:

« بعد از آداب واجب ، فصلنامهٔ دانش معمور از طرازهای علمی وادبی ، نهایت روح پرور و دل افروز است و مضامین آن بسیار مفید است برای استادان و دانشجویان فارسی در پاکستان – خوشحالم که *«دانش»* متواتر و مستمر می آید و علم و عقل و دانش مرا می افزاید. در این منطقه (ساهیوال) که فارسی زبانی به نظر می آید ، وجود « دانش » در کتب خانهٔ دانش کده نعمتی غیر مترقبه است . جملهٔ مطالب و مقالات خواندنی (به ذریعهٔ فرهنگ جامع) و علمی می باشند. فارسی (زبان و ادب) مظهر تاریخ هفت قرن ماست.

« عالم نشود ویران تا میکدهٔ «دانش» آباد است »

مقاله ای آقای دکتر محمد سلیم اختر « نگاهی به روند نفوذ شاهنامه در شبه قاره در چند قرن اخیر » بسیار پسندیده است . مقاله های دگر بلند پایه ای که از طریق دانش امکان مطالعهٔ آن فراهم است. مایهٔ خوشوقتی است ، از مقاله های پر مغز استفاده می کنم. بنده به شما تبریک می گوید و از درگاه رب العالمین التجا و استدعا دارد که زیر سایهٔ عطوفت خودش به مقام شامخی برساند، خواهشمند است ترسیل این مجله پیوسته جاری وساری بماند.»

مایهٔ امتنان است که جنابعالی در اولین فرصت اعلام وصول شمارهٔ جدید دانش توأم با ابراز نظر مجمل دربارهٔ مطالب منتشره در هر شماره ارسال می کنید. علاقه مندی شما شایستهٔ ستایش است و کسانی که رشتهٔ کارشان اساساً تدریس و ترویج زبان فارسی در سطح جهان فارسی بخصوص در کشورهای منطقه است ، بهتر بود از این الگو که یک تن از

استادان زبان و ادب اردو در سطح دانشکدهٔ دولتی اعمال می نمایند، پیروی نمایند. از قرنها پیش به ما آموزش گردیده « مالم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق». مطالعات متون فارسی کلاسیک و جدید از جمله شماره های مختلف دانش در تقویت فارسی نوشتاری‌تان سودمند خواهد بود. مطمئن باشید تدریجاً فارسی تان در حال پیشرفت است . اگر بتوانید مدرکی در این ضمن از دانشگاه بدست بیاورید، کمال مطلوب خواهد گشت.

همچنین باابراز مراتب امتنان، نامه های محبّت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرّر از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

ایران :

ارومیه : دکتر رامین نیک روز مدیر کل خدمات علمی و فناوری اطلاعات ، دانشگاه ارومیه.
اصفهان : آقای حسن داداشی ارانی دانشگاه پیام نور استان اصفهان
تبریز : دکترجعفر حقیقت رئیس کتابخانهٔ مرکزی ومرکز اسناد دانشگاه تبریز، دکتر محمد باقر بناء شریفیان رئیس کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تبریز.
تهران : آقای جواد سیستانی مدیر اسناد و کتابخانهٔ پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری ، دکتر علیرضا حاجب نژاد رئیس کتابخانهٔ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ، مسئول کتابخانهٔ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ، مسئول کتابخانهٔ حسینیهٔ ارشاد، آقای دکتر رضا مصطفوی .
زاهدان : دکتر حسن میش مست نهی، رئیس کتابخانهٔ مرکزی ومرکز اسناد ، دانشگاه سیستان و بلوچستان .
یزد : آقای دکتر کمال الدینی .

بنگلادش :

راجشاهی : آقای دکتر نور الهدی رئیس گروه زبانها ، دانشگاه راجشاهی و بانورضوانه اسلام شمی مربی گروه .

پاکستان

اتک : آقای نذر صابری
اسلام آباد : پرفسور دکتر عزیز احمد خان رئیس دانشگاه ملی زبانهای نوین ، آقای اقبال م . شفیع رئیس افتخاری انجمن یادگاری سرسید، ، آقای مجید توکلی مدیر مجمتع آموزشی امام حسین (ع) ، آقای غلام حضور باجوه مدیر کل اداره فیلمز و مطبوعات وزارت ارشاد فدرال، آقای محمد اعظم نون ، آقای خاور نقوی،جاوید رشید کتابدار دستیار کتابخانۀ دولت فدرال، دکتر خرم قادر ، رئیس موسسۀ پژوهشهای تاریخی و فرهنگی ، وابسته به دانشگاه قائداعظم؛
پنوعاقل : فضل الله مهیسر ، مدیر کتابخانۀ یادگاری مولوی م اسماعیل
جامشورو گوتهـ قبی: زاهد حسین مسئول کتابخانه صاحب العصر
حیدرآباد (سند) : صفدر حسین میرزا
ساهیوال : محمد شاه کهگه مربّی زبان فارسی ، دانشکدۀ امامیۀ دولتی،
کراچی : پرفسور دکتر محمد صابر رئیس اسبق گروه تاریخ اسلام، دانشگاه کراچی، خواجه منظر حسن منظر
لاهور : آقای محمد شهزاد مجددی مدیر دارالاخلاص ، دکتر محمد سلیم اختر سر پژوهشگر اسبق موسسۀ ملی پژوهش های تاریخی و فرهنگی اسلام آباد
محمد آباد تحصیل صادق آباد : سید رئیس شاه جیلانی مدیر کتابخانۀ مبارک

هند:

احمد آباد : ایم . جی بمبئی والا ، مدیر کتابخانه و مرکز تحقیق حضرت پیر محمد شاه احمد آباد

حیدرآباد (دکن) : محمود قادری ، دبیر دفتر اکادمی اقبال حیدرآباد
علیگرهـ : دکتر رئیس احمد نعمانی

*****

چکیده مطالب

به انگلیسی

Abstracts of contents
In English

Avicenna and others. In this write up Iqbal's Persian and Khushhal's Pashto couplets with commonalities of thought have been quoted in large numbers.

14 - Life and Persian works of Faqeer Bidel: A Brief.

Dr. Sultan Altaf Ali

Faqeer Bidel's original name was Abdul Qadir but he was generally known as Qadir Bakhsh (1230 – 1289 AH / 1814 – 1879 AD). He lived at Rohri(Sindh) He composed poetry in Persian , Sindhi , Saraiki, Arabic, and Urdu. His Persian works have been rated only next to Sachal Sarmast in Persian Poets belonging to Sindh. He was a monotheist, poet , Scholar and mystic with allegiance to Syed Janullah Rizvi, Thirty works have been compiled by him-the prominent of them being ***Divan-e-Bidel , Solook-ut- Talibeen, Mathnavi-e- Delkosha*** and, ***Panj Ganj***. He had followed tradition and style set by great mystics and poets like Abdul Qader Jilani, Moinuddin Chishti, Jalaluddin Rumi, Hafiz Shirazi and others:

عیسی آسا رو ببالا کن، ز دنیا کن وداع　　یوسف کنعانی از مصر زلیخا کن وداع

Syed Murtaza Moosvi

governments are mostly based on secularism and materialism and they are suffering from shaken personality and losing identity. He has sent a message to Islamic Nations through poetry, books and lectures, that for safeguarding themselves from political, economic and technological colonialism of developed countries, they should bring about unity in their ranks and they should base their life pattern and governments on teaching of Holy Quran. Iqbal has proposed three ways for resolving the same in his book, Reconstruction of Religious Thoughts in Islam. In view of geo-political importance of Tehran – the capital of Iran – Iqbal had suggested that it should become a Geneva type centre for Muslim states to ponder and resolve their problems so that their common interests are fully guaranteed.

13 - Iran and Iranology in the poetry of Iqbal and Khushhal.

Dr. Ali Komail Qezelbash

Allama Iqbal's attention towards Iranian Culture and Thinkers and his choice of Persian Language to express his thoughts needs for a deep study.

Also Khushhal Khan had a flair for literature influenced by culture and arts hence he has transformed thoughts gathered from prose and poetic works of Persian in his Pashto Poetry. He had also composed poetry in Persian but it is not so voluminous. Some of the Writers, Poets and Thinkers from whom Iqbal and Khushhal have been inspired include Hafiz, Maulavi, Attar, Mansour Hallaj,

have kept it in mind. Allama Iqbal as one of the major advocates of Syed Jamaluddin Asadabadi's thoughts on Muslim solidarity, has dealt this topic in his works prominently. In this writeup we have tried to study in-depth works of this great Muslim scholar to ponder over this particular topic.

12 - Allama Iqbal : An Ideologue of Islamic unity and solidarity

Shakeel Aslam Baig

Islamic Unity and Solidarity was one of the most important concerns of thinkers and reformers of Islamic societies as enemies of world of Islam have always tried to create differences and by highlighting them they bring hurdles in the way of unity of Muslims. One of the contemporary reformers and enamoured of progress and Unity of world of Islam is. Allama Iqbal (1289- 1357 A H / 1877- 1938 A.D). He felt sorry for prevalent sorrowful condition of Muslims – he like his predecessors – Syed Jamaluddin Asadabadi and Mohammed Abdoh- had similarities of views but he had some different remedy. Iqbal clearly knew that Islam has no nationalism' or colonialism but a League of Nations which accepts artificial borders and racial matters to facilitate the identity and not to limit the depth of sight of the members of the society. It means Islamic Nation could not merge in other nation but it has the quality of merging others.

Iqbal believes that Islamic society in present times is confronting western civilization and culture, whose

this write-up mostly Persian works published during last fifty years , with or without translation, editing , footnotes, introduction etc have been briefly discussed.

10 – Contribution of Persian Poets in Pakistan's Independence Movement.

Ismat Durrani

The Movement which culminated on creation and independence of Pakistan is a historical fact , which influenced the people's thought and mindset particularly it had a deep impact on poets. During British colonial rule, Sub-Continent's Persian Poets safeguarded the Persian from onslaughts of its enemies and they availed their poetic vehicle to revive the love for independence and dignity . Maulana Hali (D. 1914A.D) composed poetry to achieve national patriotic objectives. Iqbal was central figure of this movement and his poetry and thought revolved on Hali's vision. Other Persian poets of Sub-Continent followed Iqbal's standpoint and they made efforts to revive the literature's important role to achieve national objectives. Therefore, a number of such poets were target of the wrath of Colonial Britishers and were imprisoned for various terms. New traditions were set in literary circles during the movement of political awakening and Persian poets played their due role in strengthening the independence movement.

11 - Muslims' Unity from viewpoint of Allam Iqbal.

Dr. Ayyub Moradi/ Sara Chalak

Muslims' Unity has always been a basic concern of Muslim thinkers and most of the scholars and intellectuals

8 – Litho – Printed books of Bidel Dehlavi, Published in Transoxiana- Uzbekistan

Dr. Ebrahim Khodayar / Gholam Karimov

When Bidel Dehlavi's fame as a writer and poet and his style reached Transoxiana in early 13th Century A.H., the writers and poets of this region tried to follow his style to prove their mastery. Bidel's attraction in these lands was both in the form and thought and it became so popular that from highly placed society, the works of Bidel became part of Syllabus of schools, educational institutions, and common men also had developed a taste for it. In this write- up after a preface , we have dealt with factors which made Bidel's works and thought popular in Central Asia - a social analysis and attachment of calligraphers, editors and publishers - the role of these works in consolidating the Islamic Iranian civilization and culture, at the outset of Soviet empire in this region. A list of 54 lithographed books published during 34 years (1301 –1335A.H–1883–1916A.D) have briefly been appended.

9 - Publication of Some Persian Works in India during last fifty years.

Syed Murtaza Moosvi

Persian Works have been published by various publishing organisations and Printing Houses. Divans of great poets particularly of Hafiz Shirazi, religious texts, Books on History, Moral Values, ***Tazkeras*** and Dictionaries, were printed in the number of tens of thousand by a large number of Printers in many cities. In

which was Western thinking of that period. The elements of western thinking in the works of Ghazali, Sanaie and Khaqani have been dealt but the main topic has been Attar Neishabouri, who in story of Sheikh Sonaan has said that we should not be deceived from the West. Attar in this tragedy tries to define the characteristics of the Eastern human being. It is strange that in present age the Easterners evaluate the East on parameters of the West. Attar has condemned such trend in story of Sheikh Sonaan.

7 – Persian Language's Progress in North West Frontier Province (Pakistan)

Dr. Shafaquat Jahan

People's interest in Persian Language has resulted in researches in the fields of literature, grammer, and diction in the Sub-Continent, hence Persian was considered most important cultural language of Asia. Persian was official language for many centuries not only under Muslim rule but also in early period of British Colonial rule. About two centuries before, when Foreign occupants of this land declared their own language as official medium, Persian lost its exalted position. After Soviet invasion of Afghanistan, millions of Afghans migrated to Pakistan , most of them were conversant to Dari (Afghan Persian). While dealing with these people local populace has to speak Persian with them which resulted in popular use of Persian in N.W.F.P. As the Scribe lives in Peshawar and teaches Persian at the University, she appreciates the progress achieved by the Persian in present times.

5 - Subject Matter and Contents of Persian Proverbs.

Dr. Hasan Zolfeghari

Contents of the Proverbs reflect life. Whatever exists in human life is also seen in proverbs. Human life has various parameters as individual and collective, religious and national, moral and economic etc. We also notice the same in Proverbs hence it is said that Proverbs are mirror of human life. For a minute study of proverbs these have been divided in following categories.

1- Moral Problems 2- Social problems. 3- Religious problems 4- Economic problems, 5- National and Motherland's problems. 6- Educational problems 7- Political and Historical problems 8. other problems.

The objective of the write up being a survey of vastness of Persian proverbs. This detailed article shall provide a base so that researchers may further probe its various aspects.

6 – Attar and Western Thinking

Dr. Mohammed Baghaie Makan

Those who have extracted information from journalism about Western thinking usually start from Aal-e-Ahmed and those who have vast spectrum of studies may start from ***Amirkabir*** and ***Darul Funoon***. But factually the Western thinking existed in Iran from the early centuries of advent of Islam, which can be observed in Attar's works who is a prominent personality but even before him we find in the works of Mohammed Ghazali (D.505A.H). He was strongly against Greece thinking ,

4- Holy Quran on "Ummi" Prophet (SAS) and its reflection in poetry of Maulavi and other Persian Poets .

Prof. Dr. Sughra Bano Shagufta

The spiritual life of human beings requires divine guidance. The best source being Holy Quran revealed on the sacred heart of Holy Prophet, which has commanded to obey ***Allah*** and Holy Prophet and invite His kindness and mercy. Obedience resulting from love of ***Allah*** and Holy Prophet is rewarded through forgiveness. Holy Prophet's love is a vehicle of pardoning of the Muslims. The word Ummi"امی" has been used once and al-Ummi "الامی" twice in Holy Quran and is also meant like other people, related to ***Om***, illiteracy and many other and its plural form has been given as امیین and امییان . From the followers of Abraham's faith the Holy Prophet belonged. He led the people to right path by reciting Holy Book's lines- the message of ***Allah*** was conveyed to whole humanity and encompasses the divine wisdom as Maulana says:

حکمتی کز طمع زاید و ز خیال حکمتی بی فیض نور ذوالجلال
حکمت دنیا فزاید ظن و شک حکمتی دینی برد فوق فلک

The Holy Prophet's one of the high profile characteristic is his ***Ummi*** title and he was instrumental in eradicating ignorance from the followers.Maulana says:

مصطفی«ص» را وعده کرد الطاف حق گربمیری تو نه میری این سبق
من ترا اندر دو عالم رافعم طاغیان را از حدیثت دافعم

Likewise Allama Iqbal's call echoes:

does not appear in the Holy Book. As it has clearly been referred at outset by the writer that this research has been dealt purely on academic base and by no means it has put any aspersion on Maulana and shall not injure the feelings of those, who are devotees of him. Readers who enjoy an authority on Maulana's works, can express their academic views in their correspondence with "DANESH" if so desired and it would be a welcome gesture.

3 – Kashefi Beihaqi in Pak- India Sub- Continent.

Dr. Reza Mostafavi Sabzvari

Hossain bin Ali Waez Kashefi used to lecture on religious topics in Herat and Neishabour during the reign of Sultan Hussain Bayeghra. The number of books and treatises authored by him have been reported upto 37 volumes. His works' fame and popularity can be gauged from the presence of numerous manuscripts of his works in libraries there. This scribe has observed that manuscripts of Saadis' works are available in most of the Sub-Continent's libraries but in recent times Kashefi's works have also caught the attention there .Moreover, a number of his works have also been rendered in local languages, and titles of such translations done and published in last two centuries have been referred. The particulars of tens of the manuscripts being kept of only one of his works "Lubb-e-Lobaab-e-Masnavi' " in Sub-Continents' major libraries, have also been enlisted.

A Glimpse of Contents of this Issue

1 - Majalisul Osshaq : Ascertaining of its actual Author.

Syed Shamsullah Qadri

Tr: Dr. Syed Hasan Abbas

A research was made to determine the actual writer of book " Majalisul Osshaq" three quarters of a century before in the Sub-Continent, and it came to the light that authorship of the book has erroneously been attributed to Sultan Hussain Bayeghra, Teimurid King of Herat (ruled 873–911A.H) whereas, its original author was Amir Kemaluddin Hussain Kazergi. Description and explanations based on various authentic sources have been dealt in this write-up so that actual writer of " ***Majalis-ul-Osshaq***" is determined.

2 – "Eshq-e-Maulana" On the Holy Quran's Criterion: A Study. **Dr. Syed Ahsan- uz – Zafar**

There is a famous saying of Maulana, where he says "I have chosen pith from the Holy Quran," and Maulana's Mathnavi in Jami's view has been a Quran's version in Pahlavi (Persian) and teachers and critics of literature have surveyed influence of Holy Quran in Maulana's Mathnavi and other forms of poetry in which he has composed verses. In this write-up, the writer has dealt Maulana's " **Eshq**" in its various meanings and its application and comparison with Quranic lines derived from the word "حب" and its branches as the word "عشق"

Note

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

Quarterly Journal

President & Editor-in-Chief: *Syed Mortaza Saheb Fosool*

Editor: *Syed Murtaza Moosvi*
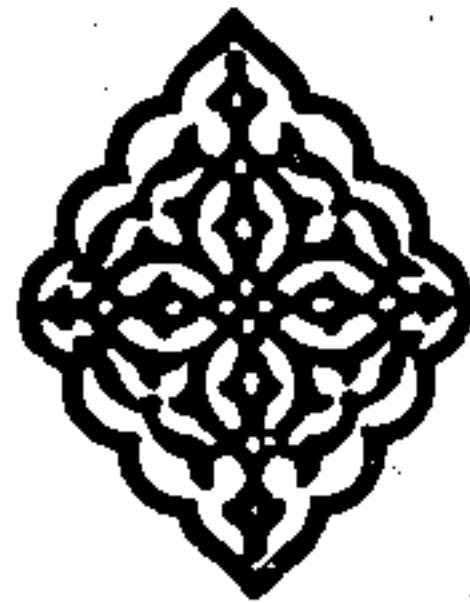
Address:
IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES
House No.4, Street 47, Sector F-8/1
Islamabad 44000,PAKISTAN
Ph:2816074-2816076
Fax: 2816075
Email: daneshper@yahoo.com
http://ipips.ir
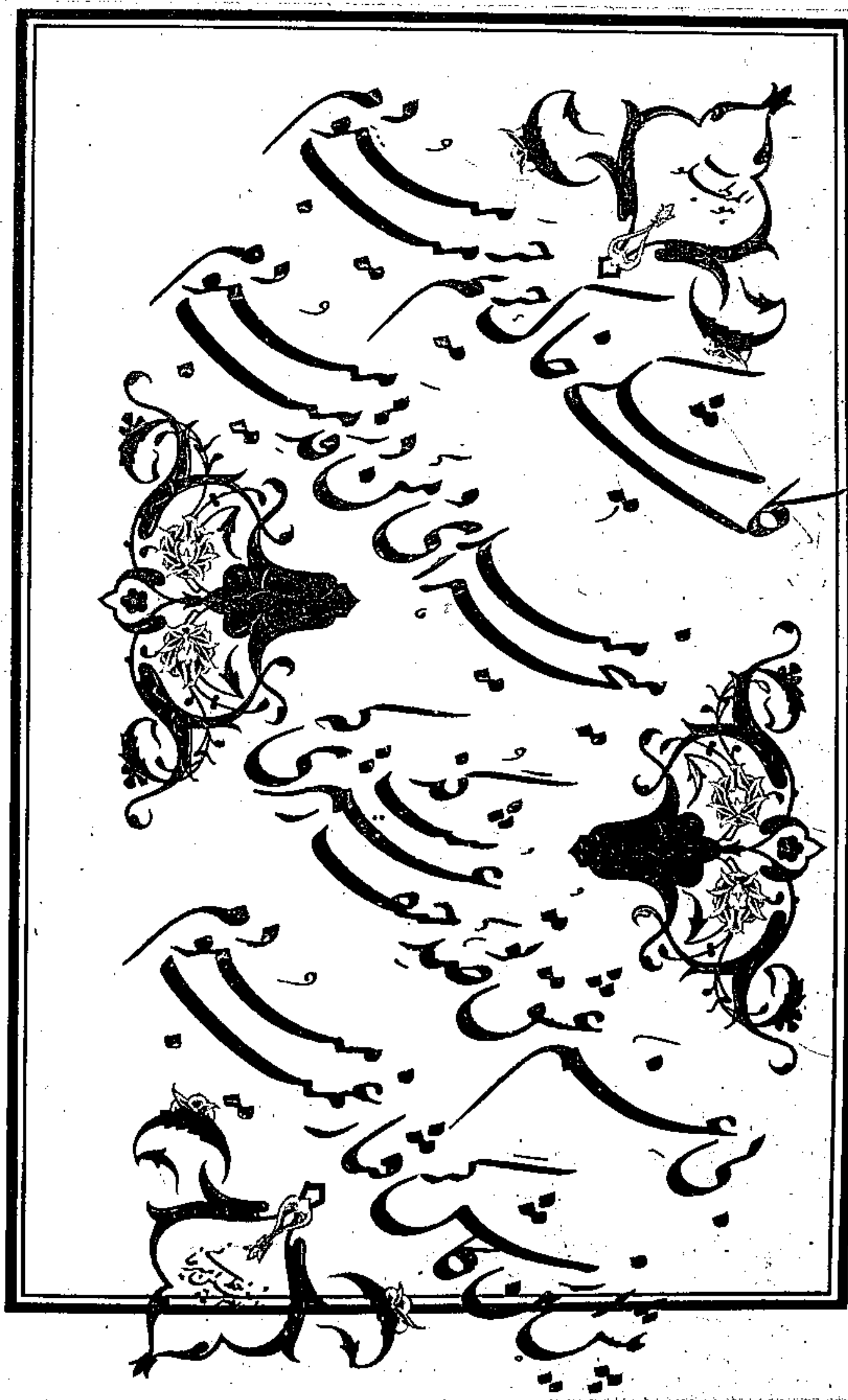
دوبیتی تمنّا یی به خطّ آقای غلام حسین امیر خانی
خوشنویس ممتاز معاصر ایران

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)

DANESH

Quarterly Journal
of the
IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

AUTUMN 2008
(SERIAL No. 94)

A Collecton of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent